

DIN A3



۱۲

کتابخانه
دانشگاه تهران

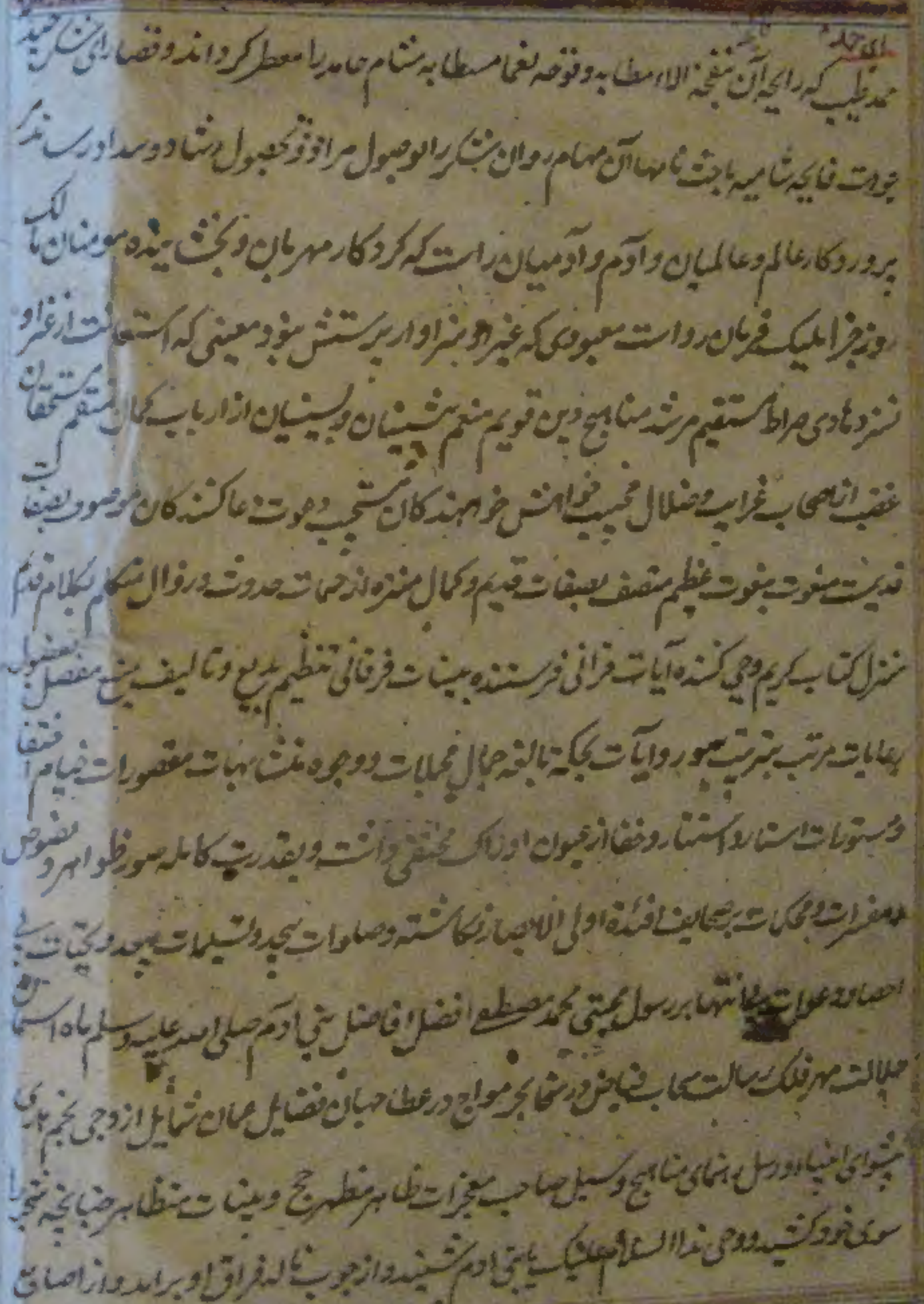
256 MB

جلد الاول
تكملة
في تاريخ
الاسلام

کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد
شماره ۲۱۹۷۶ تاریخ ۵۳۹۲۵

۱۵۰۹
۱۵۰۹

25
CONTACT



مبارک که در چشم پادشاه پدید آمد تا که دستگاه بر عالم علوی یافت تا شرف انوار و ماه آسمان شرف
 پدید آید تا او گشت ماه جرم و در نیم شبی که چنین دست بر نهاد و و میراث او از حد حصر
 بیرون و حج و انبیا و انبیا و از غایت انصاف و از انصاف مخصوص بخود و باینکه باینکه باینکه
 قرآن را عیاین می نمود و در بیان او است از نزل علی عبده الکتب لم یجعل لعلو جابرین او است نظم او
 مایه نظم می که بنفای که در بلاغت راجح آید هر بلندی که در معارضه و زبان کشاید به زبان نایب کلام
 که گستره و هر کارسانی و پانی که در وی از هر جنبه میانی عبادتی که مستعمل اشارات بلیله و دلیل تفسیر
 دلالت و مقتضات فیله بحر سواج سراج جامع میان معین و لا رطب و لا یابس الا فی التمام
 پسین **در** جمیع العلم و انوار لکن تقاضی عنه انهم از جلال و بر صاحب کرام نبی علیه السلام به کمال
 استانی اعلام طریق مسلمانی رواء اخبار و احادیث نقایه در اخبار و بعد از آن صاحب خیر القرون و
 رباع ربیع سکون ارباب صدق و حق خداوندان فضل ساطق تالیان قرآن و صاحبان عدل احسان
 شمس آسمان می بدین فلک اسود و اور و یون طوار و صاحبان درگاه رسول حاضران و در
 نزل اصحاب کالتجیم با یحیی قسمة نعم الله تم کمال این زیاریات است باینکه اند ما عدم و لا یصفیه
 این زیاریات ملازمان و درگاه با جبهه نبوی محراب اسرار بارگاه مصطفوی حضور صاحبان شرف و ای
 تحقیق امیر المومنین ابوبکر صدیق ثانیان غایت بر کمال ملت صدر نشین خلافت جمیع علیه زمامت فضل
 اصحاب ولایت اکرم ارباب ولایت علم و تقوی افزایسته در همه امور بعدی و صواب بر دواخته سر
 ارباب و خیر مورد آیت ثانیان اینان از نهایی الفایز و صاحبان صدر است ائمه ابوبکر امیر المومنین
 عمر ابن الخطاب رافع رایت دین و دفع غزوات از روی زمین حلیفه با جبهه و خور و غوی و انقیاد اصحاب
 کمال و جلال در معاد است و در طایفه تفسیر شرف ثبوت الحق یطلق علی این عمر بر جامع سوره یا
 قرآن امیر المومنین عثمان ابن عفان حلیفه عالی خطاب خداوند یقین بر ارباب شمس و صفات
 رصیده معروف و مجهول و صیغه با ذوال و جان به با حق مخصوص از قرآن سبحان و صاحب طلبا و صاحب
 علم و دینی استخفاف و صفات شرف و قدرت محمد حشیش عزت مکرم از درگاه با جبهه بر کمال تو لم علیهم

بر وجه اجمال آورده و آنچه در همه فاتحه مذکور است در تسمیه مسطور است و آنچه مضمون تسمیه کرده با تسمیه عمل را
شده بر تقدیری که بسم الله را متعلق کان ماکان و کیون مایکون و از اندام معنی را بوجهی از وجه ششگانه
نه پندارند که با اولالت بر متعلق بود و متعلق او همه امور را از ماضی و مستقبل شامل شود و همه چیز را متعلق
باشد و اگر متعلق او فعلی بر حسب مقام تقدیر کند و جارا و مجرورا معمول او افکند باعتبار صلاحیت تعلق
به فعلی بحسب هر قاعده و آید بر سبیل نیت قبول همه روی نماید و بعضی گویند آنچه متضمن است در فراقه
متضمن نقطه است و در کتابت چه نقطه از جهت توحید خویش و ضرورت است و حدت ضای یاد میداند
و توحید حق جل جلاله و عنونه و در حال حاضر میگرداند و توحید ضای در فراقه از همه اشیا را منسوخ
سوی او سازد و چون غیر نباشد لاجرم همه اشیا از او بود **سورة الفاتحة سبع آیات مدینه**
سورة فاتحه بقول ابن عباس رضی الله عنه معانی است بر قول مجاهد رضی الله عنه مدنی است و بعضی گویند هم
است و هم یکی است و باین فرموده که یکبار در رکعه و یکبار در مدینه قائل شد **سوال** چون سورة مذکوره در
فرو آمده باشد مگر نشین او هیچ آیات مذکوره چون آیت فبای الا پر کما تگذا بان و آیت قول یومئذ
للكلمین لازم بود **جواب** نزول فاتحه دو بار یکبار واحد است پس متواتر نباشد بغير صفت تواتر کتبت در
صحف جایز نبود و مگر از نزول آیات مذکوره متواتر بود کتبت آن در مصحف تکرار سیان نمود و در
آورده که سورت مذکوره باتفاق آیه و بیت و پنج کلمه و بیت بر هر سورت بعضی تسمیه یا آیت
خوانند و صلوات الدین الغنی علیهم السلام تا آخر یک آیه دانند و صلوات الدین الغنی علیهم السلام تا آخر دو آیه دانند
و تسمیه داخل سورة ندارند **سوال** بعضی این سورة را شش آیه دانسته اند تسمیه هشتم آیه بنامشده اند
و بعضی تسمیه بر صلوات الدین الغنی علیهم السلام تا آخر که مختلف میباشد که شش آیه و جمله آیات فاتحه را شش
آیه دانسته برین طریق بر هفت آیه اتفاق نباشد مگر غیر آن که آیات فاتحه باتفاق هفت آیه است
بنود **جواب** آیه هر دو قول غیر صحیح است اختلاف است اختلاف نبود و خلاف ضعیف قاض نباشد اتفاق
روایت کرده اند و در پی غیر علی بن ابی طالب و سلم و صحابی که بر هفت کاروان کفار که با بوال بسیار میگذاشت
نظر کرده و حاجت بندی و کم دستگاری باریان خویش نایافته و آورده از و میبندگشت و گشت آن در خاطر مبارک

که نیست که اگر این مال بایان مراد باشد بفراموشی دنیا بردارند و آنرا وسیله ساختن کار آخرت
مثل این آرزو در مال کافران جریج حسد بود و شبهه آن غنی نگوید و بنا شد زیرا که مالی را که نزد ربه
توان آورد آرزوی چنان توان کرد این سوره متضمن هفت آیه نازل شد تا کسی دل پیامبر شود و از روی
مال هفت کاروان مذکور برای بایان از خطا و برود و چه مال هفت کاروان مذکور مولى بپاقت کار و
بود و هفت آیه مذکور برای کار دنیا و آخرت و سکایت شود چه نیک نیست بخواندن او و ثوابت آخری که
ناید و برای هر مسمی از مهمات دنیا چون به نیت صادق با شرایط و ادب بخواند بر آید و بعد از آن آیه
و لا تدن بینک الی ما تنعنا به انه واجبا منهم و لا تخزن علیهم نیز نازل گشت و سهل کردن پیغام بر علیه السلام
سوی دنیا بنی پرست پیغامبر علیه السلام بعد از این در غنی و کافران شکر و و از جهت فقر یا آن اندوه
و غی بنزد و بطای این سوره با تسمیه آنست که در تسمیه خدای توفیق بر حمت کرده و بدایت این سوره بخدا آورد
که موجب فیض و نعمت بود و فیض و نعمت بسبب حمد و شکر شود چه هر که فیض رحمت کند نزد او شکر و ثنا
باشد و اعادت لفظ رحمان و رحیم در حمد و ثن است سوی بطنه کور و تمیخ است سوی ارتباط سطوح جمله
الحمد لله رب العالمین بعد از تسمیه بر قول کسی که تسمیه و ایل سوره قرآن نباشد و بر طریق تسمیه که
مردمان در آغاز هر کاری میگویند در فاتحه تبرک و در سوره ها و دیگر مفضل و تبرک میگویند و در فاتحه
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پیش از قراة قرآن می آرند تسمیه مذکور نیز همین طریق بر هر سوره
مقدم شده میدارند متعلق با تبار که در تسمیه مقدم است باشد معنی بسم الله اقرأ الحمد لله رب العالمین
آید و متعلق کلام بکلام دیگری آمده است چنانچه گویند بعون الله العالی غفلت المذکات الکتاب و غیره
گویند انشأ الله العربی امر القیس الکندی فتاتیک من ذکرى حبیب منزل تواند بود الحمد لله رب
العالمین ابتدا کلام باشد او را با تسمیه تعلق معنوی جز غرض تین و تبرک نزد سوال با تقدیری که
سوره را با تسمیه تعلق معنوی نباشد معقول اقرأ معنی افعّل متعدی است پیافته جواب اقرأ متعدی
افعل اقرأ قرآن باشد منزل منزل لازم بود معقول طلب کند و بر قول کسی که تسمیه و ایل سوره باشد
و داخل فاتحه و داخل هر سورتی بود تواند بود اقرأ که در تسمیه مقدم است منزل منزل لازم دارند

والحمد لله رب العالمین کلام دارند و توانند بود که برین تقدیر اقرار استعدی بود و ما بعد بتاویل هذه السورة
 مشغول اقرار باشد و بر قول کسی که بایه تسمیه منفرد بود و اول فاتحه و داخل هر سورتی نباشد متعین است
 که الحمد صدا باشد و کلام دارند و اقرار که در تسمیه حضرت معنی فعل القراءه منزل منزل لازم نماند
 چنانچه که گفت و ذکر آن بالا رفت و روایت که تکلم کلامی از آن خوانند بعد از آن ابتداء کلامی کنند
 که بآن لفظ معنوی ندارند چنانچه در حدیث رکعت اول اللهم بلغ نبی رسالتک یا در حدیث رکعت دوم اللهم بلغ
 کتابت باشد که انتفاع قرآن بسوره فاتحه و تقدیم او بر سایر سوره حق و صواب دانند از جمله آنکه این
 سوره ام الکتاب است و مضمون او متضمن جمیع معانی قرآن است بر شمول همه مفاد اصل قرآن است چه الحمد و تسمیه
 جمیع ثنائی و اخلاصات شامل ذکر همه اسماء و صفات علالت و رب العالمین شمل بر ذکر عالم و عالین
 از آسمان و زمین و فرشتگان و پریان و جبرائیل الرحمن الرحیم محتوی است بر ذکر اصناف نعم و انواع انعام
 و فیض رحمت و غفور و معترف مالک يوم الدين شمل بر ذکر امور معاد آمده و احوال قیامت و احوال
 مردگان را که در آن روز خواهد بود جامع تقریرات است بر اصناف عبادات و انواع قرات از بدنی و
 دماغی و جانی و ایکی تسبیح شمل است بر انواع مقدمات عبادات از ترتیبات روحانی و مادیات
 ربانی و استعدادات انسانی و قوای جسمانی ابدنا انصراط المستقیم و ال است بر اختلاف و تفریع
 اصناف نفوس و طبایع و سلوک راه دین و استیجاب مناجات مبین که دین تویم عبارت از است
 مستقیم انوار است بر است صراط الدین انتم علیهم حاکی است از حکایت و قصص نیکان از پیغمبران
 فرشتگان و صدیقان و شهیدان و صالحان و مطیعان و انواع و اقسام و حسنات لطیفه که وارد است
 و در شان این غیر الغضوب علیهم و لا الضالین شاکلی است از حکایت اعمال عصاة و طغیان و فجور
 و کفار از شرکان و مجوس و سحرة و سائر ملل باطله که متقسم الضلال ماند و موسوم با ستم
 غضب و کمال تکلیفات معانی قرآنی انواع مذکوره است و جزئیات مضامین قرآنی اصناف مسطور است
 و چون سوره مذکوره معانی مسطورش مل بود از بیخه قادی و اوثاب قراءه قرآن بر حکم قرآن و الفا
 ثکا بقراءه القرآن کلامی نماید ملازم نماند و آن باشد که او را ام الکتاب خوانند و بر همه سورتها

سوره الفاتحه

بشر او از تقدیم دانند و این سوره عظام است و آنرا ده نام است فاتحه الکتاب چه سوره الفاتحه
 بمقتضی قرآن است و سوره الشفا و الشفاء فی حکم حدیث فاتحه الکتاب شفا و شفا کل ذاه الا اسم
 شفا و مقرب ابدا است و نام القرآن و سوره الکشمه و الوافیه شمل بر کلیات معانی قرآنی و مفاد
 است چنانچه بالا رفت و ذکر شرح آن که شسته و سوره حمد چه در وی ذکر حمد پروردگار است از بیخه
 باضافت سوره حمد سوره است و الثانی زیر آنکه شانی اگر شش از شش است این سوره در خور این نام است
 که منصفه شانی خداست و اگر شش از شش یعنی دو تا کردن بود هم این نام او را در خور است از بیخه و
 سوره فاتحه در هر نمازی مکرر است و سوره الصلوة جدا کمال نماز نزدیک امام اعظم ابو جعفر رضی الله عنه
 و چه از صلوة نزدیک امام فاضل رحمه الله و تعلق دارد و اساس القرآن سوره الفاتحه و بر این
 این اسم می آید بدانکه چون کار بند ذکر مولی است و تحمید و ثنائی حق تبارک و تعالی است حق جلاله
 افتخار سوره فاتحه الکتاب بتلفیق تحمید کرد و بعد جمله یک بعد و ایکی تسبیح برای بیان تحمید آورد
 بعد جمله ابدنا انصراط المستقیم که معنی تطبیح ملک الهی است برای بیان طلب اعانت که مقبول
 ایکی تسبیح است مذکور گشت و صورت دعا بعد تمهید حمد و ثنا که از ادب اجابت است بتلفیق
 بورت و شک نیست که این دعوی جزیه و مسالنی جلیده است از همه مقام اعلی و اعلی است بهج مقصود
 بر ترازوینست دعوت هدایت صراط مستقیم است و مسالت عطیه دین تویم است که آن راه صحی انعام
 است غیر طریق گمراهان غضب و انتقام است حق تعالی همه را بر صراط مستقیم آورد و همه را بر دین تویم
 دارد الحمد لله رب العالمین الحمد مرفوع بر اینست که خبر تبارک است الف لام الحمد
 برای نیست و لام و بعد برای اختصاص است موجب اختصاص مایه است حمد نبات خداست و اختصاص
 مایه است موجب اختصاص جمله افراد باشد که اگر فردی از حمد مخصوص بخدا باشد مایه است مخصوص
 بنزد و برین معنی طباق است میان اصل شست و جماعت معتبره اتفاق است نزدیک اصل است
 خلق اجسام و افعال همه حمدنا مخصوص بخداست و استحقاق هر چه او راست چه ذوات و اوصاف
 احوال و افعال اختیاریه و اضطراریه همه مخلوق و پیدا کرده است و شک نیست که همه چیز را را

در بیخه حدیث شریف
 اساس و اساس القرآن

بسم افافت درین
خای ازین مقوله

گفتند و آن است که در حدیث آمده و بخیر صحیح ثابت شده که در تلاوت هر حرفی از قرآن ده
 نیک است و نیک است که لفظ مالک را بر ملک بک حرف افزونی است لفظ ملک از مالک به نیک کم
 آید و لفظ مالک بر ملک به نیک بفرزاید و نیز لفظ مالک را نسبت لفظ ملک مخفم بریزد حرفی است و
 تعظیم از قرآن تخفیف اولی است و ملک را غلق بر قبه بود و ملک متعلق بتصرف باشد و ملک قبه از
 تصرف اعلی است و غلق اعلی از غلق با اولی است و نیز قراة مالک موافق آیه قل اللهم مالک
 الله موافق شده و از محمد بن حجاج بلخی رحمة الله علیه نقل کرده اند او رده اند که دابر قراة مالک یوم
 الدین بودی و بدین قرات ملازمت نمودی بعضی ادیان او را گفتند که قرات مختار است و
 ثواب آن بسیار است سخن این را بپذیرفت ملک خواندن گرفت عادت خود کرد و ایندیشی از
 شمع خواب دید که او را میگوید نیک از عمل خویش چرا کم میکردی ای یاه مالک یوم الدین ملک
 یوم الدین بخوانی حدیث ثواب ده نیک در هر حرفی از قرآن نشینده که قرات مالک یوم الدین
 گزیده محمد شجاع بلخی مذکور با انکار این معنی و خواب دید ترک کردن قراة فخر نه بسندیده تا آنکه بار
 دیگر خواب دید که از وی غیر قرات مالک بقراة مالک بگوید و جنباشی که بروی میگوید مالک
 یوم الدین چرا نمی خوانی مگر اللقیات تعظیم الفاظ قرآن بیندانی بعد از این خواب مذکور دل از قراة
 ملک یوم الدین برداشت و فی طریق قراة مالک یوم الدین گذاشت و مالک بودن خدا امروز
 چرا نماندیت است از مالک بودن خبر مانی که در دست از فرا و منرا و صل برکت است از جمل بر جبه
 مضایق تعظیم مالک امور یوم الدین و از جمل بر جری بر طریق ذکر ظرف و اداوت منظر و اولی
 است چه استقامت معنی از موقوفه و جوی که باشد از استقامت معنی از مدد و اتقوی است و اتقا
 کتبت معنی موضع له با غیر موضوع له از ان دت مجاز غیر موضوع تنها اعلی است و این را از باب تعظیم
 بعد تخصیص دارند و ذکر عام بعد خاص بنمایند چه رحمت عبارت از اداوت انعام است و مالک بود
 هم امروز و روز جزا است از قدرت بر انعام و ایلام است پس مضمون این اعم از مضمون آن باشد و از
 باب ذکر عام بعد خاص بود **آيَاتُ الْعِبَادِ لَكَ نَسْتَعِينُ اِهْدِنَا**

الْقِيَامُ الْمُسْتَقِيمَ تقدیم ایام بر عامل در هر دو وجه از جنبه اهتمام است و تواند بود از جهت
 حصر بود و معنی ایام تعبید و ایام نستعین را غیر که قصر حقیقی باشد و بدین التفات است از جهت
 سوی خطای نکته التفات است چون ذاتی را که منرا و ارجد و ثبات است بصفت استحقاق حمد و
 ثناء و ذکر کرد و لغوی و خبری و صفات جللیه او در بیان او کرد و بروی صفات عظیم از صفت پروردگار
 جهانیان و رحمت بر عالمیان جاری گردانید تا بزرگداشت صفات که مالک بودن او هم امور را
 در روز جزا که روزی سایر را بر میان وصول ملک ابد و حصول برکت است رسانید و دل بر توجیه بخطای
 این ذات که موصوف باستحقاق صفات است را غلبه یایل گشت تا چارتنه گویند و بخطای یک تعبید
 و ایام نستعین بمرتبت اینا بقیرینه سیاق استقامت در عبادت مراد بود یا از جهت تقدیم تعظیم استقامت
 در هر مسمی بارادت بودند و چون استقامت در همه مسمات تقدیم ذکر عبادت بر استقامت است
 از باب تقدیم مفاصل بر وسائل بود و هر دو نوع کلام آمده و از بلغا مستفیض شده برین وجه تواند بود
 تاخیر ذکر استقامت که وسیله است از جهت رعایت فصاحت نون بود تا موافق مالک یوم الدین در
 العالمین نمود و آنچه بیان تمجید آمده از جهت مفضل شده **سؤال** چون حمد از باب قول باشد
 عبادت از باب فعل میان قول چگونه شود **جواب** تعظیم یعنی توحید است بن عباس گفته ذکر
 عبادت هر جا که در قرآن است یعنی توحید بود و توحید موجب انفراد در الوهیت و مستوجب توحید
 استحقاق ثناء باشد او را مستحق ثناء خوانند بر معنی ایام بعد از بیان الحمد و اندر چه حمد
 عبارت از ثناء جمیل است بر وجه تفصیل است و توصیف خدای بوجدانیت و تخصیص او بمعبود
 از باب ثناء جمیل است **سؤال** و ایام نستعین عطف بر ایام تعظیم است بر عطف بر بیان بیان
 استقامت در مسمات بیان الحمد به وجه توحید **جواب** ترک استقامت که مفید تعظیم بود پس مراد
 از و استقامت در همه مسمات شود و تخصیص استقامت در همه مسمات ثبات پاک خدای جل و علا
 توصیف او ثناء جمیل دارند صالح برای بیان حمد و ثناء بنمایند و وجه دیگر در بیان و استقامت
 تعبید و ایام نستعین مراد مدد رب العالمین و از آنست که حمد خدای از مالک لاسما که سبوت

لک
و همان کرده برایشان اینها میران و صدیقان و شهیدان و صالحان چنانچه در مجلس دیگر گفتند
الذین انعم الله عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولیکم یقیض علیهم
المغضوب علیهم ولا الضالین بولایت از این نعمت علیهم ای حرط غیر المغضوب
علیهم ال بدل مقصود به نیست بود بدل منه غیر مقصود باشد مقصود بودن افتاء غضب خیر است
و غیر مقصود بودن نبوت العلم الغام از کجا است **اب** خواهش راه از باب افتاء غضب منصف
خواهش سبب مغفرت و خواهش راه اصحاب لغت مثل بر بدل منفعت است و سبب مغفرت
از جلب منفعت اهم بود و اهتمام در آن پیش از و باشد **ب** اعتبار از مقصود دارند و آنرا
در حکم قصد اهم غیر مقصود به دارند و نیز انعام اعلی است از افتاء غضب تواند بود که دعا
کننده از جهت استحقاق نفس خویش دعا بادی قصد کند دم از قصد انی نرزد و تواند بود
غیر المغضوب علیهم با صفت الذین انعم الله علیهم دارند بدل نه پندارند **سوال** غیر با صفت سو
موقوف میشود صفت الذین که موقوف است چگونه افتاء **ج** موصوفه غیر چون شهید و مجاهد است
برغم مضاف الیه بود چون با غیر السکون یا غیر المکره غیر مغضوب و مانند آن موقوف شود یا الذین
باشفاد عدیت نیز مضافه صاحب کشف و اختیار کرده اعتبار کنند و مطابقه میان موصوفه
وصفت قایل شوند **سوال** ثبوت انعام مستلزم است مرا افتاء غضب افتاء غضب مستلزم انعام
است پس افتاء غضب از ثبوت انعام اعم باشد در توصیف انعام چه فی بیره بود **ج** لا انعام
که انعام مستلزم مرا افتاء غضب چه انعام تواند بود که برود **ج** مستلزم بود منافی کفوف غضب
باشد و غیر المغضوب علیهم صفت مقصود بود فی بیره مقصود بود لا الضالین خطف بر المغضوب
علیهم آمده لافیه است برای تاکید نفی که از غیر مقصود **معنی نیست** برای ما راه مستقیم راه
کسانی که انعام کرده بر ایشان بر غیر ایشان که غضب کرده شده است برایشان و غیر راه که
و کم باشد که ان و بعضی گفته اند انعموا علیهم کنایت است از نبود که برایشان و که غضب شده
در باب ثبوت از قرآن ذکر غضب است که قال الله تعالی ان من اعطاه الله الذی یغضب علیه

تعالی بنی و انغضب علی غضب و الضالین کنایت است از انصاری که در باب ثبوت توصیف غضب
آمده و در قرآن تصریح نکرده و آورده که فی قوله تعالی نعم قد ضلوا من قبل و ضلوا
کثیرا و ضلوا عن سوا السبیل میبود از جهت شدت و عداوت با مومنان و کثرت بغض با
که قال الله تعالی لعل اناس من اهل الذم انما یسئلون الله ان یهدیهم الله انما یسئلون الله ان یهدیهم الله
ناتجسته که اگر اکابران نیز زشت دارند و ناکر و بدکاران همه قبیح پندارند چنانچه از انصاف فقیر
و حق اغنیاء و ویداده مغفولان و مانند آن مخصوص بغضب گشته و انصاری از جهت قلت عداوت
با مومنان و نرمی طبیعت و عدم کبر و وجودنا بهمان و عالمیان دین ایشان میان ایشان در
نسبت غضب تبصیح نه پوستند بلکه از ایشان ماسول است که در آخر الزمان دینم انصاری گذارند
و بیست محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آرند **و** کرده اند چون آخر الزمان عیس صلوات الله
از آسمان فرود آید انصاری را بسوی ایشان راه نماید ایشان را راه راست یابند و راه دین اسلام
و در اتباع شریعت محمد علیه السلام و الصلوة بنشینند **سوال** در ذکر انعام استعمال صیغه فعل
معروف از جهت چه بود و در ذکر غضب استعمال صیغه اسم مفعول یعنی محمول است بجهت چه باشد **ج**
از جهت تغییر نسبت انعام سوی بنیم و خیر از است و عداوت با منافق سون کریم آیین اسم فعل است
یعنی آنچه است و برای طلب استیجاب دعا مذکور شده و می باشد از قرآن دارد و اصل
سوره فاتحه پندارند نزدیک و مبدأ سوره ثنات و اوسط او دعاست طلب استیجاب و این
شهادت دیگر آنرا از الفاظ قرآن ندانند و داخل قرآن خوانند چنانچه در آغاز از اعوذ بالله
الطین الیم که غیر قرآن است برای استعمال گویند در حکام احتیاط سوره بلفظ آیین که غیر قرآن
است اجابت دعا گویند نزدیک ایشان فعل آیین متواتر شده و کتابت او در مصاحف جایز
و این لفظ غیر عربی است سرمانی یا عبری است و آیین تحقیق میم و مد هنر و تفسیر هنر و غیره است
نشدیم و این محل خطاست و لفظ آیین بعد دعا تا غیر تمام دارد و در ترجمه آن آیین
سوره فاتحه هنر سوره قرآن است و آیین خیر ایشان است و آیین کسب سبب شهادت ایشان است

فانما نكتة بكتبة تفاء كل واحد برمان است این سوره فرقانی است هفت آیه او هجوه هفت سوره فرقانی است
از قرآن جزئی اجل قرات او در فضیلت بجز قرآن کل است در کمال نهایت رسیده و در جلال
او سر در منتهی کرده مطلع او حسن مطلع مفضل او حسن مطلع است چه در مطلع او ذکر این نیست
که استحقاق همه حمد و ثناء را است که بر او کار همه عالمی است و این مطلع میباید است مرصع و آیه
یعنی اختصار عبادت و استقامت در همه سوره که او طلب هدایت و در مفضل او ذکر موعظه
باصحاب انعام و نجابت انهم استحقاق غضب و انتقام موه که موفیق است از انعام سخن و انشاء و کلام
و الله اعلم برادته و ذیاته لا اله الا هو یلی توکل علیه و هو بسی مسرعة بقصر یعنی
سودی که همان ذکر بقره است مدنی است و ولایت مفا و هفت آیه است شش هزار و بیست یک
کلمه بیست و پنج هزار با فاضل حرف است و این سوره اطوال سوره فرقانی است و اکثر سوره ها از این
سپان احکام فرقانی است در تفسیر آورده که این سوره با فاضل حکم شریف را معنوی است و این سوره
در وی که اطول آیه است قرآن است بر بیست حکم منظوم است برین حیات نفیض نما و است بقدر
سوال درین سوره انواع امور عجیه مذکور است و اصناف بیخون و غیره بطور است در تسمیه تخصیص
او باضافت سوره بقره بیست از میان همه چیز یادین مذکور است لغین بقره باضافت از یکی
جواب اسم مذکور بحدیث ثابت شده بلکه توفیق الله و در حدیث است لا تجعلوا بؤکم مقابله
فان الشیطان یفر من البیت الذی تقرأ فی سوره البقره همه اسماء و سور توفیقی مستخرج از
بیان وجه تسمیه است باینکه بقره که ذکر او درین سوره است هیچ سورتی جز این سوره مذکور
نشده خاصه این سوره باشد نما و اختصاص باضافت بود و در بط سوره بقره با سوره فاحه
است که سوره فاحه بر سبیل اجمال متضمن جمله معانی قرآنی است و سوره بقره شروع در قرآن اجمال
و تشریح آن ابتدا تفضیل است و نیز در سوره فاحه اجمال انصراط المستقیم طلب می بود و
آغاز سوره بقره می التفتین گفت بیان کرد که دولت هر که را روی نمود و این نکت که با
و این سعادت که دریافت و نیز در آخر سوره فاحه ذکر زمره مومنان و دو فرقه کافران بود

آغاز سوره بقره ذکر مومنان و دو فرقه کافران از بی هران و منافقان روی نمود و بدانگاه
آغاز سوره مدح کتب و ذکر مومنان و کافران از بی هران و منافقان که تبلیغ کتاب می
ایشان است بر طریق عنوان کتب با آورده سوره سابر ای موعظی که مقصود است بر سبیل عموم
یا ایها الناس عباد الله انقشع کرد بعد یا بنی اسرائیل که در عدد اکثر اند و در خشت از همه مردمان
برترند و معاشرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان بسیار بود ذکر مردمان بر طریق ذکر خاص بعد عام
سایع نمود و بر قول کسی که مراد از یا ایها الناس اعداء است که کان مکه دارند و ایشان با بعضی
پندارند اقتضای پندارند ایشان از جهت آن بود که اهل موطن بنجا میزند و از همه مردمان بجز
بنوی نزدیک تر اند بعد ایشان تقدیم بنی اسرائیل از جهت آن بود که ایشان در جوار قریه کاه
و در اینجا و امثال این نماند بعد از ایشان بنی اسرائیل تکرار کرد و موعظت ایشان مکرر
آورده بعد مقاتلت بنی اسرائیل در میان تحویل قبله مذکور گشت جمله سیقول السفهاء و غیره
ما ولیهم عن قبلتهم التي كانوا علیها مذکور است مذکور این مقاتلت از ذکر بنی اسرائیل بر وجه
ملاست آورده تا جای رس آیه ان تو لو اذبحوا ذریهکم ذریهکم بود و از این مذکور و لکن البیر من البیت
تخصیص سوی ذکر میراث روی نمود از این تا ذکر احکام میراث مذکور شده ذکر صلوة و زکوة و صیام
و حج و غیره آن آمده بعد موعظه که مضمون جمله بنی اسرائیل اتینا هم منه آیه پینه بر وجه التفات
از خطاب سوی عیسی است آورده بعد جمله کان الناس امة واحدة بر وجه از اعتراض مذکور گشت
و همچنین چند جمله دیگر تا جمله ولا تجعلوا عشتة لایانکم ذکر ایمان آورد و هم برین وجه مذکور گشت
چون در جمله ولا تجعلوا الله عشتة لایانکم ذکر ایمان بود از این جمله سوی ذکر احکام ایمان
تخصیص روی نمود و بعد از ذکر ایمان تخصیص سوی ذکر ایمان که باقی از ایمان است خاص گشت بعد
از باب ایمان مذکور جمله وان غرضوا الطلاق فان الله سمیع علیم احکام طلاق بمحصل بود
بعد ذکر احکام طلاق جمله الم ترالی الذین فرجوا من ديارهم لایة متضمن آیه احیاء الو
موتی مذکور گشت و جمله الم ترالی اللذان بنی اسرائیل مذکور است تا بوقت وادواته و متفق

و اجتماع می آوردند کاهی اسب را و این میگفتند کاهی ناشی از قوت شوری مد استند کلامی که
اینچنین شکران صادر شود و از آنرا که بود و نیز چون مقصود از این کلام صحت قرآن دانستند
از آن مقصود بر وجهی که است پندارند و بعضی الم اسم سورت دارند و تقیه بر نه "سوره الم"
مخزون دانند و آنکه است بر کلام موعود با کلام منزل شود چیزی دیگر بود و آنکه است صفت او باشد
یعنی سوره سوره الم ذلک الکتاب الموعود و الکتاب الذی فی سال النزل اجماع ذلک الکتاب
مستأنف دارند و جواب صفت پندارند برین وجه ذلک کتاب است سوی الم بود و تذکر ذلک است
او در قریب برای تعظیم یا بنده الم را چون اسم سورت گویند مبتدا دارند و ذلک مبتدا دوم الکتاب
خبر او باشد بلکه کتاب و بالکتاب مراد باشد صفت او را بر پندارند خبر او و این مبتدا و خبر مبتدا اول
پندارند برین بر وجهی که کتاب یا یطلق علیه اسم الکتاب مراد باشد اطلاق او بر کل و خبر
بود محل در ستایه معنی یا نه یا بدینچه که گویند آیه الکرسی قرانت قل و احد کلام حیات
و اگر از کتاب جمع کتاب مراد شود محل کل بر جزیر و وجه مبالغت باشد که مقاصد کتاب باشد
است چنانچه است که او تمام کتاب است جمله - - - - - فیه موبه است من ذلک الکتاب یا چه مقصود است
الکتاب توصیف کتاب بملفوظ او در وجه تقوی دانند و غیر او را بر حکم تعریف در ذلک الکتاب
برین کتاب است که در خواندنش یک کسی را شکل شود و در معنی آیه تردد و جمله لا رب غیره بر در
تفسیر که در ربانی نیز نفس است تا کید ذلک الکتاب به انداخت توصیف کتاب بکمال باشد و تذکر
محقق باشد و فیه دلالت بر تکل و استقرار میکند پس - - - - - یعنی لا رب غیره و است قد فیه
عدم نبوت بعد از رب و نشانه بود پس و تنوع پس بعضی غیب تقی که بری چه جهت است
می مذکور و فی مضمون جمله مظهر باشد و بعضی لا رب غیره بودن او بمعنی لا رب ما بوارفته
چنانچه در لاف و لاف و لاف و لاف فی الجمله را بمعنی منی گفته اند برین تفسیر لا رب غیره
جمله معنی نبود او را محلی را و او را نباشد - - - - - سوخته یا میگویم بخدای الم لطیف
معبود است یا گویند سوخته یا میگویم بخدای که فرستاده قرانت و دیگر مثل که آورده است و بمحمد

رسند و بر وجهی که است آن موعود و تعظیم است به سوره و می بیند و نشانه نیست حدیثی
للمستقیق بتقیر و و بری نیز مبتدا است بمعنی ما جویند بر طریق رید فعل بر وجهی که است
گویند کتاب بنین بری است آنچه را نیز موبه ذلک الکتاب به اند و تکرار مضمون او
پندارند چه او دلالت میکند بر رسیدن کتاب مذکور و صفت رعایت کمال و کمال کتاب که
منزل برای وحدانیت هدایت اند و کمال در صفت هدایت با آنکه او را نفس بری داشته اند
پس منزه تکرار مضمون ذلک الکتاب به بنده للمستقیق متعلق است به معنی این کتاب
مرتقی را که از تکرار بر پندارند و بعضی یا میزنند امام تقی که معنی الله علیه و آله و سلم
بالغیب الی قوله و می از قن هم نیقون را تفسیر للذین داشته و متقی را بمعنی مومنین و احوال
صالحه پندارند چه ایمان اصل جمله عبادات است و صلوة اصل عبادات بدنی است و ذکر
اصل عبادات عالی است سایر عبادات در شیخ اصول بود و متقی بمعنی مومنین و لیعلل الأعمال
الصالحه باشد و بعضی المتقی مستقی الزکر دارند و بمعنی مومنین پندارند سوال بری که
معنی دلالت و بیان علامات باشد اگر چه رسانیدن تا سر راه بود چنانچه در تواتر نمود
خندینا هم فاستجوا العی علی الهدی آیه و از آیه تفسیر تقی نشانه یعنی شود را بهر سبب
کردیم و نشانه راه گفتیم راه کم کردند و خود را بر کوری و کراهی آوردند و کاهی بری معنی
رهمنی کردن و بر سر راه آوردن است قال الله تعالی و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
و کاهی معنی دلالت بود که فیصل سوی هدایت است و مومنین نام راه تا آنکه بقصد رسید چنانچه
در آیه الصراط المستقیم گفته اند و در حدیثی است معنی رفتن از هدایت به و معنی آخرت
صفت خدای بود صفت کتاب پیغامبران است که رسانیدن تا راه اسلام و رسانیدن تا دار
السلام که مقصود و نافی است از کارنا خداست از قرآن نیاید و از رسول وی نیاید تا بر
اول صفت خدای و پیغامبران و قرآن تواند بود چنانچه بیان ما اسلام و نشانه اینان خدای
بیان کرده است این پیغامبران و کتاب به نیز مومنین تواند نمود لیکن بری برین معنی گرامان

این ای محمد نایب محلی غیر معین از پروردگار خویش برپای اند به صاحبان اهتدا اند
 و این یعنی گردیدگان بقران همین مقلی اند نه غیر مقلی و بر وجه قصر خبر برستد این
 چنین بود و این هم است نه مقلی نه غیر مقلی که خبر میسر اند بقران **الَّذِينَ**
كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْزِلَتْ مِنْهُمْ آيَاتُ الْقُرْآنِ أَمْ لَمْ تُنْزِلْ مِنْهُمْ آيَاتُ الْقُرْآنِ
 و از رتتم ام تم تذکره هم بتاویل مصدر مبتداست و از خبر مبتداست جمله خبران است لایونون جمله
 سینه است معنی است مرستو ترساییدن و باز ساین و تواند بود که لایونون خبران است
 و سواد علیهم و از رتتم ام تم تذکره هم جمله معترضه در اثنا کلام بود معنی **اینست** بدرست است تا
 کافرتند ایان نخواهند آورد و تصدیق خواهند کرد یک است در عدم ایمان ترسیدن
 و نترساییدن این **سوال** میان این جمله و جمله الذین یؤمنون بالغیب و جمله والذین لا
 یؤمنون با انزال الیک و ما انزلنا آخر جامع تضاد است چه کفر ضد ایمان است و ان جامع کج
 است و میان او و میان جمله فلک الکتاب و جمله همی جامع تعلی است چه تضاد کفر با کتب
 تعلیق فعلی با مفعول بود و ان از باب تشایف باشد با وجود جامع و تناسب جبر اعطفت نکرد
 بر طریقت ان الا بالانفی نیمی و ان النبی رافعی جیم پادشاه عطف میان عطف نیاید و در
 کلام سابق در میان ذکر کتاب بود و در وی نو کرد و بتکرار نوی نمود چه در انجا ذکر کتاب
 طریق عنوان ذکر کتاب بود چند جمله در مد او آورد و بنظر ذاک الکتاب است و است
 کتاب شده و از جهت دلالت بر عظمت او استعمال از لکه که برای استارت بعید است آمد و بلفظ
 شد و خبر خبرت با لغت جنس کتاب بر وی مقصود شد و باز جمله لاریب نیز بیان کرد و این معنی
 یقین بیدار است و یومین پس و شک بنیابر نباشد بعد کتب مذکور با صفت
 از و صیغه مصدر بر وجه مبالغت بر طریق زید عدل آورد و تیکر همی تعلیم خواست و این
 از عظیم لایکه که داشت بعد از ذکر کتاب مذکور همی است و تیکر از ادب است
 مؤمنان یا نه و ان نایب اند و از باب تعلی است و از کلام سابق در انجا

ذکر کافران و کواش که معنویان انجاست میان مقام خود و در کلام میخ چنانچه از جهت تضاد
 خبر و انتاض فصل نموده از تبیین مقام با وجود جامع نیز جدا افکنده فصل مذکور از جهت تبیین مقام
 جامع است و از جهت اختلاف مقصود کلام صاحب مفتوح در فصل و وصل قاعده تبیین مقام بر
 از و فصل ذکر کرده و همین است نظیر آوردن تا کید این جمله از جهت ابراز مقصود هم کفار بر وجه
 و کادت باشد از جهت روانکار و تکرار و نبود چنانچه در ایات ربانی و شفق انشی آمده و در باب
 نوی کند چون و امثال آن تحقیق شده **سوال** چون والذین یؤمنون با انزال الیک و ما انزل من
 قبلک مبتدا باشد اولیک علی همی خبر مبتدا بود این مقام با مقام ذکر مؤمنان دارند
 خارج از مقام مدح کتب باشد دارند و میان مؤمنان و کافران تضاد است بجامع و همی محل عطف با
 مبین این تبیین مقام بود **جواب** مدح مؤمنان با بیان آوردن بکتب متضمن مدح کتب
 آمده اینجمله در مدح مؤمنان بکتب است از مقام مدح کتب خارج نشد جمله ان الذین کفروا چون
 در مقام مذمت کافران بود از انجمله که در مقام مدح کتب است با وجود جامع مفعول شود **سوال**
 از ک نیکه کافر شد مذمت نیز کسر مشرب ایمان مشرب گشته تفاوت ایشان بسبب بدل
 گشت و محنت ایشان پس خبر است حکم بعدم ایمان بر کسپل عموم چگونه مستقیم می آید و محنت
 آن چگونه روی نماید **جواب** بعضی ایه چه نوع تفسیر از کافران مذکور جماعت مسود چون ابوبکر
 و عتبه و شیبه و ولید و میسر و کعب بن اشرف و یاران ایشان اند و خواست بود که ایشان
 کفر میسرند تا وقت مردن دین اسلام بنیاد از او را در این زمان کفر بود و در این زمان
 و تواند بود که جنس کافران مراد شود و حکم بعدم ایمان معینه بر ایمان ارادت کفر باشد و معنی
 ان الذین کفروا سوا انذار که بعد فی زمان اراد الله کفر هم فیه یا در ان الله کفر و او را
 الله و ام کفر هم بنیادند و بر قول انشوی اعتبار مرقم است کافر نزد یک خدای کسی بود
 نتم او بر کفر باشد بر قول او تفسیر مذکور محاببت نیست و کافر بودن کافران برین معنی است
ختم الله علی قلوبهم این جمله تعلیل است و بر معنویان جمله سابقه دلیل است

معنی است که خوانند و گویان میارند و دل بر تقدیر بخارند زیرا که هر کس که در این دنیا
 دلش این است تا صورت صواب و صدق در دلش این نیاید و چنانچه در این دنیا
 نماید **و علی سماعهم** و طاعت بر علی قلوبهم **و علی سماعهم** و هر کس که در این دنیا
 قول حق و وعده کوشش این در دل نیاید و قوت سماع این با دراک آن اشد بر و بداند
 اگر از آن الذین کفروا پس که خوانند و باطن از مهر کردن نشوای کرد این سماع این
 بنده و ناپسندیده نیست و در اراده مراد باشد و اگر کرده که خوانند و ناپسندیده
 که با آن گذشت و ببینان پوسته مراد دارند از مهر کردن بر دلها و شوقی حکم بدوام کفر و
 با استمرار عدم ایمان مراد پندارند **سوال** از مهر کردن ارادت این معانی از کدام قبل بود و از آن
 علم با آن داخل کدام باب باشد **جواب** از باب استعارت دارند از قبل تمثیل پندارند
 حکم بدوام کفر به مهر کردن دارد برین معنی این از باب استعارت یا تمثیل می باشد
 بر دل و کوشش برای بودن آن برین صفت که پند گیر و وضوح پندار استعارت کند یا
 دل و کوشش که در آن پند و بینا بد و تقو و غبط و بیخوشی و بی نیاید کمال دل و کوشش که آن
 دل و کوشش را مهر کرده باشد مشبه گردانند تا در آن فکرتی در نیاید و موعظتی و عبرتی روی
 نماید از آنرا بر وجه تمثیل ختم بر دل و کوشش دارند و مهر کردن پندارند **سوال** چون خدا
 دوام کفر که خوانند و ناپسندیده در دلش این حکم کرده باشد این ترا اختیار می دارند
 مجبور باشند مملکت بنده عقاب متوجه نشود **جواب** نزد تحقیق کفر و امتناع نبوت ایمان غلبه
 حکم و قضا کرد کار و بیان و تعلیق ارادت بر شیت خدای منافی قدرت و اختیار نبوده بود
 و حکم بدوام کفر با اختیار و قدرت است منافی تکلیف و توبه عقاب نشود و علی
ابصارهم غشاوا و غشاواست علی ابصارهم خبر مبتداست این جمله فعلیه است
 و معنای غشاواست غشای قلوبهم **این** بر چشمها و ایشان پوشیده کیست که علامات قدرت
 نشان که دال بر آن است نمی بیند و بر آن علامات و دلائل نیست به چشم می بیند و در آن

سینه خست

ایانند و ناپسندیده علامات قدرت خدای حال این کمال کسی میماند که از حقیقت نبوت
 دیدن نتواند و علی ابصارهم غشاواست و عبارت از آن دیدن دارند و ناپسندیده و ناپسندیده
 علامات قدرت و وحدانیت را بر وجه تمثیل ناپسندیده دارند **سوال** مهر کردن بر دل و کوشش
 بصورت جمله فعلیه که در ختم امده علی قلوبهم و علی سماعهم آورد و بیان نویسنده کی بر چشمها
 این ان بصورت جمله اسمیه که گذشت و افاق و دوا و نبوت پیوست و چه فرق چه باشد
 و نکته این چه بود **جواب** سبب ریافتن دل بر کلمات ماس و غیره صدق و عقل بود و سبب
 شنیدن کوشش منوعات را منوع هوا سبب صورت باشد پس مهر کردن بر دل و کوشش مانع
 و خول این امور خارجیه بر دل و کوشش دارند و مانع تمام شدن علت و موثر شدن آن چون
 میر که مانع رسیدن بهتر پندارند و مانع تمام شدن علت و مانع تا سرات از بدایت علت
 مست خرد پس ضرورت حادث باشد زیرا که تغییر محله فعلیه شود هم الذین حقیقت ختم امده
 قلوبهم و علی سماعهم ضرورت جمله فعلیه ذکر کرد و در آیت دیگر تغییر و ختم علی سماعهم
 صورت آورد و سبب دیدن چشم مرئیات با خروج شعاع که رسیدن او برسی بود و غشای
 مانع مرور آمدن شعاع چشم که مبادا و غشای دیدن است باشد و مانع بدایت علت که موجب
 نقاب و محلول بر عدم اصلاست چون کسوتی است که مانع تیر انداختن است بود و عدم اصلا امر
 ثابت است حادث نیست تعمیر از آن جمله اسمیه که دال بر نبوت است از حقیقت نبوت **سوال**
 در آیت مذکور و ختم علی سماعهم و علی ابصارهم بیان شده بصورت جمله فعلیه آمده
 بیان ختم علی سماعهم و بیان او فرق است و در آیت دیگر و ختم علی سماعهم و علی ابصارهم
 نوعی دیگری نماید **جواب** فعلی اگر چه فعلی است بیان یکسان است و در آیت دیگر و ختم علی سماعهم
 متعلق است که آن ذات معین نبوت و در آیت دیگر و ختم علی سماعهم و علی ابصارهم متعلق است که آن ذات
 افعال متوجه به جمله اسمیه و می آید و مبتدا و خبر و در آیت دیگر و ختم علی سماعهم و علی ابصارهم
 و ربط و دلتی اندازد و در علت نیدا ان خلا اگر چه است و در آیت دیگر و ختم علی سماعهم و علی ابصارهم

متره اختلاف مذکور وجه پیدا و اقرا و کجا روی نماید متره اختلاف در کیفیت کفر و ایمان
و فرق کفر عارضی و اصيل روی نماید چه کسی که بکفر اصيل باشد و بر قول کسی که ایمان را عبارت از
ایمان حاصل نشود و کافر بگویند کفر اصيل باشد و بر قول کسی که ایمان را عبارت از
تصدیق دارد و اقرار به شهادت اقرار احکام بپندارند بترک اقرار بغير عذری و راضی شدن با
کفر احکام استخفاف و این بود و کافر تداوی باشد و بعضی در توفیق ایمان زیادت کنند ایمان
تداوی با ایمان و اقرار با لسان و عمل بالا رکان گویند لیکن معتزله و خوارج عمل را جز مقدم
بشهادت و توفیق ایمان نه پندارند اهل سنت و جماعت ایمان را ایمان و ایمان را باطن
عمل ایمان کامل خوانند لیکن ابو حنیفه و صفی مکمل دانند و امام شافعی جز مکمل خوانند و اگر چه
در ظاهر ظاهر میروند و بجز اقرار با ایمان قایل نیستند بر شهادت ایمان منقادان مؤمنان باشند
برین آیه مرموز شوند و بعضی ازین هم گفته اند ایمان جو معرفت و علم را گویند باطل است ایمان
و خوار اعتقاد و همانست که اهل سنت و جماعت بدانند ایمان است **يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ**
الَّذِينَ آمَنُوا امواصله الذین است موصول با صله عطف است بر امه و ایمان و عود امه
بجمله یقول امه با صله است یا بدل از دست معنی است با خدای غرض جمل خدای و مکر میکند بغير اطمینان
میکند خلاف خبر را که پنهان میدارند و در دل کفر پندارند و باطن ایمان می آورند و در ظاهر
دوستی نمایند و در باطن دشمنی می افزایند **سوال** خدای فریقین است فریقین کسی را بود که در
فریقین خدای عالم سر و قیادت و یکس تواند خدای را بپندارد و وجه نوع ایمان باشد
جواب حال منافقان و معاویه ایشان که اظهار میکنند طلاق چیزی را که در دل پنهان میدارند
فریقین و معاویه فریبنده کان کردن می نماید از اخراج و فریقین بر وجه مثل میخوانند **سوال** معاد
معاویه بود و معاویه است که با باشد و مشرکت در خدای که قبیح است با خدای و مؤمنان در
نیاید و صحت آن روی نماید **جواب** مفاعله معنی اصل فعل نیز آمده و چنانچه در عاقبت اللص و
امه تحقیق شده این بریل قرأت شده و معنی است و بر این معنی است که در قرآن آمده است

یخادعون الا انفسهم که داخل سبع است معنی فعل نهاده است که در اصل وارد نشود یا اگر چه اصل
رسوال منقول و صفات کند بجهت برین دعوت رسول الله و الذین امنوا گویند و نسبت فعل به مؤمنان
بر مضمون کرب خدعه اگر از بیخامیه و مؤمنان واقع شود و شیعین بگوید **مَا يَخْدَعُونَ**
اِلَّا اَنْفُسَهُمْ حال است یا مقترنه است الا انفسهم استخفاف است و معنی فریبند
ایشان را بپندارند و خویش را یعنی زبان این نوع هم ایشان را میگویند و معرفت فریقین و با فریب
سوی ذوات ایشان باز میگرد و این قصر قلب است چنانچه در اعتقاد خویش خدای با نفس خویش
نداشتنه خدای با مؤمنان می پنداشتنه از حبه رواقعت و ایشان بر وجه قلب گفت که ایشان
خدای با خویش میکنند دوم زبان خویش میزنند برین خدای هم ایشان را زبان خود مؤمنان را هیچ
مغرت نبود و **مَا يَشْعُرُونَ** عطف است بر جمله سابقه یا حال است و ذکر او متضمن است بر
مذمتی دیگر را که نادانستن جبلت و کفی باللیل **عالمی است** و ایشان در نمی یابند که سوی حق
خویش می شنند و میداندند که خدای ایشان را در زبان می افکند خدای ایشان مؤمنان را در
دنیا و آخرت پس زبان گفته **فِي تِلْكَ اَمْثَلُ مَرَضٍ** انچه منیه است جمله که بالا رفته
یا مکر است مکر کلام که شسته معنی است در دنیا و آخرت و مکر است و مکر است و مکر است
و تنبیه است این امور را مرض خوانند زیرا انچه شبهه مرض دارند و آثار مرض بسیار می آید چه هر
از ایشان سبب هلاک معنوی است چنانچه مرض هلاک صورت است و اگر حبه انکه این امور در ایشان
ثابت است و ستم است معجزه نیست تعبیر جمله اسیمه که حجاب فعلیه که دلالت بر حدوث کند دنیا و
فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا این جمله عطف است بر جمله فلو بهم معنی است ایشان را
خدای ایشان را بیماری اتفاق اتفاق و عارض خلایق و تفاوت و غلبه و دروغ گوئی و مکر و
جمله جوئی و مانند آن تا ایشان را عقوبت افزاید و عذاب در کمال فعل روی نماید و این معنی در ایشان
معجزه است از انچه تعبیر بصیغه حدوث کرد جمله فرا هم امه در مکر که معطوف بر دست فعلیه
آورده و گفته **عَذَابُ الْيَمِّ** کما کانوا یکذبون کذبون

معنا معروف از باب ضرب و از باب تفعیل خوانند و معنی بر حسب آن دارند اختلاف قرات دارند
 جمله مقتضات برای عذاب منافقان و غیبت ایشان و جوار و مجور و متعلق به نظر مستقر
 لهم با مفهوم عذاب که معنی لغوی است مراد مصدریه است ای لهم عذاب الیم سبب بهم کا و بن
 او سبب کونهم مکرر بن معنی لغوی است و مراد است مرآت بن با عذاب در در سنده و عقاب شده
 کرده اند چه چنانکه کم نشود و زوال نبرد سبب بود این نیکو بکنندگان و در دفع گویان بغيره
 است و دفع کوشی میکردند و ایمان آورده اند باینکه میقتضی و اذ اقل لهم لا
تفسیدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون
 لا تفیدوا مقول قیل است فی الارض متعلق است بالف و ق و اذ اقل است ان نحن مصلحون
 مقول ق و است ایچند شرطیه عطف است بر یکدیگر که خبر کا و واقع شده یا عطف است بر عایه
 یعنی بقول آمده که صلاحه آمده معنی لغوی است و چون گفته میشود مرآت بن را ف و مکتبه در بین
 هم تباهی فرزند و در بین عطف بنای شده باطله بر امر از مسلمانان و پراپیدن ان بر کافران عیاه
 کفر از اسلام و انفا و دشمنی و ایضا دوستی با پیغمبر علیه السلام و بر انگیزتن فتنه و ف و
 کوشیدن و امور مسلمانان با ف و کوشیدن ایم مکرر صحت کند و کار با صلاح آرند معنی لغوی
 مسلمان شدن با مسلمان صلح کرده ایم و خود را از عیار به باب این باز داشته ایم و این و غو
 اصلاح در کار مسلمانان و بر صلاح کار اهل ایمان است و ما مصلحیم در کار خویش که کلمه اسلام گفته اند
 مسلمان شدن نمی رسد و ان خلاص فرمایم این دعوی اصل در خود است و کوشش در لغو
 خویش که متضمن مغرت دیگری باشد کار بد است و قدر در انما نحن مصلحون قصر قلب است برای
 ردی که مسلمانان در ان این داشته اند که این از ما معنی می نید اشتباه الا انما نحن
هم المفسدون الا حرف تنبییه است و جمله مغرضه است برای رد مقابلان را
 مدد دعوی بودن خویش مصلحان چون ان این نادر مضمون اینجا انکار از جبهه روانکارا که جمله
 سیخ نموده است که کوشیده برستی که این معنی لغوی است و در دعوی مصلحان

در حق مسلمانان اصلاح ندارند بدو دفع خود را مصلح می پندارند و سر از این کشف میکنند که
 بر می آید این تحریف می پدید و در حق خویش نیز مصلح می پندارند و کار خود همه مصلح میگویند و خود
 در و کمال بغل می اندازند و بغض ابید گرفتن می سازند و لکن لا یشرعون جمله
 است را که است بر تکمیل کلام مذکور و دفع و هم مدور عمل مسطور از شعور و انیت و یکس شعور
 ندارند و دل نمی آرند که کار این متضمن چه است و این را در این عمل چه بعد است
 بد میکنند و آنرا نیک میدانند و نیک بکردی که بد کردی و نیک انگاشتی که نیک انگاشتی
 بر انگویند و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا
انؤمن کما آمن السفهاء است و انما کما امن الناس مقول قیل است ق و
 جز ان شرط است انؤمن مقول ق و است استقام برای انکار است کما آمن السفهاء صفت مصدر
 است و ما مصدریه است ای انؤمن ایمان کا بیان السفهاء موصوف است با موصول است عبارت از
 ایمان است و ربط محذوف است ای کا بیان او کا الایمان الذی آمن السفهاء و ضمیه محذوف مقول
 مطابق بود و بر طریق معنی است و انما مطابق باشد این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه
 معنی لغوی است و چون گفته شود مرآت بن ان که چنانچه مردمان ایمان آورده اند ایمان آرید و
 در ایمان دل بر خلوص اخلاص و صدق تصدیق می رید بگویند یا آیم چنانچه ایمان آورده
 نادر ایمان بگویم چنانچه کرده اند بی خردان مراد از ناس در کما امن الناس مبله مسلمانان
 و صحابه کرام از انصار و مهاجران اند و این ناس باقی که از پیوسته مسلمان شده بودند چون
 عبد المذنب سلام و امثال او مراد دارند و تشبیه با بیان ک نیکه از زمره ایشان ایمان آورده
 پندارند کافران از نادانی خویش چنین دانایان را دانسته و دانسته و پندارند خود را
 چنین عاقلان را سفها دانند و مسلمان را تیر از مومنان میناس کردیم و تیر نفس کافران
 از ایمان بیرون آورده و در ورطه بیایم در آورده اند و اذا کرده اند که پیغامبر صلی
 علیه و سلم بن مسعود و جعفر طیار رضی الله عنهما روایه رسالت بر یکا شش فرستاد این را

ل

بر شرط سابقه و اذ القوا الذین آمنوا قالوا انما اخلوا
 الى شياطينهم قالوا انما معكم این مرد و شرطیات سابقه معطوف اند
 خبر که نوایا در صله منوط اخل اند سوال مومن ایمان منافقان را نکار میکردند منافقان
 اجازت ایمان بغیر تا کید چرا آوردند تا کید اجازت در انکار صورت بر تقدیری واجب است
 که اجازت بر بعضی تکلیف نباشد و در اعلام او را اتهام بود اما اگر بغیر و تکی اجازت خبری که معطوف
 میکنند و هم حقیق و تا کید او برای چه نماند و چون مثله کافران می طلبه منافقان را با خبر
 امارت آن بود که در مضمون انما معکم انکار بود و بطور امارت انکار تا کید انما معکم بتنزیل
 و این ان منزله لشکران بیان باشد معنی اینست و چون به پیش منافقان مومن را بگویند که
 و رسول ایمان آورده ایم و این اسلام و شریعت بنما بر علیه السلام تصدیق کردیم و چون
 شیطانی مان خویش معنی با مفسدان کرده خویش خلوت گشته با ایشان و هم مانه کوشی و غدر
 خواهی زنده بگویند برستی با باطلان با شیعیان و با ایشان ترویج مییم که فزانی ایشان
 ایشان را میگویند و دشمنی ایشان را بخوبی از ختمه بسبب قبول ایشان برای افواج
 ایشان مانند انما نحن مستمرون این جمله تقریر بر میان
 یا مستمرون چنانست که چون ایشان انما معکم گفتند کافران سوال ما گفتند و این
 محبتهم مراد کردند بر وجه استیارت شیطانی خزانند بر وجه استیارت در
 کافران ان سخن مستمرون آوردند و ان برای تقریر است ایشان را به صورت بیان
 نمودند کفار و مقصد ثبوت ایمان ایشان بودند ایشان قصر خویش بر صفت استمرازه
 کردند معنی ایمان از خویش پیش آوردند و اینجمله با اعتبار تا کید یا استیانت نفس
 بغیر حرف عطف آورد معنی اینست نه ایمان مکر استمرازه کننده و اینست از او سخن گفتند و معنی
 تصدیق مومن بر وجه سخن داریم و تعلیم ایشان بر سبیل استمرازه ایمان الله
 مستمرون که بهر غلبه شده بود جواب ما و ای فعل الله بهم باشد معنی اینست نه

معنی است
 مستمرون طین
 مستمرون

سرای استمرازه ایشان خواهد کرد و جزا کفر و منافق ایشان پیش نهاد آورد و درین کلام
 صفت مت کلام است یعنی جزا استمرازه ایست که در و واقف مییم بخت استمرازه
 از جمله آنکه در محبت مستمرون استمرازه جزا و سببه سببه ای عقوبت و کما تدرین تدرین ای کی قفل
 بیاری تحقیق شده و تقدیم سند الیه بر جزا فعلی مفید است مرفی و نقوی و بیان است برین
 جزا استمرازه البته خواهد بود و ولای له روی خواهد نمود و قیاد فعل مضارع در جمله اسمیه کمال
 است بر ثبوت مفید استمرازه حادث بود و این المعنی است از جمله فعلیه و از جمله اسمیه که خبر و
 در اسم باشد و میگوید همی فی طغیانهم لغیرهم عطف است بر
 استمرازه بهم معین حال است از مفعول مییم معنی اینست و بغیر از خدای ایشان را در طغیان
 یعنی دروغ کردن و کفر و توجی و کردن از حد و عصیان و درین حال که حیران اند ایشان و سرگردان
 و بهر معنی مییم کونیند یعنی هلاکت و در و در و در و ایشان را در طغیان و عصیان و درین
 حال که کور و دل بودند و سرگردان باشند و این است در رد و جواب اصل که متفرکه بران قابل اند
 معنی است در داشتن ایشان بر طغیان که در روی ایشان از هیچ منفعت نیست تقریر است اولی
 الذین استمروا الضلالة بالهدی اولاد اسم است است و کما
 برای خطاب است مخاطب غیر مستمرازه علیه السلام یا مخاطب غیر معین است جمله مذکوره متوجه است بر
 مذمت کافران و تشعاع کار ایشان معنی اینست ایشان ای محمد ای مخاطب غیر معین انما انکه
 خریه اند یعنی بدل کرده اند مهدی گمراهی و بصلح تنباهی مهدی و سلطان و او مذکر می و تنباهی
 و استمرازه است و استبدال بر وجه استعارت و این استعارت مرغ است بکر لازم
 معنی ذکر است و تجارت قمار بخت تجارت قمار عطف است بر استمرازه و او این
 است و جاری است چه سود کنند تا جبر بود تجارت بسبب سود است سود کننده نباشد ای مخاطب
 تجارتهم پس سودگرند کانه سودگر و معامله تجارت مسطور معنی ایشان در تجارت
 خویش سود کردند و درین کار بهره مند شدند و ما کانوا مستمرون انچه

تذلیل است معنی است و بنود این استندی در اعمال و کشید در رفتار است و استیلا بر
نداشتند سودمند شدن توانستند طبع کنند و کافران بود لاجرم این تراصلالت و کفر
مؤد مثله کثل الذی استوا قد قاما انجمله مقرر است مرخص
سابقه که هر دو موقوف اند برای خدمت منافقان و نکویشان این هم انچه مفضل کرد و حرفی بود
الذی استوقد معنی الذین استوقد نار است و لفظ الذی صالح است برای مفرد و جمع بجز لفظ
افراد و ضمیر استوقد و ضمیر ناوله باعتبار افراد است و جمع کردن ضمیر استوقد و ضمیر ناوله
امید نور هم و ترک هم و لا یجرون باعتبار معنی جمع است و حال این منافقان همچو کثرت
که از شعله و فروخته و در افروختن آتش روشن می راه خویش بستند فلما اخذت
ما حركه ذهب الله بنور هم لظرف است مذهب نور هم و نور هم
امید نور هم با متعلق خویش عطف است بر استوقد معنی است پس هرگاه که آتش نگیرد و
برگردان و بود از امكنه و استعدا شخص او شعله روشن گردانند این را بر روشنایی
موضیعتا و در خدای نور این را بر دو بیلا تا یکی شعله و اخذت نور که حقیقت نیست
نوی نار باشد سوئی این باونی طایفه بود باعتبار آنکه نور آتش سوئی این بود باونی
این را روی نمود چنانچه یکی از دو بردارند چون دیگر را خفته طرفی که کوبید برداشتن طاعت
چون را که جانبی را طلب است جوید و این جمله جواب است و ضمیر نور هم عاید بر افروخته کان
آتش است و تواند بود جواب لامی ذوق باشد بقدر فعل اخذت ما حوله طیف و خدمت
یعنی هرگاه که روشن کرد آتش چیزی را که گرد بر گردانیت بود یعنی بسبب روشن کردن
مردمان ظاهر نمود آتش فرو برد گشته گشت کار اینان به تنواری پوست این در تاریکی بود
و ضمیر نور هم عاید بر افروخته کان و ضمیر نور هم عاید بر افروخته کان
بود و ثلثهم وظلمات لا یجرون و لا یجرون و لا یجرون
ترک هم بصفت است ظلمات بافته و رابطاتی لا یجرون بسبب جمله و ترک هم عطف است بر

و کذا نشاء این را در تاریکیهای و ریخالی گریزانی پشته و در طلقی که سبب
بج چیزی را دیدن نمی توانند و ترک مفعول لا یجرون برای نقیم است و این تشبیه شبیه حال
منافقان است تشبیه بر حال آتش افروخته گشت که در شب تاریک گردید و خویش را روشن
کنند و خود را در روشنایی افکند باز ناگاه آتش فرو میرود و مقام تاریکی بر بدو شبیه آید
و نا پیداشدن روشنایی نبود که میان منافقان و میان افروخته کان آتش که روشن نمی کرد
نفس فرو میرود و اندر آنکه اسلام پیدا آید و بطلت کفر و نفاق نا پیداشد **حکم بکم**
حی فیه لا یجرون این در سینه انداخته و بتداعی و بتداعی و بتداعی و بتداعی
عمی شده و انجمله مترجمه است میان معطوف و معطوف علیه برای خدمت منافقان و نکویشان
نا پیداشدن این را این از باب تشبیه بود که مانند چه ذکر و در طرف تشبیه بر وجه حمل لفظی یافته یکی
مانع است و نور است و این که زنده گشته اند و زنده گشته اند و زنده گشته اند و زنده گشته اند
از ضلالت و کراهی سوی راه است باز نگراند چه گشته اند و باز گردانیده نشوند گشته اند
از راه نبرند گشته اند و راه نبرند گشته اند که این راه مقصد نیست تا باز گردند و بهلکه نه بودند
ان کصیب من السماء عطف است بر کثل الذی استوقد نار و در مضاف نیست
است ای کثل ذوی صیبه صفت ابر است صفت مطر است اگر صفت ابر بود ابر سیاه و بر تو
مراد باشد ظلمات باطلت شب شود و اگر صیبه صفت مطر در اند ظلمات ابر و ظلمات شب و ظلمات
مطر ظلمات پندارد و مظروفیت مطر از جنبه جوارت ابر بود برق و در عید و جوار باشد بارش
خلاف صفات بتقدیر زمان المطر ظلمات در عید و برق باشد و تمیز صیبه برای نوعیت بود
ثانی مراد باشد و بدانکه اگر از صیبه مطر و از صاحب مراد شود فایده من السماء و تاکید برای
احتمال با این غفلت باشد چنانچه من منانه و راوا استیفاء در من منانه و راوا استیفاء
غفلت تاکید آمده و چنانکه و لا طایر یطیر کما صیه برای دفع احتمال غیرت است و تاکید شده و تاکید
از صیبه سیاه مراد شود من السماء و متعلق صیبه بتداعی و بتداعی و بتداعی و بتداعی

قدر فطانت است در رسیدن آن بنا بر ترس زوال منافی و خوف رفتن جهان است هم از بخت
تغییر تشبیه نمائی را از تشبیه اول گفته اند و ترتیب این دو تشبیه از باب تررت از ادنی سون
اعلی و رفته اند و **لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِكُمْ مَعَهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ**
خود غیر سمع و ابصار هم بر مشافقت است نه بر مبتلا شدن کان بپارایان است که انان مغفول اند
چه تشبیه بیایز است که مغفول بود چنانچه خبری که سیاه زرد و اوست بدریا شب که موج از آن
تشبیه شود در شان ایشان بوجه تشبیه و تله بد و الحاق و غید ملایم نباشد تشبیه و الحاق و غید
در شان من فغان است نیز در حق ایشان بر بویچه بر جمله است و بهم و بهم و طعنا هم به
که و غید من فغان است معطوف بود و غلط مذکور ملایم و مناسبت باشد چه در ان جمله ذکر علم منی
کور دلی ایشان آورد و در جمله کوری و کوری چشم و کوشش ظاهر کرد و معنی این است که او را در ان
کور دلی گذاشت و با او کور دلی را ایشان گذاشت و اگر خدای خواست که چنانچه منافی و تشبیه
باطل ایشان بر دست منافی و تشبیه منافی ظاهر بر روی و چشم و کوشش ظاهر ایشان
منافی و تشبیه منافی آوردی و تواند بود که صیر سمع و ابصار هم بر فقر و زندگان است که کور شود
شدگان بمان مسطور دارند و این واقعه در دنیا واقعه معلوم خدای پندارند و انچه معلوم
بر عنوان جمله شکم کشتی الذی است و قدر انا آخر باشد و متصل و مربوط با او بود که چون جمله
برای تشبیه من فغان برین دو کرد و مذکور است و مدار تشبیه و حق مسطور است یکی از ان وجود کمال
منفی است تا دیدن باستعداد و دیدن است دیدن رفته اگر چه بصیر رفته و بیانی زوال نه پذیرفته
چه بیان کرد که من فغان در روشنائی می بیند و نیز بیان کرده که در روشنائی برق میر میکنند
و آن معنی که بیان تشبیه مذکور ان نه اند و نیز بیان کرده که متبل تشبیه کان بیان مذکور و طاعت
در برق مسطور نیز در برق است برق که روشنائی چشم ایشان را بر پیر بنور تیر بود و نیز بیان
که در روشنائی برق میر میکنند و این معنی دلیل بر بقای بصیر نمود و فحوائی این کلام اثبات بقی است
است یعنی لم یذهب ابصارهم موقت و اوست و بعد از سمع و ابصار هم را عطف بر کور

جمله مناسبت معنون جمله سابقه آورده معنی چنین آید خدای از من فغان بجهت برده و این تشبیه و
یافت کوری بصیرت و اگر نعمت سمع و بصیرتی و ایشان را پدید آوری و کوری بصیرتی و تواند
بود که صیر سمع و ابصار هم بر روی صیر که در تشبیه دوم که مثل من فغان مثل ایشان تشبیه
بود و انچه پیشون جمله کلام انرا را هم تشبیه و اذا اظلم علیهم موا معطوف به باشد که معنون و
اینست که انان منافی و تشبیه در روشنائی میباید و در تاریکی دیدن نمی توانست و چون
جمله معطوف بر جمله مذکور باشد از صفا شد و صیر که تشبیه است بود و انرا که کلامی در جهان
واقع شده بود مستحق و دارند ما بوده مغفول نه پندارند معنی چنین باشد مثل من فغان همچو
مثل مبتلا شدن کان باران مذکور است و ظلمات و در عد و برق مسطور است که ایشان از صیرت
تا بر یکهای نمی دیدند چون از در تشبیه برق روشنائی حاصل شد میباید و خدای منافی ایشان
نموده بود و اگر خواستی که بصیرتی و ایشان را یافت کوری و کوری بصیرتی **إِنَّ اللَّهَ**
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این جمله تیسر است یعنی در دید جهان سابقه برای تاکید مذکور شد
چنانچه در قل جاء الحق و زکوا الباطل ان الباطل کان ذموقا الله و چون بیان قدرت خدای بر هر
مستلزم قدر بودن او بر سر اید من فغان است و اظلم انان بر عذاب است و فغان است
بود و در بر عذاب ایشان مستلزم است بر نیکه ایشان را عذاب خواهد کرد و بر عقوبه و نکاح خواهد
و در پس انچه از ان الله بعد بهم و پی زیم کن است و باقی دستان معنون پوست و شکایت
از ایشان که بالا رفته و بصیر و تشبیه که تشبیه ملوح بر معنون مکنی عنه تقدیم ملوح شایع را و معنی
منزل و منزله سایل کرد برین اعتبار جمله ان الله علی کل شئی قدير را مگر و منفه و اول و رفته
اینست مددستی خدای بر هر چیزی توانا است سمع و بصیرت ان تواند بود و انچه در انچه
وَمِمَّنْ ذَاكَ يُفِخُ لَهَا النَّاسُ عِبْدٌ وَأَسْرٌ لِّكُلِّ الَّذِي
خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
این ب و ذکر مومن و کافران بود بطریق عنوان مدح کتب مومن و کافران از بی

یعنی فاقوا بسوره من شده جمله انت میست چه معتبر در جمله شرطیه خبر است معطوفه است بر جمله خبریه
معطوفه بر جمله خبریه و اگر بعد از آنکه اجزای عبارت ضمایر این بیان اعجاز قرآن و حقیقت مصطفی است
و اگر نشانی از اینچه فرستاده ایم یعنی قرآن بر بنده خویش یعنی بر محمد در شک بشنید و در بودن
آن منزل اندازی عزوجل متر و دینار نیست بفرستید و صادر از قوت بشری و اندیشه پس سوره ای
مثل قرآن جارید و هرگز نتواند زیرا که شک نیست مثل این کلام که در باغش هیچ لفظی و هیچ صفتی از
او صاف او از قصد مطابقت معانی نبود و در وی از درستی لفظ و معنی هیچ اعتدالی نکرده
و هستی نیست قال الله الذی انزل علی عبده انت یسلم علیه عوجی و اجبار از عوج
که غیر فدا می دیگر نتواند که غایب محض بر دست بر او کسی نتواند درستی دین که بیان کردیم هرگز
که مقابله کنند بعضی را چون نایب و هر چند کسی که در وی نکرده عبادت و عظمت و بخت آید بزرگ
و درجه شایسته از امانت و نظر آید پس نتواند آورد و کسی که بی بین صفت پیدا نتواند کرد و در دست
غیر سوره و الصلوة عبده تا ذکر کرد لفظ پناه و رسولان تیار و در حریت و اختیار لفظ عبده تا بر وجه
بیش است **و باقی نمرت** است از خصوص عبودیت است و بنده در چه نبوت از کمال خصوصیت است
خواجگار را فواجکی از بندگیست بنده که کمال فواجکی است عبودیت مدار کمال منطجالات
است و از غدا است که در پایه خسته و بلند میر و ولایت شود و بنده که سلطان از خرید هم از جمله انطباق
عبودیت جای دیگر انزل علی عبده انت یسلم علیه در کلمه شما است تعظیم عبودیت بر رسالت پس
حیت و این امر یعنی عرف فاقوا بسوره من شده امر تعجب است برای اظهار غرور و انانیت و در آن سوره
از انفراده قرآن چون این است نازل گشت غرور به باغیا از آوردن نشانه سوره و است قال الله
تعالی قل بیننا و بینکم فی انما نزلنا به القرآن لایاتون بشانه و او که ان بعضه
بعض نلیس اسوال در قرآن بعضی آیات حکایات منقول دیگر است منقول از اخبار و انرا و در کلام
و نتوانست کلام دیگری که در قرآن بافت سازند و بنده را از آوردن سوره ای مثل او با خبر کرد
از این که معانی خود به هر مطابقت واقع نباشد و اگر این اعتبار است معاد بود کلام بنده در چه

اعجاز نبود کلام دیگری را حکیمان گاهی چنانچه گفته است می آرند و در وی قیسه و تمثیل
بسیار انداخته اند استغناء از احکام طلاق و عناق و اقرا و انکار عبادت است کلام
که در وی چنانچه گفته است بلغث کوه کان آوردن سیاه و از در و گاهی نقل یعنی میکنند معنی دیگر با عبارت
خویش می آرند در صورت برای انفعالی عبادتی لایق خویش بر دارند این مفهوم با معنی غیر می
در خود خویش سازند چنانچه در پیران قرآن بآیات مان نویسد و کاتبان گفته که در قرآن آرند
حکایات و قصص قرآن ازین قبیل است بیان معنی کلام دیگران بعبارتی است که در خود تمیز است
و همچنین آنچه در قرآن منقول است برسان عباد بر وجه تلقین و تعلیم چون الحمد لله رب العالمین
و ای که غنبد و ای که شمعین اهدانا الصراط المستقیم نیز عبارتی لایق است کلام با معنی است در و امور که
مطابق آن بیان را باید و شاید معتبر است چنانچه مترسلان مکتوبات برای کنایت هر کس بر دارند
از ابدان ای مقصود هر کس سازند و شک نیست که در حقیقت قرآن کافران را نشانه بود و
رسمی از دل و زبان ایشان متحقق می شود استعمال آن که در شرط غیر مجزوم الوقوع باید اینجا
یک وجه بیان آید **جواب** از جمله این دلایل اعجاز قرآن ربی با قلع میکند و از پنج بر می اندازند و
ربی است که مجزوم الوقوع در حکم مجزوم و عمل استعمال آن می سازند و در حدیثی که
یست که از وجه طلبند و آوردن مثل قرآن از ایشان بجه وجه طلب کنند جواب شک در قرآن
در اعجاز قرآن است و شک را عجز از قرآن بنیاد از دعوی قدرت بنده در آوردن مثل آنست پس
مسوره من شده طلب حجت از دعوی مدعی قدرت بود طلب حجت از شک غیر مدعی بنانته است چنین
بهره کوئی نتوان گفتن اگر قوتی داری بگو قدرتی داری **و از عواش می آید او که**
من دون الله انکم تمضد قین معنی است یا رسول الله من دون الله
منقذ است بقوله و از عواش می آید حجت منقذ است از عواش می آید حجت منقذ است
خاطر مجلس و اعوان خویش را که شمار را یاری دهند کاند در قضیه های شما را که او مانند در شان
کلام مثل این کلام گواهی دهند و کلام شما را در جنب این کلام قدری و منقذ است از عواش می آید حجت

میوه دیگر همدان محل و منتهی بنده و لکن فیها انواج مطهرة
و هم فیها خالدون بجملة طفت است بر جری که صفت است بر جنات بر
باصل است از غیر طفت منقرضی لکن در آن لم جنات جری منتهی لکن اسطر بر دو دو
صیغه و نهایت جمله و هم فیها خالدون طفت است بر و لکن فیها انواج مطهرة
راست و در جنات نشانی که بکنند سطر و منتهی پاک و پاکیزه که در آن بولی و غایط و منتهی و منتهی
استحسانه بود تا آنکه آب من و منی و سرد و و بر من و خرام و در کام و مانند آن نباشد
نیز در آن من و منی و غل و غل و منی و کینه و صیغه و غیرت و مانند و سایر زیایم باطن و قیاس طاعت
که بوجهی از بوجه طبع آنرا سکه دارد و مستنکر نباشد و اندام این چنین صاف بود
منزلی قیاس این چون رشته مروارید را دیدید شود و اگر یکی از این من خضر فرشت
نیت تا یک در دنیا فرو آورد تا یکی را از تمام دین بردارد و اگر آب من خورش در دنیا فرو
اندازد و یا از شیرین سازد و جویندگی با آن جمال و کمال و مرتبه نهان وین که المایق نباشد که
نباشند و در من و جمال برایشان فرستند چه خود را بر جمال غلطی بود و زمان وین را غلط
و جزائی جمع شود و این یعنی نهشتیان در جنات جاوید باشند و در بنیم عظیم به مانند این
براد بسط قول چیست است که بقیه جنات و نارفید شوند و در من عقل و نقل در و باطل مروت
اما نقل این آیتی و آیات دیگر که بخود و جایی جنات و اهل جنات وارد شده و متضرر باین است
حکایت و اما عقل آنکه در تفسیر آورده که نقطه یعنی که مالا عین و اریان و الارواح و الاذواج
ولا حظ علی قلب بشر بعد نیلان تحت ترین غذاها است و بر حکم و جبران طبع و سیلان بشری تا
ترین به نقایب است و در حق اهل انعام همچنین ایلام نباشد و در حیران بعد و جبران و در حق این
از خود تجویز میزند و همچنین انقطاع غدا ب نار و حق کفار که تحت تعذیب اندام و مستوجب
عقوبت به مانند اهل ایمان بود و اعظم آتین بستاند حق دشتان خردمند و در حق
بر خدایت حکمت نیز در عقل نموده و از نیک و بد آنکه در قول باین نزد جلیل الذی خالق

در مبدء کلام مذکور است ذکر مبدء و در الذی جعل لکم الارض فرشت و السحاب و الاله ذکر
آمده و در فی تقوا الله را لقی و قودنا الناس و الحیة اعدت للکافین و بشر الذین استنوا و عملوا
انصاف الی قولهم فیها خالدون معاذ مذکور شده ان الله لا یستعین ان
یضرب مثلاً ما بعوضة فما فوقها روایت کرده اند چون
منترکان تمیلات بایشان که قرآن آمده چون زیاب و آیت ان الذین تدعون منه دون احد ان کلوا
زیابا و نوا جمعوا له و ان لیسام الذیاب لیسام لا یستعین من و چون عکوبت به آیت مثل الذین
انجد و امنه و من امس کل العکوبت تبینه مذکور است و غیره مذکور و مثل ذون باموز سطر
نظر غیر دیدند گفتند بر کان اشیاء و غیره را و ذکر بیانند و از مثل ذون اموز خسته ششم
دارند الا استعین امس مذکور است و اشیاء را بقیة و التمثیل بهذ النامور انسیه بن آیت و روجه غیر
برای جواب این سوال در داین مقال وارد گشت و دفع و هم انشای بحصول پوست و چون انجم
بر کینه قفسه مذکور به منی بر بوال بود تا کینه و سیاه نمود و چون در جمله یا این من ذکر اجد و هم در
خطاب به وجه عموم کرده و جمله یا بنی اسرائیل از ذکر واکه بیشتر خواهد آمد بر طریق ذکر خاص بعد
آورده تا ذکر یا ایها اناس که بود ذکر بنی اسرائیل بر طریق ذکر امثال و شبهه است
روی نموده و جمله و چند جمله دیگر میان دو کلام متصل مقرر شده بود هر یکی برای نکته مذکور باشد
و بیاد لغت عالمی بود که نزدیک نوعی که بیانات ایست به قصد آن داشت خود و این گفت
نموده این است که صفت مایه نسیه بود چه از خواصی است که سبب شفاعت میشود و آنکه در صفت
خداست و توصیف خدا بی و استیانتا بت شده چنانچه در حدیث آمده ان الله حی یم است
من عبده انوار مع العبد الیه مرید ان یرد بها و استغوا مذکور است و در حدیث دیگر زهره است
الشیب یوزی و انما استیمی ان احرق یوزی تباری مسطور است بحول است بر اادت لازم روایت شده
در حدیث اادت انعام و از غصین اادت انعام مراد میدارند و از اهم اباب ذکر از ملزوم و اادت
لازم پیدا شد و استیانتا بت است و استیانتا بت و استیانتا بت و استیانتا بت و استیانتا بت

بن حق خواهند گفت و حال اینست که تا پیش میگویم ملتبس استون تو بصفت کمال که در خورشید
ما پیشیم و با کثری باد میکنم از هم غیب و نقصان نمره میدانم **سوال** ایشان آینه را چگونه دارند
و اطلاع بر علم غیب چگونه توانستند **جواب** تواند بود که اینان باینکه کسی که مطلع بر نوع بود و یا
باعلامی از خدای عزوجل مطلع باشند یا ادیان را بر مبنیان که پیش از ادیان در زمین بودند
و از این جهت ایشان کارها صادر شده بود قیاس کنند و حکمت در اخبار فرشتگان را با دقت
نوع اینان تپنه اظهار داشته فرشتگان و دفع سوال ایشان بود و اداست اظهار امور که
درین قصه بیان فرموده یا از جهت تعلیم سورت مشورت مریدان با استفاده از ادیان و اهل
از ان **قال انی اعلم ما لا تعلمون** قایا مفعول محبت است
چنانست که سید گفت ما ذوالاقل اندین قالوا ذلک نقیل قال انی اعلم ما لا تعلمون و چون
حکایت است از ان نهانی بقیه عظیم الله و وجوب ایشان علامت است که اینان مضمون
حمله با اعتبار معنی یکی نموده منکر نباشند بظهور علامت که ایشان متنزل تنزل منکر کرده
مولا آورد معنی **ان** خدای گفت بر برستی من میدانم آنچه نشنیده و ندانم دارم بدانی
نماید از آنچه خواسته ام در شان اوست و ادیان از معانی و مراتب ایشان و مناقب علم و عمل
و تقدیرات و وقوع لغزش زوال و بودن ذوات ایشان منتهی است و مواقع فیض ربوبیت
نزد او ملک ابری و در نور نعم مریدی **سپید** چه دانی چه اندر او و کاشش چه دانی چه با او
و اندر او **و قلتم اذکر الاسماء کلها** علم عظمت است بر خلق و خداوند
که عشت بر حال یک لایک که انی جانعل ای خلق و علم **و بیت** کرده اند چون حق تعالی خواست نام
صلوات الهیه بر فرید و بصلاحت و خلافت کریم جبرئیل را فرستاد و او را فرمان داد و جبرئیل
بر حکم فرمان آمد تا فرمان بیاورد و از تمام روی زمین از سپیده صیاه و سحر و زود و طیب و حبیب
مهد و قبل معنی نرم و سخت حال بردار و زمین گفت اغوذ بفرقه الله الذی ارسل الی اناس
فرضین السوم شیا یوم منه ما یغیبه الناس عن ذلک و زمین این معنی بعد خلق قوت ادراک و گفت را با هم

عزیزان است بود جبرئیل علیه السلام از زمین خبری نگرفت بفرستند ای بزرگوار
منو بعد از ان میکانیل علیه السلام با مرشدی آمد و هم از زمین همانجا خبر سل نشیند و بپوشید
بزرگوار در مقامی که برای مناجات معبود دارد و الله قصه نایب نمود و بعد از ان بفرمان باریت
امرفیل علیه السلام آمد زمین بروی همان گفت که جبرئیل گفته بود امرفیل علیه السلام بپوشید
سنت آنچه زمین گفت پیش خدای عزوجل نایب نمود بعد از ان حق تعالی فراریل یعنی ملکوت
فرمان داد و در زمین فرستاد زمین همانجا پیش ایشان گفته بود و آنچه از ایشان حجت بود
حجت ملک الموت گفته اغوذ بفرقه الله ان غصیه بفرقه خدای منم بپایه میگویم ازین که امرفیل
او بپوشیدم از همه روی زمین چنانچه فرمان خاک برگرفت او را و عمل خویش را پیش خدای عزوجل
چون عرض کرد فرمان شد بر زاری زمین منم بپوشیدم و بر عجز روی جسم شیا و روی سخن زمین
نپید رفت و او را جواب گفتم که منم بپوشیدم فرایم زاری تو از طاعت فرمان خدای باز نماند فرمان
شد کار قبض روح از رخ نه تو نیکو آید چنانچه باید و منم در روی نماید بعد خاک نه کور را چنانکه
کتاب کرده داشتند چهل سال خاییش بونا که مستند چهل سال صاعمال یعنی فلینش خاک شده
چون سال کوزه کران گشت بعد از ان از داده کل مذکور صورت آدم تحویل موبست بعد از آنکه
قابل آدم را مصور ساخته چهل سال میان که و طایفه داشتند فرشتگان قوی او میدیدند
از زیباتی او تعجب میکردند المیس علیه اللغه آمدی عیب خوبی کردی گفتی جسدی خوب است
بر کردن نایب است و بستی بر زمین افتد و بعد بر کردن کاهی نماید ازین جسد برین سختی
نیاید اما در سینه او جانب جیب جره است چه در در و عینه انم چه چیز نهانت میدانم تمام الطیفه
ربانی هانت و چون روح نزدیک قالب صورت رسید مقام تنک و تاریک دیدخواست که در آید
و خواست که از دور در آمدن ابائی پیدا و بر در آمدن آوردند و در قالب بکره در آوردند آدم
زنده گشت و بصفت حیات پوست عطسه زد و بالهام خدای عزوجل الحمد لله بر زبان او افتد و بدو
شکر گفت رسید از خدای عزوجل جواب بر گفتند شینه گفته بر گفته خلق را نسبت است

وَمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ قال جمله ستانفقت جمله مداینه که باجمعه بعد از استغفار
است چنانچه بالا که است استفهام در الماقای برای انجا است جمله گفتند میفرمود قال است جو
است لا طرف قال است جمله عطف است بر جمله سابقه قال استغفار یا آدم انهم ما یسمیهم فقال
استغفار لایکون صیغه اینا و بعد از الم اقل لکم الایه است غرضی غرضی گفت ای آدم خبر کن
این را از آسمانی ستیجات که ترا تعلیم کردیم و تفصیل کمال فضل خدای یکبار در آن نوازد
پس چون آدم فرشتگان اینا و این سیاحت تعلیم خدای غرضی با کائنات و فضل خویش
این تفصیل تمام ظاهر گردانید خدای غرضی گفت که گفته ام مر شما را که بدستی و راستی
من آیم که آنچه در آسمان و زمین از دیگران غایب است میدهم آنچه شما انکار میکنید و میدانید
آنچه شما میپوشید و پنهان کرده اند در آن وقت که فی الیه امم صدمات است علیه پیش از آن
میان طاعت و مکرم بود امری عجیب بود و میبود و اندیشه و فرشتگان که با او بودند قیامت
میدیدند باین گفت که این را برای کاری پیدا آورده اند و برای شایع پیدا کرده اند اگر این
بر شما بر گزیده شما چه کنید و عداوت با آدم محبت فرشتگان گفتند مطلع خدا بشو
و بفضل او منتظر کردیم و در روایتی آورده که بعضی از ایشان گفتند اگر ما بر و فضل
در حق او احسان کنیم و اگر او را فضل بود اطاعت او و ندیم انبیس عداوت در دل کرد و گفت که
او را فضل باشد طاعت می نگینیم و اگر ما بر و فضل بود او را ملامت کردیم و این معنی از فرشتگان
و بر پوشیده داشت خاطر بر اخف عداوت کی شده باشد و آنکه تکه مکثور تلخیص این گفته
و نیز در آیت بیان ترف علم باشد چه در فرشتگان صفات فاصله و لغوت کامله داشته که
خویش را برین میبندد و نه نشینان ستم نفس اند متوطنان مواظف قدس اند و بعد از
فصل خاصان ففصل سکنان منزه از آلودگی از جوهر و الاستیغاف از طعام و شراب مطهر
کرد و در کار و در هر باب بهیوشان است و کارشان و یغفلان با یومرون کرد و این آیت
میه که این بعد از آنکه فضل آمده و این بدانستن آن نفوس شده و بهیوشان است

کامل و لغوت فاصله این معانی این کتب بهیوشان است از فضایل که ایشان را بود بر علم
نه پوست نیست که برشته که صفت علم بالاترین صفت است و نیز این آیت انما یکینه که گفته اند
ان بریان سبب باین بود اخبار آن نیز در دل زبان بود اخبار آن و در دل زبان باشد همیشه
عداوت آدم را اضا کرد و خود را بقی و تاسی او را و **وَاذْقُلْنَا لِلْإِنسَانِ اسْمَهُ**
لَا إِلَهَ إِلَّا إِبْلِيسُ أَبَى أَنْ يَسْجُدَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ عطف است بر واذق لربك در واذق است از غیبت
سوی حکام ای وادگر وقت قولنا للایا که لادم متعلق است و است اسبی و اسقول قلنا است
عطف است بر قلنا ای و استیکر کنایت است از ناسی که کردن که هر که کبر کند سر بر زمین نینکند
و آنچه بیان مضمون استنابت تعلیل است و کان من الکافرن عطف است بر ای و استیکر
و ایس از فرشتگان است و بعضی گویند ایس از جنیان بدلیل قوله تعالی و کان من الجن و
و بدلیل آنکه خلقتی من نار همچو جنیان خلقت او از نار است بدلیل آنکه عصیان و زندقه کرد
و فرشته معصوم از عصیان و استیکر است و بدلیل آنکه بر حکم افتخ و نه و ذریه اولیا و نه دنی
ایس اسل بود و معلوم است که فرشتگان اسل نباشد بر نوب که ایس نبی است لایله
که ایس ماسور سجده باشد و فعل امری که امر فرشتگان ماباشد مکرر آنکه گویند ایس
است لیکر داخل شود استنابت متصل بود و ضمیر نشی و ابر معنی او و فضا یسجد و ادراک
نیز بر وجه تعلیل مد داخل شود استنابت متصل بود و ضمیر نشی و ابر معنی حقیقی عاید بر فرشتگان
دارند و درین کلام بطریق شعر **اذا انزل السحاب من قوم** و عینا و شاک و عطف است
الحمد و ایند اند استنابت غلط باشد و در ضمیر نشی و ادا داخل بود و در امر سجده داخل باشد
سوال وارد نشود و لیکر تمکینی که برای منی بودن او کرده اند و نه نشی و ابر و ایس که گفته اند
ستیم نماید زیرا که کان من الجن تواند بود که معنی صامض نشی و ابر و نه نشی و ابر و ایس که گفته اند
یعنی میان بران و میان طایفه از فرشتگان نه اند از این که هر که معنی است مخلوق

برای بنده بود برین غفلت کشیده و حال تا رکعت دوم و در میان آن میزد که تراش آن موجب پاک شدن
گشت و تا رکعت آن بعلت بریدی پورت در حق تا رکعتی بماند که برای خویش فرمود اگر کار تا
انجا کند و حال بدین مرتبه رسد چه عجیب است ای و چه عجیب است ای در تفسیر آورده که در حق را در وقت
قیامت حاضر آرند و از انچه او متعلقا بر آرند در آن وقت بولند و به تمام بهم و با یک همه
بخواهید آن نه انرا آید و معاخری و زاری نماید جز سقا میسر است عید و سکه استی کویان
است و نه ماند و آن کمال عظمت و شفاعت کردن تواند و در حق عین و ششم اظهار کند بر قضیه کما
زیر ششم الغیظ نزد یک است که از استلا و ششم شکافته شود کاهن نشا و نایب بر گیر و یکای عید
الیهوم انقم من العصاة زیان کند درین حالت برای تیز میان مسلمانان و کافران و فرق و در شش
و در میان کما قال یوم یکتف غز ساق و یدعون الی السجود و امر سجد شود مسلمانان را که کار ایشان
سجده بود سجده میسر آید کافر چون نخواهد سجده رود پشت او چون بجه شود ازین حال در ماند
سجده کردن نتواند و مطالب و امتیاز الیهوم ایها المؤمنون در رسد امتیاز مومنان و کافران و کما
یومند و چون کافران جدا شوند از شش و در حق نشاند بهر کافران را در یک سجده و همچنین
محل کار آید و در مقام نه فرق فی الجنة و فریق فی السعیر مدوی ناید اللهم وفقنا السجود
فی الحال و الآل و الله یفعل ما یشاء و لا یستأذن من احد و لا یخاف الا فراده و الا احوال و قلنا یا ادم
اسکن أنت و زوجک الجنة و من فحلت الجنة جلد نایب مذکور است برای تپنه
جمله که بعد از است مقول قلنا است انت تا یکید است از جبهه صحت عطف است مرفوع متصل تسبیل
مؤکد شده سوال چون وز و با عطف بر ضمیر اسکن باشد اسکن مسند سوی زوج یک شود و صیغه
امر حاضر سازد و سوی او ظاهر شود و بنود جواب عطف موجب است که در اصل نسبت بود و شوی
نکرته کیفیت بنای شده بدلیل جانی زید الامر و که در معطوف علیه نسبت ثبوتی است و در معطوف
سببی و بدلیل قامت همه و زید که عامل را در تائیدت فاعل ثانیه است اگر چه قامت زید و است
انجا نیز اسکن انت و زوجک یعنی اسکن انت و نسک و زوجک و با باشد اگر چه اسکن و نسک

تا زمانه بدین که هر چه بخواند ازناست چون باشد و مست در بعض فرشتگان مسته در کل نیست
لا یعصون الا امرهم و فرزند ما و در دست تمک بران برای عصمت کل است در تفسیر آورده
است فرشتگان مستوم اند بعضی معصوم و بعضی غیر معصوم و در بعضی معصوم است المیسر را
مثل از شش شنب و جنی گشت است و شش شدن طبعی او بر خلاف طبعی فرشتگی آمده است
در این است و یا و کون ای محمد کما گفتند ما هم فرشتگان زمین با فرشتگیان آسمان که
مراد است از سجده کعبه پیش او سر بر زمین بیند پس فرشتگان سجده کردند و روی بر زمین آوردند
مگر المیسر که المیسر ابا آورد و بکبر کرد بدعوی بزرگی پورت و بعضی از کافران گشت و سجده
نحیت بر غیر خدای را در زمان سابق جایز بود چنانچه فی حقای و آیت و خرد اله بعد از سوره یوسف
میان فرمود و در تزیینت میفرماید صلی الله علیه و آله وسلم گشت و سجده تحیت بکرم است
بعضی اسجد و الا ادم را بعضی اسجد و الله جل جلاله ادم گفته و از قابل سجده بر غیر خدای تخریر
گفته اند ب تعظیم ادم بابت رت باشد چه از جهت خلقت کسی که سجده کردن مراد است یا واجب
و او عظیم القدر و رفیع الشان بود و بعضی گویند سجده مذکور فرشتگان در زمین آوردند و بعضی
گویند ادم را فرشتگان بر مبنی داشته بر کف خویش بر داشته نزدیک غرض بر زمین
سجده کردند و بعضی گویند اول سجده از جبرئیل بود بعد از میکائیل و اسرافیل و غزرائیل و
فرشتگان دیگر روی نمود جبرئیل که اول سجده پورت مکرر منزل و می گشت بعضی گویند
اول اسرافیل سجده پورت بر پیشانی خویش قرآن تمام نموده یافت و است کرده اند که
المیسر میان فرشتگان بزرگ بود و در عملی کسی از او پیش نمی نمود چون ادم صلوات
علیه تکبر کرد و از سجده ابا آورد و ملعون اید و مطعون سر در گشت و بعد از آن عتاب بادی مو
رجیم گوشتش مرجوم شده و غزرائیل نام داشت بسم المیسر موسوم اند المیسر که مشتق از بلک
است یعنی نویسی است نام او در زمین تسمیه زای تبینه و کفایت نویسی او روانه و بلند
سجده است و شش است سجده را شانی فیه و کاری غلیظ است کار تا رکعتی که سجده که امور

اصطلاح بعض عدو و لكم في الآخر
مستقر متاع الى حين عطف است بر وقتن يا ادم اسكن انت و
زوجك الجنة و ابن خطا بصفتهم جمع است و خطا برين خطاب ادم و حواست و ايجين ادم و در كلام
بين مستقر نشد چنانچه و كن لكم شادين در قران و ادم است در شان و اود و سليمان بعضي خطا
با ادم و حوا كه با ذرياتي در پشت ادم بودند و دارند و بعضي خطا به مرادم و حوا و ابله و حوا را بر نه
و بعضي خطا و سن اما با بر هم ميكنند و او را نيز در ورطه بسيوطي افكنند و استعمال را و جمع كه مخصوص
بعقل است با خطا و سن اما از عقده اند بر وجه تغليب است اگر خطا به ابطو ابر طرف
خطا به تنبيه بصفتهم جمع چنانچه بعضي گفته اند مرادم و حوا را با نهد و در پشت و روطا و سن را تنبيه
بنود خطا به بعضكم بعض عدو مطابق نمي يود تعميل درست نيست بر نيز انچه ميان ادم و حوا
بنوده و صورت بعقب و معي اغني نموده و اگر در خطا به ابطو اصيله جمع بعضي تمينه بنود
خطا به بعضكم بعض عدو بر حقيقت جمع باشد و زيت ادم فاليس و روطا و سن و حوا را
همچو اشكال روي نمي يود مستقر مرقوع بر ابتداست كه طرف مستقر است چنانچه است فراتر
ظرافت مرقوف مستقرا و اين جمله عطف است بر جمله بعضكم بعض عدو و اوين جمله بعقل
مرابطو است اينست و كنتم يا ادم و حوا شرف و در و در بين بطاعت خدای متعول
نويمند چنانچه اي جوعت يا بطان از آسمان و در بين فرود شده كن بعضي از شرف بعضي را
است و در شرف ميان شرف بين و مير من است آدمي مرابيس و ابله مرادم و اديني و شرف
است و آدمي مرادم و ادم مرادم و اوط و سن مرادم و اوط و سن مرادم و اوط و سن مرادم و اوط و سن مرادم
حق انان مقدم است بعضي سلم و بعضي كافر خواهند بود و ميان انان بعضي ماعداد است
وي خواهر نمود و پشت بي جمع شدن دشمنان است و بسيوطي از پشت سبب اينست
چه پشت محل و كينه نمود و موضع مقدمه صفت نباشد و مرثا است و در بين جاور و
و محل بر خود ادي گرفتن تمار و كاري **لال** بر تقيري كه خطا به ابطو مرادم و در پشت او

دارند و در پشت او ان روزي و موم بود و معلوم را خطا به ابطو پندارند
بعضي كونا با بعضي خطا به كوين بسيوط بود خطا به تخليف نباشد و در شان معلوم
نكون روات بخلاف خطا به تخليف كه از ابتداست و ابتدا بغير فهم بنود و معلوم از اهل فهم
نشود سوال تكون بسيوط صفت است و تكون صفت بسيوط بغير وجود موصوف تصور ندارد چه
تكون صفت بغير تكون موصوف عقد جاي نرند پندارند و در پشت معلوم كه متعلق است
و فوقي بعضي موصوف است اندك القوة منقاد سو استعدا ادم و حوا بسيوط آن و در پشت معلوم
و حوا بسيوط بسيوط صفت است اينست و بابت نباشد فتكفي ادم من
تر به كلامات كتاب عليه اننه هكي
التواب الرحيم ادم و حوا متعلق است بشرك متعلق است كذا مفعول
است و در قران رتبه كلات و نصب ادم مفعول است و كلات فاعل است فتدب عليه عطف است
بر متعلق و فاعل متعلق است و جمله عطف است بر جمله محذوفه معطوفه بر قلنا ابطو اي قلنا ابطو
فصله بنو ايتني ادم من به نكاح است فتدب عليه جمله نه هو التواب الرحيم تدبيل است و ما كيد او
جمله بر از مدح بر وجه و كادت است معني اينست پس شرف ادم از پروردگار او بنده كذا
او را رسيد تقيي كذا ادم از پروردگار خویش چنانچه كاه با يعني نديرفت و پسند ادم توبه
استغفار او و پس خدای عزوجل توبه او را قبول كرد و بدستى كه او يعني پروردگار ادم است
توبه پذيرنده و خطا يا آمرزش عطا يا بخشند معني كوينه كلمات نه كور اين بود بن خطا
انفت و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين و بعضي كوينه لا اله الا انت سبحانك
ان كنت رب علمت سوء و ظلمت نفسي فارحمي و انت خير الراحمين و بعضي كوينه سبحانك اللهم
و محمدك و تبارك اسمك تعالي جبرك و لا اله غيرك ظلمت نفسي فارحمي و انت خير الراحمين و بعضي كوينه لا اله الا انت سبحانك
انت فان محمد عبدك و رسولك و بعضي كوينه يا رب بحق محمد انت تغفر له و انت خير الراحمين و بعضي كوينه لا اله الا انت سبحانك
و محمدك و تبارك اسمك تعالي جبرك و لا اله غيرك ظلمت نفسي فارحمي و انت خير الراحمين و بعضي كوينه لا اله الا انت سبحانك

و توقع نمی نمود و در قواعد عامه معانی مقررات که درین باب خبرم و عدم بیان نیز معتبر است و تا کمال
قول بنوع ثقیله درجه بنوع یقین تحقیق و توقع منقول بود نظر در علم سکله و ارادت و توقع انفس
و کربا باشد غرض از این منقول محل باشد است جمله فلا خوف علیهم و لا هم یخزنون خبر متبادر است
جمله خبر از برای تا آخر شرط سابق را خبر است معنی اینست گفتیم شما هم از بنیت فرودید
و در زمین ساکن شوید پس اگر از زمین راه راست نمودی و هنوزی کردی بیاید به راه راست نماید
و نکته بدین روی نماید پس کسی که راه نمودن و هنوزی کردن مرا پس روی کنند و فرستاده
را و نمایند مرا طبقه و منقل شوند پس حکم کرده شود برای این که نه خوفی بر ایشان و نه ایشان
از زمین باشند سوال بیاید بری و منقل دولت ابتدا خوف است و نیت تبدیل شود
نفس و باقی است حکم با تقاضا خوف بر سبیل عموم که از جمله لا خوف علیهم و لا هم یخزنون مفهوم می
شود و بر اینست جواب بر قول شری اعتبار در سعادت و تفاوت و ایمان و کفر و خدایت
بتبع بری نزدیک است هر که ایمان آورده و قبول اسلام کرده و حال بتبع بری است لیکن
نعم بر سعادت شرط مرتبه این جز است تقدیر کلام اینست من شاع بهی و دام علی و کافله و
علیهم و لا هم یخزنون مراد و قبول برای نفی خوف ثبات بر اتباع بری باید و بر قفسه است
اثبات هیچ اشکالی نیاید سوال در کتب فقه آمده است که اهل بنیت باید تقدیری که ثبات بر
سعادت و دخول باشد خوف ملال باقی بود پس نفس خوف بر سبیل عموم چگونه آید و صحت آن
نوع روی نماید جواب خوف که مابقی است حال شود خوف لازم و اصرار بود و خوف ملال از این
قبل ندارد و سبب خوف غریبه بنده اند چون خوف بر خداست و نیز که طبیعت است و از
بودن بر تصور حق و تحمل مغزانی باشد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا**
بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
موصول با صله خوف الحما باشد است او یک مرتبه آورده است اصحاب النار خبر متبادر است
و الذین کفروا غرض از اینست بر کسیکه بقیه یعنی منتهی بری فلا خوف و مانی غیر منتهی است

بود و پیرایه است قبل بصیغه ماضی از جمله بنوع وقوع باشد و جمله هم نهی از انکار است از جمله
وقع و هم یک نیکه دیده باطل روند و در شانی اهل گمان فلو و بر این معنی اینست و اما شکی
کافر شوند و آیات را که نیک کنند ایشان را بفرمانند و از ایشان بفرمانند و از ایشان بفرمانند
إِسْرَائِيلَ إِذْ كُفِّرْنَا عَنْهُمُ الْغَنَمَ الَّتِي أَخَذَتْ عَلَيْهِمْ
کلام بعد از ذکر ایها الناس اعبدا که بالا آمد کور شد و بر طریقی ذکر خاص بعد عام آمده چه
بنی اسرائیل از قبیل خلیل و از نسل ابراهیم خلیل اند و زمان موسی صلوات الله علیه و نوح علی
که پیش ازینست سال یکم از هزاره سال عمر داشتند و خارج یک نیکه پیش ازینست و در آن
سینه برادر مرد بود و توان داشت تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه مقدار افزون و پیش ازینست
از فرزندان آدم در بسیاری نسل چنانچه بالا آمد است و در کثرت فضل چه از جمله ایشان چهار نفر
تن بفضیلت نبوت پیوست چنانچه محافل عظیم که پیغامبران کردند و سوالها شفیقه که از ایشان
پرسیدند متنازه پیغامبر صلی الله علیه و سلم معظم معامله با ایشان بود برین وجه موهبت
ایشان مناسب بود و بر تقدیری که مراد از ایها الناس اعبدا و کفرا که بنشیند و ذکر نیک
اسرائیل بعد از کفر را که از جمله آن بود که ایشان و جوارش شرکان اند از اشیاء و امثال آن
و بر هر وجه نفس مبله بنی اسرائیل را ذکر و ارا با وجود جاح از جمله مقام موهبت کرده و
مردمان باطل کلام در آن مناسبت دارد یا مقام موهبت دیگران مغرانی که در میان آمده
سیان و کلام متصل واقع شده و اسرار لغت سیرانی بنده آید خدا تعالی بر هر دوری نبی
الله و بعضی اسرار را گویند و اند فدا یعنی مرد فدا و بر هر دو تقدیر مراد یعقوب است
معنی اینست ای بنی اسرائیل یعنی ای پسران یعقوب یا گویند لغت مرا لغتی را که بفضل و کرم عام
انعام کرده ام بر شما یعنی فراموشش کنید یا ذکر کنید و بپوشید و نوره بود و لغتی است
در حق ایشان میدادند که ایاد میدادند چون لغت نجات یافتن از ایشان از سده و نجات
و رسیدن بعضی از ایشان چون سلیمان علیه السلام موهبت هم روی زمین و لغت بیرون آمدن

ع

بفرزند که به اهل بیت میل کردند و اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
وَآتُوا كَعَوَاقِبِ الرَّكْعَتَيْنِ جمله معطوفه اند بر اثبات سابقه و این است

سابقه خطاب بر بنی اسرائیل است بجزله نیز بر حکم عقلت هم این قبل است و بنی اسرائیل در بنی
این خطاب کافر بودند بدلیل آنکه این را با امر متوابع از ازلت مصداقا لما معکم ایان فرمودند
و کافران می طلب عبادت نه اند با و ندان صلوات و زکوة که از عبادت است خطاب چه نوع بودند
در خطاب کفار عبادات که مقرون با خطاب ایان بود آمده بدلیل آنکه مشرکان که خطاب
یا ایها الناس اعبدا و از جمله فقهه اهل بیت علیهم السلام است که اهل عبادت است خطاب
شده چنانست که گفت ایان باینکه سایر عبادات بجا آورده اند چنانچه بالا احتیاج شده و
آن شرح آمد و بدلیل آنکه فقه در فقه خطاب است گفته اند که ایان اهل عبادت است
با فقه و سوره نشود و آن قصه بدین که اگر امر ایان تفسیر باشد خطاب بشیرایع جیز بود و نیز
در کتب اصول فقه نبوت موانع کفار بسبب ترک نماز و زکوة آورده است ماسل کم فی التوکل
من الضلالتین و لم یطعم المسکین و کن توفی من ان الضلالتین و کن تلمذ یوم الدین اثبات کرده
و مواخذه و آخرت بغير خطاب بشیرایع جیز بود و در کتب مختلف در دنیا ما خود نشود و در کتب
ایقوا الصلوة و اتوا زکوة بر قبول امر صلوة و زکوة بعد است و پیش اصل حقیق غیر است
نیز که قبول صلوة و زکوة و تصدیق آن داخل ایان شده در مضمون امر متوابع از ازلت متذکر
ما معکم در آنست اینست و نماز برای دارید و زکوة من الیه و بارکوع کنند
و در آورده زکوة با سالان رکع موافق باشد چه اهل کتاب در زکوة و رکوع انداختند
و اکثر ائمه و کاتبان فقهی پیدا کنند برین این در نماز بر کوع نماز نشدند و در خطاب ایان
عبادت می طلبند و از قول مع اهل کعبه لازم آید که نماز کردن تمام و با وجود حیات
و در دنیا بغير نماز گفته اند فرض باشد این امر است بود با آوردن رکوع و در نماز
ایان و اینست از این جهت که در نماز ایان و امر آوردن رکوع در نماز مرتب یافته بود که

در نماز ایان رکوع از صلوة نبود و موجب متوقفه موافقت در تکریم و او او نماز بجای است نبود

فرضیت جماعت نشود و نیز قدرت جماعت متعلق بغير باشد و قدرت بغير قدرت بود و تکلیف
به ایام برین جماعت فرض تواند بود و فرضیت او روی تواند نمود و حال جماعت با علماء در نماز جمعه
فرض گفته اند و در راه فرضیت آن گفته اند چون آن قدرت بغير باشد فرضیت جماعت در نماز
جمعه نیز قدرت بغير بود و فرضیت نماز جمعه بر تقدیر افتعال جماعت بود و جمعه پیش از آن
افتعال جماعت فرض نشود و بعد تصور جماعت قدرت بر اقامت راه و قدرت بر اقتضای تقیة یا
بنفس خویش باشد صبح یکی میان این دو فعل بعد حصول فعل دیگری که ثابت بود قدرت بغير بود
همچو کسی که بغير تکلیف در ایستادن قرار بنگرد و بنگیسه بسنونی یا آدمی در قیام قرار می گیرد که در
فخیره فقه آورده او را قیام در نماز فرضیه بود و شست کردن و اقامت نماز بر این امر بود و شست
اتصال فعل او است بر قدرت و اختیار او است آنچه عمل او بران موقوف بود حاصل شده کار او
بر فعل دیگری مانده بخلاف قایل جمعه که رسانیدن او موقوف بر قدرت و سیر متعلق بظهور
بود و در خطبه فعل دیگران قایل باشد مجرد حضور نماز فایده است موقوف بر قدرت و سیر متعلق بظهور
موجود بود و از جمله آنکه قدرت بغير است جمعه فرض نشود و چون قایل را نمی یارند سیر متعلق بظهور
و در مقام افتد ایستاده کراند جمعه بر فرضیه شود چه اوقاد و بغير خویش کرد و اتان
النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ الْفُسْكَ وَأَنْتُمْ
تَسْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

معنی لا یعنی و تنسون عطف است بر تامل و در جمله و انتم تنسون التی به حال است و انتم تنسون
نیز برای استقامت است و قایل برای عطف جمله عطف است بر جمله که مفهوم است از توجع سابقه چنان
توجع وقوع فعل مفهوم بود کلام معنی قد تامل و ان تنسون یا بر تنسون انما تنسون
فیعنی صیغه کم باشد راجع و توجع راجع سوی معنی فایده و اگر استقامت در تامل و ان تنسون
تقریر معنی ثابت دارند مفهوم مذکور ظاهر ترند و ان تنسون یا بر تنسون انما تنسون

معطوف بر مرون متعلق بمجموع باشد هر دو افلا تعقلون مکرر برای تاکید دارند بر طریق
 انداختن و کن ترا یا و عطا ما اینها لم یسئلون پس انداختن اینست امر مردمان را بر نیکی و نیکو
 و نسیب خویش را فراموش میکنند و حال اینست که نشاکت بسپارند و خود را پس و آن متدا
 پس نشستی کا خویش را در نمی بایند بعضی نشاید که همچنین کنند نزد که خود را در ورطه کوفتند که
 نمانند و نمانند پس بر بنای استیلا و افت نکردید و تو بخوبی بر این نفس خویش نه هنگام مکرر
 دیگران تحریف است بر آوردن یکی و نیکو است از ترک دادن آن پس انچه موعظه است و نکته عرض
 تو بخوبی باشد نزدیک این آیت در حق ک نیکو هست و دستان و قربان خویش را میقتضی است
 میباید و نماز برای دارید و حقوق زکوة بپردازید و خود را بجهت عتبه میباید و وقت نقل و
 کیم است ایان می آورند و یکی نیکو و نیکو این آیت بر خط ب مری اسرار مل با عبادت نشود
 بر لالت هم و اعط است و امر آنرا که بر طاعت و عطا و امر خویش را عمل کنند و آن آیه است
وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ انچه مطلق است بر اینها تعقلوا و التوا
 معنی اینست و در اجتناب از مومنی و از زاری ب مومنی بصیرت نفس از هوا و نفس
 یاری خواهید و در بند نفی طاعت و عبادت بدوین میباید و طاعت استعانت
 اجتناب است مومنی بصیرت نفس از هوا و امر بود و استعانت بصلوة بایت ان الصلوة
 تنفی عن الفح و المنکر مبرهن شود چه نفسی بخیر صلوة غیر افعال از مباحات خود حرم میکرد
 و در راه حالت ترفیع در ارتکاب مباحات بکوت رساند و نتواند بود که غیر صلوة و روزه و نماز
 مراد شود معنی کلام چنین بود برای باز ماندن معاصی بر روزه و نماز یاری خواهید و بدین عباد
 ترفیع و بدوین بر روزه که نفس با قهر است باز ماندن از مومنی ظاهر است و نماز چنین با
 که گشته و چنین بر این برست یا نیز بر روزه میباید و از نماز زاری که نیست
 یافتن بر نشسته و نماز است کنند و انها الکبر و الاعمال الخشعین
الَّذِينَ يَخُشَوْنَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ

وَأَجْعَلُونَ ضمیر انهای است بر استعانت که مذکور است غیر است بر طریق اعدا و
 اقرب للتقوی جمله حال است از قبله تا و ان الخیرت فادم الامی الناسین شنی مفری است
 مشتی مفری و کلام موجب بود مکرر انکه بر طریق قرات الا بوم کذا معنی بر علوم شنی مفری
 است و مستقیم آید این استعانت این قبل است و بر تفسیر استعانت کلام موجب صین است
 و تاکید او بجهت است که مردمان نماز و روزه را با بیاحت بسرو دارند و بنظر و ریت و کیفیت امور
 نمانند و نمانند باقی کنند و بودن آنرا از کارهای بزرگند اند و نمانند که این کار
 است متعلق بوفی الکی متعقون جل و علا سلمان را آسان گردانیده و این دولت بر این
 رسیده بنده است خویش کاری دشوار است در طاعت و باطن شرط آن بسیار است آسان
 کاری نیست و او را در دشواری آسان است کف از خود را بکشند و این کار را ازین توانند
 کرده اند بزرگی شجاعت کردای بار خدای مرا کاری دشوار بفرمای فرمای آید راه نوحید لا اله
 الا الله بگو گفت این کار را آسان است شب و روز دل و زبان مشروران است فرمان شد که کار
 بر کفایت دشوار است بر توان آسان ساخته برود و کار است برین تحقق انچه از حجت روانکار
 احراز بود و مراد از تو اکید باشد بر طاعت انچه معنی ایقان است زیرا که استعانت و بدوین
 کرد کار سالی از ایمان است و ایمان به الصلوات بود و عمل آوردن طاعت باشد و اینها از
 طاعت و عمل ایقان نکته حجت و این اختیار بر وجهی است **وَأَجْعَلُونَ** چون تقیه بر طاعت بقا است
 بر طاعت رجوع سوی مباحات اله شوی و مر استعانت بصیر و صلوة حاصل شود بر تقیه بر علم حکم
 ملازم است بر وجهی که باقی باقی است ایقان از صریح دارند و تلویح را اولی از تصریح است
 معنی اینست استعانت که بصیر و صلوة و این است بر استعانت استعانت بصیر و صلوة بر این است
 بزرگ است استعانتی نمیدرد مکرر بر پستندگان آنکه یقین دارند که بر کفایت این است
 صاحبان و بر روزه که خویش را در برستی ایقان بسوی توانی عطا کنند و نمانند و نمانند
 و در دل نشاندن ایقینی با کید و وفای طاعت برین معنوی آسان میبرد و نتواند و نمانند

این وقت صفت سوامو صفت است از باب کرم الخیال به بلبله بخون اینا که با معطوف خوش حال
 از سوامو که با بیان است یا علی دیگر است و این نیز حکایت حال صفت است چنانچه بالا که گفته شد یا
 است لغت در جواب با ذی صفت و بزرگم و عظیم صفت اندر بلا و مرغی یا مبراست فی ذلکم بطرف سقر
 است نیز به است جمله تبدیل است **معنی** اینست و یاد کننده ای بنی اسرائیل که ای آنکه ما ندیم شما را
 یعنی جدا شما را از گروه فرعون که دنبال شما کرده بودند درین حال که شما غذا بخت و در
 میرسانید پس این شما را میگویند و دختران شما را زنده میدهند و برای خلقت می آورند
 و در کشتن پس از آن پروردگار شما بلای است پس عظیم و در زنده داشتن دختران برای و است
 اینان ابتدای است یعنی بنده و اینان را نفعه یا گویند و اینی معنی دختران داده شده
 می آید اطلاق اسم بر صفت و وجه و بیدار و **جواب** اطلاق اسم بر صفت و وجه و بیدار و
 بلکه این زنان زنده شدند بر وجهی ازین شده چه تسمیه چیزی بسم یا لولا لیه همچو تسمیه
 در آتی اما فی اخر خزانه بخم عرب آمده در قصه آورده اند فرعون خواب دید که از تنش از پست
 المقدس بجای است فرعون و کرده او را برفت و بنی اسرائیل را اسارت که داشت معجزه را طلب کرد
 و دل بطلب بپوشید این رویا آورد و فاطر بر تحقیق او گماشت ایشان گفتند از پست المقدس روی
 پیدا شود که من که تو و کرده تو بسبب او باشد فرعون داد هر کسی که در بنی اسرائیل زاده شود
 بکشته و دختران را برای خلقت زنده دارند تا گویند و زاده هزار یکی را و بعضی گویند مفاد
 نیز برای بکشته تا اگر فانی می شدند پیش او گفته چون این مردان بر و مردان دیگر و
 نشود جهان خرابی گیرد و عالم تباها می شود و فرعون داد که نوبت کشته در سال بکشد و در سال
 بماند و در سال که نوبت بکشتن بود باز آن ملکات علیه السلام متولد گشت و در سال که نوبت
 بود موسی ملکات علیه السلام بولادت پیوست بجز و زادن مادر موسی الهام شده تا بوقت زایش
 موسی تا بوقت که زود در دنیا نداشت تا به سلامت ماند و فدا شد او را باز بدو رساند تا بوقت
 مذکور نیز فرعون گفت که از بابا فخر منظر نظر او گشت تا بوقت که بر و زاده موسی را از نوبت

پس در آن آوردند زن او گفت این از بنی اسرائیل نیست از جای دیگر آمده برای این که او را فرزند
 سازیم از عیب بداشد ما که فرزند می نداریم فرزند شود و مرا و ترا و نشت می میسم کرد و بر
 خویش داشتند و فرزند ساختند برای طلب ای که زنده ما و ما را با بسم و یکی او زنده و
 اما داده الیک یاسینا پیوست و در معنی اظهار کمال قاصد ای نمودار گشت چنین هزار
 کودک را کشتند آنکس که هلاک فرعون و قوم او بسبب آنکس بود زنده داشتند که بسبب
 هلاک او بود و در دنیا نداشت هم در خانه او بر سر است او بر سرش یافت نظر کرد و دشمن نویشت
 که میان نویشت می باشد معتمد بخداوند و مستعان و زیر بر بانی میل سرور که صفت از
 و است بحری کرشمه و **و اذ فرقتنا بکم البحر فکا**
مخناکم و اخرقنا ال فرعون و انتم
تظنون و اذ فرقت عطف است بر و اذ چنین که متعلق است بفرقت تعاقب است
 و توند بود بسبب اینچنان امتیاز کنند با برای استعانت گویند بسبب مجازی بود این آیت معانی
 آن ضرب بعضی که بحر فاقن نشود و چنین کم عطف است بر فرقنا و اخرقنا عطف است بر کشتن
 و انتم نظر و **معنی** اینست و بسبب شما و یا ما جدا کردیم و ما را جدا کردیم تا شما
 از رویا که شیتد و از تر فرعون و نکر او بجات یافته و فرعون و نکر او را غرق کردیم
 و از رویا که کشت و فرخ رسانند و حال اینست که شما میدیدید و بر حال این نظر میکردید
 فرعون که نشد آبی آبش زدا کشت شد پس خاک بر او شس زمین سرکش و طغیان و فتنه و فتنان
 بود که قوم فرعون تلف کردند بنی اسرائیل میبندد و بر فرعون گفته بنی اسرائیل با بیان و بی
 لدای بسبب چه زنده میکنند از این و ظهور و خواهر بود و تباها روی فواید نمود
 علیه السلام و اینان اینچنین شیتد و متعلق گشتند بر موسی علیه السلام مضمون و او حینا الی موسی
 ان سرعبادی و می آید قوتی و دل موسی و بنی اسرائیل در اسیر و دخترانی
 فطیان بود و در بین اسم که فرود آمد و تا بوقت روزی غایب و اقرب است طلب کرد و دختر

مذکور که در خانه ایشان خلعت داشتند و در میان ایشان خواستند و برین بهانه زور را بسیار
 کردند و هم در خانه پدران خویش آوردند و ششصد پسر از مردی اسرائیل از مبارزان یهود
 آمدند و از کید فرعون روی بفرار آوردند و هر دو سال و فرعون در آن شصت سال و بالاتر آن شش
 و عدد و توان و اطفال از غایت کثرت مبتلا میشوند و قبطیان و عجمی ایشان را برای روزی نمود
 داشتند و بر کشتن مطلع گشتن توانستند تا هم از حوز و بر کشتن و لواط و بیرون آمدن
 و بر اینها قتل که عادت شده بودند با خود آوردند و در میان ایشان متاخر بودند با قبطیان
 میشوند و وقت فراز مال حریان بران نشایسته و عجمی معالمان ایشان بنیایستی و استوانه
 که گویند ایشان متاخر بودند چه بر صورت اسبان میشوند که بفاد ایشان کشیدند و بر این
 ایشان بیدارند چه کسب عادت آن در بدو برت مزبف کند و در پی و بقیه بیفکند اسرائیل که
 نظریابند و مال خردنی را دریا بنده چنانچه دانند و توانند و بر حصه و قند پیری که دست دراز
 کدایی و دزدی در وقت کربن مشغول شود عاریب شوند گرفتار ایشان کردند و قتل
 فرعون کشید که بنی اسرائیل میروان آمدند و در فرار و گرفتار شوند و از آن بیشتر و بابت
 نتوانند لاجرم در کرانه آن ایستاده ماندند چون بالکرا بنی اسرائیل از این بپشت
 کرد و آوردند و تقاب سوار کرد چون نظری اسرائیل بر کرا افتاد و در دل ایشان خوف
 حسینه داشتند که ای موسی فرعون با آن کفارت و کثرت ظلمت که ما را دریافت و کشت
 خدای و عده کرده است که او را یافتن نتواند و مراد شما را هیچ آفتی نرسد تا چون بکرانه دریا
 رسیدند فرود آمدن و فرود آمدن موسی را فرمان شد عصاره دریا بران موسی بر دریا
 اسرائیل و از ده سبط بودند برای روز ده سبط و از ده سبط بودند و جدا آمدند و بر
 زورهای در آمد و سبط که موسی بود موسی گفتند با چگونه رفتن توانم حال کرد و خویشانی
 و انهم موسی با عصاره دریا جدا آمد و بنی اسرائیل را در آن گرفته تا آنکه همه از دریا بیرون آمدند
 فرعون چون در بنی اسرائیل سلامت میروند و در آب غرق نمی شوند گفت دریا را راه داد

بلی قتل نمیکردند نهادند و با آن بهم در در آمدن معالمان بود اسب و اسب و اسب و اسب
 در آن خردی میشود و جیریل بر اسبی بر صورت ما و یان سوار پیش اسب فرعون که کشت
 او را کشت کرد چنانچه فرعون از دانستن او بلی قتل کشت و دریا را آمد و او را بر او
 در آمدند و از خیال تخی شدند تا آنکه موسی با همه بنی اسرائیل بیرون آمدند که فرعون بنی اسرائیل
 در آمدند و با یزید یکدیگر پوست و چون فرعون و بنی اسرائیل غرق گشتند بنی اسرائیل از فرعون
 نجات یافتند و از غرق شدن او ترسیدند و در دل کشتند موسی علیه السلام را که در تادیب
 ایشان را بیرون انداد و تحقیق فرعون را در نظر این مرعی سازد و در **سینه** آورد
 عورتی اکثر شب برای طلب آب رخ نهاد و دست در آب انداخت و پیش فرعون که مرصع بگوهر بود
 بدست او افتاد و موسی با بر میگردد و بنی اسرائیل از بیرون می آورد و همین زن در کونک
 فرعون بزد و دی خشک می برد و مزدوری بنایفته بود غم آن میخورد و مانعی آواز داد و چند کس
 و بگوشت او افتاد و این حکایت میان خلق آنکه را شد غرق شدن او بعام مردمان است
 چه مرصع بگوهر پیش فرعون بود و غیر و صفت که می نمود درین قصه است و است
 ظلمت کونک و عاقبت مظلوم است که **وَاِذْ وَاَعْدْنَا مُوسٰی**
اَرْبَعِيْنَ كَلِيْلَةً ثُمَّ اَتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مَنَ
بَعْدَ وَ اَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ و در این معنی موسی و بنی اسرائیل از بیابان
 و از بیابان غایب خوانند معنی بر حسب آن دانند و از و اعدا عطف است بر اعدا و فرعون
 معقول اول است اربعین معقول دوم است یا ظراف و رخصت او جبر این دو وجه غیر عقل است
 و این هر دو وجه شکل است زیرا که وعده در جمل شب بود تا ظراف نمود و در آن
 معقول نیست تا معقول بود مگر آنکه معقول با عدا تا معصاف سوی اربعین لیله تقدیر است
 کلام بقدر و اعدا موسی معالمان اربعین لیله بحد معصاف و اعدا و اعدا و اعدا
 معقول دوم بود و یا ظراف تعصین او فن گویند معنی و او فنا و اعدا و اعدا و اعدا

شد بنی اسرائیل از کافران و رعیت انداخت و همچنین سایر معانی را متعلق با همداستند
 و یاد کنند هنگامی که موسی با کتاب و فرقان دادیم و منزلی جامع میان کتاب بودن و فرقان
 میان حق و باطل متولد فرستادیم تا شمار راه راست بگرداند و راه باطل را از نظر او نیست که گویند
 لعنت اللیت و اللیت و الغشای لعنت الرجل الذی هو جواد کالغشای کاللیت و بعضی گفته
 عبارت از توبیت دارند و فرقان دیگر صفت از صفت دیگر که موسی را بود پس ایند و نیز دیگر
 از کتاب توبیت و بعضی صفت چنانچه در آیه ذکر آمده و صفت ابراهیم و موسی را بود و از فرقان
 معجزه که فارقی است میان حق و باطل چون عصا و پیر چنانچه و خبر آن مراد باشد و بعضی فرقان را
 معنی جدا شدن است یا بعضی از بعضی برای گذشتن موسی و قوم او گویند و بعضی از فرقان معجزه
 شدن بنی اسرائیل از قبطیان و خلاص یافتن از یکدیگر و ظلم ایشان جویند و آنکه در تفسیر نام ۱۱
 کتابی یا توبیت و فرقان را بفران بیان کرده و تفسیر کلام و از آیتین موسی الکتاب و فرقان
 بفرقان آورده و آیه تاویل بعید است بر حکم قانع شده است چه یاد کردن امر گذشته باشد
 و امری که حاضر است یا نه **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ لِيُقِيمُوا**
إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ وَتُوقِنُ أَنَّكُمْ
 بر و از آیت موسی کتاب به جمله آنکه ظلمت انفسکم مقول است یا قوم جمله ندایه مقول
 مقصود بجهت تنگی از ظلمی کوبیده پرستانه تا یکدیگر جدا است که ایشان در سنو
 انکار داشتند عبادت عجل را ظلم نمی پنداشتند اما و صد است صنف سوی قاعل العجل مقول
 است مقول دوم مخدوف است با تاجا و کم العجل **الْمَاءِ** است و یاد کنند آن هنگام که
 خود را گفتند ای گروه بدگستری شما بر نفسهای خویش ظلم کردید بدین که کوساله را اله گرفتید
 چون خاکستند و بر شش او بر داشتند و شک نیست که این ظلم بود نفس و درین کار وضع انفس خویش
 محله می یابند و کوساله که سامری میدان ایشان از زرمای قبطیان است کرد و برای او
 کردن آن فکلی از زرمای که که شش بر شش می افتد و در او افتد هر چند که از او آوازی آید

رست و در صورت حیاتی نماید و خاتمی عاقلی عجیب بود و تفسیرشانی غریب است چون بفرمود
 بدید و بعمل دست و وجود کرد و او را با الوهیت چه ملازمت بود و با معبودیت چه نسبت باشد
 اهل خرد از گرفتن اینچنین محنتی را تا می وزانند معبود ساختن اینچنین مصنوعی ازین
 نه غیر می خوانند **فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** باریکم
 بهتره کسوره و ساکنه و قلب بهتره ماکیه بیا خوانند معنی بر سر قنات یکی دانند یا پس است
 باریکم متعلق است توبوا جمله بسبب جمله سابقه است فاقتلوا عطف است بر توبوا است
 چون شما از نفس خویش ظلم کردید و اینچنین جریمه عظیمه آوردید پس توبه کنید و دم ندامت باشد
 و تا بزیکار خود باز گردید و شرط توبه بجا آید پس در توبه شما نفسهای خویش کشتید و برین
 خود را از جریمه بکشید و مان روز قتل نفس شرط است توبه از اجتهاد ایشان را در هنگام توبه قتل
 نفس فرمود که در حق است پنجاه مرتبه علی علیه وسلم نموده که توبه بنده از گناه که نشسته و غم
 برسد آن در آینده کالی آمد فاقتلوا برای تفسیر توبه بود یا برای تعقیب باشد اگر برای تفسیر
 توبه عبارت از قتل نفس بود و اگر فاراد برای تعقیب دارند قتل را هیچ وستم توبه بودند نه آید
وَالْكَافِرُ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ و از اسم آن رت لام زاید کم حرکت
 خطاب است اسم آن رت رفوع اصل بر این است خبر لکم خبر مبتدأ است عند باریکم ظرف است از خبر
 یا ظرف مرکب ای خیر حاصل لکم عند باریکم و جمله مقرر شده برای خبر نفس بر توبه کردن و از آن خبر است
 معنی اینست آن ای قبطیان یعنی توبه قتل نفس در توبه بهتر است از فرجه رست توبه رست
 علم برود که عجل و علما از زنده ماندن باز و دنیا با توبه عذاب و توبه **قَاتِلُوا**
عَنْكُمْ إِنَّهُ هُوَ الشَّرَّابُ الرَّحِيمُ فاضحه است جمله معلومه
 بر جمله مخدوفه ای فاعله ما اترتم به قاتل عیلم و جمله مخدوفه و مذکور است باریکم
 از بر ظلمت انفسکم چه اگر عطف بر ظلمت باشد مقول موسی بود و این مقول موسی است و چون عطف
 عطف بر قاتل موسی لغومه باشد و از باب التفات از مبتدأ سوی خطاب بود چه توبه رست

سوسى صلوات الله و توفيقه چنان بخت هر پست گفته ای سوسى ای چنان که سوسى را از پنج برکت
 میتوانست و تا این چنان در دیده اند و در چشم و با این صورت می ریزند تا می تو بر او تو بر وید
 ماهی پنجیم خدای این را در دیده و آن چنانی است و کشش کرده و می کشش کرده بود و چهل سال
 جنبش کرد هر چند که می کردند از این بیرون میاورد تمام روز نیت اخلاص خود میسر میکردند
 باز خود را بهمانی که بودند میدیدند چنانکه رفت و رفتی بود که مرآت بابت از خویش بیدار و مجبور
 و توانی که بخت ن بود کشته خوردند بکشتن و آفتاب بکشد و عا و دیر عا و او را
 بر این که سایه بان کرد و این و از چپه دفع کر سینه و سلوی رسانید چون چهل سال گذشت از تیر
 خلاص یافتند و مورد آمدن قریه که امر بفرمانده شده بودند و نمندی آن قریه بر این
 زان گشت و کار این به این یافت و رفت چو است و در غنایم و در قصه دیگر
 و در قصه نقص ببقیه که از قصه است آن قصه از دید قصه ببقیه ذکر کرد و بکلمه از در صد
 قصه چنانچه در قصه دیگر آورده چنانچه در قصه مذکور بود **قصه مذکور با قبول توبه**
 قریب آمدند طایق بدو کردن میان نمود و امر بدو قول قریه بعد از ده تیر و گذشتن چهل سال بود
 و از اعلا احوال کرد و با حق قصه دیگر مصداق آورد و **وَمَا ظَلَمُوا وَلَكِنْ**
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یعنی با قصه این سنوا و کس کان
 نقصان و غیر منصوص بظلمت و اوج حق است و کس کانوا انفسهم يظلمون است
 و جمله عطف است بر جمله مذکور ای قتل ام کلوا و طیبات باز رفتن کم فاکلوا و طلموا ابالادق
 و طلموا و کس کانوا انفسهم يظلمون با قتل ام کلوا و طلموا بقران بود انعم حین که بود
 اوق لوالن خیر علی قوم و اصدوا طلموا و کس کانوا انفسهم يظلمون **معنی** اینست که در این
 مار و عقیان و غیره انی ان غفلت مایکی گرفت و جلال با نقصانی نپذیرفت لیکن در معاملا
 نماند بستم خویش و بخت نیت می کردند و مراتب خود را نقصان و کمی مراد
 اند و غیر و کس کانوا انفسهم يظلمون و معنی اینست که بگوید بستم خود را نقصان و کمی مراد

این بارانی اسب طوافان لکم ما سألتم شیندند و در قضیض و ضربت علیهم الذله و اسکت و با و
 سوسى رسیدند و سوسى را باقی و نقصانی بهما باز گشت همه زبان و نقصان برینان بخت و از
قُلْنَا اذْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فكلُوا مِنْهَا
حَتَّى تَشْتُمْ مَرْغَدًا اَوْ اذْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
 است خوانند و معنی این بر حسب آن دانند عطف است بر و از قلم ای از کرا و از قلم کذا و از
 قلم او قلم او آخر قول قلنا است حین شتم طرف است مر کلو انما صفت مصدر محذوف است
 اکلوا و اسکا کثیرا جمله عطف است بر و اذخُلوا الباب معقول و فعل است محذوف جزئی است و وقت
 الی سوا جمع ساجد است چنانچه جمع جمع را کس حال است از قیام و فعل است محذوف جزئی است
 او امرنا حطه او مطهر نغفر مجزیم جواب تلو است و غیره مجزوم شده جمله و نیرد المحسنین
 است چه در و عده زیادت تحقیق مزید نیست **معنی** اینست ای بنی اسرائیل حکام گفتن ما شما را این
 شما را بگویند و درین قریه از اینجا بایستد ای است در آمد بعضی گویند این قریه می بود که باز است
 المقدس و زمین و روی نمود و آن قریه چهارم است که پیش از تیر مامور بر غیر آن شده بودند
 تیرس چنان باقی بقیه قوم عا و اقدام بر عز و این ن نمودند از تیری که در تیر افتادند بعد از
 سال قریه مذکور را کث اند و قصه تیر با کث است و ذکر بیشتر رفت پس بخورید ان و قریه
 فرج هر جا که خواهید و در آن قریه از تیر شکر گفت کرد کار و نواض غفلت
 و بایستد بگویند حاجت با کم کردن است یا بگویند کم کردن که ما را با بر زیر یا امر زید
 برای شکر خدای که از شرافت و زود بایستد که بفرمایند و بگویند که بایستد
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ
لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا

مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ عَطْفُ بَرَقْلَانِ

قلت لم يرد الا قول فبذل الذين ظلموا وتبديل متعلق بقول اخرون است جذاچه كونه قال فلان
ابن سيار وخاله فذان في الاخرة موصول صفة في محل است مريد الذين ظلموا بالقول الذي قيل لهم
في نزول عطف است مريد بالظلم بالقول الذي قيل لهم على الذين متعلق است فانزل ان اي جزاء مقول
مراد من السوء صفت مريد بما ذكره كانهوا يفسقون مصدق به است ويا متعلق استهم بانزل ان
يكونهم يفسقون مصدق به است اي بالذي كانوا يفسقون في است ليس بظن بل كفاي كذا است
كفتمانه بود كفاي ديكر آوردند وكفاي موبه يا بغير آن بدل كوفند وكلامي كه مشتمل است
بر توبه و استغفار و دال است بر توضع و اكسار كلامي ديكر آوردند كه مضمون آن غير اين بود و
ازوي و جبي ديكر روي بنود بغير گفته اند كه است در ده طلب عظام و بناوي دفته و جايي
منط كفتند پس فرود آوردیم با بر طالان غدايي از آسماني بگيب بودند اينان بفرمانی گفته
يا كفور كبر بوده اند است بدان في حق شومند و است كرده اند بر اينان و يا في نازان شده
است چنانچه هر راوي مژد و بغيره كويند و يا ند كوه مفت و بنار آدمي جان بلك الموت
و بغيره كويند چنانچه بفرمانی كه كرده اند كف و فشق است ان الله فرود آمد كه همه در سوخته كرده اند
و بسبب تنه و فشق است ان راهاك ز فتنه رسانده و از استسقى

مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ
الْجُرُثَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَسْلًا
ثُمَّ عَلَّمَ كُلَّ إِنَّا سٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا
اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي
الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ واد عطف است بر از سابق موسى في كل استسقى
لعمري متعلق است بر فقلنا و ضرب عصى است بر استسقى بعصاك الخ متعلق است با ضرب بعصاك
الجرث فانفجرت منه اثنتا عشرة نسلا

مژد و تنه بگنبداننده اند موسی صلوات الله علیه استسقا کرد و برای ایشان تقی و خواست آورد
حق سبحانه و تعالی بنی اسرائیل را آن هنگام یاد دنا نید این آیه و استسقا کرد برای ایشان استسقا
موسی آیه بگوثر ایشان رساننده ذکر را وقت استسقا موسی لقومه فانفجرت عطف است بر مژد
مژد فقلنا اقرب زیرا كه في برای تعقيب و صل است و انفي را مذکور موصول سطره بنود پس جاره بنا
كه عطف بر مژد و ف بود اي لغز به بعضاك فانفجرة اثنتا عشرة نسل است مرانفجرت عينا تیر است
كل اناس في كل است معلوم مشربهم مقول مفعول به است بجملة جاره نباته صفت اثنتا عشرة عین است
بجذب ضمیری قد علم كل اناس مشربهم منها بار و مجرور یعنی مشربون في الله متعلق است بكلاوا و انفي را
و جمله را ضمیر عطف است بر كلاوا و كلام محمول است بر مژد قول اي فقلنا لم كلاوا و انفي را و الا
لعمري ابله عطف است بر قد علم كل اناس مشربهم في الله متعلق است لا تغشوا سفیة بن است
جملة عطف است بر كلاوا و انفي را سوال عینی مبالغت در حق و بود ذکر معنی بن بود از تكرار باشد
بر است لا تغشوا كه صیغه في كل است مقید بر ان است دال بر فساد و پندارند صفت برین عیضا
معنی بن تكرار بنود یعنی الا تخفوا المسابقة في العباد و حال كونكم تاتین فرالان و انشد
اینست و یا و كینه محامي كه آب خواست برای قوم خویش موسی پس گفتیم ما بنون بعضای خویش
سنگ را پس مبرون آمد از دود و از ده چشمه آب بر عدد دود و از ده سبط است خیرین و كوار است
بر رستی و انت هر چه یعنی از آدمیان هر سبطی ضرب خویش از آب و ان یعنی جایی آب خورد
خودا كه انرا هر سبطی كه در سمت خویش و انت و موسی آن شناخت پس گفتیم ما اینان
بموی و علمها كه آب حاصل شود با آنچه روزی كرده شده است شمار از مشرب و ان بگویند
این آب خیرین و كوارا كه بنوی هر سبطی بچشمه كرت غیري روان كرده ایم پس بنوی و ان است
مبالغت كینه و در حال كه نش مفسدید و در سنگ مذکور اختلاف كرده اند یعنی كوفند و ان است
بنود لام و برای مهور و منی بابت كه انت است سوی خرد غیر معین بود و بغيره كوفند بنوی و ان است
از و بندهای آب و بنوی مهور و لام برای مهور و منی بنوی و ان است و ان است و ان است

موسول با صله اسم ان است که بر آن ای فان لکم فیہ ما سکنتم مطعومات اولی امر بیوط و بر تقدی
بعد سالت طعام مطعومات است بر سالت مطعومات در مقام مذکور تقدیم شود جمله را موکد آوردن را که
ادوات تکمیل است که در این مقام انتقال کنند و در هر فرد و ادوات که بر سالت
مرزش را آنچه خواسته و بدل مطعومات اولی باقیته در می که آن میروید و میروید
و مطعومات مذکوره بخورید تواند بود و مراد از این مطعومات فرعون دارند و علم شهری مخصوص
بندارند و بر تقدیر بودن او اسم مکان حرف با تنقا البقه حرف او و همچو حرف هند باشد و
بر تقدیر بودن او اسم مکان حرف با تنقا و سبب بود و تواند بود که معرکه باشد به بعضی
از اصهار بود و این او فنی است بر وایت دیگر سالت است چه **روایت** کرده اند که این از تهنیه
و بعد از رفتن ملک بروایتی اکثرها بخامروند و اما آنکه زنده ماندند و بریت المقدس آمدند
سوال بیوط فردا در آن از بلندی سوی نشی باشد و بیرون آمدن از تهنیه بیوط چه معنی بود و
افعال دارد که زمین تهنیه باشد و زمین معرکه بود با انتقال از مرتبه طعام سالی بخصیصه نعم
رضی که بیوط معنوی بوده است مراد باشد **و خربت علیهم الذل**
و المسکنه و بان ایغضب من الله و خربت علیهم الذل
است بر جمله فتن که در ایستاد مقدر است یا بر جمله فاسطو که بعد از مقدر است و با و ایغضب
عطف است بر خربت و میگوید غنیمت برای غنیمت است بغضب متعلق است بقوله یا و اخره معنی
مرغوب را بغضب ایستاد را معنی صارا و احقا بغضب من الله پیادارند و بغض معنی رجوعا بغضب
من پیادارند معنی اینست و غضب کرده شده بر ایشان غنیمت خوار و سستی و این کنایت است از تنگی
خواری بر ایشان بیوت و سستی محیط ایشان کشت ذلت و سستی را در معنی ای طلت زنبیه
کرد و انانیت غریب بر وجه تمیز او که بغض کوبیده یکی از ذلت ایشان است که صاحب نشی
ایشان را اهل جزیره کردند و در فتن جزیره از ایشان بر وجه خواری میانجی در کتب تربیت
نشته اند و است سینه ایشان را از او اندازند از خدای عز و جل شدیدا بگویند و سینه ایشان

بگفتند **ذالک بان الله کانوا یکفرون** و **بایت الله**
و یقتلون النبین بغیر الحق **ذالک بما**
عصوا کانوا یعتدون و **ذالک** مفعول الجمل برابت است
باسم و خبر فویش مجوز و بایت جبار و مجرور خبر مبتدا است و جمله نیل است و یقتلون غلظت
بر کفرون و بایت الله که خبر کانواست بغیر حق متعلق است یقتلون ذلک ثانی نیز مفعول
ابتداست ما در با معصود ریاست ای بعضیا نهم و کونهم معتدین و جمله نیل بجهت نیل
معنی اینست آن خواری و سستی و استحقاق غضب سبب است که ایشان بایات مذای کفرون
و بایاتی که در توبیت و صفت پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم بود کرد اینند و پیامبران با
همچو ذریا و یحیی بغیر حق میکشند و مرکب انجمن جریه عظیمه میکشند آن یعنی ذلت و غنیمت
سبب عصیان و اعتد است که بر شتمل بر کفر و قتل انبیاست و تواند بود ذلک اشارت بر
کفر قتل باشد یعنی کفر ایشان سبب عصیان و اعتد ایشان است و جمله استافه است با
عالت است باشد یعنی غضب من الله کفر و قتل انبیاست کفر و قتل انبیا سبب عصیان و اعتد
جصاص بودن و تباهی مودن شوهر عظیم دارد و جرات بر جرمی بالاتر از این پیدا کرد و
گفته اند من ذلک **سوال** قتل انبیا که معصومند بحق نباشد و قتل بغیر حق چه فایده بود **جواب**
ذکر بغیر حق برای نشیغ قاتل است و تصریح بنا حق بودن قتل ایشان است و این را در **سوال**
معنی نمیم گویند و همان یونان بفضل لغت سوسی دفع الاسباب کما فی قول سید احمد
یعنون الطعام علی حبه و الطعام ذلت و حبه الیه غطرش تا عند ته **ان الذین**
امنوا و الذین هادوا و النصارى و
الصبا من امن بالله و الیوم الآخر
عجل سلما فالله اجرهم عند ربهم
و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و **یادوا**

در کوهی از کوهها فلان کوه در کوهها و دریا بود و از این وجه افضل از وجه سابق میسر شد
خَذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و رسول با جمله مفعول خود است بقوه متعلق است احذرت
حمله خدا و اما آتینا که بقوه بیان است مرا خدا بابت تکم را بتقدیر گفتن لم خدا و یا است نافه است
چنانچه که کسی گفت بابتی چه بود آنرا بر وجه استیفاء بیان فرمود و بقیه مفعول او ذکر و اعطفت
حمله و ذکر و اعطفت است بر خدا و لعلمکم تقون بیان علت عاقبتی آتینا که بقوه و اذکر است
معنی اینست آنچه دادیم شما را از کتاب بقوه بگیرید و کتابت آنرا بمل و جان بیدارید و آنچه در رو
یا در اوید و دل بر باد و استن آن یکی ریزید بر پیر کار شود و متقی گردید **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ**
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَظِيمٌ عطف بر اخذنا یعنی آتینا که بقوه است اینست شما متقی یا قبول کردید پس
بعد قبول روی بگردانیدید **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ تَبَتُّونَ** و اینست شما متقی یا قبول کردید پس
و اینرا در سوره اول بعد از غیر بقیه در سوره اول در اصطلاح علم معانی نشانه التفات گویند و
برای جواب بود این جماعت همگی یکذات بودند **فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ**
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ و اینست شما متقی یا قبول کردید پس
آتش نمی است و است میکند بر آتش دشمنان از جهت وجود فضل خدای و رحمت او پس آتینا که
بر وجود فضل کند و وجود فضل و رحمت مفهوم شود فضل الله مبتدا است و رحمت عطف بر او
و غیر مبتداست یعنی نه موجود و آن بخود و نه است لکنتم نه الی سرین جواب لولا است بر جمله فلول
فضل الله مترضه است برای بیان نشان تحقیق فضل و انفاق دشمنان یا توفی و اعتراض ایشان
معنی اینست پس اگر نبود فضل خدای بر شما و رحمت او بعد از اعراض ببادن و بیان هر آنچه
می بودید شما از زبان دشمنان تحقق خلود در زمین از زبان دشمنان از زبان دشمنان که ام
دشمنان از این چنین متذکره و این طاعت میکنند برین که برایشان فضل خدای شد و در سوره
برگشته و بفرمان فی سبیلنا نقتلهم و لقد علمتم الذین

اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ اعتدوا اصله الذین است من سبب است
فِي السَّبْتِ متعلق است با اعتدوا و علمتم معنی عرفتم تقدیر است سوی یک مفعول موصول صلیه
مفعول است مر علمتم انچه مترضه است برای عینه فی طمان و باز داشتن ایشان از عصیان
بیان مل کردی همچنین چه می آید و در این نوع گفته گردید برای آن فضل نشد بجز گفتند و
عجب متران پوشتند سوال و لقد علمتم احب را از داشتن فی طمان است و در اخبار از حال
فی طمان که بر حکم المرء علم بحال حال خود را میداند برای اعلام حکم نیست و همچنین اعلام
بعلالم فی طمان چه همه دانند که او همه دانست پیش عقل مفید بود پس چون فایده خبر لا اعلام
حکم است و لازم فایده خبر که اعلام فی طمان معلوم محکم است صحیح ندارند و این کلام خبر و لازم فی
خبر متحقق میباشد **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ تَبَتُّونَ** معصیت و عقوبت است بکسب عالم بودن فی طمان از لزوم غیرت
کردن و وجوب منع ایشان این است که نیت بود پس اعتد علمتم الذین اعتدوا و انکم معنی اعتد
ازکم العقوبه و وجوب علیکم التوکل عن المعصیه باشد چه عالم بودن بعقوبت عاصی مسلم است
کردن و وجوب منع ایشان است و افادت کلام معنی مکنی عنده دین کلام متحقق است اینکلام
میان اعتبار مفید از م عبرت و الفاظ باشد باعتبار معنی مکنی عنده اعلام نبوت حکم کند چنانکه
نه حدیث آنکه گویند که کنایت از استیجاب ضمه بعد تریب است است و در آن ابراهیم
و افرات فی الله که کنایت از اندر این است است فقیه است و در آن است مذکور
نوعیه تاکید بعلم و لام و قد چه بود و وجهه ایراد جمله موکده بتو اکید چه باشد که چون است
عبرت نمیشد و از سکا بمعصیت نمیشد است یعنی علامت از آن کار لزوم عبرت گرفتن
انکار نبه رفتن است برین جنبه ایشان و انزاله انکار کرد و در کلام تو اکید آورد معنی اینست که
هر گزیه بر تریب است ایستاده اند شما انرا که اعتدوی کردند و در سبب بگرفتند
و در آن روز این را در ایم بود از م که نشد **فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً**
خَاسِيَةً لهم متعلق است فقنا قرده خبر کونواست فی سبیلنا غیر دوم است و در

که صفت قره نیت اگر صفت قره بود جمع مذکوره است تقسیم نباید و کونوا قره خاصین مفعول
تند است و این کفر در حق کافران است و از قره شدن ایشان بغیر کنایت است کرد و
صدا و قره تصحیح نیاید و دلان الکتاب المذموم ^{معنی} است پس کفر با قره نیت
بوزن کاف مطروحات غار نشکان **فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّلْمُتَّقِينَ**
وَمَا خَلَقَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ و ما خلقها عطف
بر ما بین و موصول ماضیه مجزول لام و ج و مجزول متعلق است بکالا و نکالا مفعول اول
است مفعول دوم عطف است بر نکالا و المتقین متعلق است بموعظه و جمله جعلت عطف
بر فعلن ای فجعلت عقوبه جمله قره مجزوه و میا لایین پدید آمدن و ما خلقها اگر ماضیه است خود باشد
و عارت از ذنوب چون پدید آمدن عارت از ذنوب گذشته ماضی و واقعه دارند و ما خلقها عا
از ذنوب آینه ایشان بنده اند و از ذنوب گذشته متبرک عود بود و تواند ماضی
منه دارند و ما بین پدید آمدن عا عارت از ذنوب گذشته و آینه کاف بنده اند نکال وضع در
که نشکان باعتبار اجزاء بدان و در کتب سابقه بود و در حق آینه کاف بسام خبر این واقعه از مردان
یا بوی قران باشد و تواند بود بر تقدیری که از ماضی مع مراد شود ما بین پدید آمدن عا عارت از ذنوب
واقعه باشد چه معلوم بین پدید آمدن قره است پس ضرورت ما بین پدید آمدن عا عارت از ذنوب
بوده از ذنوب گذشته و فعلن جنبه ماضیه است از عا عارت باشد از آینه کاف که از ماضیه
که نشکان نباشد نسبت به عارت سوی ایشان بود و هیچ شبهه نشود بعضی میگویند عا عارت از
برقیه اسی است گذشته و ما بین پدید آمدن عا عارت از قره که پیش و پس است و بر ماضیه
برین وجه عود غیر ماضیه می آید و حمل نکال بر ذرات قره بعد مینماید مکرر آنکه گویند قره
که من طلع اصحاب است است ماضی اصحاب است باشد و جزو مفاد تقدیر مفعول عا عارت
و سبب نکال از وجه سبب است بر طریق زید عدل مذکور حمل تقسیم بود ^{اینست} پس کاف
این عقوبه و عا عارت از ماضیه ماضی عا عارت از ذنوب گذشته متبرک عود و از ماضیه

از کافان آینه متبرک فعل یا گویند که فرامینیم این عقوبت و نکال وضع مکرر نشکان یا
و این در کتب ایشان سرانجام بسام از ذنوب گذشته کاف یا پسین و می قران یا گویند که
عقوبت مذکور یا منع و زجر ماضی و واقعه است هر گاه کافان و ماضیه کافان که این خبر و آینه
از مردان یا بوی قران گویند که فرامینیم قره اصحاب است است که اهل این بوزن نه عارت مرقی
دیگر که بنده و اویس او بود و قره مذکوره و عا عارت است ماضیه مذکور و می نمود و
فرامینیم این عقوبت را موعظه عظیم مرتقیان و بنده فیم ماضیه عا عارت از ذنوب گذشته
مانند پدید آمدن لازم دانسته قصه است است که در زمان داود علیه السلام برای عا عارت
یهودیان روز جمعه تعیین شده بود ایشان را برای اختیار عا عارت روز شنبه ماضیه نمودند
بنوی تغییر تعیین خدا و اختیار تعیین یهود از روز شنبه نکال ماضیه حرام بود از ماضیه ابتلا
ایشان در روز شنبه ماضیه بسیار برای است مینوایشان و در روز ماضیه صید کثرت ماضیه مینواید
در ماضیه آن چون ماضیه آب طبعند تا آنکه حمله پدید آمدن اختیار کردند و خود را در ورطه
قرانی آوردند و روز شنبه ماضیه می انداختند با خطره صید ماضیه می ساختند روزیکشنبه ماضیه با
پیر و ماضیه او را دید و در خانه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه
اناست روزیکشنبه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه
این عمل را ماضیه پذیرفت استخوان مکرر و در ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه
هر گاه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه
سال برین حال گذشت و از ماضیه ایشان را غنا و ثروت حاصل گشت بر نکال گذشته کافان
موازنه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه
حمله و ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه
ایشان ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه
ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه ماضیه

بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ **وَقَالَ**
 انما بقرة مفقولة يقول است و تا كيد هر دو جمله از جمله دفع نزد است زیرا جملات این درین
 کردن خدای تر و در آتش است چنان خواهد گردید و بانه جمله از جمله بین لنا با ضمیران جواب امر
 انداخته و در بین نیز تر و در بود تا که ام صفت و بیان رود و استن از جمله دفع تر و در
 انما بقرة مفقولة و در و غرض کاوی را گویند چنان نویسته و بکر نام کنند کاوی را که میاید
 انما بقرة مفقولة و در و غرض کاوی را گویند چنان نویسته و بکر نام کنند کاوی را که میاید
 بپر و جواست چنان خوانند و لای رضی و لا بکر صفت اند و بقرة را و لا و هر دو محل خبر منفی
 بین بجه الحار لاجی و الحرة عالم چون این است اسراف ساند عدم مطابقة اینان با موصوف
 تذکره و تائید زبان کنه عنوان بین و لکه میل است یا بیان است بر طریق انشائی بقره
 اینق و الطعنی نالوا و حاضرا من و ذلک استارت است سوی مذکور از فارض و بکر بین که غرض
 نشود و مکر سوی متعدد اصناف او سوی ذلک باعتبار تعدد معنوی است فاعرفوا فاعلوا است
 چه قول مذکور متضمن بیان صفت بقرة مذکور است بسبب برای فعل فاعل و جملاتی که گفت
 الآن عرفتم صفت البقرة التي تؤمر ان تفعلا ما تؤمر بان **فَاعْلُوا** است گفت
 کاوی که بگفتن آن امر کرده میشود عنوان است یعنی کاوی است نه بکر است و نه جواست
 صفت بقرة که بفرموده این امر کرده میشود یا است بکر است یا جواست یا ماموری کرد یا **فَاعْلُوا**
ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بَيْنَ لَنَا مَا لَوْ نَهَا قَالَ اِنَّ
يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِ لَوْ نَهَا لَشَرَّ
النَّاطِرِينَ متعلق باو نه یا بین از و وجوب کید اند بقول **فَاعْلُوا** است
 و وجوب ستانف بودن فاعل او انما بقرة صفر صفت است مرقرة فاق لوفند صفتی و در
 جمله لشر الناطرين صفتی دیگر است **فَاعْلُوا** است گفتند اینان بخواه برای ما از پروردگار
 غرضش چنان کند برای ما آن بکر بقرة صفت سپیدی یا سیاهی که میاید از زمین است
 گفته برستی پروردگار میاید بکر بقرة مذکور بقرة زر و آمده که فاعل است **فَاعْلُوا**

بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ **وَقَالَ**
 انما بقرة مفقولة يقول است و تا كيد هر دو جمله از جمله دفع نزد است زیرا جملات این درین
 کردن خدای تر و در آتش است چنان خواهد گردید و بانه جمله از جمله بین لنا با ضمیران جواب امر
 انداخته و در بین نیز تر و در بود تا که ام صفت و بیان رود و استن از جمله دفع تر و در
 انما بقرة مفقولة و در و غرض کاوی را گویند چنان نویسته و بکر نام کنند کاوی را که میاید
 انما بقرة مفقولة و در و غرض کاوی را گویند چنان نویسته و بکر نام کنند کاوی را که میاید
 بپر و جواست چنان خوانند و لای رضی و لا بکر صفت اند و بقرة را و لا و هر دو محل خبر منفی
 بین بجه الحار لاجی و الحرة عالم چون این است اسراف ساند عدم مطابقة اینان با موصوف
 تذکره و تائید زبان کنه عنوان بین و لکه میل است یا بیان است بر طریق انشائی بقره
 اینق و الطعنی نالوا و حاضرا من و ذلک استارت است سوی مذکور از فارض و بکر بین که غرض
 نشود و مکر سوی متعدد اصناف او سوی ذلک باعتبار تعدد معنوی است فاعرفوا فاعلوا است
 چه قول مذکور متضمن بیان صفت بقرة مذکور است بسبب برای فعل فاعل و جملاتی که گفت
 الآن عرفتم صفت البقرة التي تؤمر ان تفعلا ما تؤمر بان **فَاعْلُوا** است گفت
 کاوی که بگفتن آن امر کرده میشود عنوان است یعنی کاوی است نه بکر است و نه جواست
 صفت بقرة که بفرموده این امر کرده میشود یا است بکر است یا جواست یا ماموری کرد یا **فَاعْلُوا**
ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بَيْنَ لَنَا مَا لَوْ نَهَا قَالَ اِنَّ
يَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِ لَوْ نَهَا لَشَرَّ
النَّاطِرِينَ متعلق باو نه یا بین از و وجوب کید اند بقول **فَاعْلُوا** است
 و وجوب ستانف بودن فاعل او انما بقرة صفر صفت است مرقرة فاق لوفند صفتی و در
 جمله لشر الناطرين صفتی دیگر است **فَاعْلُوا** است گفتند اینان بخواه برای ما از پروردگار
 غرضش چنان کند برای ما آن بکر بقرة صفت سپیدی یا سیاهی که میاید از زمین است
 گفته برستی پروردگار میاید بکر بقرة مذکور بقرة زر و آمده که فاعل است **فَاعْلُوا**

و بنابر این تفسیر و تفسیر صفت اندر اول اولاد و لا تسبیح است برای تاکید بجهت سبوح
ز واید و تواند بود و لا دوم زاید نباشد از تفسیر لا محذوف بود چنانچه در و علی الدین طیفی
و جمله تفسیر لا تسبیح و لا تسبیح صفت با اولاد نباشد یا بیان او با تعلیل او بود مسلم صفتی دیگر
لا تسبیح صفتی دیگر است فذبحه بوجهی بود معطوف بر جمله محذوف باشد ای و
کذا فحسبوا بقوله فوجدها بقوله موصوفه بنده الصفا فاشترى ما فذبحه و ما کاد و ایضا
عطف است با حال است اینست موسی علیه السلام گفت بر رستی خدای بگوید که بقدر کشتن آن
امر نه و بدیج و فطایر آن بقدر نیست غیر از آن ذلول یعنی غیر قهر که بر وی نبذلت بکارند و
صفت عمل سبانه زمین یا آن کاف و نو اکتساب و در سالم آشته است از خوب کوش
یا که آشته شده است انما فطاط الوان نیست در وی نقش و نگاری و اثر دانی و نگاری دیگر
است باز روی او زکی دیگر فطاط شده چنانکه مرفه او و حوافه او همه زده آمده نقشه ای موسی
اکنون حق است و در تحقیق و راستی که این چنین بقدر متنازع سایر بقرات موسوم برین
مرا و ازان بود که در این خاصیت باشد و از این نوع اثر بطور پیوند پس آن بقدر
تجسس کردند بر کسی نیستند بهیلا کردن طریقند پس آنرا از آن کردند و این امر را در
او کردند و یک بودند که فعلی کنند و بنویسند که در این کار زنده در قصه و در دانه
یک سیری خورد بود و کوسه بین رنگ و بدین شکل داشت آن کوسه را پیش آن پسر مرغزار
که داشت در آن مرغزار بگردانیدند و پسر را که رسید در وقت که داشتند بگردانیدند
آن مرد بدو آن پسر تهم بود و او را پسرش سینه و پیکرند و در حق مادر و پسر است
بر رعایت و طاعت است آن یک شت چنانچه حکایت کرده اند روزی یکم که در رعایت
نفس بخوبی نه در مخرج و جوان خشم او زنده برای او احوال او و پسر را در خواب
کرد و او شت رفت بر خشم گفت کینه صندوق بر پسر است بگریستن تا پسر را کرد و صندوق
مال بهر بعد ساختن خشم گفت و نه در مخرج که میگویم پسر را پسر را کن مال بهر بعد

بهر بسیار پسر گفت پسر را کردن پدر نتوانم ادب پسراری پدر تو گفت کنی پسر نه در مخرج
کرد و آنم پسر را خواب بود خشم از خفته شتابی بهیلا که میگویم پسر را پسر را پسر را
خواب پیدا نکند در بهیلا می افزود و بعد از مردن پدر و رفتن مال پسر کشیدی و در پسر
کشتن پنج دیدی پسر بهیلا پسر بر روح پدر صدقه کردی و پسر در نظر مادر او کردی مادر آنرا
نوت فذبحه و قوت او ساختن و کار ساختن خانه پدر او فحسبوا بقوله فوجدها بقوله موصوفه بنده
پسر را در آنی که شت و رنج و تعب به نهایت پوست یکایک آوازه شنیدند و از هر کسی خبر بگویند
او رسید که بنی اسرائیل با این چنین بقدر حاجت است بگویند و در راه حاصل کردن را می بویند
بر این میکنند که هر که این چنین بقدر دارد و فروختن پسر را و تا آنرا بهیلا بستم و شتم او
بر این پسر را در این حکایت رسانید پیش او این پسر را شنید مادر گفت پدر تو کوش
بدین شکل نیست تو در آشته و در چنین مرغزار برای جردن که آشته آنرا بگویند که در پسر
و بقدر شت و بهیلا آن پسر را کور در طلب آن کار شتافت و مرغزاری که مادر این پسر
گفته بود یافت کاوند کور هر چیزی که دشت بود و کسی با افتاد و بنمود بگردانید که او از
پسر شنید پیش او شتافت و بر پسر آنرا گرفته می او کرد و طرف خانه می بود بنی اسرائیل در
طلب این کاشی بودند و در جست آن کوشش می نمودند کاوند کور را بر دست آن میباید
بهیلا و بنات طلبند پسر هر چند که از خفته پسر بدین مادر تو گفت میدانی چنانست که کاوند کور
از دایمی آورد تا بهیلا او بدو مقدار بتری پوست کاوند کور سید و قیمت او بدین اندازه
انجی میداد و بقدر وقت و حداد و لب و در رفتن و بهیلا و بر دایم او را در دین
و آخرت قره عجب می آورد و عقوبت والدین بر خلاف این بود و در آن راق برضه این
بانه ای از قتل نفسا فادامرا است فیهما است
مرقا فیهما عطف است بر قتل نفسا فادامرا است فیهما است
قال و این مرد و یک قصه است صد این قصه است و بایت قصه بالا که شت از خفته قهر و

و بعضی استخوان در دم و بعضی پاره کوفتی دو کف است و این کذا لا تحیی الله
الموتی و یریکم آیتیه لعلکم تعقلون و کذا گفت
مصدر میزدن امر میی با و احد و احد میی است الموتی معقول است و یریکم عطف است بر میی است
الموتی ای احیا و اراه مثل احیا نه المیت و اراه نه الایه تا میی احد الموتی و یریکم ایانه بی
تعلق کل منها بقدرته الکامنه من غیر تعلق له بقدره قادرا اخر ذکر احیا مذکور اگر چه و
بود و در آن است سببی آن نه المایم میزد اما از جهت آنکه احیا کاری عظیم و شایسته فهم است و
استعمال فلک کرد و قریب از جهت عطف بر صورت بعید او و چون جمله در الم ذلک الکتاب گفته اند
و در وجه استعمال فلک بیان رفته اند و این جمله معترضه است برای بیان تکلف و تحقیق من به تشبیه
موجود بودن و لعلکم تعقلان یعنی لکی تعقلوا بیان علت عقی از آن آیات است تا اینست
هم چنین خدای عزوجل مردگان را زنده کرده اند و بعد از موت بر زندگانی رساند و شما را ای
قدرت مند و عذاب است حکمت نه ماه خویش نباید و پرده شک و شبهه از دل شما بکشد
و بعد از این بیان و آیت آن است پس **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ**
بَعْدَ ذَلِكَ فلوکم عطف است بر قست من بعد ذلک متعلق است بقست عطف
است بر منقول قست سابق ای کفرتم فاستم و عصیتم فاستم و امرتم فاستم و قست و عصیت
و امرتم و عصیتم العبد و امرتم من بعد بقدره قستم الکر معقول الرسول الله و فی شتر قیوما
نیزه حال فاستم و کانت احوالکم مختلفه و علیکم منوبه و قلوبکم لیسه فایه القبول التو
صافه القبول النصیح ثم قست قلوبکم است اینست پس زین شما که در کفر بودی که می یاف
روی نمودی کاهی عصیان آمدی کاهی توبه در دل در آمدی یعنی دلهای شما نرم بود قابل قبول
پسند وصال برای نصیحت میشود پس دلهای شما بعد وقوع واقعات مسطوره و نه هدایت آیات
و دلائل مذکوره سخت گشت و نصیحت پرست پس نرم نشود برای قبول نصیحت و توبه
از وقوع نصیحت توبیت را گردانیدند و از خدا می ترسیدید و بران معرماندید و عاده کردید

و بعضی استخوان در دم و بعضی پاره کوفتی دو کف است و این کذا لا تحیی الله
الموتی و یریکم آیتیه لعلکم تعقلون و کذا گفت
مصدر میزدن امر میی با و احد و احد میی است الموتی معقول است و یریکم عطف است بر میی است
الموتی ای احیا و اراه مثل احیا نه المیت و اراه نه الایه تا میی احد الموتی و یریکم ایانه بی
تعلق کل منها بقدرته الکامنه من غیر تعلق له بقدره قادرا اخر ذکر احیا مذکور اگر چه و
بود و در آن است سببی آن نه المایم میزد اما از جهت آنکه احیا کاری عظیم و شایسته فهم است و
استعمال فلک کرد و قریب از جهت عطف بر صورت بعید او و چون جمله در الم ذلک الکتاب گفته اند
و در وجه استعمال فلک بیان رفته اند و این جمله معترضه است برای بیان تکلف و تحقیق من به تشبیه
موجود بودن و لعلکم تعقلان یعنی لکی تعقلوا بیان علت عقی از آن آیات است تا اینست
هم چنین خدای عزوجل مردگان را زنده کرده اند و بعد از موت بر زندگانی رساند و شما را ای
قدرت مند و عذاب است حکمت نه ماه خویش نباید و پرده شک و شبهه از دل شما بکشد
و بعد از این بیان و آیت آن است پس **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ**
بَعْدَ ذَلِكَ فلوکم عطف است بر قست من بعد ذلک متعلق است بقست عطف
است بر منقول قست سابق ای کفرتم فاستم و عصیتم فاستم و امرتم فاستم و قست و عصیت
و امرتم و عصیتم العبد و امرتم من بعد بقدره قستم الکر معقول الرسول الله و فی شتر قیوما
نیزه حال فاستم و کانت احوالکم مختلفه و علیکم منوبه و قلوبکم لیسه فایه القبول التو
صافه القبول النصیح ثم قست قلوبکم است اینست پس زین شما که در کفر بودی که می یاف
روی نمودی کاهی عصیان آمدی کاهی توبه در دل در آمدی یعنی دلهای شما نرم بود قابل قبول
پسند وصال برای نصیحت میشود پس دلهای شما بعد وقوع واقعات مسطوره و نه هدایت آیات
و دلائل مذکوره سخت گشت و نصیحت پرست پس نرم نشود برای قبول نصیحت و توبه
از وقوع نصیحت توبیت را گردانیدند و از خدا می ترسیدید و بران معرماندید و عاده کردید

بقی مبری که معصوم خواهد شد ایمان بر او ایم آورد و او را در هر چه سار و مصدق خواهیم کرد
 چون معصوم شد بیست و غالب است ایمان می آورد و دستاوت نکردند بر کفر اصرار نمودند و
 دل را بر حق می ورزیدند کارشمار و بقیه را غرض از حق نیست هر یک که بجهت انهدال است
 عداوة للذین آمنوا الیهود و ان من نازل کتب ایمان شما بر حکم تو آید به خیر و غیره
 لای الیهود کلهم یستبدون فیهی کالجارة او اشد
 قسوة فیهی است کالجارة خیر است جمله عطف است بر تم قلوبکم تم قلوبکم طوبی
 بر تعبیه است تعقیب کردن برای سبب است مقصود تشبیه دلهای ایشان بجارة در سختی و در
 تشبیه بیان مقدار حال تشبیه است چه حال او که قسوة است از تم قلوبکم معلوم شد و چون
 و مقدار حال سختی او از تشبیه او بجارة معلوم میشود او اشد قسوة عطف است بر کالجارة
 بحدت معنای ای فیهی مثل الجارة فی القسوة او مثل قسوة او است من الجارة بالغيره فیهی
 ای فیهی مثل الجارة ای قسوة او تشبیه است اینست پس آن دلهای که بجهت سبب بود
 بر روی سخت تر از آن باشد وان من الجارة کما یستخرج
 منه الا انها وان منیها کما یشتق فیهی
 منه الماء وان منیها کما یهبط من خشية
 الله و ما الله بغافل عما تعملون
 این است من الجارة به چون بر مقدم بر اسم شود لام تا کیده که محل در آمدن او چند بود
 و عاریق وان من شیعته الیهود و ان الما بر او جمله وان من الجارة با معطوف است و چون
 است برای بیان این دلهای که سخت بود سخت تر از جارة باشد اسم است این است
 عما تعملون متعلق است بغافل و جمله حال است از مفهوم تم قلوبکم که قسوة قلوب و چون آن
 بجهت سبب است سختی سخت تر از آن باشد کنیت است از عدم نفوذ و بند و پس از آن
 گفتیم تم قلوبکم بعد از آنکه فلما تخلص الیهود من غلظ ولائهم انما خشية فلا

حکم نمی حسابون اسمی غافل عما تعملون و حمل تشبیه یعنی مقرر شده مذکور و معطوفات او کنیت است
 از انبیا است لیکن در جارة که دلهای ایشان است و شایده سامعان صلابت شک است و اتفاق است
 آن علامت است انکار یا معنی است برین اعتبار سامعان با تشبیه منزه منزه منزه و اگر کنیت است
 انبیا است لیکن است بهر که بتو اکیده آورد و مظنه این انکار یا معنی معنی مکتبی عنه بود اگر چه نفیر و
 تشبیه و بهیوط مظنه انکار یا معنی است برای تا کیده یا رباعتی معنی مکتبی عنه است است
 در آن ابراهیم بنی وانه مات ذالقدری که کنایت است از انحراف من یحیی الله است
 و برستی یعنی انکار یا معنی است که چشمه می کشد و از دلهای جویمه است و آن می کشد
 برستی یعنی انکار یا معنی است که شکافته میشود و از دلهای جویمه است و آن می کشد
 که او بالاکوه می غلطد و از خوف ضای فردمی افتاد و دلهای شما همچنین بود و برستی
 شایسته که از چشم شما چشمه کشد و از دلهای جویمه است و آن می کشد و خاطر می کشد
 و از دلهای جویمه است بر خود یعنی دل انقیاد بایان و توبه نکارید و بخت ضای غافل از آنچه می کشد
 از ضای بر رسید و از شک نه از ضای می ترسد کمتر باشد سوال خشیه بغير حق و علم تصور
 نما و اضافت او سوی شکسته بر چه وجه می آید جواب اضافت خشیه سوی شک بر وجه تقدیر
 خلق خیات علم درون بنیچه در فاعل تجل رب الجبل و در ان ذالقرآن عن سبل الایة
 گفته اند و محققان نه چنین خشیه و انهم حیرت بر بنیچه سبب است از سبب خشیه
 ان فیه اند افتطمعون ان یؤمنوا الکفر و قد کان
 فیریت منیهم یسمعون کلام الله لکن یخرون
 من بعد ما عقلوه و هم یعلمون
 برای انکار بر وجه توجیه است و ان فاعل است معطوف عیبه می کشد است این یؤمنوا الکفر
 است افتطمعون ان یؤمنوا الکفر لایان افتطمعون ان یؤمنوا الکفر و جمله و قد کان فرق
 است حال است از ان یؤمنوا لایان افتطمعون ان یؤمنوا الکفر و جمله و قد کان فرق

من بعد غفلت متعلق به بحر فونه و زنده ای طمان بنی اسرائیل موشان را خطاب کرد و فرمود
 برای تنبیه موشان مقرر شد آوردن ایمان بنی اسرائیل قطع طمع کند و از این طمع ایمان ترا
 و هم بگویند اصل است از فی عمل بحر فون و از هم بگویند فعل الترفیع تواند بود که بگویند نزل
 منزله الامام بود و کلام معنی و انتم نظمعون بالعلم و انتم اهل علم شود و این از باب اطناس
 تنبیه باشد که چنانچه اهل علم و اوصای دانش بر ترست و شجاعت و قیامت این بزرگ است
 معنی اینست اول اینست از اوصای برای ایمان پیدا و پس ایمان این طمع میکند و در حین
 وجودی پندارید که این است از آنکه دل بر تصدیق دارید و حال اینست که بودند طایفه
 از این برین صفت که کلام خدای را می شنیدند یعنی توحید است پس اینست از اوصای برای ایمان
 میکردانیدند و حال اینست که اینست که کلام خدا را می شنیدند و آنکه کسی که نیکو است خدا را
 با وجود و انستن تحریف کند و همچنین کارهاست بر خود به تر از این که به طاعت
 باشد و چه توقع نیک بود یا گویند که این کلام را تحریف میکنند و خیال که این از اهل
 دانش اند و کاره نشناختن اهل دانش نیست تر بود و کار به از اهل علم نگویند باشد و بعضی
 گویند که وی از حق و حق که با موش علیه السلام و کرده طور بودند و از کلام خدای و امر
 منی و شنیدند بعد از آن گفتند ما از خدای شنیده ایم که میگفت ان استطعتم ان تعقلوا
 فاعقلوا و ان لم تستمعوا فاعقلوا و ان لم تستمعوا فاعقلوا و ان لم تستمعوا فاعقلوا
 و از این بنبی رسیده و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه و اینست
 و این آیه وارد شد ان ربی اذ القت الذین آمنوا
 قالوا امنا و اذ اخلا بعضهم الى بعض
 قالوا اتحدت نهی بمافعه الله علیکم
 لیما جئکم به عند ربکم افلا تعقلون
 او لا تعلمون ان الله یعلم ما یسررون و ما

یَعْلَمُونَ و از انقضای شرط است و موشان با صفاه مفعول اقوتت قالوا استخرا شرط است
 شرطه عطف است بر یسمعون کلام الله و از این نخل برای استمرار است یعنی این صفت است
 اینست معنی برائی نیست بعضی فاعل خلافت و از انقضای شرط است قالوا اتحدت و انهم
 شرط است و این استفاده برای انکار است بر وجهی یعنی ان اتحدت و انهم با فتح الله
 متعلق با تونهم و این شرط عطف است بر شرطیه سابق یعنی جو کم متعلق است و الا لام
 یات است چنانچه در رد و اللوث نه لام عضو عنده یکم متعلق است یعنی جو کم همزه افلا تعقلون
 برای استفاده و فاعله است ای الایم موشان انهم حضار کم فلا تعقلون انه لا یستغنی
 بوجهیکه ایامهم معنی میگویند افلا تعقلون و انچه تا کید است مرا تونهم و ادخل موشان
 ان فریق هم از جمله عطف نکرد و در ادلا تعقلون همزه استفاده است و او عطف است
 ای لا تعقلون و لا یعقلون و جمله استفاده میه مفعول است معترضه است و اخل مفعول انفرق
بنیت اینست وقتی که شنید این موشان را میگوید ایمان آورده ایم بر دین اسلام
 و رسالت پیغمبر علیه السلام تصدیق کرده ایم و چون بعضی از این با بعضی خدوت کنند و
 میان خویش دم باز گفتند که یکدیگر بپوشیدن حق جویند بعضی را گویند این
 یعنی محمد موشان را بر آنچه خدای بر شما گفتم و است از اعظم حق و حقیقت رسالت او و این
 اینست بوجه الت او خبر میکنند و از فضایل و خیرات موشان و صفات پسندیده و صفات
 کزیده اینست و بنی و عهد بر ایمان پیغمبری که مبعوث شود و حضرت اوست که میگویند
 تا در عاقبت این یعنی محمد علیه السلام و اصحاب او با شما عهد الله جاریه کنند و بر آنچه خبر
 کنند از شما اینست از ادعوی حق پوشیدن و ابطال آن که پوشیدن و ترک و ان عهد و حق
 دم نمی خورند و بگویند که شما بطلان آیات خدای را می بینید که با وجود دانسته صفت
 بخاطر اطلاع بر رسالت او کفر ورزیدند و با وجود دانستن بدین اسلام کردند و واجب
 تعظیم و توفیر بخاطر علیه السلام بجای آوردند و عبادت قایلان آوردند و بدو یاری

مومات کند و بعضی کتب ایمان آورد و بعضی کفر و زندقه و سوامی در حیات دنیا چنانچه بنی قرطبه
 کشته گشته و زمان و بچکان ایشان بس پخته که بر حکم سعید بن معاذ از حصار بیرون آمده بود
 و برای او برای خلاص خویش منک منبوتند سعید بن معاذ بقتل مردان حکم کرد و زبان و
 بچکان ایشان را حکم بکشد و استوفی شد و پنهان میبرد صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود لقد حکمت
 بحکم الذلک یعنی حکم خدای عزوجل حکم کردی و آنچه در لوح محفوظ مکتوب بود بر زبان آوردی
 حکم خدای عزوجل محفوظ مکتوب بود بر زبان آوردی حکم خدای عزوجل اینان همین بود و آنرا
 پنهان میبرد صلی الله علیه وسلم باطلای بر لوح محفوظ فرمود چنانچه بنی النضر و احبار کردند و بر وجه
 و عدالت برانداخته و روز قیامت رد کرده شوند ایشان بسوی سخت ترین
 و در دنیا که توبه و عتاب و نیت خدای قضا آنحضرت میگذرد و از جرمی که خود را در آن
 ائمه اولیای الذین اشتروا الحیوة الدنیا
 بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم
 ینصرون و یک در محل نوح برآمد است موسی و ابراهیم خبر میدادند
 عطف است بر اشتراک الحیوة الدنیا و الآخرة از باب عطف استقبال بر ماضی برای بیان معنی
 اول و استقبال در شئی چه شبهه نیست که عذاب ایشان استقبال است و استراحت کورمانی است
 و لایم نیروان عطف است بر لا یخفف از باب عطف فیه بر فعلیه تعقیب سنده الیه بر خبر فعلی و
 تقصیر نفی بر وجه اولیک الذین اشتروا الحیوة الدنیا تا آخر مقرر است بر مقتضای
 مقصود از هر دو جمله بیان بر حال کافران و زشت کاری ایشان است و نیز نفی تخفیف از
 حضرت تا یکدست بر عذاب است اینست ایشان را ای محمد آنست که حیات دنیا را بابت
 دنیا اندوختند و بر آخرت که بریند پس عذاب بر ایشان تخفیف کرده نشود و اینست از
 قرنی و صلی بنود و هم ایشان اند که مقرر نشوند بر یومینان بهر تاهران و تقاضای دنیا
 بوندند و لقد اتینا موسی الکتاب و قفینا این

بعد و بالرسول حبابه و اعدائین معترفند میان معطوفه و اذا اخذنا بینکم
 و رفعتا فوقکم الطور که بیشتر خواهد آمد و معطوفت علیه یعنی و اذا اخذنا بینکم تمام الاستعداد
 و ما و کم برای دفع عذاب ایشان بجهل تا گویند که بجهل بنید سبیم بنی دانی مرم نشیم و تغین
 عطف است بر اوائینا و لام در کتابت قسم محذوف است ای و تقسم لعدائین موسی الکتاب
 و قفینا شریعه بالرسول یقال نفی زید عمر و ای تبعه و افاه علی قفاه ای اتی بعد و قفینا
 عمر و ابیکر ای جعل بکرانایا و ایتینا علی قفاه و المعنی هنا و جعلنا الرسل اسنین علی قفاه
 و ارسلناهم بعد منی اینست بر رستی یا موسی الکتاب یعنی توبت و ادیم بر قفای موسی یعنی
 محمد و رسول آنرا فرستادیم و رایت کرده اند که بعد موسی تا زمان عیسی علیه السلام موازنه
 چهار نفر پنهان میبوده توبت بود چون یونس و شعون و ایوب و داود و سلیمان و لیس
 و الیسع و زکریا و یحیی و غیر ایشان که هر یکی توبت میسود و ایتینا
 عیسی ابن مریم البیت عطف است بر تغین اینست
 و ادیم یا عیسی پس مریم را بینات یعنی معجزات علی هر یک چون بینا گشتن که در و زنده
 بر من زنده گشتن ما و زادن پنا و تنفایا قن بر ص و زنده گشتن مرده و یوسف و زنده
 که روزی بودی موازنه چهار نفر را پس عیسی نگاه عیسی حاضر می آوردند از عبادت که
 خود می آمد و میگفت مندرست باشید باذن خدای همه مندرست شده باز میگفتند و تواند
 بود مراد از بینات آیات انجیل باشد و جمع کردن بینات افراد انجیل را بابت ایشان بود
 و ایتینا بکرم القدر انجیل است و ایتینا بکرم القدر
 القدر سکون حال و صم او خوانند و معنی هر دو یکی دانسته است اینست او را بین
 یعنی بکرم استوار کردیم و جبرئیل را در مدد کاری و مونت او آوردیم چه جبرئیل را
 در حال طفولیت از قوی شیطان نگاه داشت و در رنهای بر آسمان چهارم برداشت و
 از نزد دشمنان باز داشت و جبرئیل را و گویند از جبهه که مباح و حق است و می میرد حیوة

غصبت مراد شود چنانچه در احسان مراد شود و مراد کافر از انرا غصبتی غصبتی و
 غصبتی و کونای یافتند و اذ اقبل لهم امسوا بما انزل
 الله قالوا انؤمن بما انزل علينا ويكفرون
 بما وراءه وهو الحق مصدقا لما معهم انزل
 الله تعالى وعلما بما يتعلق غرض بتاویل هذا القول معقول عالم لیس فاعلم ان
 قبل ای واذ اقبل لهم هذا القول وعلما بما يتعلق ویکفرون عطف است برقاوا بما وراءه
 متعلق است بکفرون وهو الحق حال است از ما وراءه وصدق قال معهم جمله شرطیه یعنی واذ اقبل
 بآوردن عطف است بر جمله فعلیه سابقه یعنی برقاوا فلوینا غلف است اینست چون گفته
 شود مراد از اینجمله خبری که فرستاده است اگر از خدای عزوجل از کتب منزل این آیه در
 تصدیق و راست و راست دانیده گویند یا این می آید بدینجه منزل است بر آن و کافر شوند باین
 که راست یعنی بقرآن که منزل است بر فضل انبیاء است حق است صدق و متفق است
 حال که تصدیق کنند است کتب بهای که با آن است ای و بر صدق بهای است
 بر این است قل فکم تقتلون انبیاء الله من قبل ان
 کنتم مؤمنین فاستقام برای انکار بر وجه توجیه است
 تقتلون یعنی ماضی بدالات قوله من قبل استعمال مضارع بعینه ماضی برای استحضار وقت
 لا یلحق قتل انبیاء است ای تسبب قتلهم الانبیاء لهذا القول یعنی نومر با نزل عین و
 امکن ان مستقبل شده یعنی ماضی ماند چنانچه دووان کان قیصره قد مضی و بر تحقیق شده
 و جمله معترضه است برای رد دعوی که این میگردند نومر با نزل عین می گفتند
 بگویند محمد چون گفتند بدینجه یا منزل است یا این او بر بد و کتب بهای را که بر ما نازل بود
 که ایم بنویسد بر آن خدا را پیش این چنانچه گفتند و گفتند که این آیه چگونه گفتند و
 نومر بعد از چنانچه خبری که فرستاده است لقد جاءکم موسی

باز

بالنبی ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم
 ظالمون انچه عطف است بر مقول قلتم ثم اتخذتم العجل عطف است بر جاءکم و انتم
 ظالمون حال است اینست بر آنجه بر سر منی موسی بر شما سوار است و از او رفته و حج و اینست
 انبیاء رسالت کرده بعد از آنکه مثلی فرصت اندیشه یافتند و حق را ساخته دل بران نهیستند
 از دین گرفته کوساله را بعبود کردند و حال اینست که شما ظالمین از حق و از کینه ایان
 و اذ اخذنا میثا قکم و رفعنا عنکم الظلم
 ای وادگر و یا بنی اسرائیل و اذ اخذنا میثا قکم عطف است و اذ اخذنا میثا قکم انفسا
 و ما کم معترضا فی که در میان بود میان معطوف معطوف علیه سیاه نمود و رفعنا عطف است
 بر اخذنا یا حال است اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون میثا قش کردیم و کوه را با ما
 شما برای عهد کردن برداشتم و قصه برداشتن کوه پیش ازین مذکور شده و ذکر آن بفضیل
 تشیع در بیان آورد خذ و اما اتیناکم بقوة و اسمعوا
 انچه مقول قلتم منتم و قلنا با مقول بیان اخذنا میثا قکم و اسمعوا عطف است
 خذ و اسمعوا اینست گفتیم انچه شما دادید ایم بر میرید و بقوة و اسمعوا و انچه گفتیم بنویسید
 و انچه حکم کردیم قبول کنید منم سماع اذ اقبل كما جاء فی سماع الله من بعد ای قبل الله من بعد
 کلام باللفظ تا بقوة بالا که نشسته و معنی آن بشنید بپوشته لیکن اینجا بعد از ذکر خذ و اما اتینا کم
 بقوة و اذ کر فاکم طلب یاد کردن و یاد داشتن است مذکور بود و اذ کر امر بیا کردن و
 یاد داشتن بنویسید و قبول کردن و اسمعوا که امر بقبول است و اذ
 شده و شک نیست که ورود امر بقبول در حکام عدم قبول آمده و نیز ولولا انفسا میگوید
 رحمة انی دلالت میکند بر امتناع حشران از جبهه وجود فضل خدای عزوجل بر اینست و آن
 اشارت است بوسی که ان بودن و تائب شدن و اینست ان از قولی که گفتن اینست بقبول
 که کار و الیس این واقع پیش از قبول انبند و قصه بالا واقع بعد از قبول بود و بدینجه و اذ قلتم

تر از آنچه مذکور است و طبیعت ایشان و بعضی از مشرکان یعنی از یهود مذکور را مردمانی اند که در
میدان کائنات که عراده شوند بر اسرار و بر سرند و بعد از آن و حال آنست که یکی از ایشان
که بنام زیتون هزار سال میکند و از روی حیات هزار سال میکند و از روی حیات هزار سال می
برد و در دانه او از غنایب و بکاه دارنده او از مقاب مهر ساقیان او و بسیار مریدان است
او و خدای مبین است به اینچنین آن و از کفر و تحریف کتاب و اقرار خدای و عداوت با پیغمبر
السلام علیه السلام میکند و خود را در سایر مسموم می افکند همه قوال و افعال را از خود
کرد و بیعت آن بنشیند آن خواهد آورد **قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْحَيَّةِ**
يَا أَنَّهُ تَزَّ لَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُحَمَّدًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهَدَى وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
نقطه چیز در قرآن هر که است که وجه مقرر شده بفتح هم در آن و همه را کسوره و یا ک
خوانند و بفتح الهم و او و همه را کسور بحدت الی و در وی و بفتح الهم و کسره او و یا کسره غیر هم
خوانند و معنی هر چهار لغت یکی است و آنچنین معتقد به این الطلوع و دعوی دیگر از دعوی است
بود و در مقصود از و یا کسور مطلق بودن یهود و در دعویها باطله ایشان باشد **وَأَنَّهُ** کرده
چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از آنکه در مدینه آمد بن صورتی از عیار یهود و در مجلس معلا
بنوی در آنکه چند چیز از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم پرسید هر یکی را تفصیل و تشریح جواب است
چنانچه از قوم پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم باز پرس کرد پیغمبر علیه السلام فرمود این را
و لایم قلی بر زبان آورد و نیز گفت **فَرَزَقَهُ مَا شَاءَ مِنْ رَوْحِ رَبِّهِ** و از چه بود چنانچه
و سلم فرمود از این روین که آب خالص سابق بود و یهودیانش بعد از آن گفت نزل
چه خواهد بود و بنشیند از طعام اول چه چیز روی خواهد بود پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از آن
گفت که بر روی که برین است بنشیند و از طعمی که برین است از طعمی که برین است از طعمی که برین است
صلوات الله و سلم بر خود فراموش کرد و این را در یک روز از پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم خواند

پیامبر علیه السلام شنید که یعقوب علیه السلام مرخص بود و بنی بنی او رفتند و بنی
نزد کرد اگر خدای او را ازین مرض شفا بخشد بهترین معصومات و مشروبات فریش بر خود
حرام کردند و محبوب ترین طعام و شراب ایشان گوشت و شیر است و بود تحریم گوشت و شیر
مذکور بر خود انعام نمود بعد از آن گفت برتر گشام و رسته و می می آید و کلام ملک پیغام خدا
میکند و گفت جبرئیل می آید آنچه فرمان میشود باز مینماید این معوی گفت جبرئیل فرست
و ما انجیای اعداست اگر آورنده و می می آید بل بودی بر تو ایان می آوردیم و ترا به پیغام
تقدیم میکنیم برای عداوت جبرئیل جنبه بسبب ذکر کردی ای آنکه نبوت در میان ما بود و بل
و غیره آورد و دیگر آنکه موسی علیه السلام خبر کرده بود از مردی مختصر از بیت المقدس فرست
روی خواهر بود و دل بر تحسین حال مختصر مذکور نهادیم مردی قوی تن را برای تحسین او
فرست دیم چون او را در باید در دفع و بدیدن سر و دست به سر او با تیغ از وجه او زد
و شر او با کفایت برسانید چون آمد و کوهی میکنی و ضعیف بدین نام در بابل یافت و بر برید
مر او و در وقت رفتن جبرئیل پیش آمده با او در گفتار در آنکه گفت اگر این بهر است
که خدای بپلاک شما بدست او حکم کرده است گشتن توانی و اگر این آن میت یکدام حق او
از آدمی رسانی بدین کلمات ز گشتن باز داشت و او را برای جزای بیت المقدس باقی گشت
و دیگر جبرئیل را بر سر او مطلع میشود و بر محمد علیه السلام میرود اسرار را میرساند و او را بر عالی ما
مطلع میکرد و در نشان این صورتی مذکور این آیت نازل گشت و حال کسی که دشمن جبرئیل
باشد به آن پوست و بعضی گویند که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در موعظت صفت جبرئیل آن
ممودان را بر وجه صحبت گفت چرا ایمان بر پیغامبر ما نمی آید و دل بر تقدیق او نمی گمارد
گفتند بر جبرئیل فرود می آید و با او تردد و تردد مینماید و او دشمن ما است فرقه ما را از او
آرستگار برود می آوردی ما ایمان می آوریم و او را به پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم تقدیم میکند و بر سر
میکانیل فرشته رحمت است از آنی که درستی آید و جبرئیل فرشته عذاب است که سختیها و بلاها

که در این پنجمه ما جبریل را دشمن داریم و میکائیل را دوست خویش بنداریم و نیز گویند عمر رضی
عنه که گاه ایشان را طافات میکرد و دل بر سخت ایشان می آورد تا کلمات ایشان بشنود
بداند که در میان ایشان چه میگوید و در حق او از خیر و شر چه میگوید و روزی امیر المومنین علیه
رضی الله عنه را گفتند ما ترا دوست میداریم و خاطر مصاحبت تو بسیاریم عمر گفت من نیز از
جنبه محبت شما می آیم و از سبب صداقت شما تردد و تردد می نمایم برای این معنی شما را بنقل
محمد علیه السلام در کتاب است در ایام بعد از گفتن جبریل را دوست منم قدیم است ما را با او عداوت
ستقیم است و میکائیل را دشمن میدارد و میکائیل او را دشمن می بندارد و امیر المومنین علیه
السلام در دل بر سخت ایشان می داشت ایشان را ازین گفتار ناخوشیته باز داشت و گفت که
دشمن جبریل بود دشمن میکائیل نباشد و هر که دشمن میکائیل باشد دشمن جبریل بود و هر که
دشمن هر دو بود دشمن خدای باشد و چون عمر رضی الله عنه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمد
این آیت پیش ازین فرود آمده بود پیغامبر صلی الله علیه و سلم بر طریق معجزه فرمود و اتفاق
امیر المومنین عمر گفت بعد از آن خود را در بین خدای در ملاقات سخت تر از آنکه یافتم و در باب
حق نیز تر از آنکه شنیده ام و من در میان کان عدو الجبریل ترطیه است جواب شرط میزد و گفت
ای من کان عدو الجبریل عادی من لا یلق ان یعادى فانه نزل به جبرائیل و قد دلیل است خبر
خالد بن جبریل است و نیز نزل به یقران است اگر چه بالا ذکر او نرفته است بر طریق حق تو است
ای تو است الشمس غا قلبک متعلق است تذیل و باذن الله نیز متعلق است بنزل مصداق
چون میرید ما است از خبر ترک که عید است بر قرأت ما بین بدیه متعلق است به جبرائیل
بدیه عباد است از تقدیر بر وجه تشبیه هر چه میان دو دوست کسی بود خویش او بدیه است
عطف است بعد قاف و بشری عطف است و بدی للمومنین متعلق است به بدی و بشری
اینست بجای محمد که جبریل را دشمن بود دشمن نباشد که ال لایق نیست که دشمن داشته شود
زیرا که جبریل را تو را بر دل تو بخون خدای و قرآن او فرود آورده است و نظم و محبت

دست دارند و تصدیق کننده است و بدی را که پیش از دست از تورات و قرآن و درین طریق
استوار کرده است و خداوند راه راست نمودن و مژده دادن است مومنان و سر که کتب آرد
که مصداق نبش مرکب می باشد که چو کشته است باین سر او از بد شده که او را بد و از بد و امان نبوده که
او را دشمن بنماید و چون پیغمبر گفت این سخن مامور شد پیغمبر را عی قلی باید گفت
علی قلبک این بود **جواب** چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم بزرگ جمله ترطیه و مو قوله مترک
عدو الجبریل نقد عادی من لا یلق ان یعادى مامور شده و دلیل بر ترطیه و مو قوله فانه
نزل به علی قلبک ذن الله مصداق ما بین بدیه و بدی و بدی للمومنین کلامه امر است
مَنْ كَانَ عَدُوَّ اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ
وَ جِبْرِيلَ وَ مِیْكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ
میکائیل همزه کسوره و یا ساکنه بعد الف و میکائیل کذب یا و میکال بخدایت هر دو خوانند
و معنی می دانند ترطیه است و جزای میزدن است و جمله فان الله عدو للکافرین تعلیل
خارج میزدن است ای من که ان عدو الله و ملائیکه و رسله جبریل و میکال کان الله عدو له
لان الله عدو للکافرین تعلیل و مومنین و چون ترطیه سابق ملوح سوی مضمون انجمله بود
تقدیم ملوح تا یک جمله بیان نمود **معنی** اینست هر که فرشتگان و رسولان و جبریل و میکائیل را
دشمن بود و با خدای و دوستان خدای از شقاق و عداوت سیغ و زندقه خدای غرض و جلاله فر
دشمن است و شک نیست که دشمن خدای و دشمن دوستان او در کفر مبرهن است ذکر جبریل
و میکائیل بعد ذکر ملائکه و رسل از باب ذکر خاص بعد از عموم بود و تحفیس بعد از بدیه بود و تحفیس
بعد تقسیم از جمله اظهال ترطیه شد و **لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ**
بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ **جواب**
نعم قد فرستای و قسم او و ازین آیه است بینه و بیکر بهار الله حق است
بر جواب قسم چنانچه جواب قسم دام الله با حرف نفی نیز آمده و انجمله ترطیه است برای شما

قریب است و تعالی که برینجا میر علیه السلام وحی فرستاد و از افراط این خبر داد و ما
 کفر سلیمان بجهله مغرضه است ای واکفر سلیمان واکفر سحر است اینست
 و سحر کرده است سلیمان پس او کافر شده و این عمل ناشایسته و کار ناپسندیده از وی صادر
 و لکن الشیاطین کفر و یعلمون الناس السحر
 عطف است بر واکفر سلیمان و لکن برای استهسا است برجهله یعلمون الناس السحر است
 یا غفیل است اینست و لکن الشیاطین کافر شده اند در خیال که مردمان را سحر می آموزانند
 و تبعیه خویش را میگردانند سوا طهار امور عجیبه است متعلق باب باب غریبه است بشرط آنکه
 انقضا است کتبچه در تقدیر اظهار سبب اخل علم خویش باشد و حکم سحر مختلف است اگر در سحر
 تولی یا فعلی موجب ارتداد باشد سحر بدان مرتبه میگویند و او را مرتبه ارتداد احکام ارتداد
 وی جاری دارند از جمله ارتداد بگفته زن سحر را بهیچ مرتبه محسوب نمیکند تا آنکه ازین عمل
 توبه کند و خود را ازین جریمه عظیمه دور کند و اگر در قول و فعل موجب ارتداد نباشد و از
 انفس سبب نزیر و دفع باشد و اگر سحر اهل کفر کند و بهیچ قطع طریق و ضائق نفوس
 معصومین را در اهل کفر افکنده از جمله سحر نبینا گشته و میان سحر و سحره فرق نمیشد و تفسیر
 امام زاهد رحمه الله علیه گفته که سحر دعوی تغیب اعیان و تغییر صور موجودات است غیر تغیب
 بصورتی دیگر از بهیبه و خزان که از فضایل الوهیت است یا دم از فعل معجزات چون طرار
 مواد قطرات کماه و زیادت از آن در یکشب از فضایل انبیا است بحد کافر کرده و بدست
 شود هر که از این دعویها خدیه بکنند او کافر نمیشود مثل این طرار و کماه
 کماه و زیادت از آن در یکشب از بفضائل و لیا حکایت کرده اند و آنرا در کتب خویش
 اند میان روایت مطروقه و حکایت مذکور وجه توفیق جمعیت اصبی این حکایت از عمده این
 روایت مجرور تفسیر است تغیب عیان و آدمی در هوا طرار و در یکشب کماه
 کماه یا زیادت از آن از امور ممکنه است و همه ممکنات قدر و قوت بقدرت خداوند

که مومن

که موجود شود کسی که وقوع آنرا بقدرت خدا می باشد اما اینست که موجود نشد کسی که وقوع
 آنرا بقدرت خدا دعوی کند و وجود آنرا بایجاد حق منسوب گردانند و صادق باشند و سحر
 او واقع را مطابق بود و اگر دعوی کند که من تغیب کرده ام این فعل بغیر سبب من پیدا
 آوردم کافر شود زیرا که آن فعل است سوی خویش کرد و منصف سوی قدرت خویش
 آورد و دعوی خدا باشد کفر بود همچنین دعوی فعل معجزات که آن نیز فعل خداست اگر
 نسبت بخود کند و خود را فی عمل آن کند دعوی خالقیت کرده باشد و ارتداد عظیم بود اما آنچه
 اولیا و مختار روایت کرده اند و از اصفیاء ابرار در حکایت آورده اند محمول بر نسبت که این
 نسبت خود نموده و منصف سوی خود را درده محض نسبت سوی خدا داشته یا منصف سوی
 بنده است و ما انزل علی الملکین بیابا بل هاروت
 و ما سورت و ما انزل عطف است بر السحر و یعلمون ان السحر و ماروت و
 ماروت عطف بیان است بر ملکین و اینست بر دو فرشته فرستاده شد که نام این
 ماروت و ماروت است برین معنی انزال سحر و ماروت و ماروت بود اثبات تعلیم و شکاک
 و تعلیم در میان اینان که از ما و ما یعلمان منزه است مفهوم است مشکل نبود و این معنی تعلیم
 و تعلیم نمی بر علم بود مبنی بر علم نزول سحر که اینان نباشد میان نفی سحر بر کسی و اثبات
 تعلیم و تعلیم ان از منصفان بود بران تعلیم سحر از فرشتگان و تعلیم مردمان سحر از
 اینان ثابت هرگونه میان تعلیم شیاطین و تعلیم اینان بجه وجه جویند جواب تعلیم
 سحر شیاطین برای عمل بود و تعلیم فرشتگان برای توفی باشد مقرون بهیچ آیه نشد
 شیخ نایب رحمه الله از خوای و ما یعلمان منزه است بقول اننا نحن فتنه فلا تکفروا هم می شود
 چنانچه از و تعلیمون منما یفرقون به بین المرء و زوجة و تعلیمون ما یفرهم ولا یفهم
 مفهوم میگردد و تواند بود که این تعلیم علم خواص میگردد و از بهیبهان گردان است
 فعل سحر خویش که کفر بود باز میداشتند و امام زاهد رحمه الله علیه تعلیم را از فرشتگان

اسمیه است یا نور و لو انهم برای تمنی فضیلت شرطیه مترننه است برای بیان فضیلت ایمان و تقوی
 و خیریت ثواب ضای و بهتری او شریب ایمان و تقوی این است یا جمله خبر اجابده شود
 و شریب بیان چه نوع بود **و هو** مسلم است که ثبوت خیریت ثواب موقوف بر ثبوت ایمان و
 تقوی این نبود اما ذکر آن و حکم کردن بدان مترتب بران باشد چه خبر در و یا کم خبر
 فیه است و در و ان یکدیگر بود که بت کس نه و بتک تحقیق شده و تواند بود که بود
 لو انهم منوا برای تمنی بود جزا تطبیقه جمله مترننه بود و وجهه لثوبیه مترننه خبر مترننه
 باشد و جمله لوکا نوا یعلوم و احتمال شرط و تمنی و احتمال شدت مفعول سرتیه متعیه بود
 یعلوم خبریه لثوبیه مترننه مترننه لازم بر طریق لوکا نوا یعلوم سابق است با آن
 و جوهای که بدو متعلق است و جمله و لوکا نوا یعلوم مترننه بود مترننه نفی عالم این خبر
 اینست و اگر ایمان و تقوی این ثابت شدی هرگز ثوابی عظیم از خدا بهتر بود و هرگز
 که تصور کنند و از هر سودی که حاصل داند کاشک بمانند اینان داند و دریا بنده آن بگو
 اگر این اصل انشای ثبوت ثواب اخروی داند و آنرا بهتر از فی هیت دینی ثواب
 و تمیز لثوبیه تواند بود که از جهت تعلیل باشد بر طریق و رضوان مترننه اگر بود یعنی ثواب
 از خدای و بهرست از حرمان از ثواب و تواند بود برای تخفیف و تکیه بود یعنی ثواب
 و تقوی که عظیم و کثیر است که این از فضل خدای کریم است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا لَا تَقُولُوا سِرًا غَيْرَ قَوْلِ الْظَّالِمِينَ
وَأَسْمَعُوا لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ آلِيمٍ
 کرده اند با صی به رضوان الله علیهم در حکام تبلیغ و می راغب یا رسول الله می شنیده
 و این با طبع لغات از بنام یعنی اسم علیه و سلم می شنیده یعنی ریاست یا کتب و
 با استیلا بر دل بر فهم با در و لفظ از میان می رود بلذت سرایانی یا غیری و شنیده بود
 برین یکدیگر یا شنیده بود و منافقان همین لفظ در باب بیضا میر لفظ و شنیده بود

و این آیت نازل گشت و این نظم بود و در صورت و جمله مترننه است برای تنبیه مسلمانان و کافران
 بر بیست کافران و غلط بیضا میر علیه السلام تنبیه که مشابه لفظی است نزدیک این در شنیده
 و تو لو اعطفت به را انقولوا و سمعوا عطف است بر و قولوا جمله و للکافرین عذاب الیم
 و این است ای مومنان پیش بیضا میر ان لفظ مکتوبه حاجت ثانی و استیلا بیضا میر
 در ادای همین لفظ اظهار متابعت کفار را شنیده و در دل قاصد آنچه میان این است
 از استعمال این لفظ در شنیده بمانند از اینچنین لفظ احتراز کنند و از اینچنین کلام تو
 نیده و انظر که مفیده معنی راغب است بگویند و بدین لفظ معنی انظر منن و راغب در التیج
 و نیکو بشوند و کوشش بران کما رید تا نیکو دریا سپید و محتاج سوی باز گردانیدن و طلب است
 موانع بشوند و مکر کافران که بیضا میر علیه و سلم مثل آن عداوتها اندیشه و در
 در شنیده و کوشند عداوتی در دناکت است و مقابل مولاناکت **مَا يَذْكُرُ الَّذِينَ**
كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ
أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ نیزل تخفیف و تشدید خوانند و معنی بر حسب آن دانند موصول
 باصله فاعل بود است مزیجات جاد و مجروح حال است از فاعل کفر و الا المشرکین عطف است
 بر اهل الکتاب لا برای تاکید نفی است ان نیزل علیکم مفعول است جبر بود من و در خبر
 نماید است و خبر من و یکم ابتدای است و جمله یا یود الدین کفر و نیز مترننه است برای
 همه کافران و اختصاص بیضا میر مومنان بنیل معنی حیا و الله یختص بر رحمت مترننه است
 است و جمله و الله و الفضل العظیم تدبیر بعد تدبیر است اینست و درست ندارد آنکه کافر
 از اهل کتاب نه مشرکان که فرود آورده شود بر شما یعنی بر بنی شما چیزی یعنی قرآن یا
 که نیزل است از شما یا رحمتی که کاین است از پروردگار شما و خدای مخصوص گردانند رحمت

مترننه

خویش هر که را خواهد یعنی بر جنتی مخصوص کند که آن در دیگری نبود چون نفی عن جنتی بر سر من
 سید و هم در حدیثی که ائمه اولیا اکرم و خدای عزوجل که با دشمنی تبه است خداوند فضل
 عظیم است باینکه است که فرزند غیب هر دو عالم یک گشته اند **مَا نَسَخَ مِنْ**
آيَةٍ اَوْ نَسَخْنَا مِنْهَا اَوْ بَخَّرْنَا مِنْهَا اَوْ مَثَلَهَا
 بغير نون و سین از نسخ و بخرن و کسر سین از نسخ و بخرن و کسر سین از نسخ و بخرن
 است که اصل او نسیان است و بخرن نون و بخرن ساکن بود و سین مفتوحه از نون و بخرن نون و بخرن نون
 و معنی بر حسب آن دانند ما شرطی است نسخ شرط است او نسخ عطف است بر نسخ شرط است
 شرط است بخرن متعلق است بهیات مندر منها تفصیل است او نسخ عطف است بر نسخ شرط است
 برای طعن و کفران در نسخ بعضی متکلمه و آن روایت کرده که کفران و منافقان در نسخ
 طعن میکردند که محمد حکمی می آید بخری که امر میکند از آن باز میدارد و از چیزی نمی میکند باز
 بهر آنکه میفرمود و در طلب آن کوشش مینمود این آیت نازل گشت بفرمود و بخرن
 آنچه نسخ میگردد از آیت قرآن یا فراموش میگردد و این آیت نازل شد پس از آن که
 و این بر نسبت صاحب نسخ بیان است هر وقت حکمی که عند الله موقت بود بر نسبت ما تبدیل است
 از جنبه انکشاف و احوال که نسخ میگردانند و معنی نسخ و بخرن و مخرج عیب نباشد **اَلَا تَعْلَمُونَ**
اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ هر چه استقامت برای انکار است
 نسخ مثبت و بخرن مثبت و مخرج عیب نباشد و این است با هم نسخ و بخرن
 قیام است نسخ و مفعول نسخ و مخرج عیب نباشد و این است با هم نسخ و بخرن
 یعنی میدانی که خداوند تعالی هر چه خواهد حکم کردن و حکمی که کرده است بر کفران آن و آن
اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ
وَمَا لَكُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مِنْ وَلٰیءٍ و لا نصیب
 و این است با هم نسخ و بخرن و مخرج عیب نباشد و این است با هم نسخ و بخرن

ان یاسم و خبر خویش قیام است مقام دو مفعول الم تعلم بر جمله و مالکم من دون الله و
 و لا یفر حال است و آنچه یعلم الم تعلم ان الله له ملک السموات و الارض تذلل بعد تذلل است
 و آنچه بعد باید **عینه** اینست ایندانی یعنی میدانی مبرکستی خدای عزوجل مراد است از آنها
 و زمین و تصرف و قدرت بر آن و چه این آنچه خواهد از آسمان بفرستید از آسمان نازل و رفع
 منقح و مابلان و برک بفرستید و آنچه خواهد از زمین از باغ و گشت و معادن و حیوانات و دو
 و بر آن مردان آرد و بخت مر شما را بخدای دوستی صاحب ولایت بر شما و نه دوستی کننده
 و باری دهنده حکم کند بر شما بولایت و ملک خویش آنچه خواهد از ملک کردن و بر گرفتن امر
تَرٰی دُوْنَ اَنْ تَسْأَلُوْا مِنْ سُوْٓرِكُمْ كَمَا
سَّأَلَ مُوْسٰی مِنْ قَبْلُ وَاَمَّا الَّذِیْ یَتَّبِعُ الْکُفْرَ
بِالْاٰیٰمٰتِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِیْلِ کرد و اند
 پیوند پیغامبر علیه السلام نازل کتاب بیک وقت و گشتند آیتها آیتها بجا و دهنده
 گفتند چنانچه و آیت یک اصل الکتاب آن تنزل علیهم کتاب ما نسألهما و قد سألوا کما
 اگر بفرزدک فقالوا ان الله صبره الله و ذین آیت و قال الذین کفروا لولا نزلنا علیهم
 مبدء و اقره ما تبشروا و بخرن کونین نزل آیت در شان عبد الله امیه مردمی و جماعتی از
 منظران است که با او بودند پیش پیغامبر صلی الله علیه و سلم بگفتن من نؤمن به کما حقنا نقول
 من الارض منوعا یعنی ایمان نیاوریم بتو تا نشانی برای ما از زمین نباشد جز آنکه نمودند ما
 یعنی قبل است و این کلام انما است از معنون ما نسخ من آیه او نسخ که بخرن طعن در بخرن
 است ای انکم فلعنون و نبوة محمد صلی الله علیه و سلم بطعنکم فی النسخ و النسخ و هو الکلم نزل
 الکتاب صلی الله علیه و سلم بخرن من الارض بل بریدون ان تلو ارسو کما اگر بفرزدک کما
 موی نازل عند الله بخرن و کما نبوت و قولهم ان الله صبره و من بعد الکفر شرط است
 بخرن و قد نزل سوا السبل تغیل است منظم حرامی ای و من بعد الکفر بالا ایمان لا یفیل الله

و نجات آن نزد خداوند است و بدینستند و بدینستند و بدینستند
وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا
أَوْ نَصَارَى اینجمله عطف است بر وابتغوا متکوا الشیاطین علی ملک وحبیه وقرینه
که میان بود میان دو کلام متصل نموده و بیان نکته هر یکی از آن بالا که گفته و وجه اعتراض هر یکی در
ذیل تحریر می باشد ای قال اهل الکتاب لمن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری در بیان لغت
و نشت است و برای منع خوان و دو وجه و الجمع در لغت بواجب است من جمع در نشت یعنی گفته اند این
و این است این دو سخن بران یکی این دیگری از میان پس نظر در مجموع نه صحت الجموع است و بود
و ضوابطی در فیهین متفق است برین طریق و برای منع خود و دل الجمع واضح باشد و وجهی نه
است چنانچه بدل جمع بزل **مینه** اینست و یهود و نصاری گفته اند غیر یهود و نصاری در نشت
نیاید و حال این کلام داخل بر لغت نشت چرا که در دره لغت و نشت کلام دلیل آمدند چه در
ایست و قائل یهود و نصاری لغت نشتی و قائل نصاری یست یهود چه درین است
خواندن هر یکی از دو فرقی مذکور و دیگر فرقی را فیض است و این را لغت نشت دلیل صریح است
هر یکی از این نشت برای خود میگویند پس مجاره نشت که محل بر لغت و نشت گفته اند
یهود و نصاری غیر یهود و نصاری نشت و گفته اند نصاری در نشت خبر نصاری در آمدن خوانند
تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ اینست و نشت است کتاب البقیه می معنی قول آیه من انفسهم
و می و دادیم نیز علی المومنین و دادیم ارتداد المومنین ای تکالیف نیست غیر
و تواند بود و تکالیف است موی مقالت مذکوره یعنی لمن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
ما باشد و از اینهم معنی است ممود این را مراد شود من نشت الن را الا یا ممود و
و نشت الن را الا یا ممود و نشت الن را الا یا ممود و نشت الن را الا یا ممود و نشت الن را الا یا ممود
ادواتش بهر نشت المثل مفریاتهم المعمود ما ذکر فی السطالان باشد و انانی
احسن بر وزن الفاعل اصل سوتیه بود اعلال می در وی و می نمود نشت نشت

که کسی گفت یا ای ناک الامانی فقیه یا ناک الامانی غیر ناک یا کسی گوید یا ای ناک فقیه معنی ناک
من یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری فیصل یا ناک المقالة مثل ایانهم المعمود فی السطالان
و تواند بود که معنی باشد برای لطلان انانی مذکوره **اینست** لمن نشت یا ناک
و نشت و ناک پسیده مسطوره یعنی و نشت را بر نفسها خویش معر کردن و ناک نشت
بر مومنان از و بردن و لمن نشت الن را الا یا ممود و نشت الن را الا یا ممود و نشت الن را الا یا ممود
در نشت نشتی است که وجود آن گاهی نخواهد بود و حصول آن وقتی روی خواهد نمود و ناک
نشت که هر یکی از نشت مذکوره در اخبار و بجمله ناک ایانهم را دیده است **چو** خبر نشت را
و نشت این ناک نشت مشهوره او گفته و کلام را در مومنان افادت کنند چنانچه در اخبار
و نشت ناک
و نشت کمال گفته اند ای ناک
تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ اینست و نشت است کتاب البقیه می معنی قول آیه من انفسهم
و می و دادیم نیز علی المومنین و دادیم ارتداد المومنین ای تکالیف نیست غیر
و تواند بود و تکالیف است موی مقالت مذکوره یعنی لمن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
ما باشد و از اینهم معنی است ممود این را مراد شود من نشت الن را الا یا ممود و
و نشت الن را الا یا ممود و نشت الن را الا یا ممود و نشت الن را الا یا ممود و نشت الن را الا یا ممود
ادواتش بهر نشت المثل مفریاتهم المعمود ما ذکر فی السطالان باشد و انانی
احسن بر وزن الفاعل اصل سوتیه بود اعلال می در وی و می نمود نشت نشت

اوجه عند از جمله افراد لفظ است و برادر و غیره در این معنی است و چون از معنی است قدیم
 مسند الیه بر خبر فعلی و حرف نفی موجب تخصیص نفی است پس الیه نفی حزن مخصوص بر این
 بود هم اینست که اندوه یکسان نباشد و محزون نبوده نفی حزن در کافران بود اینست
 در اندوه باشند و جمله اسم آخر تعلیل ایست که مضمون اینست اینست هرگز
 خود مرخصه را برادر و دل خود را بر اخلاص آورد و نیکی که او نیکی کند و نیکی و زبردست
 پس مرآت تراست تو ایست از نزدیک برورد و کار مهربان خود بر ایشان بود و اینست
 که این را نمی دانند و می شناسند **وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى**
عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ
عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ **روایت کرده اند**
 و ترسایان بنی نضیران پیش پیغمبران صلوات الله علیه و سلم یکدیگر خصومت میکردند و میبودند
 و ترسایان را و ترسایان یهودان را هیچ آوردند و صراع اینست با خصومت یهودان و ترسایان
 در این است این آیه اند و بین نظم آورد و هر دو است بجهت معطوفات خویش غرض است بر
 قیاس و اینست که این آیه و هر یک از این کتاب است اینست و گفته میبودند
 ترسایان بر خبری از نیکی و دین و مشرک و حقیقت غیبه علیه السلام و انجیل شدند و گفتند
 مذکور نیستند یهودان بطور خبری از نیکی و دین و مشرک حقیقت موسی علیه السلام و تورات
 نشسته و حال اینست که اینان یعنی یهودان و ترسایان کتاب را میخوانند و در کتاب یک
 نصیحت کتاب به پیغمبر فریق دوم انکار کتاب و پیغمبر فریق دیگر میدانند و در انکار
 یک کتاب به پیغمبر فریق دوم انکار کتاب و پیغمبر فریق دیگر میدانند و در انکار
كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِ
 و کذا است بر قول اهل کتاب و پیغمبر فریق بود با انکار جمله بنی مهران
 و پیغمبر مثل قولم بر اهل کتاب مثل قول اهل کتاب و الدین لا یعلمون مثل قول

اهل الکتاب یکدیگر معنی کردند است یا بیان است یا تاکید است یا محمول بر انکار وجه
 و کذا است بر قول بود که کذا بقول قال باشد مثل قولم صفت مصدر محذوف دارند معنی مثل
 قول اهل الکتاب بنی البطلان قال الدین لا یعلمون قولاً مثل قولم که کونه ناشیانه الی و است
 پیغمبر را بر عکس یعنی کذا است بر مصدر گویند و از قولم معنی بقول گویند مثل قولم معنی
 مثل قولم بقول قال بود و کذا صفت مصدر محذوف باشد وجه شبه در هر دو حال همان بود
 که کذا است بر تنقید بر کذا بر بنود و ماسیس در هر دو حال همان باشد بر وجه لا یعلمون منزله
 منزله اند بود معنی لا یعلمون با علم شود و جمله کذا قال الدین لا یعلمون مثل قولم معترضه
 بود پیغمبر اینست اهل کتاب و شبه اینست با اهلان باشد **مَعْنَى** اینست که اهل علم
 اند برین طریق گفتند و هم یکدیگر بطبع میگویند همچو مشرکان عرب و کفار و ترسایان
 بر کسان و انش بر کسان بسبب مخالفت دین خویش خط ادیان و یکدیگر نفی فساد آن کردند
 همچو اهل کتاب یکدیگر هیچ آوردند **فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ**
الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ **روایت کرده اند**
 و کذا است ای ان و انش خط اهل القول و ان بر معوا غنه فانه یکدیگر الیه **مَعْنَى** اینست که
 بین اهل آن یعنی یهود و انشای و با اهلان برین گفتار یعنی نفی حقیقت خبر و پیغمبر
 که پیغمبر نفی حقیقت اسلام بر رافع نیز میفرمود تا بت باشند و از کلمات ما بوده و سخن ان باشند
 از کلام بر شای میان اینان روز قیامت و باب نفی حقیقت اسلام بر رافع گوئی حکم
 خواهد بود و در این ان ترا و از ان خلود و پیغمبر خواهد آورد **وَمَنْ أَظْلَمُ**
مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُدْخَلَ كَرْنُهَا
اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا **روایت کرده اند**
 و در پیغمبر علیه السلام بنا کرد پیغمبر از تمام شدن او روی باریت کرد و در چون سیدان پیغمبر
 اسلام را بت نبوت و کذا افراقت غارت مسجد مذکور را مرتب ساخت بعد از کذا

شرط است قولوا بحرم الله سقوط نون علامت بر هم شده زیرا شرط قد و فست فاعله و در
تعلیل است ای ایها نزلوا آیاتکم عباد الله لانه تم وجهه جمله ان الله واسع یاتیه من
و تا کیسه از جبهه تنای باری بر وجه و کادت و استواری است **معنی** اینست منتهی و مغرب
خدای است زمین همه محل عبادت خداست هر مکانی که رو آید محل عبادت خدای بندگان
لان تم وجهه الله و این بهشت است سلف گوید آنچه مراد خداست خداوند است یعنی غنی است
عبادت عابدان غنا عطا است یعنی بسیار بخشش است در باب بندگان در عبادت اند که
بسیار در در مکان عبادت است و فراخی ندارد بر حکم آن ارضی و اسمع فی بی فاعله و در
عبادت کاه ساخت و بر مرقع عبادت فی الارض مسی ایسده کاه دانست و ان است یعنی
پیدا است عبادت کنندگان و اخلاص در دل ایشان **وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا**
انچه عطف است بر و قالت اليهود و النصارى و قالت اليهود و النصارى و قالت
العرب اتخذ الله ولدا **معنی** اینست گفتند یهودان و ترسان مشرکان عرب گرفته
خدای اجتنده بر این خویش فرزند بود ان غیر این الله گفته و ترسانان مسیحیان
و مشرکان عرب نیکه باینست الله خوانند و بر قرانی که قوالو البعیر و او خوانند غیر
گفتند و قوالو اند که کسی که اتخذ الله ولدا گویند و ساء بچنین باجی بچنین
سابقه از ایشان عجیب بود و کلمات مقدم از ایشان مستبعد نباشد **بِسْمِ اللَّهِ**
بر فعل قد و ف ای سبب الله سبب انچه معترضه است بر می تنزیه است نیست بجا
خدای را هم عیب سبکی یاد کردن و بر اوست و زلفت بچوید از تیر بر اوست بخت
افزوده شود همچو سایر مخلوقات مخلوق و مملوک فرزند باشد و الر مخلوق بود
آید نیز باین مقدم روی ناید و نیز هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزند نشود
بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
ولما ای یس باقی السموات الارض مملوک له فلما یكون الله **معنی** باینست

در زمین و آنچه در زمین است از غیر بر عیس و غیر آن آفریده شده اند مملوکند الله
فرزند نبود پس بر او را فرزند نباشد **كُلُّ لَهِ قَانِتُونَ** کل بموعه است
یعنی همه کل افرادی محمول بر کل مجموعی شود حال او بر کل افرادی روا باشد و انچه را
از جمله سابقه فصل کرد و غیره و آورد و نیز از جمله سابقه را که منقسم است از انچه مذکور
ملک فی السموات و الارض است باینست انچه ذکر آن اثر ملک است تا کیسه است و مضمون آنرا
چنانچه بیان کرده شده تا یس است **معنی** اینست بعد جمیع چیزهای که در آسمان و زمین است هر
خدای را همه با مکره نقادند و همه از مایه عبادند چنانچه بی دیگر گفته است و لکن
فی السموات و الارض مملوکا و **سُؤَال** در بابی السموات ماکه برای ذوی العلم است استعمال کرد
و در کلام قانون صنوع جمع سلامت که برای ذوی العلم است او در وجه استعمال مذکور نیست
است آن بر چه بنی است **جواب** اگر از ماکل باقی السموات و الارض مراد شود در مقام بیان ملک
ذوی العلم با تبیین و عرض بشارت بود تغلیب غیر ذوی العلم بر ذوی العلم بحسب مقام
نسبت باشد و در قنوت که فعل اولی العلم است تغلیب ذوی العلم ملایم بود و اگر از بابی
سموات و الارض منزه تم الکفار اولاد الله مراد داشته باشد مصدق علیه اگر آن در
در آسمان و غیر زمین بر زمین پیدا نمیدر بر وجه استعمال قانون بر اهل بند و استعمال
ماور ذوی العباد از جمله خط مرتبه ایشان بحسب مقام و دانستن صفات ایشان در غیر
مناسب بود **بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** ای مبدع السموات و الارض
و مبدع السموات و الارض و انچه نیز تا کیسه است مرحله سابقه از انچه ثابت است باینست
ایمان که مقرر ملک است **معنی** اینست خدای مبدع آسمان و زمین است فرزند آن
نقده یا کون ایست که جمیع است آسمانهای و زمین او و نو باود است ان رفق و قد است
فَلْيَكُونُ و یاز اقضی امرا فاما یقول له کنت
انچه عطف است بر الله باقی السموات جمله اولی بیان ملک است و جمله نیه

شرط است قولوا بحرم الله سقوط لفظ علامت بر هم شده جزا شرط خداوند است و در همه
تعلیل است ای ایها الذین آمنوا ایاتکم عبادۃ الله لانه نعم و جوده جوده الله و اسع حیاتیه من
و تا کیسه از جوده شای یاری بر وجه و کاد و استوار است **سخت** اینست منفرق و منور بر
خداست ازین همه محل عبادت خداست هر مکانی که رو آید محل عبادت خداست خدای پندیر
لان نعم و جوده و این یتیم است سلف کوید آنچه مراد خداست خداوند است یعنی غنی است
عبادت عابدان غنی عطا است یعنی بسیار است و یا به بندگان در عبادت اند که
بسیار و در مکان عبادت سوت و فراخی نمیدر حکم آنرا یعنی واسعه فی بی فاعبه و ن
عبادت کاه ساخت و بر مرقع جعلت فی الارض سبیل سبیل و کاه دانست یعنی در
پیدا است عبادت کندگان و خلاص در حل است **و قالوا اتخذ الله ولدا**
اینجه عطف است بر وقت است اليهود لیت القضا ی ای وقت است اليهود و القضا ی یونسه کو
العرب اتخذ الله ولدا **سخت** اینست و گفته بودان و ترسان مشرکان عرب که زنده است
خدا ای اجسته برای خویش فرزند بودان و ترسان مشرکان عرب که زنده است
و مشرکان عرب تا کیسه بابت است خوانند و بر قرانی که قولوا بغیر و او خوانند اینجه
گفتند و قدر اند که کسی که اتخذ الله ولدا گویند و در راه بچین با بی بینه گفتند
سابقه از این غیب بود و کلمات مقدم از این است بعد از **بسم الله الرحمن الرحیم**
بر فعل خود ای سبح الله سبحا اینجه معترضه است برای تنزیه **سخت** اینست باکی بکنه
خدا یا همه عیب پاک یادر و بی و بر او و زلفت بچویم از هم تقصیر راوت هست فرزند اگر
اگر شود بچو سایر مخلوقات مخلوق و مملوک فرزند نباشد و اگر می توان بود تو را
آید بکنه مقدم و بی و زلفت هر چه قدیم بود حاصل از خدای نباشد پس فرزند نشود
بل له ما فی السموات و الارض **سخت** اینست باکی بکنه
ولدا ای سبح الله السموات الارض مملوک له فلما یكون له **سخت** اینست باکی بکنه

در زمین و آنچه در زمین است از غیر زمین و آنچه از زمین شده اند مملوک خدا اند مملوک
فرزند نبود پس مراد فرزند نباشد **کل لله قانتون کل مجبور**
بنی همه کل افرادی محمول بر کل مجموعی شود مال او بر کل افرادی روا باشد و اینجه را
از جمله سابقه متصل کرد بغیر و او زلفت بر وجه سابقه را که منفصل است از جمله مذکور
ملک فی السموات و الارض است بابت است الفیاد که آن اثر ملک است تا کیسه است و مضمون آنرا
فنا بجه بیان کرده شده تا کیسه است **سخت** اینست بعد جمیع چیزهای که در آسمان و زمین است
خدا یا همه مملوکه متقادند و همه از مملوکی عبادند چنانچه عبادی دیگر گفته است و که اسم
فی السموات و الارض طولما و کرنا **سخت** در مافی السموات ماکه برای ذوی العلم است استعمال کرد
و در کمال قوتان صنوع جمیع سلطنت که برای ذوی العلم است او زلفت به استعمال مذکور نیست
سخت آن بر وجه بنی است **سخت** اگر از ماکل مافی السموات و الارض مراد شود در مقام بیان ملک
ذوی العلم یا بنی و غرض من است رکت بود تغایب غیر ذوی العلم بر ذوی العلم بحسب مقام
نسبت نه در قوت که فعل اولی العلم است تغایب ذوی العلم ملایم بود و اگر از با صیغ مافی
سموات و الارض من است تم الکفار اولاد الله مراد داشته باشد صدق علیه السلام و سکا
در زمین و غیر زمین بر زمین بنیاد بر بنو جبه استعمال قیاسی بر اهل بنی و استول
مادر ذوی العباد از جبه مطهرها **سخت** اینست بحسب مقام و داشتن صفات اینست در غیر بنی
نسبت بود **بذلک یخبر السموات و الارض** **سخت** ای مبدء السموات و الارض
و بنی مملوکه و از جمله نیز تا کیسه است مرحله سابقه را از راه اثبات ملک است بابت
بر ماکه مؤثر و ملک است **سخت** اینست خدای مپاکنده آسمان و زمین است فرزند نه آن
و است بکنه ای است که مبدء است آسمانهای و زمین او و نو با و در فطرت و قدرت
شیر او و نیاز اقصی امری افا انما یقول له و کن
فیكون **سخت** اینجه عطف است بر له فی السموات جمله اولی بیان ملک است و جبه بنی

بشنید و مستعد اقبال باشند مراد دارند رسیدن اخبار که نیکو رخور اقبال نه اند و استعدادهای
ندارند بنده اند **اَنَا اَنْ سَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا**
وَلَا تَسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ بالحق مال است و همچنین خبر دهنده
و نوازنده بود که جمله ولات ابراهیم را سنان که معطوف کرده و یا معترضه باشد چنانکه بر قوت
مفعول که بر صیغه نمی خوانند معترضه است تا کیه جمله انا را سنان که از جهت رد انکار سامعان غرض
یعنی کافران باشند یا از جهت اظهار غایت در اعلام غلبه بر انکار و تردد بر طریق است
علیک قولاً تفیلاً بود **وَرَوَّحْنَاهُ** کرده اند چون روایات سابقه احوال کفار را ذکر کرد و احوال
ایشان را در بیان آورد و پیغام بر صلی الله علیه و سلم اند و بیکس گفت از جهت تسویه و آرام دادن
دل پیغامبر صلی الله علیه و سلم نیز و این آیه برکت و از جمله معترضه است برای قبله دل پیغام
صلی الله علیه و سلم از جانب کافران و باز داشتن او این را از کفر و کفران نیست
ما را برکتی و درستی و رستگاری و مرتبه نبوت و رسالت دادیم و خیال که ترسانند از پیران
و نژاده و بنده و بندگان و توان بودند که ما را با حق معنی مع باشد و مراد از حق در حق و یقین بود
معنی چنین باشد برستی ما را با قرآن یا دین حق فرستاده ایم و در خیال ایشان رستند باشد
مرموزان را و متبعان قرآن را و ترسانند باشد که کافران را و خلف را از اعتقاد و قوا
اصحاب و فرج پر سیده و نوا بر گشت و از جهت گناه ایشان بمبالت نخواهی برست افعال و قوا
ایشان موجب گشت و انبساط بعضیان ایشان ترا چه نقصان است که از تو باشد رست
اگر ابا آورده بر آنچه فرموده شده بودی امثال کرد از چغنه عکسین ماست و دل خود را با نذر
و بر نخواست بر قوت نمی **وَرَوَّحْنَاهُ** اینست پس ای محمد ز حال امی بن فرزند نبی خود بود
چه حال روی خواهد نمود **وَرَوَّحْنَاهُ** کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم است شعری یا نغز
بر زبان آورده و ترسبی نه و تمام با نزال آیه بنی بر این معنی نمی گزید **وَلَكِنْ تَرَى**
عَنْكَ الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى يَتَّبِعَ

مَلَكًا و نیکو عطف است بر حکایات سابقه از یهود و نصاری که بالا که گفته و این آیه
محمول بر خداست ای دلون ترضی عنک الیهود حتی تتبع ما منهم کالنصارى حتى تتبع ما منهم
پیغامبر صلی الله علیه و سلم مامور بود بپشت مومنان و مذرات کافران بشع او و این آیه
کافران باین ان اقیام میکرد و در غریبالت و مضاجعت می آورد و خشت تودی ایشان می
و این آیه را چند خبری در حق میگفت خدای عزوجل برین جمله صفتی دیگر از صفات پاسبیده و
ایشان بیان کرد و صفتی از کلمه صلی الله علیه و سلم در ذکر آورد **وَرَوَّحْنَاهُ** اینست و هرگز نشود
از این بودن و ترسانان تا آنکه پس روی ایشان کنی دین ایشان را و ان از تو واقع خواهد
گشت و این در هرگز از تو گشت تودی نخواهید پیوست **قُلْ اِنْ هَدَى اللَّهُ**
هُوَ الْهَدَى این جمله مر خطاب پیغامبر صلی الله علیه و سلم آمده و در انجا خطاب
بنی اسرائیل برای امر کردن پیغامبر صلی الله علیه و سلم تا پیغمبر ایشان معترضه واقع شد و پیغمبر فضل
تخصیص منتهی الیه است معنی او تخصیص هدای خداست پس لازم آمد که غیر هدای خدا
باشد و ان لازم آمد که هدایت یهود و نصاری غیر شریعت جمله دلون ترضی عنک الیهود و النصاری
حق تتبع ما منهم موجب است که پیغامبر صلی الله علیه و سلم ملت ایشان را ملحق است برین که است
ایشان غیر شریعت است با عقیده اقصیایم ملوح سلس را از معنوی جمله با عتب معنی کنی عنه که تفهیم
ست نیز این منزله سایل کرد و جمله ابا عتب را موکداً آورد **وَرَوَّحْنَاهُ** اینست بر رستی برای خدا
هدایت رهنمای هدایت ملت یهود و نصاری که غیر هدای خداست هدای بود
هدای بود و تفهیم شود که معنی هدایت هدای چگونه که از او دل پیغمبر است و او هدایت
نوعی را در ملت ایشان بگونه دم متابعت وین ایشان را **قُلْ اِنْ هَدَى اللَّهُ**
هُوَ الْهَدَى **الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ**
مَا لَكَ مِنَ الْكَلَمِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ و لام موطئه است
قسم تقدیر است ای قسم قسم نیست ماک من الله جواب است معنی خبر است و است

و جمله ولین است تا آخر مقرر شد دیگر است بر این بنام علی علیه السلام تا ذات او ثبت بود
و آنچه بر سر است این است از و پیدایش این است بگویند یا میگویند بر آیه اگر بخوا
میود و نصاری از پس که گفته است ترا علم بطلان سخن ایشان و حقیقت دین مسلمانان بپایان
پس روی کنی و خود را در اتباع مانت میود و نصاری که باطل است اکتفی حکم کرده شود که نیست
ترا و کسی که بنیاد داری نه و نیاید دهنده که یاری دهد سوال بنام علی علیه السلام
عدم اتباع اهل کافران در حق او مجزوم است و شرطی که مجزوم عدم بود محل استعمال او است
محل آن نباشد **جواب** حفظ بنام علی علیه السلام است این است که در بعد از آن که جابو که علم
در مالک است اندیشه ولی والا غیر بر وجه تعریف از امت باین معنی کلام ولین است که است که اول
بعد از آن که با هم علم عالم است اندیشه ولی والا غیر بود خط به در بنام علی علیه السلام است این است
وجه فرضی حال دارند و خط به خط است اندیشه بر تقدیر فرضی حال مذکور نباشد و خط به
الذی با هر که علم بر وجه نخستین بود بر وجه شک شبه نباشد و شرط مذکور این دو وجه
هر تحقیق وجهی که دارد مجزوم عدم نه تر سوال مذکور و اشکال مسطور متوجه نباشد
ایراد ماضی بر سبب تعریف است که از این ان اتباع کفار واقع شده و این بر وجه علم
این در وجود آمده تعریفی بر سبب مجزوم بود از قبل کتابت نباشد بر تقدیر تعریف
که نیک از این ان این کار واقع شده و این بر وجه وجود بر نسبت این ان این شرط مذکور
الوقوع بود و شرط مجزوم الوقوع محل است محل آن نباشد **جواب** استعمال آن در مجزوم الوقوع
او از جمله توجیه و تفویض این مقام مقتضی است و شرط است یعنی که بر شرط این است
صلح بود پس فریم بر وجه عدم مجزوم نباشد چنانچه در مقرر علم الذکر است
سرسنین گفته اند و در واکتیم فریب ما نزل بران رفته اند و این برین طریق است
و معنی می آید و ارادت و معنی حقیقی یا بیاری یا مختلف و یک لفظ چه نوع شاید **جواب**
از ماده و صیغه در دلالت بر معنی غایب بود و در این معنی است و می باشد

و معنی صیغه و مادی ارادت دوم اول از یک ال گویند چه در یک لفظ توان بود از ماده معنی
صیغه و صیغه معنی میاری چون چنانچه در لغت فی الصور و مادی اصحاب لا عراف ماده معنی است
و صیغه ماضی میاری از استقبال یا بر عکس چنانچه ماده میاری از دلالت و صیغه ماضی حقیقت و خلقت
حال و تواند بود چنانچه ماده ماضی صیغه ماضی بود و تواند بود چون مثل هر دو صیغه
و تواند بود چون از یک بر دو مشترک بودند **الذین اتیناهم الکتاب**
یتلونه حق تبارک و تعالی بعضی گویند از کتاب تورات و انجیل و ان
الذین اتیناهم الکتاب سلمان اهل کتاب بر او اند چون عبد الله بن سلام و یاران او چون
پانچ از این صیغه و ت که پیش می میر آمدند و بیان آوردند و امثال ایشان بر
و چون تورات و انجیل و قرآن و کتاب مقدس بود و حق تلاوت منصوب بر محمد باشد و اولیک
یونان به غیر منبأ دارند حاجت سوی حدیث و تقدیر بعضی الذین اتیناهم الکتاب
چنانکه حق تلاوت چنانچه باید و نشاید این بعضی بودند و اگر نبوده خبر نباشد بود و نشاید
حاجت شود چه اهل کتاب باین صفت نباشند و تواند بود که گویند کسی که کتاب
نکر گفته دل بران نباشد گویند کتاب را که بنام او اند و کسی که در عمل کتاب نباشد
چنانکه کتاب هم ایشان یافتند برین تقدیر بعضی حاجت که کتاب هم برین طریق تقدیر
حاجت تقدیر بر وجه این باید که کتاب است از کسی که عمل بکتاب مذکورند و دل بر کتابت
ندارد و این کتابی که بیکه بر و کرد و دیدند و دل بر کتابت او آوردند معتبر نباشد
گویند تا به قرآن مراد است و از الذین اتیناهم الکتاب به یونان است بنام علی علیه السلام
بر وجهی که گفته بود که چون در مایه سابقه کتابت از اهل تورات و انجیل بود و سابقه در
انرا اهل قرآن رغبت نمود چنانکه از این سوال کردند نشان می باشد تو از قبل الذین اتیناهم
کتاب نباشد حق تلاوت یعنی بقرونه حق قراته ای مع محافظت حروف و کلمات و ملائت
تقدیر کتابت بهانه می باشد تحریفه و تغییر مرعیه و تفسیر و ملائمت مراد است

است بعضی گویند ادای شمس که بود و بعضی را بودن کلمات مذکوره عبارت از ده سخن است
سرو پنج درخت که در حدیث مذکور است بیان نمود فرق سرد نفس مشرب مصطفی و استساق و
سویک تقیلم انظار و توقف بطریق مانع و استساق و بعضی گویند کارهای سخت که در وقت
غیر معتاد است از ماندن بر ناره خاصیت یافتن دعا کار که جز آن بر وجه کلمات معنی امیر
بنا شده معنی سخن و از کلمات بعضی دعا را بر ابراهیم علیه السلام مراد دارند تا بدین و انوشیروان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتاب و الحکمة و نیز کهیم انک انت الغریز الیکم می دارند
و این معنی بر قرات ابو حنیفه که مروی از ابن عباس است منی مدینه و اذ ابتلی ابراهیم به برهه ابراهیم
و نصیب با نند برین تقدیر معنی ابتلی دعا بود و معنی امتحان است گویند و بر قرات متواتر که در وقت
ابراهم بنحیب ابراهیم و نفع و بر است خیر امتحان بر ابراهیم بود تقدیر چنین باشد اتی بر ابراهیم
تا تکامل معنی منبر بود مبتلا کرد ابراهیم را بر و کار ابراهیم با و امر و نواهی کار زنی
سخت که در زمان ابراهیم او را از این صفت تمام و کمال بی صفت و در حدیث
و **قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا** عجلت خدمت
چنانکه که سماع گفت فراوان است پس امتحان ابراهیم فقیل قال انی جاعلک بینه این
جاعل معقول است که کید و از منبر بر از و عدد بر سبیل و کاد است نه اینست گفت
تعالیه برستی که خوانده ام تو مردمان را پیش رو و فقیل چنانکه مردمان متوافقه کنند و متحابان
چون ابراهیم و با نند استن به زبان که لاجرم مردمان امت یافت و بر وجه گفته ای بر آن
در مثل است عند الامتحان یکرم الرجل او بهان است تا برده رخ کنج میسر نشود و از حدیث
عاج بر او که کار کرد **وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ**
عَهْدِي الظَّالِمِينَ بجمله است نه است ببنان است که سماع گفت فراوان
ابراهم صین قبل از آنکه فقیل قال و من ذریه من برای بعضی است و من ذریه من بعضی
است ای قال ابراهیم معنی امام و بعضی از ذریه منی ابراهیم است اینست گفت ابراهیم علیه السلام

بگردان مراد بعضی از ذریه منی ابراهیم است چون امام کرد اینند و بآیت انی جاعلک للناس اماما
مورد بود دعای امامت خویش برای چه گفته **عجلت** و **عطف** است برای جمع است پس از روی
دعای مذکور دعای جمع میان امامت او و خیریت او بود و دعا و امامت او تنها باشد **سوال** چون نه
برای بعضی دارند خواست کلام امامت بعضی و ذیبت بن دارند لا ینال عهدی الظالمین معنی
بنانست امام بودن بعضی عدم صلاحیت ایشان برای امامت مافی سوال بعضی نبود و این
عهدی الظالمین متضمنه اجابت امامت بعضی از ایشان که عدم صلاحیت تصور زیلالان است
و بعضی از جمله غیر ظالم اند صلاحیت امامت دارند از اجابت سوال مافی ندارند و بیان عدم
صلاحیت اجابت است از سوال اجابت بود و بیان قبول دعوت بر وجه این باشد و در کتب
آورده که من ذریه منی عطف است بر کان جاعلک جناب که کسی گوید ساکن سماع گوید و زیاری گری
و زیاری در به شکل است بر وجه اگر عطف بر کاف جاعلک باشد این معقول جاعلک شود
پس تقدیر کلام انی جاعل بعضی ذریه منی گوید عطف بجمله انی جاعلک للناس اماما
و این معقول قال الله است این هم معقول قال الله شود و این معقول ابراهیم است معقول
ابراهم عطف بر معقول الله تواند بود پس چاره بنا شده که عطف بر نند و نند و نند
و کرده شده مگر آنکه گویند این امام بر وجه نکات عطف است ایضا عطف نیست و در حدیث
تلقین و من ذریه منی با و عطف افتاده و عطف در وقت مدود است بر وجه تلقین چنانکه کسی
ساکن که مطالب گوید و زیاری از بر وجه تلقین عطف کند بر کاف ساکن که مدخل در و بها
از حدیث مذکور که در کلام است اما بغیر کیفیت چه آن بر وجه اجابا بود و این بر وجه طلب است
و انتصاب عامل در معطوف علیه و معطوف تعلق اصل عامل شرط است باین کیفیت
چنانچه امامت عند و نند و قام زیاده و اوقاف منید عمر و الکن عمر و او در معطوف و نظیر اول
است تا نیت عامل در نظیر دوم کیفیت اثبات و در نظیر سوم کیفیت نفی باقی میماند است کن
انت و با نند و بر معنی برانی است هر است چه معنی او اسکن است و در یک جمله است

[illegible]

بگویند این مرد و بعضی از فریقیه را امام **سوال** چون امام کرد این بیان او بآیت الی جا ملک للناس اماما
موعود بود دعای امامت خویش بر این چه گفته **جواب** نه عطف است برای جمع است پس از روی سخن
در جای مذکور دعای مجمع میان امامت او و فریقیت او بود نه دعای امامت او تنها باشد **سوال** چون نه
برای بعضی دارند خوانش کلام امامت بعضی از فریقیت ندارند لایزال عهدی اهل این مطابقه
نباشد لایزال بودن بعضی در عدم صلاحیت ایشان برای امامت مافی سوال بعضی **جواب** لایزال
عهدی اهل این سخن است اجابت امامت بعضی از ایشان که عدم صلاحیت مقصور بر زمان است
و بعضی بی شبهه غیر لایزال اند صلاحیت امامت دارند از اجابت سوال مافی ندارند و بیان عدم
مانع از اجابت گنایت از سوال اجابت بود و بیان قبول دعوت بر وجه بیان باشد و در کتاب
او این که نه فریقیت عطف است بر کان با ملک چنانچه کسی گوید ساگر یک ساع گوید وزیر ای مگر
وزیر این رویه شکایت از بر وجه اگر عطف بر کاف با ملک باشد این مقول با ملک شود
پس تقدیر کلام انی با عل بعضی فریقیه ای که گوید عطف پنجمه بر جمله انی با ملک للناس اماما
این مقول قال الله انت و ما است این هم مقول قال الله خود این مقول برای است قبول
برای عطف بر مقول الله تواند بود پس باید بنا شد که عطف بر خود است دارند چنانچه
ذکر کرده اند مگر آنکه گویند این کلام بر وجه حکایت عطف است ابقاع عطف نیست و در
تفصیل و نیز فریقیه با او عطف افتاده و عطف در وقت مدود است بر وجه تلقین چنانچه
ساگر یک غالب گوید وزیر از وزیر بر وجه تلقین عطف کند بر کاف ساگر یک که داخل در و هاست
از یک است که در کلام است اما تغییر کیفیت چه آن بر وجه اجبار بود و این بر وجه طلب است
و انتصاب عامل در معطوف علیه و معطوف معلق اصل مایل است که انتصاب است
چنانچه امامت خود نیز و تمام زید اعمروا و اما قیام زید اعمروا که در و انتصاب است
گنفت یافت مایل و زید دوم کیفیت انبیا و در زید سیم و کم کیفیت انبیا و زید چهارم
انت و باک البته درین معنی برای انی است چه معنی او اسکن است و زید است

کعبه و طواف کعبه آن برسان بدستی تو نشنوده آنچه میگویم سید انی آنچه میگویم ای پسر و کار
بگردان ماهر و در آوردن نهاده و امیرا انقیاد و اطاعت کنند و بگردان فرزندان هرگز
که نتفاد تو گردند و طبع تو نباشد و بنای ما را محله عبادت و موضع نیل و مثال سعادت زین که
حج و عمره و مراتب حصول آنرا و توبه و توبه ما را قبول گردان و ما را برادر و مطلوب ما برسان
بدستی تو ام تو بی توبه قبول کننده و بفضل خویش جرایم عظیم بخشیده ای پروردگار
برای بیکه در ذریه ما رسول که بعضی این بود و بعضی ایشان باشند که ایت ترا برایشان خوانند
و کتاب حکمت تو تعلیم کنند و ایت ترا از جرایم طلب هر یک گردانند و از دایم باطن بخت
برسانند بدستی تو هم تو بی قوی غالب بر همه خواهی که کنی قادیان حکیم و خدای
کنی حکمت محمد آن را **روایت کرده اند** که رسول مذکور که بعثت او برایم و اسماعیل و عیسی
پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و سلم و علی الله و احمایه بود که استجاب دعا و ایت آن در آخر الزمان
روی نمود چنانچه بیشتر گفت انا دعوت بی ابراهیم و انبری عیسی و رویا می یعنی من دعوت پروردگار
ابراهم که برین و بعثت یحیی و عیسی که گفت و بت عیسی که ایت و بیشتر ابراهیم را با من بود
اسمه خدا و آن خبر داده و خواب دیده مادر خویشم آورده اند اینها مادر رسول الله صلی الله علیه و سلم
در خواب دیده بود که از وی نور سیل گشت که روشنی آن تمام که برست ذات پروردگار
بود که روشنی همان از روی نمود و **مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ**
ابراهيم الا من سفة نفسه در آیه مذکور
که از سنن آن من ابراهیم صلوات الله و سلمه علیه و سبحان جلال آنست که در آن
فصل مذکور را بر وجه تفسیر کرد ایندی وید و او را بدین تفسیر در حیز تحقیق و تفسیر
نمست استقامت استقام برای انکار است و نه در محل رفع است زیرا که بدل است او قال
و در کلام غیره موجب است کلام غیر موجب سه نوع است نفی و سلب و استقامت
استقامتی که برای انکار بود و نفی تفسیر است قبول تفسیر و وجه تفسیر را به و در

است تفسیر معنی جلالی الا منه سفة و جعل قدر نفس و لم يعلم انه لا یلیق به ای لا یتق لجلاله
به الحق و الا عارض عنه **معنی** اینست و گیت که از ملت ابراهیم عارض کنند و از اطاعت او رو
گردانند مگر کسی که سفة است از روی نفس خویش نبوده اند و اگاه نیست که او در معارف حق
نبوده و در غور اعراض از ان نباشد و **وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي**
الدُّنْيَا وَاِنَّهٗ فِي الْآخِرَةِ لَكَانَ الصَّالِحِينَ
نام در جواب قسم خداوند است ای قسم لقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لم یصل
عطف است بر جواب قسم و تواند بود که او حال بود و جمله حال مقدره از مفعول اصطفیناه
باشد و جمله و لقد اصطفیناه تفسیری دیگر است برای تاکید مدح ابراهیم صلوات الله علیه که از
کلام سابق فهم شده و تاکید این هر دو جمله از جمله رد انکار کفایت است که ایت آن را در مفعول
هر دو جمله انکار را بر است یا از جمله ابراهیم بر صورت و کاد است که این نوع تفسیر
بیشتر از اعاد است **اینست** و هر آینه بدستی برگزیده ام او را در دنیا برسانت و
دعوت و سخاوت و وفای عهد و ریاست و توفیق بنا و کعبه و اتمام کلمات ابتدا و بدستی او
در آخرت از مرده صالحان است لبو غه الدار است العباد و کونه من اصحاب المقام الا
اذ قال له **رَبِّهِ اسْلِمَ** قال **اسْلَمْتُ لِرَبِّ**
الْعَالَمِينَ اذ قال له رب اسلم طرف قال اسلمت لرب العالمین است اسلمت
این طرف به معنی است اصطفیناه هم از جهت غیر و آمده و المعنی و لقد اصطفیناه فی
الدنیا لانه قال اسلمت لرب العالمین اذ قال له **اسلم** **معنی** اینست برگزیده ام ما ابراهیم
و بدستی او در آخرت هر آینه از صالحان است و از برگزیدگان اهل جنات نیز ابراهیم
نمائی که ما گفتیم او را انقیاد و کبر معنی کردن بر او امر و نواهی بانه گفت پروردگار من
انقیاد کردم و سرور و تبارک معنی خدای پروردگار جهان و دل برانست او امر و نواهی
تواند از طرف اصطفیناه معنی میان عامل و محمول و جمله معطره و جمله مفرقه متشع باشد

معنی چنین بود بر کزیده ایم ابراهیم و آن در آن هنگامی که پروردگار او را گفت انقیاد کن
گفت انقیاد کردم بر او و نواهی خدای که پروردگار عالمیان و کردگار جهانیان است سر
سندادم و این وجه اختیار صاحب کثرت است بر نیوچه نقیصه اصطیف ابراهیم بوقت معین
و آن از وی ظاهر است نمی نماید بجز آنکه گویند اصطیف همیشه است و ذکر طرف از جهت آنست که
او منظر اصطیف است و تمام هویتان صفات و صفات جنبه گویند پند شیخ و فرموده
و عمر بن الخطاب در خبر او آن ساله و بکر کریم فی وقت المعامه سوال بجا آمد اصطیف
عبد علیه همیشه مسلمانند از کفر تبعی و اعتقاد و معصوم اند و مسلمانان را امر با سلام تحصیل
بود و اثبات ثابت باشد **جواب** اسم ابراهیم انقیاد و ادعاست و اسم ابراهیم اختیار کرد
یعنی کردن بهر حکم پروردگار و تحمل جفا و کفر ابراهیم علیه السلام انقیاد کرد و سرور و عافیت
او در ویر نیوچه ابراهیم و اسلام باشد سوال دارد نشود و بعضی گویند امر با سلام و انقیاد
واجب از آن بوجه نبش است بوجه توفیق چه ظاهر کردن آیات و علامات و قدرت او
کردن این دلایل و حدیث در دل بجهت کفایت اسم بود و نظر کردن در دلایل و حدیث
او نیز که کفایت است باشد و اموا ب است که گویند و در ره تحقیق بوند که ثابت است
علیه السلام از کفر تبعی و اعتقاد و معصومند و همیشه در صغرتان کبر حکم اسلام معصومند
و او امر و نواهی در باب ایمان و شرایع مکلف نمی نماید و شیران با حقیقت و حدیث
همیشه در صغرتان کبر ایمان تشریف و عطای است لیکن ایمان مذکور در آیت اسلام ایمان
و استه ای است چون این معنی محقق باشد تکلیفات این از عمل و اعتقاد است و بوجه
بود و توبه بسلام استباه نشود و تحصیل حاصل شود و وصی بجا ابراهیم
بَلِّغْهُمُ الْيَقِينُ يَا بَنِي آدَمَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ
و وصی یعقوب عطف است بر ابراهیم و ائمه ابراهیم است و وصی بجا ابراهیم

نبش ابراهیم فاعل وصی است تپنه مفعول وصی و یعقوب عطف است و ابراهیم جمله مذمیه بملک
بعد از است محمول است بر ابراهیم و قال یا مفعول بیان توبه مذکور است و اقامه توبه
است الا و انتم مسلمان حال است و وصی بصیغه ماضی از باب تفعیل و افعال خوانند و
یک دانند اینست گفت ابراهیم است و وصیت کرد پس از خویش را یعقوب علیه السلام
و السلام بکلمه است یا بکلمه شهادت گویند بملت اسلام و هر یکی در مو عطف گفت پس از
خویش را گفته ای پس از بدستی خود ای تمام بس شما میرید مکرورین حال که مسلمانان بنشیند
موت از امور اضطراری است و مبنی عنده از امور اختیاری است امر اضطراری بنی حکومه
معلق شود و مبنی عنده چه نوع بود **جواب** مبنی از موت مکرور وقت اسلام عبارت از امر با سلام
وقت موت کونوا مسلمین مبنی تموتون بود بر طریق لایصال الا و انتم فانتون که معنی کونوا
فانتون چنین هستند باشد و این آیه برای رد قول سیه فرد آورده که این مامات بنی
الاطالبیه و نه و فضل دین سیه و اهل اسلام بچند خبر کرد بوصیت ابراهیم پس از را
بکلمه اسلام بملت ابراهیم علیه السلام و بودن اینان تا وقت موت ثابت بران پس ثابت
کرد که اینان بملت اسلام مرده اند و درین حق جان سپرده اند و قول سود مامات بنی الا
طالبیه و نه باطل است چنین جنبه جای دیگر در رد مفا اینان گفت با کان ابراهیم
و نظریه و لکن کان جنفا سلا و کان من المنکین **أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ**
أِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا
تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي أَمْ تَنقُطُونَ و همذ که عنوان است
برای انکار بود خطاب مذکور مسلمانان باشد و اینجمله با عطف بر جمله مذکور است و این
تقدیر عرفتم نه الا حبار بطریق الوهمی و اجناب البنی با علی الوجه الاعجاز ام كنتم شهداء
و نظریه یعقوب الموت البته متعلق الایه پیدا اند و جمله مذکور با معطوف خویش معترض
تفسیر بیان بوجه و محبت صدق بجا بر علیه السلام باشد و قال یا بنی است از او خبر

عبدیه با بیان حال عامل او روی نمود درین ایه نیز لف و نشر است و کلمه او برای منع غایت
برای جمع اینست و گفتند یهودان یا نریسایان بپشید یعنی بیود گفتند بیود و بپشید
نضاری میگفتند که نضاری بپشید تا راه راست بیاید عجب نوی که کتاب حق را بگردانید
و غرض از اینست که بپشید و در اثبات باطل گویند با وجود علم بر راه حق گمراه شوند
و با وجود دانش در ابطالان روند طرفه آنکه راه راست و ندکان را سوی گمراهی دعوت کنند
و پس روان حق را سوی باطل خوانند ضلال را اعتقاد دهند مغوذ باشد منهم قل بل
مَلِكَةُ ابْنَاهُمْ خَيْفًا بجهت ستانده است جفا نیست که بگوید
ما اذا قول حين قالوا وان يقبل قل بل ما ابراهيم خيفاً حال استای قل بل انبوا به
خيفاً اینست بگوای محمد بگفت ملت ابراهيم را پس روی گشود و در راهی که در پیش
دوید بل حرف عطف است تا بگوای ملت ابراهيم عطف است بر کونوا هودا و نضاری
نبتواند بود که این مقول بیود و نضاری است و اتبعوا مقول بنیامیرضا است و نضاری
بر کلام غیر مروجیه ملحق است که چنانکه کسی را اگر کسی کوید تو کوشی و زید ای قل و غیره چنانکه
کسی کوید ضرب زید تو کوشی بل اگر کسی کوید ضرب زید تو کوشی و غیره
عطف بر کاف جاعلک داشت و عطف کلام بر ابراهيم عليه السلام بر کلام خدای ذی الجلال
و الان کرام نمیدانسته یا بر وجه رد بود چنانکه کسی کوید اگر کسی زید او بگری بل نمیدانسته
خطاب انبوا به و ما و کونوا هودا و مرسلان را و از نید یا متبع ملت ابراهيم تقدیر کنند
بر کلام غیر مروجیه و نضاری کلام معنی لا نقولوا ان ذلک و اتبعوا انتم ملت ابراهيم
لا تكون يهودا و نضاری و متبع ملت ابراهيم باشد و **وَمَا كَانَ مِنَ الشَّيْءِ**
انچه عالی دیگر است و او حال است **معنی** اینست و حال اینست که بوده است ابراهيم از شرک
یعنی از شرک آن ندکان و یهودیان و نصرانیان منکرانند بیود غیر ابراهيم از شرک
نضاری و نضاری را نالست ملت ابراهيم را پس ابراهيم بیودی بود و نضاری را نالست ملت

امَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
ابْنَاهُمْ وَأَسْمَاعِيلَ وَاسْمَ عِصَى وَبَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطَ بر تقدیری که درایت سابقه عامل ملت ابراهيم اتبعوا کنند و انبوا
خطاب بر کافرانرا باشد قولوا نیز خطاب بر کافرانرا بدل استعمال از انبوا است که اتباع
مطلبه بران کرام مثل اتباع ابراهيم متبع دارند قولوا جمله ستانده چنانست که
چون پیغمبر امرش بگفتن ملت ابراهيم مومنان گفتند ما ذالفتح و فی ای شمس متبع یعنی
چیز کنیم و در چه چیز استابت نماییم فقیل قولوا آتوا بامته اینست بگویند بخدای و
به آنچه فرود آورده شده است بسوی ما یعنی بسوی پیغمبر ما و بدینچه فرستاده شده است ابراهيم
و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط یعنی دوازده سبط فرزندان یعقوب ایمان آوردیم
و نبوت جمله پیغمبران را چنانکه خبر کرده اند و از خدای عز و جل آورده اند ایمان و دل
تصدیق کرده ایم **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ**
أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنَ رَبِّهِمْ عطف است بر ما ابراهيم
ما اوتی النبیین من ربهم تعظیم است بعد تخصیص **معنی** اینست و آنچه داده شده است بنمایان
زیر و در کار ایشان و آنچه داده شده است موسی و عیسی **لَا نَقُصُّ عَلَيْكَ**
أَحَدَ مِمَّنْ مَّجَلَّ جَالَتِ از فاعل آتوا **معنی** اینست و در بحال که میان جمعی از
ایشان فرق میکنند یعنی با بیان آوردن بقیه و کفر و زیدین بقیه بیان ایشان غرضی
کنیم به بیان می آیم و همه تصدیق مبداییم **وَمَنْ لَّهِ مَسَلُوتٌ**
عطف است بر ما ابراهيم یا حال است از **معنی** اینست و ما را و ما یعنی خدا را یا خدا را
و انقیاد کنند و ایم و بر او امر و نواهی او کردن ننهند ایم و بدانکه اگر قولوا آتوا
مرکبان را بود امر و جدایشان گفت یا نبی چه کافران پیش از ان این گفت و از نید
ما موزم برین که ایمان آرند و اگر خطاب بر مسلمانان را که همیشه این سخن میگویند و از نید

امید و ایم و نیت برین گفتار بود پس بر تقدیری که قولوا انما با صفت خطی که کافران
بود امر کافران که هنوز ایمان نیاورده اند بگفتن آنکه اجبار از ایمان است چگونه باید
گفتن آنکه اجبار از ایمان دارند امر قولوا انما کنایت است و این را در این مضمون
بندارند **فَاِنْ اٰمَنُوا بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا**
وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَّا هُمْ فِي شِقَاقٍ این نیز طبعی برضه
که عطف بر دست مؤمنان است برای بیان منفعت ایمان و معرفت کفر خطی که قولوا انما
اگر کافران روا بود در این استواء گفتار خطی که سوی غیبت و مادیات اتم مصدریه
یا در مینال زاید دارند و ضمیر به عاید بر اسم الله و یا صله است و جمله فقه اهتدوا و التعلیل
بخلاف بنده اند و التقدیر یعنی آنست که اولاء الکافرون ایمان مثل ایمانکم باشد نه التقدیر
والتفاد و التحوالات تم قد اهتدوا و تواتر بود فقه اهتدوا و اجزاء شرطی باشد
تاویل نمی گوییم فقه اهتدوا بود تقدیر بر جرات نشود و تواتر با اتم مومنین غایت
از مصدر گویند و هر دو باز آمده بود و از ضمیر به نیز معنی مصدر جویند و التقدیر بر آن گویا
ایمان مثل الایمان الذی استمودای اتم ذلک الایمان فقه اهتدوا و تواتر بود با اتم
قوات با اتمی اتمیم به موصوله بود عبارت از خبری که ایمان بدان واجب است باشد
تقدیر یاد در دو محل فایده ندارند و صله استواء و اتمیم بنده اند بر وجهی مثل بیلیل و
و انما استواء اتمیم به که ترک مثل آمده مخبر بود یا مثل مذکور از قبیل مثلک بعضی
معنی فان استواء اتمیم به که ترک مثل آمده مخبر گویند از مثل معنی تعریف از مناسبت
عنه ایت انما با صله لایه گویند و ایمان آرید پس اگر ایمان مثل ایمان شما یعنی ایمان
با خلاص عدم اتفاق آند در شکارت شوند و مطلوب بر سرند زیرا که در طلب هدایت
راست یافتند و هر که را راست آید بقصد و برسد و اگر قولوا انما با صفت خطی که
با صفت معنی استواء اند القول بود از معنی است جویند لیکن کلام از باب تقدیر است

معین بودای مومنان شما انما با صله و انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم لایه گویند
قولوا بت و ایمان بخشنه پس اگر کافران دل بر موافقت شما گمارند بیا نجه شما ایمان آورده اند
ایمان آید فلاح یا بیدر شکارت شوند زیرا که راه یافتند و سوی مقصد شتافتند و اگر روی
بگردانند و از موافقت شما اعراض کنند پس حکم کرده شود بر کافران که نه اندایتان مکرر
می گفت کردن و عداوت و رینک **فَسَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ**
الَسَّمِيعُ الْعَلِيمُ و الله فاعل است بر کفایت کاف مقبول اول است هم مقبول
و هم است سیکفیکم الله شریک و جمله مؤخره است برای تسلیه بغیر علیه السلام در می گفت
کافران و وعده کنایت اثراتین جمله و هو السميع العليم در کافران متضمن وعده بود
و در حق بغیر علیه السلام شریک بر وعده انقضای باشد و این جمله بر مرد و وجه تدل
زیرا که جمله سیکفیکم الله در معنی نفیر ک الله و یقهر هم آمده هر یک این دو وجه موکد
معنوم شده بر تقدیر و وعده جمله ایت پس تحقیق است که کنایت کند ای محمد ترا از شر
این فضل و کرم خدا و آن چنان بود که خدا تعالی پیغمبر را بر این غالب گردانید فتح
و نفرت بخشید بنی قریظه را کشت و بنی النضر را جدا کرد و بهر نسبت و تفرقه آورد این
فان و نفرت برست خویش و برست مسلمانان خراب کردند و بغض که مانند بخواری خریه
منها شد و خدا کی سمیع است یعنی شواست گفت این میشنود عظیم است یعنی دانست
ایشان میدانند بر حسب آن شرا خواهد کرد و در عذاب و عقاب خواهد آورد بر تقدیر
معنی بین بود و سمیع است گفتار را در تبلیغ وحی و اطاعت و بیعت است و پند و موعظت می
رساند قدرت و عزیمت و صحت تو میداند ترا ظفر خواهد داد و درین مثل مقصد تو خواهد
کشت و موی داین خواهد کشید و سر و هر دو جهان خواهد گردانید **صَبَّحَهُ اللَّهُ**
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صَبَّحَهُ صبحه صبحه صبحه صبحه
مغفل بود و هر که است معنوی انما با صله بر طریق الله اگر دعوت الحق و اله علی الف و ایم

آیه بر جمله استقامتیه سابقه که مقلول قل واقع شده مندرج من کتم مقلول است با ظلم و غیره درین
ابتدایه استغنده مندرج من شهادت را صفت اند شهادت مقلول است من کتم استقامت
الکاستای لا اجله الظلم من کتم شهادت ثابتة عند کائنه مندرج من قول ما کان ابراهیم بنو
والانصرانی و لکن کان حینفا سلسله اینست و یکست ظالم ترا که کسی که بپوشد کواهی که در
او بود شهادتی که کاین از خدای ثابت بودی و تنزل او باشد و این کتب است از اینکه بود
شهادت مذکور را که شهادت فداست نزد یک این شهادت که نزدیک ثابت است ظاهر
نکینم که از مقلول تر نباشد و تعریف است از اینکه بود بنویست بنیامیر حمید و فضا و فضیلت
نزدیک این ثابت بود بپوشیدن و در کتمان حق ایچ کونند یکست از این کتب که
و در بدی و بد کرداری با ما نرود و **مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**
اینچه مقرر شد است برای تمهید و بر بیت این **أَبْنَتْ وَبَنَتْ فِدَايَ غَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ**
از تحریف تورات و یوحنا و کتمان صفت بنیامیر علیه السلام و الصلوة و کتمان شهادت
و فضیلت ابراهیم علیه السلام میکنند و در انکار فضل و فضیلت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
ابراهیم نسبت کردن او سوی سودیت و انحراف می باشد **ثَلَاثَ أَمْثَلَةٍ**
قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا
تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ اینچه از جهت ناکه
مکار کرده ام از خجسته بغیر حرف عطف آورد معنی این آیه بالا که نشسته و ذکر وجود
بیشتر رفت **سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا**
وَلِيَهُمْ عَن قَبْلِهِمْ مِنَ الَّذِينَ كَانُوا عَلَيْهِمْ
نموده اند بنیامیر علیه السلام در نماز سوی کعبه که قبله ابراهیم علیه السلام بود
السلام بود توجیه داشت بر حکم فرمان فدای غرض و جل از جهت رغنم من کان کعبه توجیه است
بر شناخت و بغیر کونید بنیامیر علیه السلام تا در کعبه بود توجیه سوی کعبه میگردانید

در این آیه
سه مرتبه

است از جهت ترغیب میبود بر حکم فرمان شمرده ماه و بر فایقی هفده ماه و بر فایقی شش ماه
و بر فایقی نه ماه و در روز در نماز سوی بیت المقدس آورده و باز توجیه سوی کعبه مطلوب است
و دل بر وی تحویل قبله میباشند در آنجا و آنکه متوجه سوی بیت المقدس بود و در تحویل
بنایه سوی کعبه رغبت می نمود این آیه نازل گشت و این نظم بود و پوست و آیات سابقه
ذکر بنی اسرائیل بود بیشتر نیز همدارین صورت ذکر روی فواید نمود و درین کلام ذکر قول
کرد و آنرا دانست و ذکر بنی اسرائیل مقرر شد و آورد السفا و فی عمل بقول است من ان بیان
است بر سفا را **سَوَّلَ** در ذکر بنی اسرائیل من بعد ذکر سفا فایده بنود زیرا که معلوم است که عقل
و مفت عقل مخصوص صفتی با و میان باشد **جواب** فایده ذکر من ان من بیان آن پندارند که
این در صافی صفت ادنی بودن صفتی و یکمرتبه چنانچه در جای رجل من الرجال آمده و در
آیت ان تأسف الاناس تحقیق شده ما و استقامتیه برای انکار بر وجه توجیه است یا برای
تجسب و انی کان علیها صفت است مریضتم و جمله ما ولیهم مقلول بقول است از سفا
مذکور است کان که وجود ان و من فکان پندارند و از قبلتم انی کانوا علیها است
مراد دارند **سَوَّلَ** است از و دانند که بگویند دانان از منس مردمان بعد کرد این
قبلا است المقدس سوی کعبه چنانچه تو مطلوبی اری و دل بر استقبال و خاطر بر توجیه سوی
آن میگردانی چه گردانیدن این ترا از توجیه سوی بیت المقدس که بران چند گاه بودند و
نار توجیه بران بنمودند وجود ان از منته که نشستن قبله ایشان ناخوشود شوند و من فکان
من جموع از قبله اختیار کرده بودند سوی توجیه بعبادت کاه آبا و اجداد سوی دین
امید و ابرو و در سفا بودن فرق مسطوره کفر و نفاق این سببه بود و دینی دیگر
حاجت نباشد و اختیار گفت بر منس کان وجود ان و من فکان که در زمان سینه و فلان بود
بنیامیر از حضرت یاری غرامه بخش از ایراد ان برای لطیف جواب استعمار دی نمود و با
از اینده و ظهور صدق آن بخود پیغام بود و حجت بنیامیر علیه السلام باشد بران

بت القسوسی که میخواست کفر بکنند بدان بنیاد بر علی علیه السلام بر وجهی فرمود
 بود بطوریه است **قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ** ای المشرق والمغرب
 بلکه دله ولایه ان بولی من جنه الی جنه ویکول من قبله الی قبله واخلطه تنافه است وجره
 ماذا اقول صین یقولون ذلک عند المشرق والمغرب مقل قول قل است اینست بجای آمد
 مشرق و مغرب برضای راست یعنی همه مکانها محل عبارتند از ایست هر مکانی که خواهر شود
 کرد و اندر هر سستی که خواهد روی نماید بدین سخن نفی جواب هر سه فرقه سفیانی که بودند و
 تنبیه و الزام هم آمده **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ**
مُسْتَقِيمٍ هر که در دنیا و موصوله است مفعول الی ان محذوف است ای سیدی
 هدایت و این موصول باصله کنایت از مومنان از باب کنایت از موصوف است و الی صراط مستقیم
 جمله حال است از مفعول عند المشرق والمغرب که آن عبارت از ان تولى الی ای قبله است
 الی صراط مستقیم اینست مشرق و مغرب یک ضلالت و ولایت مطلق مراد است بویست
 مطلق تواند که قبله را از جهت سوی جهت گرداند در خیال که ماهات و دهرسانی را که هدایت این
 خود هدایت مومنان را به خود گرداند سوی راه مستقیم و دین درست و قیوم و اطاعت فرمانها
 بر وجه سوز و معرفت حقیقت شیخ و الهی است منوح و اعتقاد حقیقت توحید سوی است
 درستی که او قبله بود و اعتقاد حقیقت کعبه در وقتی قبله بودن او روی نمود و **كَذَلِكَ**
جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ذلک است بر مضمون پیدی من است و بگویند
 بولی ای جنه تا که از عند المشرق والمغرب مضمون شود که ای قرآن در موقوف است
 چنانکه از شک کما طلع الشمس است ای و کما هدایت کم جعلت کم امه وسط او که و این که غنیمت
 جعلت کم امه وسط یا برای تشبیه است در بودن هر یکی از باب تشبیه و لطف و کما المثل است
 زینت سوتیک و در مفعول از غیب سوی خطای است اینست وجهی که راه است نوید و چنان
 از قبله گردانیم یعنی بت القسوس سوی کعبه آوریم شما را امتی که زید و کریم پسندید و دیگر

افضل الیهم وسط یعنی افضل امه است چه افضل قوم میان می باشد و توابع در حوالی می باشد و
 از جهت نزول محفوظ و محفوظ بنواحی میدارند و منبوع و مطلع می بیند و نیز در وسط در مرکز
 صحت است که هیچ جای از است و بسیار میل ندارد چه اگر مایل باشد خدا و او را وسط پندارند و
 تواند بود که از وسط میان او مراد باشد که در آن فراط و تفریط نبود چه است پیغمبر علیه السلام
 پیغمبر صلی الله علیه و آله از غایت تعلیم از رتبه عبودیت بیرون آوردند و در مرتبه ان
 الله و المسیح بن مریم و المسیح بن احمد را آوردند و هیچ چو چو در آن خود را بر تفریط بنا و درند
 میوه نبوت عیسی قبول نکردند بر مریم نبوده بر یسند و این را بنا حق است پیغمبر را و عقاید
 بزرگ پیغمبر قیم ماندند از حد بی و ز فکر دند که از عبودیت بیرون آرند و از انقاد بزرگ
 فرود نیامدند و در حقیقت مذمت پیدا کردند خیر الامور و اساطیر و الاقتصار خیر الی امور
لَا تَكُونُوا شِرْكًا عَلٰى النَّاسِ لام متعلق معین
 اینست شما را اختیار است گردانید هم و بزرگی که یکی نه پسندید یک رسا نیدیم تا شما به
 مردمان کو امان بخشید و در یک هم حاجت داد و تنها دت کنید و اگر از ناس کفر مراد شوند
 است بر کمال خود باشند و شهود علیه بودن اینست ظاهر بود و اگر از ناس انبیا مراد شوند
 به تشبیه کمال ان نیست هم اینست جنبه یا بنده غیانه علی ممول تضییع معنی اطلاع بود
 لکنوا شیدا علی الناس معنی لا تکتوا شیدا و طبیعین علی حوال الیین فی شیدا هم
 بیستم اله ساله نمود و اگر ناس مرعوم دارند از شهادت کور شهادت بر مردمان در دنیا و
 بشر نگاهم مراد پندارند ان نیز شانی عظیم است موجب اکرام و تعلیم است و **يَا كُونُوا**
الرَّسُولَ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و یکنون عطف است بر لکنوا الی سوال هم
 است شهادت متعلق بشهادت ای و یکنونوا اینست و تا باشد رسول بر شهادت
 که در تقدیر و تزکیه و بعد از و جلال و حق جوی و راست گوئی شما کو این است و بگویند
 و ذلک است مفعول انی عذر کو این مذکور برای نبوت شفقت است استعجال و اتمام بیدار

معنی لغلم بقول من جعلن سو جودا لکوتا بود چو آب و بکرانکه از لغلم مراد دارند و متعلق بر
 بشرط وجود او بنده اند چه بر قول اهل معدوم سوی بود لاجرم اتفاق شکون حادث باشد
 و تواند بود که از لغلم آیه که علم سبب تمیز مراد دارند و اتفاق کشی تمیز بر
 شکون حادث بنده اند و تواند بود که از لغلم رسول الله و المؤمنون مراد شود و علم رسول
 حضرت و اند بر وجهی از علم ذات تعالی بود و انکانت لکبیر الا
عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ آن محققه از مناقات نام در کبر و باری
 فرق میان آن محققه و آیه در آورده اند الا علی الذین استغفروا عن ذنوبهم
 یوم کذا و آنچه و ما جعلنا القبلة التي کنت علیها **مینه** اینست بدست مت قبول قبله کبر
 سوی بیت المقدس بزرگ یعنی کردن برد لها مردمان زیرا چه بیت المقدس قبله یهودان
 و کعبه قبله براییم و جمله بنیامین است مگر یک نیکم مذای اینست از راه ماست خود و نکات
 تحویل پیش از این بیان فرموده منجه کنت و ما جعلنا القبلة التي کنت علیها اول لغلم
 تتبع الرسول من ثقلیل علی عقبیه بجهله نیز می یست در آن وقت تحویل قبله از بیت المقدس
 سوی کعبه چنانچه برد لها کران باشد و در کردن آن ملایم بود و **وَ مَا كَانَ اللَّهُ**
لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ ای صلواتکم صدور ایمان میگویند از جهت آنکه نریان باشد
 بر فیت و اندا کافرون در حماقت مسلمان نماز که ارد حکم بایان او کنند و آنچه عطف
 بر ضد المشرق و المغرب این نیز مضمون در مقال سفهاست کرده اند عید نورانی
 بیت المقدس سوی کعبه منتهی یهودان بر شتفتند و بر مسلمانان گفتند توجه سوی بیت المقدس
 ای بود چرا کشید و اگر ضلالت بود نماز ضلالت گزار دید کا خود هیچ او دید و عمل ضلالت
 کرد و بر مسلمانان گفتند این آن ای بود این نیز ایست چه هر دو بامر خدای است این است
 مقالت کافران و بطالان ندید این است **اینست** نمازی که توجه کرده اند سوی
 المقدس کرده ایم هر چند که خدای عزوجل آن قبله را نسخ کرده است و بهتر است چنانکه در آیه

معنی بر او افتد شرع و متابعت امر است یعنی بر رفتن حکم نسخ عمل گذشته که در زمان عدم نسخ بود
 ثواب و ثمرات آن زیاد نمیشود **إِنَّ اللَّهَ يَالْتَنَاسِ لَكُمْ فِي دِينِكُمْ**
 آنچه تبدیل است و توصیف خدای برافت و امت کتابت است از نیکم خدای عزوجل نمازی که سوی
 بیت المقدس گزارده اند چنانچه نخواهد کرد را نیده و ثواب آن بدین خواهد رسید مردمان
 اینست را منکر بودند می گفتند بعد تحویل قبله عمل گذشته خیار خواهد گشت و بطلان خواهد
 بود مضمون آنچه را با اعتبار معنی مکنی عذر نگیرد و برای رد انکار ادلت نگیرد و **مینه**
 اینست برستی خدای در میان هر آینه خداوند را رفت و رفت نشست از رفت و رفت
 او را در عمل که فیه کرد اند یا اجرا و بر قدر ثواب او بدو رساند **قَدْ تَوَلَّيْ**
تَقَلَّبَ وَ جَمَعَتْ فِي السَّمَاءِ بِمِصْبَحٍ علیه و سلم بایل تحویل قبله
 سوی کعبه بود و در مسالت آن تصریح میشود این آیت بر وجه استیفاء و او گشت و اجابت
 مسالت محمول برست ثقلب مفعول اول است و فی السماء مفعول دوم است **مینه** اینست بدست
 گشتن روی تو ثبات آسمان می بینم و میدانی که سوال میکنی تا قبله از بیت المقدس سوی کعبه
 گردانیم **فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوُضِعَ الْبَيْتُ**
 خوانش بخاطر است برای تالیف مذکور و لام در جواب قسم محذوف است و تفسیر کلام است
 نولینک کاف مفعول اول است قبله مفعول دوم است جمله بر صیغه صفت است مرقبه نه مثبت
 پس بگویند یا دیگران اینست از آن قبله که دوست میداری و می پسندی آنرا و میخواهی بر هم
 که قبله اسلاف تو و جمله بنیامین است قبله تو گردانیم و ترا مطلوب است بر سینه **فَوُضِعَ**
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ امر این نیز فیه است که قبله
 گردانیدن کعبه سبب است برای روی آوردن سوی شطر المسجد الحرام طرف بیت المقدس
 پس بگویند روی خویش و اجابت مسجد حرام که از جهت آنکه خانه کعبه در میان است و بیت
 کرده اند بخاطر صلوات علیه و سلم بایاران و مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلم

پیشین میگرد و در کت گزارده بود که امر فو ل و او جو کم شط المسی الحرام بود و در حقیقت
 می باشد علیه السلام پس محض آنکه در متوجه سوی کعبه کت بقدرت بیان نیز کشنده روی سوی کعبه بود
 صف آفرین صف کشیدن کت و صف نخستین بصف آفرین بود زمان بجای مردان رفتند و
 بی زمان کشند و حیث ما کتتم فو ل و او جو هم که
 شط المسی حمله شرطیه عطف است بر فو ل و او جو کم شط المسی الحرام و اختلاف معطوف غیره
 از او و حیث است چنانچه در کلام یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی و بشر الذین آمنوا که
 است و اگر در حقیقت ما کتتم فو ل و او جو کم شطه قل مقدر بود ازین تعلیق فرائض شود است
 و هر یک که باشد روی خود را بجنب مسجد حرام متوجه گردانید حرام چون کعبه در مسجد است
 از مسجد حرام کعبه را دور دارند چنانچه کعبه است نه مسجد حرام و کلام محمول بر مسجد حرام
 و ان الذین او توال کتب لیعلمون انه الحق
 من ربهم ترجمه برای تحقیق حقیقت فو ل و او جو کم شطه برای آنکه بعد از آن
 مفروض است بر وجه اعتراض مذکور شده و چون علم بیا میبر معلوم شود که کتب است
 کعبه و تحمل کردن این بر خلاف موجب علم حقیقت آن از امارات قوه و علامات نبوت
 که پیغمبر مقرر علم این بحقیقت آن باشد از جهت منقذ انکار منقول باینکه آن کعبه
 آورد و آن با اسم و خبری است مقام دو مفعول ليعلمون مفسر بهم ظرف است و خبر
 یا صفت است مریض زیادت لام یا خبری دیگر است اینست و برکتش ناکند
 کتاب یعنی کتب تورات بخوانند مراد از او کتاب است و می باشد در کتب که
 از کعبه سوی بیت المقدس و از بیت المقدس سوی کعبه حقیقت است که این در هر دو کتب
 در کتب مختلف دیده اند یعنی در تورات خوانده اند که محمد مصطفی علیه السلام دیده اند
 قبله خواهد بود و حاکم بودند بر حقیقت آن فو ل و او جو کم شطه بکاره بر بطلان میگردند
 ماله بغافل عما تعملون یعلمون یعلمون

و معنی بر حسب آن دانسته اند اسم است عما تعملون متعلق است بغافل که خبر است جمله متوجه
 است به است از وجه اینست چون قوا را از مجرم غافل نباشد بر مجرم او آگاه شود او را بر مجرم
 میگرداند و در عقوبت و عذاب افکنند اینست خدای غافل مجرم او آگاه شود او را
 بر مجرم میگرداند و در عقوبت آن آنچه اهل کتاب عمل میکنند از انکار علم خویش حقیقت قبله فو ل
 و حقیقت بغافل عما عملون حق و خوف توبه و انشال آن و بر قرآن که تعلیق بنام خواننده خط
 بر اهل کتاب است بر وجه انشال از غیبت سوی خطاب دانند و لیکن آیت
 الذین او توال کتب بکل آیه ما تبعوا
 قبلتک نام موطبه قسم است لاین آیت ما تبعوا جواب قسم است از جواب شرط
 باینکه گردانیده انچه مقرر شد دیگر است میان جمله معطوف یعنی و منیت خرجت فو ل و او جو کم
 شط المسی الحرام و معطوف علیه یعنی فو ل و او جو کم برای ذکر مکاره اهل کتاب و کمال کمال
 این درین باب است اینست و اگر باری توای محکم پیش اهل کتاب بر صحت و حقیقت
 قبله بر حق یعنی هر معجزه و دلیل و علامتی قبله توبس نکند و چنانکه آن متوجه نشوند زیرا که
 این با وجود معجزات حق دانستن بر اعیان صدق می افتد و زیدند و انکار حق
 گردانند هر آنکه فو ل و او جو کم هر محقق که فو ل و او جو کم انکار و مکاره خواهند کرد دل خود را بر
 بواقی تابع صدق خواهند آورد و ما انت بتابع قبلته و
 ما بعضهم بتابع قبلت بعض ما و ما انت بتابع قبلته
 نام است بتابع خبر است قبلت مفعول به است بتابع انچه مقرر شد برای بیان سخن بنام
 علیه السلام درین دو و ام و ثبات بر یقین و جمله ما بعضهم بتابع قبله بعض مقرر شد و دیگر است
 معطوف بر مقرر شد سابقه برای بیان مخالفت این یکدیگر درین باب است اینست و نه فو
 ل و او جو کم بتابع و نه بتابع یعنی چه بود ان تابع قبله این باطل است یا بود بعضی از
 اهل کتاب قبله بغافل عما عملون باشند یعنی چه بود ان تابع قبله ترسیان نشود و ترسیان تابع قبله

الحق المذكور من ربك فليس لام جنس بود ای جنس الحق من ربك و ماليس من ربك فليس حق و جلاله
 دو وجه تخیل است **اینست** حق یعنی یویل قبله حق است از پروردگار تو با حق مذکور که
 است از کردگار تو **فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمَشْرُكِينَ** در سبب تفریق
 خبر است **فَلَا تَكُونَنَّ** اینست چون دانسته که دین تو صدیق است و قبله تو حق است و
 تو یقین است و قرآن حق متقیم و یقین است بهائش از شرک آردندگان و تردد کنندگان
 چون بنوعی بر این منظره شک نباشد در حق او چه جای نبی یا رسالت بود و این
 از برای منظره وقوع حاجت نیست که بنوعی خطاب لاتبع مع الله است از برای حق است
 نیست که بنوعی کلفت اندام و تدبیر بیان منتهی اندازد کفر و عیسای نبی از شرک برین
 بنوعی سوال مذکور وارد نشود اولی است بنوعی مذکور بنوعی علیه السلام بر وجه توفیق از ان
 که شرک دارند آمده چنانچه در لیلین انشکرت لبعظن عمک تحقیق شده و این توفیق بر سبب
 مجاز بود بنوعی خطاب بنوعی برین مودنی را از برای توفیق باشد و **وَلِكُلِّ**
وَجْهَةٍ مُّوَكَّلَةٌ مولیها بر صیغه اسمی فعل و مفعول خوانند و معنی
 هر یکی بر حسب آن دانند خبر و عاید است بسوی کل و خبر مولیها عاید است بر وجه توفیق
 بنامی است بر مولی یا مفعول اول محذوف است ای مولی اگر چه ملک الهیة و تواند بود که خبر
 عاید بر خدای عزوجل بود اینست توجیه کلام کرد آمدن خدای بسوی حق و باطل را بدست
 است و جمله بر هر دو تفسیر صفت است مروجته و وجه توفیق است لکل خبر متبداست و جمله معترضه
 است برای بیان اینکه حاجت توجیه مختلف است آنچه میگویند است **بِهِ** بنوعی بر وجه توفیق
 گزیده است اینست و هر یک که اجتناب است که او را وی توفیق است سوی آن جهت گزیده است و این
 جهت را توفیق توفیق اندام هر یکی را جفت است که خدای عزوجل او را سوی آن جهت میگرداند
 و آن جهت توفیق و توفیق است توجیه سوی اسلام است و کسی را وی بر اصرار است و کسی را وی
 مال و شکوه و کسی را وی طرقت و جاه و کسی را وی غنم بر سران و کسی را وی بر فرزندان است

دل در عبادت خدا و کسی را وی طرقت و جاه و کسی را وی غنم بر سران و کسی را وی بر فرزندان است
 بخت از دین توفیق را از دین توفیق این کلام هر قومی را از اهل ادیان قبله است بنوعی بر وجه توفیق
 بر مولیها بر صیغه اسم مفعول است متعین با توفیق که عاید بر کل بود **بِهِ** بنوعی بر وجه توفیق
 خبر است که او سوی آن متوجه گردیده بود و چنانکه بدان روی آید **فَاَسْتَقِرُّوا**
لِلْفِرَاقِ انجمله لا مضمر است ای فاستبقوا الی المیزان فی معاد و مواجعتکم استبقوا
 انجمله مضمره است برای توفیق بر طریق و اعلم فعل الم مضمره ان سوف باقی کل ماقدر است
 پیش دست کشیده و پیش روی بگزینید سوی خیرات و طاعات و مناسبات احوال خیر را چنانچه
 از خبر رسیده و از دل و جان بافعال نیکو بردارید **أَيْنَمَا تَكُونُوا يُاتِيَكُمُ**
بِكَمٍّ مِّنَ اللَّهِ جَمِيعًا انجمله معاملة است موجهه فاستبقوا الخیرات و خطاب بر مومنان است
 اینست هر جا که شما باشید و هر مقامی که گزینید مقام خیر باشد یا مقام سر بود شما را
 خدای عزوجل بمثلکی در محل مناسب موضع ثواب و عقیاب ببارد و بر حسب سیات و خیرات در مقام
 که شما قرار بود ببارد عاقبت نه بسته و که در مقام بیکان بید و شمر شوند و پس باید که مقام خیر
 گزینید و بسوی خیر توجیه لازم بینید تا او را در مقام بیکان در مقام خیر آرد و پیش از آن
 بت در حال نظر است بیکان **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**
 انجمله تخیل است چه قدرت بر همه چیز کنایت از قدرت پروردگار در هر جا که بود و آگاه باشد
 معنی کنی عینه از جهت روانکار منکران **بِهِ** اینست برستی خدای عزوجل بر هر چیز
 و تواند است هر چیزی که کرد آن خبر خواهد تواند بندهگان را بهر جهت که توفیق توفیق گرداند و این
 و طاعت و خیر و در معاصی و سیئات و عفو است که همه را در هر جا که جمع تواند کرد و در غنم
 را تمام تواند آورد **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ**
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طرف معنی نه است چنانچه در من قبل آن تفرقه
 التوریه و غیره بجهان شرک الشیطان کفنه و جهت برای شرط است نول حایب است و جهت

مقبول است مگر شرط المسبح المرام ظرف است بجهله عطف است بر قول و صیغه شرط المسبح المرام
 مطلق بود و لیکن از جهت ورود درین کلمات در معنی در موصوفین بود و می نمود و می نمود
 مقید بود و در معنی که در برای من و هم مذکور سیل کلیل آورد و معنی بیان معطوف به
 بیان دو کلام متصل واقع شده چنانچه که است و وجه هر یک جزو بیعت است اینست و هر یک
 آری نماز بکزار و روی صیغه مسبحه مرام ببار و **وَاللَّهُ لَاحِقٌ مِنْ شَرِّكَاتٍ**
 تحویل القبلة من بیت المقدس لانه الکلمه الحق من هر یک بجهله تنزیل است و تاکید جمله از جهت
 الحاکم است که شکر آن نفیست استقبال کعبه نمودند و برانکاران اصرار نمودند و
 اینست و بدست تحویل قبلا از بیت المقدس سوی کعبه که مضمون قول و صیغه شرط المسبح المرام
 حق است بر و در کار تو که کرد کار و احوال و ان کرام است تعلیم این معنی نیست و خطی نیست
 و معنی جیب آن دانسته این کعبه معترفه است برای و معنی ترغیب و تمهید و تشریح است
 میکند علی اذیان النورین عمل نماید و آوردن نمودن و نگاه و توبه و
حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ بِجَهَاتٍ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْمَكِيِّ هر دو معنی خربت قول و صیغه شرط المسبح المرام ماکیه مکه
 و الله تعالی عما تعلمون معترفه است بیان تاکید و مکه مای تبیین است و بنده مکه
 خدا را بر اعمال خویش آگاه دانسته و از کارها نا پسندیده بازمانده و حال در جمله مکه و
 نب و نماز و در آن و آوردن جمله که وجه بیان پیدا کنند که کعبه است اگر
 مکه و او باشد مکه را و او را بود زیرا که درین صورت تاکید با تاکید عطف میشود و
 معطوف با طعن است آید چنانچه گویند و اولی زبنا و ذممت و معنی این است که شکر
 بیست **لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ**
 محذوف است ای قریب این القبلة من الکعبه است المقدس ثم من بیت المقدس لانه الکعبه

لانه ساری الیه و علیکم حجه بان بقولوا انه ليس ذا قبلتين فاولم يحول لم يكن ذا قبلتين
 عليه بانه ليس بالذي المذكور في كتابهم لعدم كونه ذا قبلتين والا لكانت كين بان يقولوا انه
 ترك متابعت جده ابراهيم الذي يدعى اتباعه و جمله مذکور است لانه شانه است چنانچه که بعد موقوفه قول
 قبله که سوال از حکمت تحویل کرد و جمله حق لانه القبلة لیلایکون لانه ساری علیکم حجه بپس است
 آوردن اینست قبله را از کعبه سوی بیت المقدس کرد و اینیم و ترا اینست بودن تو و اینست
 که بدان صفت در تورات مذکور بودی رسانیدیم تا بیا نشه مردمان را یعنی وجود انرا بر شمر
 بی انان محمد و یلعن و جحی و در انکار نبوت او جحی بدن که گویند که محمد پی میر آخر الزمان
 در کتابها با چاه برست که خداوند و قبله بود محمد صاف و قبله نیست پس بنابر اینست محمد
 صاف و قبله کرد و اینیم تا این را صانع این محبت نماید و کسی استیغاج احتیاج کردن نتواند
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ استثنای متصل است از ان پس لازم آید که
 ظالمان با جحی و یلعن بنیاد نبوت و جحی در انکار نبوت بود و تواند بود که کلام اول
 نو کید لازم با البیة الدج دار انداز قتل ظالمان لا غیر فیه الا انه یسأل من حسن البیة بدارند و تواند بود
 که منقطع باشد معنی لیلایکون لا اهل الکتاب علیکم حجه یا واقع فی التوریه من ان نبی آخر
 الزمان بکون ذا قبلتين لکن المشرکین یحجون بحج فاسد لا یدرکوا عقل ولا ینتبهوا فقیل و
 انه من القبلة فلعلمه مرجع عن الذین اولانه منقول فلا یتقیم علی الذین ولا شک انما حجة
 فاسده لان التحول بامر الله و قوله و لم يحول من عند نفسه حتی یتوهموا انه ذلک معنی اینست
 انما یذکر ظالمان محبت نبوده سازند و بکلام ما در است و باطل بر داند که در تیار است
 حق و اثبات نکرده او با عقلی مشرکان گویند از قبله گذشته است ازین نیز خواهر گشت منقول
 بقراین و این خواهر بپوست نایل سوی ازین ابای خویش گذشته است و ندانند که تحول قبله که
 فرمان شده ای می نموده از قبل سوی میر علیه السلام روی نموده و قول منسوب چون و نبوده
 مذکور فاسد باطل باشد **فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي**

بعد المات ما کینند مراد حیات یا کینم نما بعد المات و علی هذا **وَأَشْكُرُ وَإِيَّاكَ**
وَلَا تَكْفُرُ فِي و اشکر و یا معطوفات غلبت عطف است برادر و فی

اینست در نهنهای منکر کنایه برادر و کفران نعمت و امدارید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ صوم یا یعنی جویند
از شهوت بطون و فرج دانند با هم صبر که معنی نفس است خوانند و تواند بود که صبر نفس
و مطلق عبادت مراد شود و ذکر صلوٰه تخصیص بعد تمیم بود و تواند بود که از صبر نفس
نبت قدم در می ربه عباد که عباد وظا هر است مراد دارند و ذکر صلوٰه بعد و باعتبار آنکه عباد
باطن است و محاربه با شیطان است و آنرا عباد و اگر گفته اند ملایم پندارند چنانچه

بجای صبر عباد و الاصول الیه و الاکبر برین وجه جمله استعینوا بالصبر و الصلوٰه ازین
آنکه عبادت باقی از شکر است بیان و اشکری باشد و تواند بود که از صبر صبر صایب و با یاری
شود و از صلوٰه استغفار نماز در وقت مکاره باشد مراد کرد که چون مشاق و شداید
از نماز باز دارد و استغفار صلوٰه و ملاومت بر نماز در آن وقت دلیل کمال ایمان و بیان
استوار یقین است بر نوبه جمله استعینوا صفا باشد که چون در آیت ذکر شد عباد

کرد و سماع را در مسالت یافتند عباد البلاء و المصایب آورد و جمله ندا و بر هر دو وجه مؤخره دارند
در آنجا و کلام برای تنبیه پندارند اینست ای مومنان برای رسیدن به نیازیاری جویند عبادت
و نه و نایب **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** ای ان الله اعلم باحوال الصابرين
جمله نیل است چون امر استعانت بصبر ملوح سوی تفع کردن صبر بود و تفع
منور اینست بر تفسیر خدای عالم است باحوال صابران محض است و حافظ است بر این امر اول
صبر کنندگان نفس بر عبادت و بازماندگان برای مضائق میدانند و اینست برای کین و

و انفق می تواند و معیت مذکور است بر مراد او غیر تبیین است و جتا و بل آن معیت است
مراد انفق دانند و خود استغفار و بل آن نکروانند و نزدیک آن بر رفیق مراد اند

کرد و دل به اینها و دل به اینها و دل به اینها **وَلَا يَقُولُوا الْمَيِّتُ يُقْتَلُ فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ اموات نیز مبتدا و محذوف است

ای هم اموات و جمله منقول است و این جمله عطفت بر جمله استعینوا بالصبر و الصلوٰه اگر از
صبر بر محاربه بر ثبات قدم و قرار و تحرز از تولی و قرار مراد باشد نسبت به معطوف معطوف
جمله از جمله آنکه ذکر شد است با جهاد و شاکست تمام دارد و ظاهر بود و اگر صبر بر با یاری
مراد باشد هم ذکر پس منتهات من سبب ثبات جهاد است برادر و بی ظاهرا با یاری

بود و اگر صبر بر عبادات و طاعات مراد دارند هم معطوف بر معطوف علیه مناسب پندارند
زیرا به عباد از جمله آنکه اظهار دین خداست و عباد کلمه علی است یعنی از نوع عبادت است و
از نوع ادماک این عبادت است و اگر از صبر صوم مراد شود که صبر نفس است از شهوت بطون
هم سب بود زیرا به عباد و صوم هر دو قهر و نفس خدای اند و صوم برای عبادت است
و تواند جهاد قهر کفار است و صوم قهر نفس دیگر دار است احیا نیز صبر است از وقت است ای

تو هم ای ابراهیم با شاکست بل قولوا حیای بر سابق بمنزل سکوت غنه شده معنی اینست
و یکو بندگی که به عباد میکنند در راه رضا خدای گشته میشوند که اینست که کما تملک
بکونکم ان الله کانتم **وَالَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** و چون سامعان
بر این آیتند نشان بدو هم حصول شعور حقیقت آن حیات و کیفیت آن بریند و خود را بر طبع
عقول آن نبش عاقلند و این وهم کرد و جمله و لکن لا تشعرون برای استدلال آورد و اینست

و لکن حقیقت حیات اینست ندانند و شعور کیفیت آن نتوانند انکساریت که نشاء
روانند و بیان بستان برده اند اموات اینست بر مرآت پوسته و زمان اینست فانی گشته
حقیقت نبش تحقق شده اینست از احکام موت پیش آمده و المفاقی لا تنقی والا انقطاع
المیته زنده نفس موت چگونه کنند و مرد و از زنده چه و چه گویند نفی حقیقت حیات
و انبات شعور که منتفی است بر سبیل تحقیق را بنود اما بر وجه تبشیل حیا که گویند چون فلان

صفا و مروه که محل پرستش اسان و شامه بود و در میان آن از حبه نشسته بر کافران و
 اثم و جناح می نمود برای دو کمان چنانچه این آیت نازل گشت و این نظم بود و بهیئت و چون
 مصنون اینجمله از حبه آنکه صفا و مروه از معابد اصنام بود و بودند آن از شعایر اسلام مردن
 و استبداد می نمودند مکنه سوال بود بر طریق انی است که حد شکم الی است عند بل الطیفی و سفینه
 محل تا کید باشد با آنکه سی بغا بر صلا الله علیه و سلم و امر بدان طوط با عظام مقام دارند
 تقسیم شود تا کید حبله بیان بردارند اینست بر سر است که صفا و مروه از شعایر قدای دارند
 مواضع عبادت حق جل و علا اند **فَبَيْنَ حَجِّ الْبَيْتِ وَأَوَّلِ عَمْرِو فَلَا**
جَنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوُّكَ بِمَا نَفَسَ مِنْهُ طَبْعُ حَجِّ الْبَيْتِ
 شرط است او اعتمر عطف است بر و فلا جناح علیه جزا شرط است آن طوطی ای نه آن طوطی
 و بهما متعلق است تطو است اینست پس که هر چه فاعله کعبه کرد و یا فاعله بجا آورد پس او را
 بزه خورد و در طواف کردن بر بیت آن یعنی سعی نمودن در آن انمی نماند و **مَنْ**
تَطَوَّعَ خَيْرَ أَفَاتِ اللَّهِ شَاكِرٌ عَلِيمٌ این سرطیه طاف
 بر تزیین سابقه اینست و هر که تطوع کند خیر بر یعنی طوطی و ائمت خویش بر دل پس
 خدا تا کوست و جزا عمل دهد عاملت قدر عمل و قدر جزا و ثوابت بداند که کعبه را آنکه
 علیم از حبه بر از مدح برو صبه و کاد است و این نوع تا کید بلغاری و دست تا کید در کعبه
 میان صفا و مروه در عرض می باشد و تابعین اختلاف بود بعضی صحابه چون است و این یکی است
 این از بر بعضی متابعین چون مجاهد و عطاء بودند اقوال قایل بودند و به موجب
 خبری قایل می شدند و آیت فلا جناح علیه آن طوطی بهما و نه تطوع جزا فان الله
 علیم تمسک است نفی اسم و تسمیه طوطی دال بر تحمیری پس استند نزدایات مماند نام
 شافعی و فقهیه علیها سعی مذکور کن چ بود و بقوت او فوتیج باشد و بیست آن است
 استوفای سعادت میکنند و برین مرتبه سعی از مجاری کتب متبرک و نزدیک و بیفنه نفی شده

واجب است بقوت او فوتیج می شود و بر ترک او دم لازم شود زیرا که بعد فرق صحابه و تابعین
 در دم سجده و انتفا صفت تطوع که یکی از دو قول ایشان بود باجماع پیوسته و اجماع رافع
 طواف ساخته شده و قایل شد و تطوع بودن و تمسک آن متروک گشته اجماع است
 کتاب بود اجماع مذکور حکم است ترا جناح آن بطوف بهما و نه تطوع جزا فان الله علیم
 که اجماع است و رافع چگونه شود اجماع رافع کتاب است تواند بود لیکن اجماع چون بر
 حد حکم کتاب است ثابت شود دلیل بر تحقق و ثبوت داعی نزدیک محبان باشد دفع حکم کتاب
 اجماع برین وجه تواند بود و برین طریق روی تواند نمود **الَّذِينَ**
يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنْ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى
مَنْ بَعْدَ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ
يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ هر دو جار و
 بر و یعنی الناس و الکتاب متعلق اند بیانه مستقامات جنس ما بعد ریه یعنی مصدر
 یعنی نه بعد ما بیانه اباء الناس و الکتاب مضاف الیه بعد آمده و بعد محو و من است
 بر و متعلق است بکفر و جوابه انزلن صله است و ما موصوله ما جمله یعنی ما انزلن مفعول
 بکفر است و جار و مجرور یعنی من البينات و الهدی بیان است مرانزلن حال است از اول
 جمله و انزلن است اولیک مبتدات ملعنهم است خبر مبتدات جمله خبران است و ملعنهم
 نه انزلن طوطی است بر جمله ملعنهم است و جمله ان الذين تا آخر معترضه دیگر است از حبه و
 خبرشان و طعن و لعن ایشان و چون مشاهده حال می شود را کتب آیات بیست کرده
 و از بار حق بر می آورند طوطی بر کتف قاق ایشان لعن خدای عز و جل و لعن لاعنان
 و به تقسیم طوطی و منزل غیر سایل منزل تا کید جمله بیان نمود اینست بر سر است تا کید
 که از کتب اجماع است مشاهده و حکایات مطهر و از پس آنکه انرا در کتاب بیست و نوبت تا کید
 در کتب اجماع بر آمده می گویند و در ابطال حق میگویند لغت میکند این را که کذا

دیان و لغت میکنند برایش و لغت کنندگان دور کنند و آورده که جمع سلامت مخصوص مایل
 بود مراد از لغت آن علم یعنی ملک است و چون باشد که زایت آن است آن دارند که دی لغت
 در وجود آید و صد و آن فعل روی نماید یعنی این است که لغت ندارند که دی لغت ندارند
 زاهد گفته اند گفته است لغت کنند اند برایش و هم ملایق جزا و بیان و پیرایه برین تقدیر
 مینماید جمع سلامت از جمله آن بود که لغت کردن که فعل نقل است و غیر عقلا از جمله لغت فعل
 عقل و حکم عقلا شود و بعضی گویند که هر چه بر روی زمین است تا آنکه سالان و کز و مان و غیر این
 لغت میکنند و با و این از رحمت مدام میخوانند برین ایراد جمع سلامت بر وجه تغییر
 تغییر عقلا بر غیر عقلا واقع شود و بعضی گویند چون کافران از خواب سوال میکردند که با و میگویند
 فرشتگان این را از عبودی میزنند و آواز زدن ایشان و آواز ناله کافران جزا و بیان و
 پیرایه هم نمیشوند هر که آن را از میث خود بر کافران لغت میکنند و از این معهودی است
 مرویت چون دو سالان یکدیگر را لغت کنند و هیچ یکی سخن لغت نبود لغت مذکور بر هر
 واقع شود و نیز از غیر سخن سخن رسد این بدان ماند که کس بر دست تیری کشد و بگوید
 بر سینه بر کینه و سخن رسد کرده اند و خبری از این معطوف آورده اند و میگویند
 بتصدیق به فیاض الیه و وفای واک له صدقه درین جمله اولنگ که سلامت است برای یاد
 تیر استعمال کرده و خبر جمله اسمیه از جمله دلالت بر استمرار صدق آورده چنانچه در لغت
 بهم تحقیق شده و در لغت سبط الرزق آمده این است هر چند درین بیود و آید و لغت
 طعن حق بر عقلا این است که لغت شود از مردمان مستور و کافران را که بر این
 ظهور باید بر این نیارند که در قبضه کواهد است و در عادت آگاه است و او را میگویند
 لغت حق نمیشود و علم و سوار که حق نمیشود و زایت بل نمیشود و این را که
 این لغت حق نمیشود و دل این بر لغت آن فرود در راه معصده و در آنرا ملک
 ناکند و لغت حاجت که حق المی را که چون روز روشن بدانند و بخوان یا طبع صورت که با و

این نشان است که لغت
 لغت کردن را که در لغت

و در لغت را حاجت که بر حق مطلع نمیشود بجا می آید و غایتی که در پی آن برود و حق از حقوق است
 شایع کنند یا مال در بیت المال جمع آرند و میراث بدین که مصلحت ملک و مال نمیشود
 و بنویسند و طبعی خرابی عالم بگویند و مثال این را نشان دل است بر انواع حق بگویند بر این
 در این ملک بگویند باید است **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا**
يَتَّبِعُوا آلَ الَّذِينَ تَابُوا با متعلقات خویش کنند است آن الذين بگویند ما ازین
 است بگویند که آن است بخوند مگر کسی که توبه کنند و از کتمان آیات و پوشیدن حقوق
 در این نمیشوند است آورده و احوال خود را اصلاح کرده اند و اعمال خود را بعد اصلاح
 رسانیده و اطاعت کرده اند آنچه از صفت حق میگویند بودند **فَأُولَٰئِكَ أَتَّبِعُ**
عَلَيْكُمْ بجهت تعلیل است بر حق است سابق است این است که کس که توبه بکند
 نمیشوند بنشیند زیرا که این از آنست که توبه این میپذیریم بکنمانی که کرده اند
 توبه و **أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** بجهت حال است یا توبه است
 است و در قول کنند توبه کن بکار نام و لغت بده بر این مخرج آن الذين
كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمُ
لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ
لَا هُمْ يُنظَرُونَ کفر و با جمله که معطوف است بر صله الذين
 است که در حال است از غیر و ماتوا و موصله باینکه اسم است اولیک مرفوع المجرم بر این است
 میگویند لغت طریقه یا اسمیه خبر است اجمعین ناکیده است ناس خالین حال است لا یخفف
 مال در بیت المال بگویند لغت است بر لا یخفف و جمله اولیک تا آخر خبر آن است و جمله الذين
 لغت نمیشوند و در بیت پای و عید کافران که بر میزنند و عید بر وجه و کاد است و انواع توبه
 نمیشوند است این است بر این است اما آنکه کفر و زندقه و بدین اسلام کفر و بدین خود را

ستایش مومن خدا را معرفت استحقاق است و دوستی کافران بنا بر این استحقاق است و
 نیست میان دوستی باستحقاق دوستی باستحقاق کافران است و نیز دوستی مومن با خدا
 و ایم و باقی است دوستی کافران بنابر این است که دوستی است چه کافران بعد دیدن خدا
 ایشان را نپذیرد خداوند دوستی ایشان را نپذیرد و دوستی ایشان را نپذیرد و دوستی ایشان را نپذیرد
 من الدین اتبعوا و ما العباد و تقطعت بهم الاکساب آمده و در قال الدین اتبعوا الوان
 لن کره فتر منهم کما تیر او منان است شده و نیز دوستی منسل مان با خدا می در راوت
 شدت و مرض و سخت و نادی و غم و لذت و الم یکسان بود و کافران در این امر و غم
 و شدت و الم را ابتدا کفرین از انصاف رفع نشود و بجهت ایشان این معرفت و سخت نرود
 توجیه سوی خدا کنند و پیش خدای برای شوند و بیایند که این کار خدای مهربان است و این
 معرفت و سخت نرود و توجیه نه در خور ایشان است چه نجه در مکاتبات حال ایشان است و او دوست
 ایشان بیان کرده و ذاکر کبوا فی الفلک و عوانه مخلصین و الدین علی غیبه انی لبر ذاکر
 و تواند بود معنی چنین بود و مرد مومن و حبله ممان سخت ترند از روی دوست داشتن
 مر خدای از فرقه کافران یعنی دوست داشتن مومن مر خدا را شده و اخلاست دوست
 دانستن کافران که مر خدای نه و غالی است و دوستی مسلمان مر خدا را بخصوص بود و
 دانستن کافران مر خدا را با شکر است یا بنید خرد و دوستی مخصوص با تیر بود و بنید از دوستی
 با شکر است بنید و و کوی تری الذین ظلموا اذ یرون
 العذاب ان القوة لله جمیعاً و ان الله
 شدید العذاب اذ تبی الذین اتبعوا
 من الذین اتبعوا و سراً العذاب و
 تقطعت بهم الاکساب و قال الذین
 اتبعوا الزان لنا کثرة فنتیر آمنتهم

کما تبی و امنا الذین ظلموا فی علی بری است و لو از فی علی قلوب است و
 الذین ظلموا من کان مذکور اند و این از این است مظهر موعنه معرفت و جمله معرفت است
 برای بیان عظمت حال متحرکان و شتاعت حال ایشان و بر روی معنی مانع است
 بقرینه لو از ذکر برای ماضی استعمال شده ای و لو بری الذین ظلموا و فیرون العذاب و از
 بنیضه مضارع از جمله استحقاق صورت بدیهه است چه نجه در و الله الذی رسل الراح
 فتر منهم کما تیر او منان است شده و نیز دوستی منسل مان با خدا می در راوت
 شدت و مرض و سخت و نادی و غم و لذت و الم یکسان بود و کافران در این امر و غم
 و شدت و الم را ابتدا کفرین از انصاف رفع نشود و بجهت ایشان این معرفت و سخت نرود
 توجیه سوی خدا کنند و پیش خدای برای شوند و بیایند که این کار خدای مهربان است و این
 معرفت و سخت نرود و توجیه نه در خور ایشان است چه نجه در مکاتبات حال ایشان است و او دوست
 ایشان بیان کرده و ذاکر کبوا فی الفلک و عوانه مخلصین و الدین علی غیبه انی لبر ذاکر
 و تواند بود معنی چنین بود و مرد مومن و حبله ممان سخت ترند از روی دوست داشتن
 مر خدای از فرقه کافران یعنی دوست داشتن مومن مر خدا را شده و اخلاست دوست
 دانستن کافران که مر خدای نه و غالی است و دوستی مسلمان مر خدا را بخصوص بود و
 دانستن کافران مر خدا را با شکر است یا بنید خرد و دوستی مخصوص با تیر بود و بنید از دوستی
 با شکر است بنید و و کوی تری الذین ظلموا اذ یرون
 العذاب ان القوة لله جمیعاً و ان الله
 شدید العذاب اذ تبی الذین اتبعوا
 من الذین اتبعوا و سراً العذاب و
 تقطعت بهم الاکساب و قال الذین
 اتبعوا الزان لنا کثرة فنتیر آمنتهم

آیت ذکر این بند و امر بصورت خطاب بر وجه السلات روی نمود و بعضی گویند این در حق
نبی سلام و یاران اوست این کوشش کمتر از جهته در دیوان ایشان حرام بود سلمان
شدن نیز میخوردند و در خوردینهای خویش نمی شمرند برای عمل ایشان این آیه بلفظ عام
نازل شده بعضی گویند این آیه در حق تنبیه و بنی حامیرین صمصمه خزاعه و بنی یزید که از
روغن واقط که در عرب مطبوعی مودت بر خود حرام گردانید و بودید و از خوردن آن
تحریم نمودن این آیه در شان ایشان بلفظ عام فرو دادند و این آیه اگر چه در حدیث
طایفه مخصوص از مسلمانان بود لیکن معنای لفظ همه را متناول باشد و جمله بر همه و جوهر
است برای احکام طبیعت و ماصوله است و فی الارض طرف است و علامه الطایفه
حال است از زمین که در فی الارض است برین تقدیر معانی الارض یعنی بعضی مافی الارض منقول
کام و بود و تواند بود ملامت منقول کلام دارند مافی الارض احوال از و پندارند **مست** آیت
ای مردمان آنچه در زمین است حلال پاک که در شرع اذن بخوردن اوست و بخورید و خوردن
آن نزد کسی که آن بر سرید بر تقدیری که یا ایها انفس خطاب بر کافران بود و خط
کلام نیز در این آیه خطاب به طلال در شان اکل حلال که از شیرین است و در حق کافران
چگونه آید و صحت توجیه آن چه نوع روی نماید **جواب** کافر که اهل بیت تو نباشد و بنسب علی
حکم او تو را به فعل است مخاطب ایمان و قبول نبود لیکن خطاب به احوال از عادات و اعمال
که حکم فعل آن تو را به است و نه عقوبت خط به حرمت احکام فعل آن عقوبت خط به ایمان
قبول نموده را که اعتقاد می باشد **و لا تتبعوا خطوات الشیطان**
الشیطان عطف است بر کلام مافی الارض آیت و پس می گویند کاسما
شیطان را یعنی در راهی که او میرود و میرود و آنچه او بگوید بگوید و هر کس که از او بگوید
ماست شوبه **انه لکم عدو مبین** اجماع تعلیل است و چون
متبع شیطان از منافع آن او غلامت است که این زمره منکر عداوت شیطان ظهور

این را منزل منزل منکر کرد جمله را مود که آورد **مست** آیت بر کوشش شیطان مترساز
فایده این تا بنفیر باید بودی را در نظر شما آید و کسی که زبان ظاهر گویند و دشمنی او را
بنده **ایمانا مکررکم بالقشاعة** بجملة معامله عداوت شیطان است
بایدی دیگر است مرا از ایا صفتی دیگر است مرا در **آیت** شیطان را بنمایند و در
در یکدیگر و جزو معصیت صغیر و معصیت کبیره نمی افکند و در تفسیر آورده می گویند که در
در معصیت و بعضی گویند سوی معصیت نهان و غفرت و متابعت در آن و بعضی گویند هر دو
و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون **مست** آیت امر بنیکند شیطان را بنمایند و در
گویند که بر خدای آنچه نمیدانید و بدان علم ندارد از ما بوده و افزا چنانچه خدای را
ست بران و فرزند آن گردید و آن آیه فقیر و کین اغنیاء و بیدارند و معلوم که گفتند و آنچه
فدایا که دست در خیر انداختند و خیر را که از حرام گردانید است تامل ساختند
و اقل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا
بل نسمع ما الفینا علیه ابا ناصیه عاید بر ناس
در این گفتار از مخاطب سوی غایب و جمله مقرر شده است برای شکایت از منکران و کاسما
نیز این آیه و این بر تقدیری است که از ناس و یا ایها انفس جهودان با منکران را
نموده و بر تقدیری که از ناس عبد صمد بن سلام و امثال او مراد شوند جمله معطوف بر فخر این
نیز می دانند باید داشت فقیر بر منکران عاید می باید پنداشت اختلاف اساس
نموده باید داشت نبود و جمله اتبعوا مفعول قبل است و تاویل هذا القول مفعول مالم فاعلم
نموده و جمله لولا جواب از آیه و متبع عطف است بر مفعول قالوا که معذوف ای قوما
نموده **ایمانا** الفینا و این اقرار است از قصه جمله سابقه بود برای بیان انحراف باشد
است بدان گفته شود مردمان را پس روی کنید فی را که فرستاده است خدا بگویند

پس روی کنیم از ملک پس وی کنیم چیزی را که یافته ایم بر آن خبر بپردازان را که از ما بزرگترند
 تر بوده اند و پیش از ما در عتق کارها کوشش می نمودند و تواند بود از بابا یا اجداد ما را خود
 و تواند که بتطین بالا و لا و بقیع از جمله مجانی نماید **اولی کان اباکم**
لا یعقلون شیئا ولا یهتدون و اما در کلام است استیعون بابا و هم اولی کان لا یعقلون
 بر وجهی توحید است و لو متصله است تقدیر کلام است استیعون بابا و هم اولی کان لا یعقلون
 شب فلا یهتدون و این جمله مترضه است برای توحید کافران و سرزنش فرقه کفران است
 پس روی میکنیم این را و در خویش را و اگر چه بود و اندا با ایشان که کرانان که چیزی درنی
 یافته و بسوی خود صریح و صدق صحیح هسته می نمی گشتند اتباع کرانان اگر چه بابا باشد
 و ب روی کردن غیرت فدان اگر چه اجداد بودند و یک عقل سینه بدنی و **و قتل**
الذین کفرو فاکتل الذی ینعق بما لا ینعق
 الا دعاء و نداء مترضه یکسر است برای کفار مضان این شبهه مذکور
 ای مثل داعی کافران کتل داعی المیوان الذی ینعق یعنی منجمع بالاسمع می بهیه لیس
 دعا و نداء است و حال دعوت کافران همچو حال داعی بهیه بود که بخواند جز از خواندن
 ردند کردن نشود چون بانگ من بهیه ندان بهیه ندان که می گوید و درین بد که بهیه
 تمیز الفاظ نکته و معنی را در ضبط و دریا اضافت مثل سوی کفار را و بی بهیه شبه بر طرف
 خلق طرفاک یعنی مد طرفاک الشیبه التي نه جابک بود یعنی مشک که در آن است کفار
 الداعی الذی ینعق بما لا ینعق مثل تود دعوت کفار چه دکان و بی ذکا همچو داعی بهیه که
 بخواند بهیه را که نمی شنود و مکرو داعی و ندائی و تواند بود که عبارت محمود از قبایب شبه یعنی
 مثل الکافی که مثل لایسع الادعا و نداء الذی ینعق بهیاریع معنی چنین بود مشک که در آن
 توانست ترا به بهیه بخیزد و یا بنده بود که او را داعی او داعی شود و در مثل بودن
 بر قول بعضی اید معنی نکته قلیب یا بنده و قلیب کردن کلام بغیر نکته نشاید و این نکته

این کلام بر وجهی است نکته قلب مذکور تر است از نسبت مفت و میبه تغییر از کفار
 بهیه و ندان بود که از این مذکور تشبیه کفاری که اینها هم بل یثبع ما الفینا علیها یا و گفته اند ما
 که معنی ندان بهیه می دیگر را در شوند ای شکر الکفار الذین یقولون اننا و هم بل یسمع ما الفینا
 بهیه یا کتل المیوان الذی ینعق بحیوان لایسع الادعا و نداء معنی چنین بود مثل کفار
 که بنده الفینا علیها یا و گفته اند و دره تقدیر بپردازان خویش رفته اند مثل بهیه است
 بخواند بهیه می دیگر را که این بهیه در میان بهیه مدعا و نداء **صبر بکم عنی**
فلا یعقلون و تقدیر هم صبر بکم عنی و در این وقت و اجز و هر که از یکم
 و چیزی دیگر است بلکه تقدیر کلام سابق است در مقصود با و موقوف است فاسیه است
 یث ان یقول کافران که گفته اند کفار بهیه نشوند کسانند از ده که است بهیه کوراند علامت
 از بهیه و این ان چنین است بهیه چیزی در میان بهیه پس راه راست نباید بکیر غلط
 بهیه و سخن بهیه و افق شوند علامت راه می بیند و هم صبر بر قول از باب تشبیه است
 تشبیه بود تشبیه و کد باشد **یا ایها الذین امنوا کلموا**
من حیيات ما سرق قناکم و این جمله مترضه است برای
 بیان حال اهل حلال و حق مومنان طیبات چیزها بکیره و خوش آئیده طبع است ذکر او در
 تقدیر طیبات است برای جانی دیگر آمده و یکل لم الطیبات و یجر علیهم الطیبات مامون
 اند که کلمه است صبر بکم عنی است ای رزق کم اضافت طیبات سوی ما رزق کم یعنی
 می است بهیه اضافت غلام معنوی حق مومنان جوامع الکلم و طیبات متر بعضی و آمده طیبات
 یعنی همان حال بهیه چون ملک کانی که ملک خاند بهیه مست بهیه بهیه مسالت مقرون گشته و بهیه
 در بهیه چون معصومات و موقوف و مانند را بافت اکل حلال اضافت دارد نه بگرام پس
 بهیه تشبیه است این است ای مومنان آیه طیبات شما را روزی کرده ایم بخورید و آنچه
 مومنان را در روزی که بکیرد و تواند بود که طیبات ماکولاتی که حلال است را در خود

در کتاب یعنی تورات و انرا بهر اهل اله میفرستند و نمون مذکور را اندک خوانند زیرا که در کتاب
 اگر چه بسیار باشد بر حسب آنچه از امور اخروی فوت شده اند از آن بود که **مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّاسَ**
 جمله یا اکلون فی بطونهم خبر مبتداست و جمله خبر آن است اینست ایشان فی خزین
 و می اندازند از آنکه بسیار در شکمهای خویش بگویند و اگر چه بر حقیقت در اندامین برود
 بود و اگر از آن سبب نار بر حقیقت در اندامین بر وجه تیشل بود و اگر از آن سبب نار بر وجه
 حرام مراد باشد می رسد برین تقدیر یعنی آیت باشد بخورند مگر حرامی را که سبب
 شود و مستوجب نار گردد و **وَلَا يَكْلَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ**
 عطف است بر یا اکلون اینست که سخن نمگوید خدا با کافران بکنند و بگویند یا
 مسلمانان چنانچه سلام علیکم طبعم خدا و خلایق خدا را و داخل الجنة انتم و از وای که دانند
 آن آیه مسلمانان خواهد گفت و با کافران با اخترا فیها و لا تکلمون بعد و حرایق
 خواهد است **وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**
 جمله و لا یزکیهم عطف است بر لا یکلهم و جمله و لهم عذاب الیم تذلیل است
 و پاک نکردند ایشان را از کثرت ایمان و تقوی که کند در کثرت عبادت چنانچه مسلمانان
 کرد سخنانی و مرآت نرا عذاب در دنیا است و نیست مقام هر پاک است **أُولَئِكَ**
الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ
الْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ آنچه در تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر تفسیر
 چنانست که سبیل گفت عالم استخوان نرا الوعید فقیل اولیک لایه اینست ایشان
 که گاهین ابراه راست و عذاب بغفرت خریدند یعنی بدایه است که می شنوند
 مغفرت عذاب اخیت کرده اند **فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ**
 حال مذکور است برای مقال سطور گروهی که کافرانند بر آتش چنانچه بر آتش

چنانچه بر آتش چنان بود که او حال ایشان عجب کرده شود زیرا که ایشان از کثرت ایمانی
 و از کثرت ایمانی که از ایشان می آید و از دیگران نیست **جواب** ذکر کثرت آیات و وعیدان در آیت آن
 بدین میمون ما انزلنا من البینات و آمدی من بعد ما بینا للسنن الکتاب و الیکم
 الله بلعینم الله عنوان بالا که رشته بود مکرر اجرا کرد و ذکر او بسیار دیگر برای چه آورد
 تا سوال سابقه چرا کثرت آیات ذکر کرده و درین آیت چرا کثرت یا افند رشوت دریا
 زده و لهذا وعید ایشان زیادت است از وعیدی که بالا که رشته و سزایش ایشان
 برتر از سزایش که پیشتر رفته سوال در آیات سابقه تا بیان ما آتش تا بیان عذاب
 است آیت هشتمی می رود **جواب** آتش تا بیان ناست است توبه بنحو قطع قطعی
 بود ذکر کردن درین آیه زیرا که گفت مذکور آن در آیت سابقه باشد **ذَٰلِكَ**
بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ذکر است بر کفر کافران
 بر عذاب ایشان مرفوع الحی باشد است آن با اسم و خبر خویش مجرب است خارج مجرب است
 مجرب است برای بیان سبب کفر یا برای بیان سبب تعذیب ایشان بنا بر عذاب
 عذاب مذکور است ذکر است بر قرآن مراد شود فی کثرت و کثرت توبه مذکور است و اگر
 توبت مراد بود فرموده و کثرت متعذرند اینست آن یعنی کفر کافران با عذاب
 شان سبب است که خدای تبارک و تعالی قرآن را بر آستی و درستی نمرین کثرت ایشان
 کرد که کثرت و زیادت بگویند خدای عزوجل توبه فرود آورد و این از آنکه توبه
 بر کثرت کثرت آن سبب بود برین جهت آن نرا عذاب می نمود **وَأَنَّ**
الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
 جمله عطف است بر آن الذین یقولون ما انزل الله من کتاب و جمله ذلک بان الله مفرقه
 است از عذاب چنانچه بالا که رشته و ذکر آن پیش ازین رفته تا کینه انچه در عذاب
 چنانچه کثرت در کتاب بود و خویش را در شقاق بعید مکرر اند و در کثرت ایشان

تا آنکه گفته اند بعضی صحابه را یکسان هفت فاقه بودی و در حفر خندق می بودند و طعنه
روی نمودی درین ایام بفرمانی که تعالی علیه و سلم روزی از کربس خنجر بر تن
بود می نمایند برین تقویت دل خلق می نمود هم از بخت در و الصابین
و این را از آنجا که در کربه **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا**
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و اولیک مرفوع المحل برابت است مرفوع
باصاله یعنی صدقوا خبر مبتداست و جمله اولیک هم المتقون معطوف بر وقت هم خبر
مفعل است بر تقدیری که من است ماعطوفات خویش مبتدا باشد جمله خبر او بود و خبر
که من است خبر منفی خبر لکن بود و جمله متانقه دارند در جواب نشان مولا و این
اینست اینست یعنی آیت مذکور آن است که در دعوی بر و نیکو کاری صادق
و بر بر پیش دست کرده اند و نیکو کاری پیش از دیگران آورده اند و این
هم اینست بر اینست که از خدای عز و جل ترسندگانند و اینست که
نارند و این را بیان و اعمال مذکور نمی کارند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ
که میان دو قبیل از قبیل عرب دعوی دما بود یکی از ایشان بر دیگری برتری و غلبه می نمود
سوگند خوردند که باینکه بندگان و بدل زن مرد و دیگری دوزخ بکشیم و انتقام خویش از
شمارین طریق بکشیم پس بفرمانی که تعالی علیه و سلم بجای آمدند و قصه حضرت خوش
عوض کردند و در شان این آیت نازل گشته و این نظم بود در وقت حبه سیاه
ان تولوا و جو که قبل المشرق و المغرب و لکن ابر من آسمان بعد از آخر متضمن تحریف بر فروع
مذکور و ام بهر مستطرب در معنی افغان و اید الایه لامور بود چنانچه این امر و فی القوان
سبل الله الذین یقتلونکم و امار دیگر چنانچه مبتدا میمان کرده فواید بر صورت
بر عنوان مذکور و خواهد نمود میان معطوف و معطوف علیه ذکر قصاص و ذکر وصیت و ذکر

بجهت سوال از ملک بر وجه اعتراض برای بیان احکام و جواب از سوال ذکر کرد میان
این از جهت عدم جامع و تباعد تقویر است این عالم نیست و اینست
بجهت ای مومنان بر شما قصاص در کشتن **الْحَرِّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ**
بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى الحرفا عمل فعل محذوف است ای قتل
از جمله قصاص مذکور است **اینست** کشته شود از آده باز آده و بنده به بنده
از آده و این آیت است که میزند که ولی مقتول خریدار بنده و مرد را بزن نکند چنانچه
در شان فی و امام مالک گفته اند و بسیار علما و او بر این گفته اند و نزدیک علما و این آیت
اینست انفس انفس منقوع شده چه در نفس میان حر و عبد و میان زن و مرد و فرقی پیدا
نمید و نیز درین آیت اینست که مومن بکشته کبره از ایمان مبرون نیاید و مرکب
کبره بکشته کبره خوانند و از این آیه آمده گفتن چنانچه معتزله گویند نشاید
چنانچه فی سوره و نقلی قاتل محمد مومن تسمیه کرد و در حق او ایما ایها الذین آمنوا کتب
علیکم القصاص **اینست** قصاص کردن فعل عاکست پس ماموران و علی
بجهت برون اینست ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص **دالالت** کتب برین
فان من یقتل **اینست** جاکان آمرانند مامور بقصاص قاتلانند در کتب اصول فقه
بجهت نقل عقول آورده و مامور بقصاص قاتل است که اطلاق نفس کرده پس علی طیب
اینست کتب علیکم القصاص قاتلان عمد یا شبهه جاکان مامور بقتل ستمه قاتل عمد
و اینست که استدل اند کورستقیم کرده و نیز مراد از القصاص موافقه چنانچه ایه تفسیر
اینست و نیز مراد از غیر قاتل عمد را که مقتول است بود است و ای مقتول سوی قاتل
مومن است **اینست** کبره از مومنان است آیت و ان یتقن من المومنین اصل او
بجهت تفسیر فی کتب که ترکیب کند که کبره است بجهت مومنان دعوی است **فَمَنْ عَفَا**
عَنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ

آن فیه در انصاف و عزت شویبت می افزود برین آیت این معنی بسیار است بعد از
 فتمنه شکر شهر فلیکمه منوچ کشت برین معنی آیت است و برکات نیکه طقت صوم دار
 و میتوان که روزی بداند واجب است بر آن چون افطار کنند بدل صوم فیه طعم یک سکن
 پس اگر بر وجه طبع و تبرع خیری و بری بفرزاید و در فیه بر قدر طعام یک سکن افزونی
 پس آن مراد است بر ثواب و در ثواب برتر باشد روزی او درون بهتر است مرثله از افطار
 اگر نشناخته اند آن علم و دانش شبیه که خیر است و ثواب است و او این شرط مذکور را
 ثبت و تقریر است برای آنکه و ترید چنانچه در پارسی گویند اگر صلح و فوایدی کرد و
 بر عفا نخواستی او و بر فواید که بطبقونه معنی الا طبقونه میدارند معنی آیت برین
 می بیند و جمله آن تصوموا خیر لکم عطف است بر فتمنه کان شکر مریض او می فریاد
 بطبقونه فیه یا با معفاته و موافقه بخوانند برای رخصتی دیگر بعد رخصتی چه رخصت اول
 بعد سفر و مرض بود و این رخصت بعد طقت بر صوم وی نمود برین نوع معنی فیه
 و برکات نیکه روزی داشتن نتوانند و خود را غرض از روزی و نیکه فیه آن معنی بود
 سکین برین فضا صوم بنیل غیر معقول یعنی فیه برین شرط است که عزت و ثواب
 و اگر صغیر بقوت و عزت قدرت بر آن کرد و در فیه قطع شود و فضا روزی و نیکه
 معقول است واجب بر آن تصوموا خیر لکم در حق مریض نیکه در حق کسی که در
 روزی نیست و طقت صوم ندارد و آن تصوموا خیر لکم درست نیست و نیکه این است
 نیکه معنی آیت و آنچه تعلق بدان دارد و بیان وجه اول فتمنه و ثواب
 بیان به شهر مریضان الذی انزل فی
 القرآن هدی للناس و یثبت من
 الهدی و الفرقان فمن شکر منک
 الشکر فلیکمه قرآن مکرر و قرآن یعنی مکرر و آنکه

یا بعد فتمنه از قرآن بر روزی حال یا مکرر بخندند و بر روزی حال بخندند آیه در قرآن بهر
 وجه معنی منزل بر رسول خوانند مکرر آیت آن غلظت جمعه و قرآن فی ذالقرآنه فی تیع قرآنه و یثقی
 آیت دیگر که او را معنی قرأت دانند شهر رمضان مرفوع بر آیت است بری معنی یاد یا بروی
 بیان حال از قرآن و ثقیل عطف است از بدی من و در رمضان و الفرقان یا نیکه
 و بر وصف است مرثله و آیات چنانکه کاینه منال آیات المادیه و الفارق بین الحق و البطل
 و نیکه بود که بدی و فرقان معنی صمد بود و در رمضان الفرقان معنی ضلایل الهدی و الفرقان
 متعلق انزل باشد جمله انزل صله الهدی است و موصول یا صله صفت مبتداست جمله فتمنه شکر
 شکر شهر فلیکمه خبر مبتداست و در خبر از جمله است که مبتدا موصوف است موصوفی که صله او ثقیل
 است بر طریق ان الموت الذی تقرون منه فیه ما قبکم را بطه لفظ "شهر است که از این فضا
 مریض فتمنه شکر فلیکمه معقول نیست زیرا چه بعد فعل لازم آمده لیک طرفت بریل است
 معقول است و در طرف فتمنه تقدیر فی بیان نمودی و الشکر را در فتمنه شکر شهر فلیکمه معقول
 بود و نیکه فعل متعدي معنی ادراک پیدا شده است و نیکه معنی کان بقضای
 گفته و الشکر فلیکمه قبل گفته زیرا که بر معنی ادراک الشکر مریض و در آیه خط
 در فتمنه قرآن ن لازم آید و ک نیکه بر وجه اول روند قیل تخصیص مریض شوند
 خوانند موصول یا صله معنی الهدی انزل فیه القرآن خبر مبتدا باشد و جمله مقرر فیه یا شکر
 رمضان خوانند بود شهر رمضان خبر مبتدا محذوف مبتدای ایام الموعودات شهر رمضان
 جمله مبتدا بود و بیان ایام موعودات و خوانند شهر رمضان بیان مبتدا از ایام موعودات
 ای که یکم ایام محرم شهر رمضان بر سر وجهی و در فتمنه شکر شهر فلیکمه بود بر طریق
 مریض فتمنه شکر فلیکمه خبر مبتدا معنی قیل معطوف بر جمله کتب نیکم ایام مریضان
 خوانند بر وجه اول یعنی بر تقدیری که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مبتدا باشد فتمنه
 شکر شهر فلیکمه خبر مبتدا بود و خوانند بود که از کتب نیکم ایام مریضان خوانند

بشما خوشتر نیست میکند و فضا خیر را در شب صیوم الیه و نیز گاهی می دانستند
عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ و فیض عطف بر جمله بقا که عطف است بر مضمون
 عظم اندام کتم تحت نون انفک الی تفک انکم کتم تحت نون قستم عن ذلک ففیض عطف
 اینست حیانت از شما ثابت گشت بعالم خدای جل و علا پرست پس شما را از حیانت ترک
 توبه کردید و از جمع کردن بعد خواب بگردان نداشتن نشیمن شد پس مدی نورش
 پذیرفت و حرمی نهاد و عفو آورد و رانده حرمت بر گرفت با جلال ان کار انفس را در وفا
لَا تَبَاشِرُوهِنَّ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ
 بی سبب متصل است باصل لکم لیلة الصیام الوقت الی لکم جلال سبب برای وقت
 و ابتغوا عطف است بر بشارت و اینست بشارت و کینه و آنچه نوشته است خداوند
 از دوا بخوبی و کلاوا و اشربوا حتی یبیتن لکم
لِخَطِّ الْأَبْيَضِ مِنَ الْخَطِّ الْأَسْوَدِ مِنَ
 الفجر حتی یبیتن متعلق است بهر فعل بروجیه تنجیح من الفجر بشارت بشارت
 و این کلام از باب تشبیه فخر خط ابيض از استعمال است بود چه ذکر طریقه تشبیه باشد
 باشد مابین فکلوا و اشربوا تا آخر عطف است بر بشارت و اینست بشارت بشارت
 تا آنکه بشارت و اشربوا را وظاهر کرد و در چشم شما از پسین سیاه سیاه سیاه
 صادق از سیاه بشارت بشارت و یکی از دیگری در حاشیه بصر نمودار کرد و صبح صادق بشارت
 در کرا تا صبح معترض نماید و بعضی پیش آید بخلاف صبح کاذب که او سیاه است بر طریقی
 بطول بیاید باز نمود و تاریکی در آید **فَطَع** صبح صادق که می آید مقدم صدق زود طاعتی
 چون روز چهارم شود صبح کاذب نبودست فروغی بر روی ماه می بیند و بندگی شود
شَرَّ أَمْرٍ الصَّيَامِ إِلَى اللَّيْلِ
 و کلاوا و اشربوا الی طهر الی صیوم الی اللیل

سبب کینه و بخورید و بشارت بعد آن روز را بر سبب کمال و تمام اداکینه و بشارت
 بشارت اینست چند مسئله ثابت نبود و چند حکم موضوع می شوند و یکی آنکه چون جماعت را
 جز شب جز بشارت چاره نبود که اول جز با خفایت بود پس خفایت منافی روزه نباشد
 لکم صیام باصطنقه و کثرت ق بود **سبب** آنکه بافتن مزه چسبکی در دهان منافی صوم ندارد
 چه صطنقه مستلزم یافتن مزه است منافی صوم نه بپندارند **چهارم** آنکه چون انگشت او را روزه
 واجب در روز است قوله تعالی اتوا الصیام الی اللیل و نیت مقارن او باید پس لازم آید که
 نیت در روز چنانچه مذکور است صیغه است می نماید و امام شافعی و جوب نیت روزه در شب
 گوید و نیت در شب نیز برین وجه میگوید که نیت عبادت روزه از اول خیر روز بود
 من نیت اول خیر از روز ممکن نباشد مگر آنکه نیت در شب است و اگر تا روز بر حکم
 نیت در شب برین طریق اقرار نیت با اول خیر از روز حکم بود و اول خیر عبادت بشارت
 مضمون شود و گویند در شب نباشد اول خیر خالی از نیت حقیقه و حکمی شود فاسد افتد و
 فاسد شد که در علم اندام میگوید که مقارن نیت حقیقه با اول خیر از روز ممکن نیست
 نیت بخور و مقارن حکم با عین باید کرد و از اقراران حقیقه سوی اقراران حکمی باید آورد
 و آن بر طریق و بدو وجه عمل شود یکی آنکه نیت در شب اگر تا روز باقی بپندارند بشارت
 روزی از روز و مقرون با اول روز بر وجه اقامت اکثر مقام کل گویند بهر دو طریق و اول
 اقراران نیت حکمی بود و در خبری خالی از نیت نباشد و **لَا تَبَاشِرُوهِنَّ**
وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ این جمله معترضه است چه
 عطف بر نیت است و بشارت علم اندام کتم تحت نون انفک الی تفک انکم کتم تحت نون
 قد نزلن بعطف است و هم برین وجه جمله و لا تا کلاوا انما لکم منکم ما لیا طل ما معترضه برای
 نیت باطل گویند و عطف او بر کلام سابق بخوبی **معنی** اینست و زمانا ما نزلت کینه
 در نیت مقارن در مساجد نشیند و نزال بتفیل و لمس حکم جماعت وارد و نیت با نیت

فِتْنَةٌ وَيَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ عطف است بر آیت ان سابقه و می برای عا
 معنی الی و یکون الدین لله عطف است و لا تكون اینست و قتال کینه یا کفران تاین غایت
 گرفته معدود و دین اسلام را شرک کرده و مخصوص بخداوند است که است بین قدر
 چنین آیه و قتال کینه یا کفران تاین غایت گرفته معدود و دین اسلام را شرک کرده و مخصوص بخداوند است که است بین قدر
 و بنا ترا داخل میدادند و بجهت خویش آیت ترا شرک نام می نهادند چون بسبب قتال کافران
 متحرکان کینه کردند تا مسلمان شوند ملامت بر منبط و بیان از شرک است چون آیت و برود
فَإِنْ أَنْتَهُوا نَطَقْتُ بِهِ محذوف الجزای فان انتهم افلا تقامونهم اینست
 اگر از عداوت و ترک و کفر و قتال مسلمان بازمانند و غیر خدا را بخوانند پس آیت بقتال
 کینه و از جهاد آیت بازمانند **فَلَا عُدْوَانَ** و ان الاعلی الظالمین
 فابرای تعلیل است و از عداوت منصف محذوف است ای فلا جزا عداوت و ای می برود
 برای نویسی کافران و جانی که بالا کشته و بیان تدبیر خیریت و جزا آیت ان جانی که رفت
 اینست که بیک از عداوت بازمانند و خود را با مضافین رسانند بسوی رضوان شتابانند
 عداوت خلاص بیند زیرا که جزا عداوت و غرض است از ظلم و ظلم بر یکدیگر ان خود است و استحقاق
 جزا ان نمانند و یک از لغوی ظلم بازمانند انرا ظلم نموانند و هر که ظلم نمود خود
 جزا را بداند ان نشود **الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ** الشهر
 الحرام مبتدا است بالشهر الحرام خبر مبتدا است و معنی برضت و وضعت از مبتدا خبر است اینست
 حوت الشهور الحرام متبک حوت الشهور الحرام و جمله الشهور الحرام است فقه است و استناد
 فاعلا و هم لا تكون فتنه باطلا و خویش قتال را در شهر حرام و غیره و سوال است
 فی الشهور الحرام بالشهر الحرام اینست متبک حوت شهر حرام بمقابله متبک حوت شهر حرام
 خواهد بود و بر وجهی که در آن خواهد بود کرده اند یعنی بر وجهی که در آن خواهد بود
 از جهت بر این غرض از مدینه باینکه در آن کشتن کج بود منزل از منزل است و قتال کج

میرفت آنکه در منزل جدید منزل فرمود و ان در ماه ذی القعدة که از آنست هر حرام است بود
 در آن ماه اندک فتنه کشیدند و در آن در حیدر میوه توقفت کرد و بعد از ان انقضای صلوات
 صلح بود و چنانچه فتنه کشیده شدن بالا رفته و در صلح نماند نهشته بودند که در سال آئینه یعنی سال
 منته جوت پیغامبر برای کردن مکه فرماید و آن در مکه عالی کنند پیغامبر را و در آن عمر و با
 آیتان سوی دستور می دهند پیغامبر در مکه در آید باینکه خواهد از عمره و جزا آن او انی می جویند
 فتنه سال از حجه که دوم سال از سال نزول جدید بود بر حکم و عده کافران سوی مکه متوجه
 شد و بطریق و بطریق است بر سعی میوشت چون با ذی القعدة و آنکه بایان گفتند اگر کافران
 در فتنه خویش را از فتنه و بقتال پیش آئینه در ماه ذی القعدة قتال چگونه شود و همان حال
 در سال مصل شد و بقتال پیش آئینه اینست در بیان آنکه اگر کافران و فتنه کشند و سال
 بر یکدیگر می شوند و می افتند و بقتال پیش آئینه اگر چه ذی القعدة شهر حرام و حرم
 است و حرام است قتال کینه و از حرمت متحرکان و زمان مانده **وَالْحُرُمَاتُ**
تَحَاصُّنَ الْعَجَلَةَ عطف است بر الشهور الحرام بالشهر الحرام انجا بر منصف محذوف است
 و از جهت بر صفت الحرات قصاص از خبر بقدر الحرات محل قصاص یعنی حرمتها
 بر یکدیگر اینست که اگر چه حرام است مثل آنکه اگر چه است بکشد و بکشد که بکشد و بکشد
 و اگر چه اگر چه است بکشد بکشد و اگر چه است بکشد بکشد و اگر چه است بکشد بکشد
 و اگر چه است بکشد بکشد و اگر چه است بکشد بکشد و اگر چه است بکشد بکشد
فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فاعدا و هم لا تكون فتنه باطلا و خویش قتال را در شهر حرام و غیره و سوال است
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِمْ فاعدا و هم لا تكون فتنه باطلا و خویش قتال را در شهر حرام و غیره و سوال است
 اینست متبک حوت شهر حرام بمقابله متبک حوت شهر حرام خواهد بود و بر وجهی که در آن خواهد بود
 از جهت بر این غرض از مدینه باینکه در آن کشتن کج بود منزل از منزل است و قتال کج

بما علیکم بامصدیته و ما زاید است که کند مثل آن با او کینه و با او برابری و کفایت
نور زید در لغت صریح برافقت بنسب سلطان و حکم مکافات که سبب عتسی است نه عتبه و نور
در بحث اعتدال گفت بصفحت کلمه درین کلام است **و اتقوا الله و**
اعلموا ان الله مع المتقین و اتقوا عطف است بر وقایع و نور
اعلموا عطف است بر و اتقوا ان بکسم و خبر خویش قایم نفع است مقام و مشغول عالم است
ایست و تقوی و زید و از خدای بکسید که کس او را نیست چون حیوان و انسان و
و حیوان و انشال این کشید و خدای را بعلم و قدرت باقیان برانید و عالم بود و انوار
نیت و معلوم کنند و بدانکه مفهوم این کلام معیت است معنی که درش بریت مراد نور و نور
او نیست بهر عطف بقیقت آنچه مراد است اعتقاد و استند بر دل و دل آن نیکو نشسته و تامل
و قدرت و با کینه چنانچه ذکر کردیم در بیان آوردیم **و اتقوا فی سبیل الله**
عطف بر قاتل و هم چه قاتل به تقوی بود **اینست** خرج کینه مال خود را در راه خدا
ان استعداده و عطف و از خریدن کسب یا سلاح از تیر و کمان و تیغ و نیزه و غیره
و خرج است جهاد و عطف و به سبب شتر و سگ و گاو و گوسفند و دران نفقه است
و لا تلحقوا بالیدیکم الی التملکة **سنة** بود
و نباید یکم به وجه مجاز آنف که مراد است باز اید است معنی کلام و لا تلحقوا کفایت
باید یکم به بقیقت و آنف که باید یکم الی التملکة بود **اینست** و نه از سبب خویش
خویش سبب ملکی که بکنید برین در آید و تبارج خرج نکند با و در این سبب در آید
برست خویش ملکی که در آید یا بدین که در جهاد بیرون نیایند و نه از سبب
نیایند کفایت قوی شوند و نه از راه ملکی که بکنند یا خود را در ملکی که نماند زید برین که نماند
خرج کینه و خود را فقیر سازند و خصل سبب جهاد بازماند و بهر استعداد جهاد توانست
قوت پذیرند و مالش گیرند و جرات نمایند و غالب آیند یا برسانند در کینه و خصل که

دران عطف کینه کفایت و فقر کفایت بود که کفار گویند مسلمانان چنین دلا و را بستم یا چنین
در کینه کینه کرده بود کینیم **و احسنوا عطف** **سنة** بر انشاوت سابقه است
نکون کنند و جو فقیران و بی تو نشسته کان نشکر و سپاده شده کان دلا و را در جهاد غارت یافته
عن بعضی هر که غازی را بادی کند که بکس خرجی و غزایابی شریک باشد **ان الله**
یحیی المحنین جمله منیل است چه ترغیب بر احسان مو که طلب احسان ملوح
تکیده به از خیمه تقدیم ملوح است چه امر احسان ملوح است اینکه محبان محبوب خدا همان حایه
تقدیم ملوح ملوح را منیل منیل سایل کند و جمله را مو که آورد **حیث** **اینست** بر رسته که در
دوست بسیار بکوی کنند کار و اعمال نیک آردند کان را و مفعول المحنین یا صفت کرد
نیت به از خیمه تقدیم و اختصار در ذکر نیاید و در معنی هر چه در هر کرا بهر محبوب خدا
نیک و شاد شود **اتقوا الحج و الحرة لله** **عطف** **سنة** بر
تعالی هر یک با قریبی است منتزعه بهر اوطان و فرقت زمان و فرزند ان و شغل به
سبب و منتظر سبب هر حال و اتفاق بدانکه حجه سالام برین سبب بومینغه و در کرا
نیزه و نیت و طواف زیارت که حاجی هر دو را بر وجه فرصت بجای آرد و احرام شرط است
نیزه است نام فنی که در بیان دو قول و رسائل خلاصه میر من است و افعال دیگر نیت و
بعضی من است بیان آن کتب فقه منسوب است و عمر و عبادت است از طواف و سعی و غیره
و مجموع احرام است فرض نیت کنند بغیر علیه الصلوة و السلام **اینست** او کینه
نیزه است کمال و تمام به مراعات شرط و محال حکم برای خدای عز و جل فی الجمله
نیزه است کمال و ابرار برای از فتور و نقصان بخاطر منیت و اخلاص طوبت و
نیزه است و عمر و است که ناد و احوال و جهال یا نیت سبب نیت بهر مرتبه بود و عطف
نیزه است و آن بود که بقصد خدای و طاعت و وجه و نیت دیگر منوط کرد و بفتح کونین و عمر
نیزه است و آن بود که بخواهد در عبادت یا خطای را آورده در عمل

بهشت شرط طواف عروا اکثر انراط پند از شوال کجا آید و بعد از آن مردان سال پیش از پند
 در خانه خویش حرام نیست چه بند و برای چه نیکه کند مغر و بانه متمتع بود و نیز به بند و نیکه
 وقت چه واقع گشت و با و است و اگر طواف با اکثر انراط آن در شوال واقع شود چه
 نیکه متمتع بن شد بروی دم متعه لازم شود زیرا که عرو و حج در یک شراسته و در وقت حج
 واقع شده **فَمَنْ فَرَضَ فَمِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَرَفٌ**
لَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالٌ فِيهِ فاعلم انما هي من موصول بصله
 مرفوع المحل مراد است جمله فدا رفت و لا فسوق لا جدال خبر مبتدا است مرفوعه بکسب
 کلام سابق است و جمله متعده دیگر است برای بیان آنکه حج ایضا و فنی و متمتع و فانی باید بود
 همچنین عبادت این کار باشد **فَمَنْ فَرَضَ فَمِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَرَفٌ** اینست پس هر که درین وقت هر رفت خود حج فرض
 کند یعنی اهرام بنده و در حج نشد و خود پس نیت جلاء و خشوع و تو شست باری است
 چون یکدیگر رفتند و دادن و یکدیگر را لقب بر نهادن و غیبت گفتن و سخن چینی و زدن
 کردن یعنی در حج ستمش کردن یا هم را مان و سکا زبان و فدا و نایب را عیدین چه نایب و
 زشت است مضمون و در وقت حج که متعنه بهیرون و طواف نشسته بود و آن است که نیت
 انجین و وقت زشت تر باشد و قیوم تر بود و ذکر حج بالا که گفته است در فی ایضاً خبر بود
 از متعه بقرع عبادت در متعه و نیکو و وضع مظهر موضع مظهر بنده نمود و **وَمَا أَفْعَلُوا**
مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ شرطیه است و جمله متعنه است و خبر برای ترغیب و توبه
 ترفیع کار است اینست و آنچه از نیکو کینه و از نیکو کاری بعد از آنکه خدا بفعال
 و جز و او آن توانید و **وَتَزِدْ ذَوَاتِ خَيْرٍ الزَّادِ النُّقُوتِ**
 عطف است و انما عطف است بر نون و ما افعلوا من خیر یعلمه الله متعنه ترغیب و توبه
 آید و معنی افعلوا الخیر شرف و مراد از زاد و کوزاد و آخری است پس از نیت و نیت
 از زاد التقوی است و بعضی گویند که این آیه وار است و زمان و جاییان که نیت نیکه

در راه حج بی نوشته میرفتند دعوی توکل میکردند برای قوت روی سوی رفق می آوردند
 بین و بعد از آنکه در راه حج است متعنه ایضا سوال بود و مراد از فان خیر الزاد النُّقُوتِ
 تقوی سوال باشد و نیکه را از حقه تقییم ملوح است **هَـ** اینست تقوی پذیرید و نیت
 بر نیکو کاری بپذیرید که بهترین نوشته تقوی است که بیان تقوی از حقه این معنی است
الْقَوِي يَا أَيُّهَا الْكَافِرُ عطف است بر نیت و دو جمله نایب و متعنه
 اینست ای کافر عقل از منم ترسید و تقوی و زنده و از خدا ترسید
 بر نیت که عقل از تقوی زنده و عاقل خبر پذیرد کاری دل نه بنده **لَيْسَ عَلَيْكُمْ**
جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ جَنَاحُ اس
 نیست بلکه خبر است آن بتبغوا تقییر به بایانی آن بتبغوا متعلق است بظرف
 مستقر فضا مفعول است نه بتبغوا من ربکم صفت است مرفضا جمله لیس علیکم جنایه
 مترادف است برای اذن تجریت و اجارت و سایر کسب یا با فرونی مال بر وجه عدل و راد
 و که بعد از آن که توانست و تواند بود و آنچه مستانه بود و نیز آنچه چون در وقت حج از
 حق و نیت و نیت کرده و بر عادات و افعال نیک و او و چنانست که سماع در حصول
 مان و نیت حج سوال کرد و آنچه بر وجه استیفاء در تجویز آن آورد و **وَتِ** کرده اند
 نیت و عبادت و اجارت و حج نمی پسندیدند و می ناکه مخلوط با اجارت و اجارت باشد و
 نیت حج و عبادت و عبادت را چهره معتبر نیست بلکه در خلط عادات با عبادت اثم و جناح
 بنده است و نشان این است این آیه مازل گشت و این امور به توجوه و اذن پیوست **عَیْنِ** اینست
 نیت بر نیت کاری و مبتدئ شما یا بسین مبتدئ شما و نیت نیک و نیکوکاری عطیای از
 نیت و نیت از کرم کرد و کار از نیت و نیت و اجارت به نیت و نیت و نیت و نیت
فَإِذَا أَنْصَرْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ
الْمَشْعَرِ الْحَرِّ اذکر نیت که خبر او امر بود و رانث بود و نیت و نیت و نیت و نیت

اَبَاءُكُمْ اَنْ اَشَدَّ ذِكْرًا لِّطَرَفٍ مِّنْكُمْ عَظَمَتْ بِرَأْسِهَا رَحْمَةُ
 که در کتب معتدله است مرصع رخسار ای اذکر و الله ذکر اکر کم اباکم افاضت ذکر غیر
 عطف بضافت مرصع رخسار ای اذکر و الله ذکر اکر کم اباکم افاضت ذکر غیر
 مفتوح آمده عطف است بر صفت البیه ذکر بیه موصوف ای اذکر و الله ذکر اکر کم اباکم
 اشد ذکر بکم برین تقدیر ذکر مرصع رخسار ای اذکر و الله ذکر اکر کم اباکم افاضت ذکر غیر
 وجه رفته بر صفت تقریبین وجه را منظور فیه گفتند زیرا که عطف بر وجه و بر صفت
 اید و اگر از روی قاعده وجه صفت نمیاید مگر آنکه بر اخصیای صاحب کتف و قریه میفرماید
 چه بود در غیر صفت البیه این که باشد یا اشد منصوب است از مرصع رخسار ای اذکر و الله ذکر اکر کم
 تقدیر ذکر مرصع رخسار ای اذکر و الله ذکر اکر کم افاضت ذکر غیر
 که ذکر کم نیست اشد مذکور به من اباکم بر وجه اول است پس چون شما مذکور
 خویش را ادا کنید و از عبادت حاج قانع گردید پس از جهت شکر گفت عظیم و بسیار این
 دولت فتنم خدا را یاد کنید بجز یاد کردن شما بعد از ادا حج و جهالت بدان خویش را
 بجز یاد آوردن قومی که سخت تر از شما از روی ذکر کردن شما پدران خویش را و برودم
 منیع اینست یاد کنید خدا را بجز ذکر کردن شما پدران خویش را یا چیزی که سخت تر است
 پدران شما از روی مذکور بودن که کرده اند عرب و عجم است و بجز یاد کردن
 فرغ در ذکر من قبله مرا باشد پدران خویش مشغول نیستند من و من و من و من و من و من
 یاد میکردند و براعت و شجاعت این بر زبان می آوردند و فراموش می کردند و فراموش
 و جهالت پدران خویش را یاد میکردند در سلام بعد از فرغ از حج خدا را یاد کنید بجز یاد کردن
 اینست گویند بعد از فرغ از حج خدا را یاد کنید بجز یاد کردن شما پدران خویش را و برودم
 ذکر پدران خویش را یاد میکردند و بابت بابت و در سخن و آمدن بسیار میگفتند و بعضی
 آیه مجنون گویند و اذکر و الله با احوالیه یعنی خدا را بجز یاد کردن شما پدران خویش را

یکی است و با او شکر نیست چنانچه شما پدران خویش را بوجدانیت یاد کنید و یکی میدانید و دیگری
 گویند پدران خویش را با او و بر بدی شکر نیست و شکر است در پدران و اوی دارد شکر است و خدا
 را یاد کنید ذکر خدا را بوجدانیت و نفی شکر است سخت تر و بیشتر باشد و اکثر و اغلب باشد
 از جهت این اوست ذکر اکر گفت و ذکر خدا را از ذکر ابا ترقی و کمتر است ذکر خدا را که از
 حاج مطلوب است ذکر اکر اشد کرد و اعلی را که مطلوب است با دلی که محقق است شکر او و در حقیقت
 در مقلود بغیر صلا الله علیه و سلم که مطلوب است بصلوة ابراهیم صلوات الله علیه متحقق بود
 شکر کرد الله صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم گفته اند **فَمِنْ**
النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ
مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ من يقول موصول بجملة منوع
 الخلق مبتدأ من الناس خبر مبتدأ ربنا آتنا فی الدنیا مقول قال است ربنا بقدر
 بار بانه مذکور برای خداوند که کار و ذوالجلال است و آتنا فی الدنیا مقصود مقالت است مرفوع
 ابراهیم مذکور است برای تاکید فی الآخرة طرف مستقر است و جمله و ماله فی الآخرة من
 مرفوع است **فَمِنْ** اینست پس بقیه از مردمان که در موقف حاضر میشوند و از این باری
 کردند که فی الآخرة دعا و ربنا آتنا فی الدنیا گویند و از خدا می جویند و نیست
 این را و آخرة فیه از من صل شدن چیزی یا از اهل گشتن چیزی و این شان کافران است و
 به حال این است چه است اینان مقصود است بر دین و اینان محرومانند از آخری که است
 از این است نیکویند تا در وی چیزی بخوبیند و ذکر کافران در فعل از جهت است که فراموش
 کردند در هیچ یکی می بودند و هر دو فریق در تعظیم خانه کعبه و احداث آن متهم میشوند
 و بعضی این الذین آمنوا انما المشركون نفس فلا یقرؤا المسح الا بعد من الله
 گفت این مشرکین اینان در میان مسیح نبوت و مشرکین است
يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و جمله و منهم من يقول اعطفت است
 سابقه و جمله و قننا عذاب النار اعطفت است بر جمله اتنا است اینست و بعضی از این که گفته اند
 که از خدای بخوبی می دانند و می گویند ای پروردگار ما بده ما را نیکی در دنیا و نیکی در عقبی و یا
 از عذابت بر ما بگردان و در عقوبت و در عذابت و بعضی گویند حسنه دنیا تو قننا عذاب و قننا
 حلال و ختم بر نیکی یافتن حسنه آخرت مغفرت و کسب آن سوی نعت و ادانی بهشت است و بعضی
 است و بعضی گویند حسنه دنیا علم و عبادت است حسنه آخرت بهشت است و بعضی گویند حسنه
 عینیت با حق است و مردنی با نیتهاست حسنه عقیق بر حق است و مردن از کور و نبرد و بعضی گویند
 و نیاز آن نیک بود حسنه آخرت محمد بنی است و بعضی گویند حسنه دنیا ثبات و جمل حسنه آخری است
 بر نیکی و بعضی گویند حسنه دنیا این است حسنه آخرت امانت از نیران است و خزان از اسباب حسنه
 دنیا و موجب ثبات آخری **أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مِّمَّا كَسَبُوا**
 اولیکه رزق الحاصل بر ایتهاست و هم نصیب جمله طرفیه خبر بهشت است و ما مصدر است
 ای کسب هم منسوب به یا موصوله است ای معشیت او و انشی الذی کسبه جبار و جود و صفت است
 نصیب نیکبر نصیب برای تقییم است و کثیر است جمله کسانند چنانست که گفت ناشان است
 فقیل اولیکه ایامه است اینست اینست ایامی که گفت ناشان است و اولی فقیل کسانند
 رزقنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و قننا عذاب النار میگویند و از حضرت صدیق اعظم
 و غیره از فرقه سنی میروانند است نصیب عظیم از کسب ایشان یا از آنچه کسب کرده است و کسب کرده اند
وَاللَّهُ نَسِيبُ الْحَسَابِ همچون در جمله است بقدر نصیب است
 مستحق کرد و این نصیب که حساب متعلق است و هم آن آید که حساب که به حساب کسانند
 خواهد شد و بگفت و در آن خواهد بود میانه جمله و اسیر الی باب بر چه کسب او و در آن
 و هم میگویند که **وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** اینست و خدای ثبات حساب است و معنی حساب اعمال است و ثبات
 افعال بر قدر و اندازه کسب و سببی است و در آن بر قدر و اندازه کسب و سببی است و در آن

وَأَذْكُرُ وَاللَّهُ فِي آثَامِ
 و بعضی است و ال بر کمال قدرت و دلیل عظیم بقدرت و **وَأَذْكُرُ وَاللَّهُ فِي آثَامِ**
مَعْدُونَاتٍ اعطفت است بر او و امر سابقه اینست و خدای با نیکبختی گفتن
 و در آن یاد کردن در روز و یاد کشیده یعنی در روزی چهار و باز گفتن از مناسبت و خدای
 کعبه و از طواف یاد کردن اما نیکبخت گفتن پس نماز و مفروضه نزدیک امام عظم از باید او و در عرفه
 تا عصر روز عید است در ایام تشریق بود و نزدیک است امام ابو یوسف و امام محمد از باید او و در
 عرفه عصر آخر ایام تشریق باشد **فَسَنِي تَعْلَلُ فِي يَوْمٍ مَيِّنٍ**
فَلَا أَشْرَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا أَشْرَ عَلَيْهِ
 و بعضی است برای تمیز میان تعلیل و تاخیر است و نیست پس هر که باشد بدو در قضاء
 است و تمام می چهار روز و بعضی دهم و یازدهم بر وی نزهه کاری نمود و کسی که تاخیر
 کند بر او تاخیر یعنی دوازدهم و سیزدهم بر او نزهه کاری نباشد و بعضی عرب تعلیل
 را نیت به تاخیر است و از دهم که در روز اول بخاری است و در دهم سینه و تعالی بیان تعلیل
 و تاخیر خبر در دهم و در از منظر نزهه کاری پیروزان آورد و در تعلیل میان دو چیز مختلفه
 است و در موجب برای میان ایشان باشد و در کتب فقه افضلیت تاخیر می چهار روز
 و تاخیر آورده و اولویت آنرا بیان کرده است و در تعلیل میان دو چیز لزوم تسویه میان
 ایشان است پس چه در میان عموم و فطر تعلیل است یا آنکه عموم افضل و اول است **لِيَكُنِ**
الْفَتْحُ خَيْرَ تَحْلِيلٍ ای ذاک لم یفتی و بانه ذاک لم یفتی معنی است برای بیان
 فتنه است و در مذکور بتیقین و آن است رشت بر نفی اسم بر سبیل عموم در حق تعالی و متاخر
 و اول بر سبیل عموم در حق غیر عاصیه و متقی از جمیع معاصی شود و یا آن رشت بر نصیب که مذکور
 در ذیل است نصیب محاسب و بر چه تواند بود که ذاک متقی در ذاک لم یفتی بدل از هم
 یا آن رشت بر فتنه که مذکور است در جمله و استغفر و استغفران است غفور رحیم بر سبیل تواند بود
 استغفر و غفور رحیم باشد الی بود و ان فی معانی غفور رحیم بود و نقد بر متدین است بود و یا

باشد این آیه مفضل و نه این سبب بیچیک که قسم اول از قسم دوم است بود و اگر این آیه را در
حق اهل کتاب در آمد و معنی کلام یا ایها الذین آمنوا بکتاب رسول او علوا و السلام است و اگر
انقران بنابر بدین وجه باشد بعد از تمام ذکر مرآت و تلقین و بیانات و غیادات و موافقات
و ذکر کافران و بیان احوال ایشان بود و مفضل و از جهت بیان مقام کلام باشد چنانچه در
دران الذین کفروا و اسوا علیهم و اندر تمام ام لم تنذرهم او رفته و مفضل و از جهت بیان مقام ذکر
کرده کافه معنی کلام و جمله بهال است از سلم یا از فاعل ادخلوا اینست ای مومنان کفر
یا مسلمانان است و زید و یزید و همه اموری که با ایشان اشتی کینند و بر موافقت ایشان
نابستند و در هیچ معنی نیست محو یا کونیک است فی که ایما این بیچارگان آورده و در واقعیت
و آیه است یا مسلمانان و آید و در دل بدین سلام تصدیق کنید و اتفاق کنید و در ایمان
آورده و در قرآن مفضل که قرآنی است تصدیق کرده ایم و این خوشم کند و آید و در آیه
در آیه هم سلمان نویسد و قرآن یا ان آید و لا تتبعوا خطوات
الشیطن انه لکم عدو مبین جمله و لا تتبعوا خطوات
ادخلوا فی اسم جمله انه لکم عدو مبین تعلیل است تاکید و از جهت تاکید است و در
از متابعت شیطان ملوث است سوی عداوت او اینست و که در متابعت شیطان
در عداوت و در پی که شیطان و در میروید و درستی شیطان و فرشتی با دشمنی و درستی
ظاهر و در پی است فاقول فی روی و ترنم کند و در پی که او میزد و در نزد فان الله
من بعد ما جاء تکم البينات فاعلموا ان
الله عزیز حکیم جمله شرطیه است که جزا و امر است و در مکه و در مدینه
مذکور عطف بر امر و نهی و باقی بود اینست پس اگر نشی بعد از آن جمیع است و در مدینه
و در مدینه و در عین احوال با اهل بیت یا از اتفاق کفر یا از بی خبری است و در مدینه
و در مدینه و در عین احوال با اهل بیت یا از اتفاق کفر یا از بی خبری است و در مدینه

در بیان استوار کار است هیچ کار او بی حکمت نبود و جزا و جزا او در غیر محل نشود و در حکمت
و در عداوت و در پی که شیطان و در میروید و درستی شیطان و فرشتی با دشمنی و درستی
ظاهر و در پی است فاقول فی روی و ترنم کند و در پی که او میزد و در نزد فان الله
من بعد ما جاء تکم البينات فاعلموا ان
الله عزیز حکیم جمله شرطیه است که جزا و امر است و در مکه و در مدینه
مذکور عطف بر امر و نهی و باقی بود اینست پس اگر نشی بعد از آن جمیع است و در مدینه
و در مدینه و در عین احوال با اهل بیت یا از اتفاق کفر یا از بی خبری است و در مدینه
و در مدینه و در عین احوال با اهل بیت یا از اتفاق کفر یا از بی خبری است و در مدینه

تفسیر توت و غلبه است مناسبت هل یظن ان الله فی ظلم من الغیام و الملكة یظنون یعنی یفرون
الله فی ظلم من الغیام و الملكة یظنون یعنی یفرون

است در بیان یا ایهم الله مضافی مخدوف است یا ایهم غیاب است با مضاف است عباد و مجرور
در ذمت یوحی یا ایهم الله بعد از به و لعل جمع غلبه است چنانچه حلال جمع حله و اللایا که عطف
است بر الله و لان غیام برای انکار است و آن در حکم نفی است اینست که تفسیر معنی
تفسیر مظلومان که گفته اند غیاب غیاب غیاب را با آوردن غیاب خود را بر ایشان و در
سبب یا نهادن از ابراید که آسان پوشیده یعنی در برابر ما می که همچو سایبان آمده و مکر آن فرستاده
که با غیاب ایشان را و این کلام یعنی لفظ فی ظلم من الغیام از باب تشبیه بود و از تشبیل
تفسیر بین لکم المیظ الا بغض من المیظ الاسود باشد و تفسیر آمدن غیاب بودن آن
در بار از جهت است که غیاب چون از جانب آسمان آید و از ابری که مطهر است روی
ناید غیاب اولی که تر باشد و قطیع تر و در شوار تر بود و قضی الامر قضی
تزل فعل منزله مصدر عطف است بر اللایا که یعنی و ان یا ایهم اللایا که و قضی الامر بر لیل
یکی قضی الامر قضی الامر لفظ مصدر خوانده اند اینست دیگر آنکه بایستد در تفسیر
و قضی الامر استوار کردن اما کافران و توانا بود که قضی الامر رفعی که غنوم باد و سابق است
مطلق یعنی او بعد از آن قضی الامر بود و توانا که قضی الامر حاله از یا ایهم یا از بنظر و ان که
مذکور است و از تفسیر قضی الامر یعنی و قد حکم الامر بنیانند کافران و
و در مدینه و در عین احوال با اهل بیت یا از اتفاق کفر یا از بی خبری است و در مدینه

وایوای کرمی نهایت برایتان خواهد شد و ابدالا بد و نعمت اینان انفرام گیرد و بدید
 لذت و راحت اینان انقطاع نیاید و شمار نعمت بی همتا و مگویند و در عهد و امان آن
 قیامت تمام نعمتای دنیا هر چند که بسیار بود از غیر شمار بیرون نرود و قارون را اگر چه با
 کج سر و داند کجی میزد و بود که در ناحیه زمین نهادند و هر چند غرور و اخرا این بابوالت
 بود و در نظر خلق بسیار می نمود لیکن چون خزان او صداری محدود و نامباری معدود داشت
 که نتوانست به فراوانی قطع و زوال و فنا یوست اغنیای بر وزیریک جنبه و زده که وزیر در قفا
 دارند و خود را بغیر و محدود و تنهایی غنی می پندارند این را بر فقر اهل اسلام بسیار
 است بخیر علیه السلام که برای این از محض صادق الوعد غنا نمود و موعود و نعمت غیر غنا
 در دالین معدود بود دست از محض صادق و جوی فوقیت و غنیت بود و جوی فزونی
 بَوَكَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَنُفِثَتْ إِلَيْهِ
 الْبَيِّنَاتُ مُبَشِّرَاتٍ وَمُنْذِرَاتٍ وَأُتْرِكَ
 مَعَهُمُ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بِهِنَ النَّاسُ
 فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ حمله سل بنی اسرائیل کم اینها هم مشایبه بنه تفر
 شکایت بنی اسرائیل بود پس ترا ازین آیت الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و دیار
 الموت و اینه الم ترالی اللذان بنی اسرائیل نیز در شکایت اینان مقرر نحایت سابقه روی نمود
 انجمله معترضه برای تپه بن علیه السلام آمده و تفسیر بیان اینک شکر که در بنیه شریک
 خصوص زبانه بنی بر شریک و کلام فصل آورده شده جمله لیست اند و در قرینه حکم
 بن اند و فیما یستلطفوا فیهم معطوف بر محذوف بود و تقدیر کلام کان الناس له و انما یستلطفوا
 فیما بینهم ان کفر بعضهم و نفی بعضه است و این اسلام نبوت اند لا آخرون باشد بشیر و
 منذرین حال است از اینیس که منقول است بر نبوت اعدا و غیر لی که غایب برکت است و نام
 مستغرق است با نزال و محذوف است بر نبوت اسلام در الکتاب برای بنی است که

بنی بران را یک کتاب نبود و تبعه و کتاب معنی جنس روی نمود **میسر** اینست بوجه اندر و
 در آغاز عهد آدم علیه الصلوة والسلام کرده و واحد متصف بصفه اسلام تا در قرجه که میان
 وقت آدم نبوت نوح علیهما السلام بود و در آن قرون از کسی جز اسلام و اینان روی نمود
 که بر برتر نبوت حق بودند و میان خویش در ایمان و اسلام موافقت می نمودند تا بعد از نبوت
 اهل کشته تا زمان صلیبنا علیه السلام و الصلوة به اسلام دانسته و بعد از بر نبوت
 و ایمان که ششده پس میان خویش اختلاف کردند بعضی مسلمان ماندند و بعضی کافر شدند
 پس بر اینکند خدای سبحان بران را بت رسته هندکان و ترسایندکان و در ستاد با سوا کرا
 بن با حق تا حکم کنند میان مردمان و در خبر که اختلاف کرده اند و مان حکمی محقق و قضای
 حق و هم و مال با عمل صالح تا زمان ابراهیم علیه السلام متفق بر کفر بودند و در توافق کفر
 یک کرده می نمودند و بعضی گویند در زمان ابراهیم علیه الصلوة والسلام همه میان جمع بر کفر
 بودند و توافق در کفر آمده می نمودند بر نبویه نبوت احد عطف است بر کان این
 از واحده محتاج سوی تفهیر و خنجه بر وجه سابقه که ششده است بود معنی چنین آید بوده اند
 مردمان است واحد بر کفر پس خدای سبحان بران را فرستاد و این را برای حکم کردن
 آنه فران کن به ادما کتاب حکم کند و آنچه ایشان اختلاف کرده اند یکدیگر مسلمان شود
 و این روایات می یافت و زبیده اند و در بعضی تفاسیر آورده اند که اجتماع عالم بخیر و بد
 عفری بوده و اتفاق عام در هیچ زمانه روی نمود و آنچه در بعضی اعصار از اتفاق بر کفر
 نقل کرده اند و روایات ثقات را آورده اند محمول بر اجتماع اکثر بوده و در وقت
 اتفاق نبوت و **وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوا**
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ
 حرفه یعنی از بعد از ما جاتم البینات و مفعول له یعنی بغیا هر یکی مستقل است بفعل است که
 عنوان به ششده که در کتب بود و ششده لغز نفی برای انبیا است و سواستای خلت

اینست پس گفته میشود که گفته شود آگاه باشید برستی که هر خدای نزدیک است که برسد اگر می
 نظر به بلای طبع نظر بود آن نظر که کلام طبعی باشد تا کند و اگر می نظر به کلام
 بود و استبط در نظر منصفه آنکه قریب نظر است آن نظر که کلام انکاری پیدا کند تا کند
 حقه و انکار باشد و واجب بود و در جمله امستهم التفات چه ذکر مومنان و در فقهی است
 استوفا استلزامی بر وجه غنیت بود در آیه ذکر مومنان بر وجه خطی بر روی نمود و در فقه
 استلزامی بر وجه غنیت کفار ذکر کرد در آیه شریفه دل می میرد بشفقت و خیریت که کسب
 کفار پیش می آید و تحصیل بر تحمل آن آورد و بیان این کرد که در آمدن نیست و استلزامی
 این کار بر وجه غنیت و غنیت است **پس** تا بوده هیچ کس میسر نشود و مراد از گرفت
 برادر که کار کرد که شکان نیز بر رخ دیده اند انگاه که می رسیده اند رسم غنیت نیز رسیده
 است و راه هیچ مایه تقسیم است بر آنکه در دل این است در وجه اخواب و غنیت گفته اند و چنانکه
 بود و در هر دو جنبه امور کمال امور قطع و شوق غنیمت روی نمود و غنیمت یا ان کار بر وجه
 که در آن وقت است غنیمت طبعی مکرره می بیند استند در شان این است این آیه نازل گشت
 بر آنکه در غنیمت با اقوام گذشته و با هم رفته و با این بر حکم البیته اذاعت طاعت است
تَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَذِهِ نَافِلَتُنَا**
 بن محمد میری مالک مال بسیار بود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان اینکه مال غنیمت حافان
 گفته سوال بود این آیه در شان او بود نازل گشت و آنچه بر وجه فقر نس میای حکایت سوالی
 او بنموده و بیان مصارف که سوال از آن اوره هم بود بود و پیوسته است که این روایت
 بسیار بود که بایست که سواد فعل واحد سوی جماعه بود از قبل فقر و ما بود جمله استقامت بنا
 مفوضه یعنی با تو است قیمن یا منفقونه مفوض بسیار بود **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَذِهِ نَافِلَتُنَا**
 محمد که چه چیز است که نمی بردی استحقاق جزا و دفع بلا چه خبر و هم **قُلْ مَا الْبَقِيَّةُ**
مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالتَّيْمَةِ

وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ حاکم است نفقه است چنانچه که پیغمبر صلی
 علیه و سلم بعد از و در میان تو که ما ذایفقون سوال کرد ما ذایفقون لم یمن یسألونکي ذلك
 یسألونک ما نفقتم من خیر فللوالدین الآیه موصول با جمله مرفوع المحل بر ابتداست و در خبر بیان
 است فللوالدین خبر مبتدأ است والاقرین بابا یا بر معطوفات غنیمت است بر والدین که خبر
 است اینست که بگوی محمد است ترا آنچه از مال اتفاق کنند پس بر این استناده بر این
 بنی بر و پدر و فرزندان قریب و بیکان که با پدر باشند و مردمانی و پدر مال اند مرکز
 که نوشته شده اگر چه در خانه خود غنی بود در راه با احتیاج بود که هر چه بدید از اندک
 و از هزار مال و مشروب و ثمار و جو و کبک دفع حاجت است و موجب خیر است
 که با پدر بود یا بنده جو باشد **پس** شرط عطا نیست بسیار چیز از درمی دانست و از آنکه
 بپایند که در محل باید و صدقه را در محل صالح بنده چه صدقه رونق نگیرد و اگر آنکه بر محل برسد
 صدقه فقر است و حق صدقه میان فقر اقربان فقیرند و میان و اقربان آنکه اقرب
 فر بود و هیچ یکی از مادر و پدر نزدیک تر و کسی که استحقاق اتفاق از ایشان برتر باشد و از غیر اقرب
 کسی برتر یا اختیار کنند و کسی از تیمی و مساکین و این پس محتاج تر نیست پس اولویت
 ایشان بر غیره یعنی است و تیمی و مساکین با جمع کرد چه گفته است که این السبیل است
 و این افراد السبیل تنه برین بود که احتیاج او باعتبار افراد و تنهائی باشد که هر
 فردی در غایت است بجهت این آن نوشته و بقطع طریق نرود و در خبر در گذشت
 نوشته شود و آنچه یعنی ما نفقتم فللوالدین بقی سوال بغیر عاوب او دارند و بر خلاف
 تا بر بنده به علوب سبیل **قال** از قیمن نفقه و بیان آنچه نفقه کنند بر آنچه صدقه دهند
 و این بیان آن گفت بلکه مصارف را بیان فرمود و تنه کرد که اهم و ضرر از آنست که
 باقی باشد و در سوال نیست که این را بیان کنند و این از ابواب با غنی با غنی است و
 و این را با سبیل یکیم چنانچه در میان آنکه غنی الامله قل بی موافقت است

منه غریب ده میداشته از آن میدن فراتر از کردن نمی خواستند تا آنکه است و نه از آن
والاعیان بتجدون منه سکر و زرقا نازل گشت و پان مضمون او بوجی غریب است
سکر نیزه غریب باشد که نام بود و سکر کرد و بر یک حدیث الحرفه مالمون الشجرین نوعی از غریب بود
احدیه صی به رقی اندنم نفع غریب شده میداشته از آن میدن فراتر از کردن نمی خواستند تا
است و نه از آن بتجدون منه سکر و زرقا چون دیدن می سجده و تشریف اورد
مقابل زرق حسن ذکر کرد و داخل زرق حسن بنا برد و از نوزدن سکر و غریب ماند و بعضی
جنبه تشریب غریب عادت خویش نگذاشتند تا آنکه عمرین خطاب و معاذین چل و چل
از صی به پیش پیغام آورده گفتند یا رسول الله فی الامر کففت فتوی ده ما را در باب غریب حکم اورد
کرد آن که در سبقت عقل است و سبقت مال است و مشتمل بر انواع ضرر و زیان این آیه تفسیر
عن الحرفه و المیسر آخر نازل گشت جمله اینها انتم کبر و مشافع للناس و انتم اکبر منه فتقوا
پوست بعضی صحابه دیگر نیز مرتبه شدند و از تشریب غریب ماندند و بعضی هنوز در تشریب بودند
درین کار ادیان و اعتدال می نمودند تا آنکه و بی صبی غریب می شد بود و در حاله سکر و بی
مموده و در فوات قل یا ایها الکافرون بجای لا اعبد الا تعبدون اعبدوا تعبدون بزیان
اینها ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکران می تقلموا ما تقولون نازل گشت
صحابه تشریب غریب را وقت صبحه که نشتند بعضی بر آن افتادند و وقت نازل گشت
بنت دل بر تشریب آن یکا نشتند تا آنکه روزی بعضی اصحابه دعوه کردند خود را در تشریب غریب
سعد و من در سکر بودی که در جموع غنای بود و آنست که در الف و ج و ح و ز و س و د و ر و
گردانید و او را از روی رسیده سحر پیش پیغام علیه السلام رفت آن انصاری مذکور است
گشت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه العزم بین ان فی الغریب نازل گشت و در تشریب غریب
آیه یا ایها الذین آمنوا ان الغریب و الکذب و الاثم و السب و النفاق و البغی و الحسد و
یا ربی بر من و کما یا له غریب ما نم و جانم و عانم بر ترک آن شام امر الله بید گشت و تشریب

و در چاهی افتد و در آن مناره بلند کنند پای بدان مناره برای با ننگها زدن و سر نام و اگر
نظر غریب دریا افتد و آن دریا خشک شود و در آن کیه روید و وای با بحر انم عین غریب نام
گشت و در سبقت بعضی پوست جنبه در سحر و کافز کرد و اندک و بسیار و چون خوک و بول یک
و نام و پدید باشد اما الحرفه و المیسر تا قبل انتم منتهون حرمت غریب و وجه ثابت گشت جنبه تفسیر
این است در آخر سوره مایه بیان خواهد پوست و نیز اجماع است بر حرمت او منع کرده است و است
جنبه تفسیر نبوت آیه بقیة الحیات و الماتت نبوت در وقت و در این آیه غریب نام شده
و آنست که آن بزه کاری بچه وجه روی شود **و حرام** غریب که چه در آن وقت لیکن بطبیعت خویش
بر آن بعضی عزات شدی و مستوجب اصاحت وقت تقویت صلوة و عطلت از اعمال که العطله حرام
در حد الاثران و نسبت ندیان و امثال آن آمدی و میر تشریب چند حرامی بود سبب اصاحت مال و
استند و نقد کردن مال که که بفرصت که باشد در غریب و در آنجا مرت عقل از دست و درین
این از طبیعت منع شده است چون تقویت صلوة و مقیم طعام و ساقط رنگ از سحر و نام و زیاد
شدن نوت و باز و افزودن قوت جیاء و دفع کردن افیض امراض و اوجاع از آن
مسود نم و زیان آن باشد لم یعمل شفاکم فیما هم علیکم غریب شفا چگونه بود و بدو شفا چگونه
نموده و در امراض سودمند کرد و **و حرام** آن روز که روزی تفاروی می شود هنوز غریب نام شده
بود و اگر که قول مسود نفی است شفا بجماعت و تشریب است نه نفی معصومان شفا حکم طبیعت بعد از حرم
طبیعت گشته لیکن انقیاد و نف بدو تشریب است **یسألونک ماذا**
ینفقون قل العفوا ابتداء فلما بغی الذی است ینفقون صدق است
عفو و عفو از آنست اما الذین ینفقون یا مادر محل نصیب است منقول ینفقون است معنی آنست
ینفقون از محرم است جمله تبار و افراد معصومان و هم است یا لولا که یقین یا ینفقون یا یکوین یا یب
نفس منقول و هم منزل منزل لازم است جمله بیان سوال است از جمله یا ینفقون یا یکوین یا یب
نفس بیان خواهد پوست قل جمله کسافه است در جواب ما و اقول عین یسألونک و کسافه

تنبیه میکند و یک سید عالم میگوید هر کس با و نان نشسته هم در نان و در نان نشسته
 نشین تا قتل تو از او شود و یکتا آیات الله للناس لعلم
 یتدکرون یعنی کسی که تکرار استغفار است بین و جمله بین عطف است بر روی
 اینست و خدا آیات خویش را برای مردمان بیان میکند و واضح و معلوم میکند و تائید
 کند و اینست بفرموده و یسألونک عن المحيض قل هو
 اذی عطف است بر یسألونک عن ایضا میگوید متعلق است به چه بالارفت بر روی
 مقول قاست و چه کرده اند که اهل حیایست زن را در محاله حیض از خویش بگوید میفرماید
 آنکه ایشان در خانه نمی مانند چنانچه مردان و معان میکنند و بی سبب خود را در بی وقت
 افکنند یعنی اعراب به پناه میزنند و در مجلس معلومند که اندک نشیند یا رسول الله جاهد
 مرد بسیار در محاله حیض با زنان یکجا ماندن و شواکر حیایست نرانی سببیم خود را سبب
 معرض ملک می آریم و اگر حایض خود می پوشیم در هلاک آن زمان میگوئیم یا رسول الله چه کنیم
 چه کنیم زن کافری با زنان حایضه چگونه بسر بریم این است نازل گشت سوال ایشان بر روی
 اینست و می پرسند ای محمد از من حیض بگوید حیض طبعی بود یا کونی حیضی است که در
 در جوارحی یعنی بر روی ساق عتزلو النساء فی المحيض
 ولا تقر بهن حق یتطهرن فاستجاب الله له
 عطف است بر فاعل و اینست پس زن را در محاله حیض ترک کند و اینست که در این
 تا پاک شود تا غسل کند میان فرات نجف و نشوید و معنی تطهرن پاک شدن بود محل نجف
 با و ن غشو و جوابش بفرموده و یسألونک عن المحيض قل هو
 فاستجبت له من حیث امرکم الله جل جلاله
 سابق اینست چون زنان پاک شوند از حیض بدون آینه پس بر زن در کمال
 فرموده است بپوشیدن زینت پاک و پاکیزه است و از فعل حال است بی و نشیند ان الله

یحب التَّائِبِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ اینجمله فرموده است
 طبع بسیار و منظر آن تا ترغیب توبه از مناسبت و پاک بودن از گناه و توبه ای و چون جمله از خدا
 نظیر آن تو این نیست که امرکم الله بر معنای منظر آن طبع بود و تفسیر طبع تا ایله حایض
 نمود اینست بدین معنی که خداوند توبه کننده کانا و پاک شود کانا را توبه
 کننده کان و در غیر محل رسیده کانا و بدانکه مردمان در حیالت حیض در اوقات و نظیر طبع
 نرسایان بهج سبالات حیض نمیتواند و از جمیع حایض پاک نمیدانسته و این کار که است
 و نظیر عیب نمی بیند نشسته جودان و معان بلکه ترک این ان لازم میداند و اینست که
 در مواکله و معانی نمی پسندیدند بلکه اینست که از خانه نمیدانسته و ایام حیض برای این
 معانی طاعت میباشد و معانی است و معانی است و معانی است و معانی است و معانی است
 نظیر و اوقات فرموده معانی را مواکله و معانی است و معانی است و معانی است و معانی است
 از آن تا انوار خرام ساخت و این قول ابو یوسف است و امام محمد سر غیر فرج روا
 میگوید چنانچه بود این و معان میگویند و نه چنانچه نرسایان می آینه نشاند که
 حُرَّتْ لَكُمْ فَاْتُوا خُرَّتْ لَكُمْ اَنْتُمْ سِتْمَةٌ فَاْتُوا خُرَّتْ لَكُمْ
 معنی است آنکه کم اینست که حیض باید هر چو که خواهید یعنی زنان خویش را
 چنان کنید بر هر صفتی که دانید بعد از آنکه باشته یا ایستاده ای یاد و معنی است و کیف
 این برای تعیم مکان است و این است طهرت فأتوا خُرَّتْ لَكُمْ فَاْتُوا خُرَّتْ لَكُمْ فَاْتُوا خُرَّتْ لَكُمْ
 معنی است و تعلیل فل هو اذی منوع است که محل متعین باشد تعیم مکان مراد نمود معنی است
 شین کن تعیم صفت بر اوست و قد موالا لنفسک و اتقوا
 الله جل جلاله و قد اعطفت بر فأتوا خُرَّتْ لَكُمْ و حمله و اتقوا اعطفت است به تعیم مکان
 اینست و برای شفقت نفس خویش طهارت و تسبیح و دعا و طهارت و تسبیح و دعا و طهارت و تسبیح
 باشد و سبب تکریم سید المرسلین کرد و بر جمیع تقدیم گفته و از خداوند تبارک و تعالی

مفعول است از جهت ترین رجعت که غفای بواحد است یعنی قریب انقضا باید داشت و درین
 باعتبار ترتیب رجعت نکاح و نوبه هر یک که مستلزم معنی عدّه است بطریق اهل معنی مفسر است
 داشت اینست چون نماز تراطیاق گویند و از این جهت بیانی جویند پس از این
 عدّت برکنند بر عقد و تفریع نوبه را از این جهت است که نوبه را خواستن مانع نشود از
 شروع چون این میان خویش بدین خوبی و نیکی میمانند شوند باز دارند تشریف این
 از و به باعتبار حال است نه باعتبار حال جنبه و در منقّل قتل اسلام و هدی المنقّل غنیم
 شد و اگر نوبه را می که بوده اند مراد دارند تشریف و از باعتبار ماکان میمانند **ذَکَرُ**
يُوْعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ
الْيَوْمِ الْآخِرِ و از این جهت بر منی مذکور است و خطاب بکاف خطاب به پیغمبر علیه
 السلام با بود یا نبی طبع غیر معین باشد و از منقّل الحّل بر ابتداست موصول با جمله نبی
 کان فی علی است میو عطف جمله خبر مبتدأ است و جمله ذکری عطف تدریج است اینست
 ای نبی طبع غیر معین این معنی چند مذکور و منی مسطوریند داده میشود بدان که کسی که بخدا
 قنایت ایمان آورد و دل بر تصدیق اسلام و انقیاد و بر احکام مسدّد **ذَکَرُ**
لَكُمْ وَاطْمَئِنُّوا و از این جهت است که بگوید با بماندن از باز داشتن زمان است خدا
 توبه را و بنده گرفتن بدان حکم خطاست مرنده کنندگان زمان از خواست توبه را و
 الحّل بر ابتداست و از آنکه با آنکه معطوف بر و خبر مبتدأ یا نبی طبع غیر معین است و جمله
 بعد تدریج یا تعلیل است مرنزّل سابقه را دلیل است اینست آن یعنی نبی شما را و از
 از باز داشتن زمان از خواستن توبه را بکه و درست و با کثرت از سبب سیدان نوبه را
 که بدان عارضه توبه را و نماز با توبه باشد **وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا**
تَعْلَمُونَ اینجمله حال است اینست و حال اینست که خداوند عالم را و شما را
 مفسر میگوید که شما نمیدانید و ما می دانیم که از منی مفسر میمانند **وَالْوَالِدَا**

يَرْضَعْنَ أَوْ لَا دَهْنَ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ
لِيَأْرَأَدَ أَنْ يَتِمَّ الرِّضَاعَةُ اینجمله عطف است
 جمله خبر است و خبر است معنی امر بهیچ تیر معین که بالا رفت و کاملین صفت مومنان
 مردمان یا الطاق حولین بافقان اندک محتمل نباشد عارض و مجرور یعنی لشکر از متعلق
 بر مفعول بود جنبه گویند رضاع فلان بفلان و تواند بود که عارض مجرور خبر مبتدأ محذوف
 یعنی ای نه الکم لشکر ادا تمام الرضاع و از منقضا ان اوزیاده علی من حیث حال
 الرضاع اینجمله صفت است چنانست که گفت دو سال کامل در حق کیت فقیل لشکر را و از
 نیم الرضاع است اینست مطلقانی که فرزند دارند فرزند از خویش را و دو سال کامل است لغو
 و فضاله رعایین و بعضی گویند تمام مدت رضاع در حق کسی که مدت حمل او شش ماه باشد و
 سال کامل بود در حق کسی که مدت هفت ماه زاده شود مدت رضاع هفت ماه باشد و در حق
 که مدت ماه زده شود تمام مدت رضاع هفت ماه باشد یا نه یا نه و در حق کسی که نیمه ماه زاید
 تمام مدت هفت ماه باید و کسی که به ماه مودود شده باشد مدت رضاع او هفت ماه معین است
 لغو است و جمله فضاله لشکر شهر را و بعضی در جمله فضاله شهر را حمل بر شهرهای شیر
 و اول گفته اند و بر بودن مدت رضاع سه ماه رفتند قول ابو حنیفه اینست و بر قول او و اول
 همچنین است سوال این آیه را برین تقریر باید رضاع اولاد من حولین کاملین لشکر را و از آن
 از منی مفسر است و فضاله رعایین معارضه می آید و تخالف و تفاضل هر سنیاید **وَأَنْتُمْ لَا**
تَعْلَمُونَ این آیه محمول بر رضاع جایز بود تعیین دو ساله در رضاعی که واجب است یا نه معارضه بناید و تخالف
 از منی مفسر است که فرزند از دارند فرزند از خویش را نیز دهنه از جهت بیانی که تا
 رضاع ان را خواهند و علی الولد که سر ذقین و
لَسَوْفَ تَكُونُ بِالْمَعْرُوفِ از منی مفسر است و کونین عطف است بر و
 سلفه را و خبر مبتدأ است و از منی مفسر است و از منی مفسر است و از منی مفسر است

نمیزی بودی از جهت استادی که جای بر غیر منزه است و این را از غیر واجب شد و جمله عطف
 بر جمله والوالدات بر صفت اولاد این را تقییم خبر برای قصر است اینست بر چه که است
 از جهت اوراق شده است برای نفقه منتهی تا از ماکولات و مایوسات بر وجه نیکوی لازم بخیر
 بر صفت و بدل از این بر وجهی که محبوب شرع دارند و محمود طمع ندارند بود و آیه قرنیه است
 که از والدات مذکوره مطلقا مراد باشد اموات اطفال که منکوحات اند مراد نشوند که نزد
 امام اعظم فی السیاسة استی رادان اطفال که منکوحات اند بر اجتماع روا بود و اگر بطلاق
 شوند استیجاریان برای ارضاء روا بود و اگر بطلاق اجنبه شوند روا باشد و نیز در
 مطلقا چه اول ذکر مطلقا برای وجوب عدت کرد و بعد مطلقا باجماع برای بیان
 عدت آورد و بعد ذکر مختلفا مطلقا تا بالاندر بعد حکم مطلقا تا مطلقا تا مطلقا تا مطلقا تا
 مطلقا تا در حکم قرین انقضای عدت مذکور گشت بعد از آن حکم ایشان بعد انقضای
 بیان مروت اگر این آیه ذکر مطلقا تا که فرزندان شیر خواره بود و از آن پس
 باشد و بعد از والدات مذکوره منکوحات مراد دارند بدین تقدیر امر از صانع برای استیجاب
 چه بر منکوحات شیر خوار و فرزندان خویش واجب بود زیرا که شیر دادن فرزندان و آن
 بر او واجب باشد یا محمول بر خوف هلاک میبایفتن مرضعه دیگر بود یا بنا بر قس که بستان
 مرضعه دیگر و قبول کردن بستان واجب گویند و از وی صیانت بچه از هلاک بشیر دادن او
 گویند مراده از مولود بهر دست اگر علی باب گفتی و نه سبب شدی در تعبیر آن بود
 و علی مولود چه فایده بود و در این کلام چه گفته باشد **جواب** در افترا مولود له و آیه
 یک بیان علت ازوم نفقه تعلقی خاص و مواانت بیه الاختصاص در مطلقا تا مطلقا تا
 بهی بدیده باشد یا در رسوم ذکر او بلام ملک اشارت میکند بکن ملک و نفرت بر آن در
 بر مال بر جنبه و آیه و مالک یک گفته اند و در موایل عدت بیان رفتن ملک است
نفس الاوسعهما لاتضامر والد ابول

تفسیر

لَا مَوْلُودَ لَهُ يُولَدُ لَهُ و ماله لا تکلف نفس الاوسعهما آیه عطف
 و علی مولود له زن من و کسوتن بالمعروف و لا انقضای رخصته نفق و نهی خوانند و بر مرد و
 مقرر جمله لا تکلف نفس الاوسعهما دانند و لا مولود له دانند عطف است بر والد و نهی است
 ازوم نشد و کسوت منغات بر طریق خوب که منکر شرع و طبع نباشد آن بود که هیچ یکی تکلیف
 چیزی قدر طاقت او باشد مرضعه را تکلیف نکند در کم کردن آن قدر که از آن بران نتواند نهاد
 و بر تکلیف آنکه قدر زیادت نفقه و کسوت آنچه نتواند داد هیچ نفی تکلیف کرده نشود مگر آنکه
 قدر طاقت او بود زن را رسانیده نشود و در باب اجراء منع مرضع بکم کردن و بر رخصه
 از دادن و علی الوارثه مثل ذلالت عطف است بر علی المولود
 له زن من و علی الوارثه مولود له مثل ذلالتی مثل ماله مولود له من نفقه المرضعات الا
 صغیر و کسوتن بالمعروف من غیر مرضعه و لازم بر وراثت پدر مثل آنچه بر او واجب بود و بر
 منق که کسی از ازی نشود و بعد از وراثت مذکور وراثت صبی مراد و از بعد یعنی نفقه صغیر
 و از آن او واجب بنده است که بعد مردن شود صبی وراثت بود نفقه او بر صبی واجب
 مثل آنچه بر پدر واجب بودی و ادای آن از وی روی نمود و اگر در شمار بسیار باشد نفقه را
 بر مانده میراث قسمت کنند اگر صغیر یا بر بزرگوار و بعد بانشه نفقه و کسوت من و
 بنده مرث ایشان دو حصه بر حصه یک حصه بر یاد بود **فَإِنْ أَرَادَ اِفْصَا**
عَنْ تَوَاضُعٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْهِمَا این شرطیه عطف است بر شرطیه والدات بر صفت اولاد این چنین
 کاتبین و جمله استنفذ من غیره است چنانچه بالا که گفته و ذکر آن بیشتر رفته است اینست
 پس اگر نخواهد پدر و مادر جدا کردن صغیر از شیر که مانده باشد از راضی بغير خشودی یکدگر پس
 پس مان جدا کردن از شیر منش از گذشتن دو سال نوبه کاری نیست بر مادر و پدر زیرا که
 و هر که بکافش موافق شود از محال شفقت بفرست فرزندان را نباشد **وَإِنْ**

اینست

عطف بر غرضم پنجاه عطف بر جمله سالقه است اینست نیست نزه کاری بر شما در این از خود است
زنان معصومه و زانتان و مدت توفیق کنید و سخن درین باب بر بسته و کتب فی یوم و کتب مکرر
بالا اینست این در دلها خویش بنشان دارند و انرا بر این پیدایند و میان تیر خطه پیش بر
این مدت اطفا برین سخن نماند بسته نماند سخن نیست پیش از حکام موجب از اولاده و در
بنی از قباحت مقرون باوقیاحت خرد بنده و دو بلامت و کوفتش آن بودند **عَلَّمَ اللَّهُ**
أَنْكُمْ تَسْتَدْكِرُونَ تَهْتُونَ جمله معترضه آمده برای غرض در خطه
زنان معصومه است اینست میداند ضای که نه از زمان مذکور را یاد خواهند کرد و خطه پیش
در دل خواهند آورد و از خوف رانده شدن غیر تعریف و قیوم سبقت خواهند نمود و در
این در ستایش غرض خویش بر اطفا از فضایل و می سوزد ذات خواهد نمود و **لَكِنْ**
لَا تَوَاعِدُهُمْ سِرًّا بسته است اگر است سر جمله محذوف است و ذکر من
و اخطا من بالتعریف لا بالیقین و غرض من فیکم و شکم و شکم یکم و لکن لا توعد من
ای جمله است اینست نیز که در وقت قبیل خویش که موجب غبت زنان بود
کنید و یا بزرگتر بحال و اصل و نسب عورت که جبهه غبت مردان بود از این غبت
نمود و اینست بودن خویش در دل او آید اگر تعریفش بوجه جماع و قوت بجا نیست
و اگر اقرین قیامت و دنیا و قیامت دانند جماع را سر خواهند که جماع بجا نباشد و غرض
طریق بنیان حاصل نبود **إِلَّا أَنْ تَقُولُوا أَكْثَرُ مَقْرُوفًا**
استشاق قطع است ای لکن آن تقو لوا قولا موقو و جانی و سیل نموده است اینست
درین باب سخن غیر مذکور کنید و ذکر آن بر طریق خوب بگویند بیان بود و جبهه که گویند
چون قوی تم یا گویند که کس که زن او کلمه کرده جایز باشد و تواند بود که زن او
و از جمله بقیه بر اینست **إِلَّا أَنْ تَقُولُوا أَكْثَرُ مَقْرُوفًا** ای لایکثر شرعاً و لا طبعاً و اینست
ضمیم باشد نیست مریض را زمان حدت می گفت می کرد آنکه بگویند که جبهه بنده

و طبع بود مگر آنکه مکرر و بغرض بیان شود چنانچه کس گوید که من از خدا بگویم این از من
نه شود و شکر ضای بگذارم و حق موافقت با آن زن بجا آورم تا بگویند دولت آنست که
خواهد بود که چنین زنی بجا خواهد بود و یا نیکبختی آن زن خواهد بود که متوجه بگویند
خود است مثل این کلمات رغبت آمیز و مودت آمیز که متضمن مذکر و نهوت و منافه
مروت و پاک بود بگوید و الفا و رغبت در دل زن مذکور بگوید **وَلَا تَغْضَبُوا**
عَقْدَةُ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ
و انعقد النکاح قبل منی العدة و منی از قصد کنایت از منی آن فعل بود که
ن میسر از اتفاقا باشد کنایت ببلوغ از جبر است و بلوغ از یصرح حتی برای معصومه
منقبت با تو موافقت النکاح اینجمله عطف است بر جمله لا تا و اعد و من سبقت است
عقد کنایت بر سه علت کنایت است کنایت ببلوغ از غم بکنید و چون از غم منی باشد
از غم بگویند و اینست **وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا**
فِي أَنْفُسِكُمْ کافی انکم موصول با صله مفعول است مرعوم جمله يعلم خبر است مران
و ان اسم و خبر خویش مفعول و اعلموا بر لا تغرموا است اینست و بدایه بر بسته که
ظن بود در دل شماست از میل و رغبت و قصد و غنیمت میداند و رسانیدن شما را به
مضاربات دل و مقصود خاطر می تواند **فَاخْذَرُوا فَنَاسِيَةً**
بنده چون ضای میداند آنچه در نفسها نماند است پس نه و بر سر سید و از غم بگوید و بر سر
لا توعد من عطف بر و اعلموا باشد معنی چنین آید ضای را عالم بداند و در دلها می نشیند
بهر ترسید و از عذاب او بر سر میرسد **وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ**
حَلِيمٌ ان اسم و خبر خویش بجای دو مفعول و اعلموا جمله عطف است بر و اعلموا
سابقه است اینست بدایه برستی ضای آموخته است خطایا امر رد حلیه است و عفو
نمودن که **لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ**

فیما یفرضه وانشاء این پیش از تعلیم آمده و اعتراض بجزئی از نفی شده و الذین
 یشترون منکم و یذکرون انما یجاء
 صبه لان و اجهد متاعا الى الخول غیر
 اخراج و صیغه منصوب است بفعل محذوف ای یوصون و صیغه و یفعل و صیغه یفعل
 خبر مبتدا محمول بر فیه و مضاف از مبتدا اند اند تقدیر و نشان الذین یوفون و یذکرون از و
 و صیغه لازم و اجهد دارند محذوف مضاف از خبر بر تقدیر امر هم و صیغه باشند و الذین یوفون منکم
 و یذکرون از و اجاب اصل و صیغه باشند یا مبتدا و محذوف لغو کونیه معنی علیهم و صیغه جویند
 انجمه اسمیه عطف است بر جمله اسمیه سابقه یعنی لا ینحی علیکم ان تطلقتم الایه و جمله سابقه
 حافظه علی الصلوات تا آخر مقرر شده بود میان معطوف و معطوف علیه برای بیان حکمی از احکام
 دین و نشان و بیان احکامی که معاش دنیا تعلق دارد چنانچه که است اعتراض او بیان نموده متاعا
 منصوب است بویسته یا متمنعون محذوف از باب علی الف و هم عرفی الی الحما متعلق است متاعا
 غیر از این صفت صده محذوف است بتقدیر یفعلون فلا غیر اخراج از باب هذا القول غیر مطلق
 خیال است از لازم و اجهد ای و صیغه حال کونین غیر محذوفات یا حال است از مضاف الیه از و اجهد ای
 کونین غیر ذوی اخراج است اینست و حال انسانی که استنود می نمود و بیان بحق می سپارند و زو جات
 میکنند و صیغه اند برای نشان خویش را و صیغه کردن است برای تقدیر انسان که استنود می نمود
 کونیه یکسکستونی می نمود و زمان را می کند از و خداوندان و صیغه است برای نشان خویش و
 کردن است بویسته کنند و یا اینست و هم اتفاق و احسان بر نیت از زمان از نفقه و عطا این
 بر خود را می گیرند و اجعل و اینست ان امعاء و اتفاق پذیرند و حال که این زمان بهرون کرده
 یا درین زمان که شوهران بهرون کنند زمان نباشند ما کونیه بکنند شوهران غیر بهرون کردن این
فلا جناح علیکم فیما فعلت فی القنین
 من معرفت خبر که خبر او جمله اسمیه است محکم امور است احکام اسمیه از عطف

بر اسمیه است اینست پس اگر آن زمان را ساکن خویش کمال بهرون آید که بخند و در زمان رسالت
 بهرون آمده چاره نباشد خروج نمایند نه کاری نیست بر شما و آنچه پیش از او بود یک معنی بود
 که حکم نشد بود و ناسند به شرح نباشد بکنند و خود را اگر استن و عطر مالیدن و عطا شوهران
 بهرون کنند **والله عزیز حکیم** انجمه تزییل است **من** اینست و صده
 غایب است عاصیا ترا عذاب نماید که و حکیم است استوار کار است هم کار بر و فو حق است و اندو
 و بدانکه حکم مانع از اسلام این بود که زنی که شوهر او بمرد مدت عدت او یکسال باشد و شوهر او
 بود بدان نفقه یکساله و صیغه کنند بعد بایه و الذین یوفون منکم و یذکرون از و اجاب خبر
 بانفس من اربعة اشهر و عشره منقوع کنند عدت او بچهار ماه و ده شب پوست و بر جنبه که
 یکساله معصوم شده و نیز و امت خواسته تقدیم او در کند بمانفی منقوع بودن نباشد
و لا یملکت متاعا بالمعروف حقیقا
المتقین و صده است مرفعل محذوف ای حق فلک حقا اگر از متاع انبی بر خود
 تقدیر بفرمان عالی الخوال مراد بود و مراد شود این آیه در بیان وجوب نفقه عدت طلاق
 باشد بجهت معطوف بر جمله و الذین یوفون منکم آخر کونیه و از بهر و آیه اثبات حکم نفقه شو
 دران آیه نفقه عدت و فیه تیرین آیه نفقه عدت مطلقا و اگر از متاع انجمه متوداد و جن
 در شوهر غایب و معصوم و علی المقتدره متاعا بالمعروف مفهوم بود مراد شود این آیه در
 بیان شوهران که شوهر می کرد حق جمله مطلقا ثابت است و از نفقه علی المتقین محمول بر شوهر
 نفقه زن باشد و اگر در شوهر بود نفقه علی المتقین با بیان استیسی است و در کتب نفقه
 و در حق طلاق که هر دو سبب نکست و پیش از و طی الطلاق بوسیله جنایه بالا رفته و دایه و تموم
 شد شوهر ندانسته شده واجب بود و حق همه مطلقا غیر مطلقه مذکوره متوداد و تحبیب باشد
 و آیه و شوهران بیان وجوب متوداد و نفقه مذکوره بود در این آیه بیان استیسی است و در حق
 مطلقا است و نفقه و نفقه علی المتقین را مستقل هم و امر و نواهی سابق دارند تعلق بیان کنند

ایشان تبری از ترک قتال بسته و مالان نقلی به سبیل امتا آخر گفته یعنی چنانکه در باره
رضای خداست قتال کنیم و در اعزاء کلمه علیا نمیشیریم و حال آنکه که ما از سر اسباب خویش
بودن این خویش سروان آورده شده ایم و بعد از آنکه از نیت و نوا و خون ریزی او غنیمت
فَمَا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا
مِنْهُمْ فانظر است متولوا ای فتولوا این کتب علیهم القتال و جماع عطف است بقول
الاقلیلا منهم رفع بر بدل است از فعل تولوا و نصیبه است شش است اینست پس هر که در
قتال فریفته گشت و بقتال مامور گشتند از قتال روی گردانیدند و بولی دادند و بگویند
انذک از ایشان که سینه و سینه از تن بودند که باطل لوت موافقت نمودند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ**
بِالظَّالِمِينَ اینجمله بنیاست چه الحاق دهد محقق است متولوا ایشان را که است متولوا
مقصود است اینست خدا عالم است بظلم لان احوال ظالمان دانند بر سر داد و ایشان تواند
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ
طَالُوتَ مَلِكًا عطف است بر قالوا که در اذ قال انبی که گفته ایراد جمله
متناقصه که در میان بود برای بیان جمله شکایت از جماعت مذکور که مقتصد و مستطیع است
انقضای روی نمود ملک احوال است از طالوت یا نیز است تا کیده جمله از جمله است که ملک بنی بود
سنانی است بعد احوال و غنیمت بنیاست خویش حکم مقتصد و مستطیع است از دست سنان نیز از
منزله و در جمله احوال که آورده و بنیاست و حدیثی که کتب کا و مشک که است عند بنی الطی
امره و منبر بنیاست منبر که سایل جمله بود که شده **حَسِبْتَ** اینست گفت مرایت ترا بقایم این
در جمله که فدای طالوت یا بر شما باد و شاهای برانگیزه است و صلاح کار شما بر دلایه او و بنیاست
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ يَكُونُونَ لِلْمَلِكِ عَلَىٰ وَتَحْنُ لَقِّنَ
بِالْمَلِكِ مِنْهُ متولوا جمله متناقصه است جمله بنی است الحق بالملك حق است
گفته مرطالوت یا بر ملک و سلطنت انکبا بنده و اولایق فرماندهی و ملک کدام وجه بود

است که مادر قوت و ذوات و شرف الانبیا و امهات از واکثریم و بقره منی و ملک
تیرید چه از سبط بود این یعقوبیم و ما حضايل خوبه شهابیل مرغوبیم خانه ان یهودان
ندان ملک سلطنت است و در و دمان حشمت و مکت است و طالوت از سبط بن یاسین
در سبط او ملک بود و در فاندان او کاهن بادشاهی روی نمود و **كَمْ نَوْت**
سَعَةً مِنَ الْمَالِ عطف است بر و نحن الحق بالملك عنده عطف علی بری
بنی اول را بقصد استمرار جمله اسمیه آورد و نامی را بقصد جدوت و صورت فعلیه ذکر
کرد یعنی شرواری یا ملک است به عطف آمده و در روی فراخی مال که در ان استعداد
کرد و در دانه **حَسِبْتَ** و داده است به طالوت فراخی از مال و عاده بنیاست
روی ریاست ثروت و فراخی مال **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكَ**
وَفَرَّادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ
يُؤْتِي مَلَكًا مَّن تَشَاءُ و قال جمله متناقصه است اصطفیه
فراست کیده از جمله در انکار مقال است جمله فراده بسطه عطف است بر اصطفیه جمله و الله
یؤتی ملک من تدریل است **حَسِبْتَ** بنیاست بنیاست بنیاست که خدا تعالی برگزید
سند لوت یا بر شما و فرود آورده است او را از روی فراخی در علم و فراخی جسامت در جسم
بنی است یک لاری و شهر یابی دارد بیشتر از دیگران میدانست و در جسم بنیه قوی و
خوب بنیاست که خبرا کرفتن و بدست خود کله شیر و بدین توانست و فدای غریب و بدست
فرستد که انوار دینری که خواست فدای غریب بود و بدست انوار را بر جبهه جللم و او جبهه جل
بنیاست **وَأَسْعَ عَلِيمٌ** اینجمله تدریل بعد تدریل است
انقضای فراخی است عطف است علیست و اناست استعداد هر که اند و هر که
بنیاست فراخی است بر بنیاست **قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مَلِكٍ**
أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ

بابت پنج حادثات در میان بیدار خواب و بیدار و در آن فائز و تارکات صدقات و ابرار
 خوانند که بر وجه تعلیل در حق آمده و این سخن محل نظر است زیرا که سلسله تراکات و فائز خوانند
 چنین تعلیل در حق مومنان بر زبان نتوان راند مگر آنکه گویند از کافران درین محل کلام
 لغت را و این سخن بیکان استعمال لفظ کفر و کفر و ایمان بود و تعلیل با اعتبار بهایم کفر و ایمان
 بابت حقیقت کفر نه پندارند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** اسم مرفوع بر اسم است
 الا هو بدل از محل اله است و الله اسم لات غیر لایعنی موجود و منفرد است جمله خبر مبتدایست ذکر
 سابقه از اتفاق بود جمله مثل الین یقفون تا آخر متضمن فصل اتفاق و لوازم او و در حق
 نمود انجمله و جمله دیگر میان دو کلام متصل بر وجه اعتراض مذکور است و ذکر مری فی حق
 نکته سبوت ذکر جمله برای تمایز خدای جل و علالت و ذکر منزهات و ذکر برای دیگران
 اینست خدای عز و جل نیست جزا و جود و یکنوازی و بر تشریح مطلق **لَمْ يَلَمْ يَلَمْ يَلَمْ**
 خبر مبتدایست ای هو الی القیوم و انجمله بیان صفت الهی است بر وجه استیفاء
 که چون گفت الله الله الله که گفت بین ماله من الاوصاف فتال هو الی القیوم و در ذکر
 آیه در صفت و کسائی است که جهاد تا زنده را جوان سنگ می پرستند یا زنده یا پندارند
 غیر و غیر با الوهیت یکگزینند اینست او زنده است پاینده که فنا نمیدرد قیوم است
 او خلاق فتوریکر و در بعضی کتب تغییر آورده ذکر اسم اعظم یعنی الی القیوم در سوره
 مذکور شده در سوره بقره و آیت الکرسی الله الله الی القیوم و در آیه سوره الفجر
 الله الله الی القیوم و در سوره طه و غنت الوجود الی القیوم **لَا تَأْخُذُ**
سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ و این جمله تا یک جمله سابقه است چه که منزه از غنودت و غفلت
 منزه از مردن و فنا پذیرفتن بر طریق اولی بود اینست او را غنودت و غفلت
 تمام نمیدرد و تغییر آید هرگز خواب را و بیداری را و کسائی که در حقش و نوزاد در حقش
 اگر چه نوزاد نوم لیکن غنی است در مدح المرفوع خواب بالاتر است **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ**

وَمَا فِي الْأَرْضِ انچه معلوم است ملائکه خدایه منته و لا نوم را چه که آنچه در آسمان
 زمین است ملک او بود در تصرف او باشد غنودن و غفلت بایم او در غفلت غنودن و خواب
 قیام نداشتند و این خبر در حدیث آمده ان الله لا ینام و لا ینسی لان ینام یرفع القیوم و حفظ
 الهیست و نماند بود که جمله لا اله الا هو الی القیوم و جمله لا تأخذه سنة و لا نوم جمله له ما فی السموات
 و ما فی الارض هر یک مرفوع بود خبر مبتدایست **وَلَا يَمُوتُ** کرده اند که قوم موسی جنبانیه را که گفته
 گفتند این مریض است و این آیه در قرآن نشاید موسی و قرات برست بیکر خواب بخود
 بیدار بود غلبه با هم و وقایع مملو بر دو دست گرفت خواب غلبه کرد بر دو دست از دست
 و شکست نمیداد که خدای عز و جل از خواب منزه بود و تا رسیده مقدمه باشد چه اگر او خود را و
 خواب آید عالم را که نگاه دارد اینست مریض را بقیه است آنچه در آسمانها و زمین است
مَنْ ذِي الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ استغناء
 که است انجمله خبر مبتدایست جمله سابقه است که هر که آنچه در آسمانها و زمین است مملوک او است
 پیش او بغیر دستور و کسی که محل شفاعت بود و در پنجمه در دعوی مشرکان است احدی است
 در پیش دانسته و لا استغناء عنه آمده خوانند اینست کیت آنکه پیش خدای عز و جل است
 او است که در روز قیامت است **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا**
خَلْفَهُمْ انچه پیش و دیگر است مفهوم کلام سابقه استغناء است اینست میداننده
 آنچه پیش مردان است و آنچه پس ایشان است یا آنچه پیش ایشان بود و آنچه بعد ایشان بود
 فاعلم و و با که چون صفت حیث لازم است مرقدرت و علم با قدرت و علم با قیوم است
 و لا یستغنی عن الاثر من فی الذی یشفع عنه الا باذنه بیان محال قدرت کرد و بیعی
 بناییم و خافیم چون علم او در ذکر این هر دو مملو و مقرر جمله الی القیوم که است قدرت
 و لا یستغنی عن الاثر من فی الذی یشفع عنه الا باذنه بیان محال قدرت کرد و بیعی
يَشِئُ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ای و لا یحیطون فی السعوت و

نور و بر طبق لا اله الا الله مقدم است و از جهت الهیت در ذکر تقدیم سوره الله و لی
الَّذِينَ آمَنُوا يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 جمله ایمان از جهت اقراران مردمان و دو فرقه شدن ایشان است با ظهور رسد و جدا گشتن او
 از غی بر وجه استیفاء و نباشد که کسی گفت اذابتین از شدت غی فی بالا گشتن الناس نیز
 فوتین نقیل الله و لی الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور البقیین و البقیین
 و الذين كفروا اولیاءهم الطاغوت عالم بالعکس و جمله یخرجهم منی دیگر است منتهی حال
 اینست ضلای انکه اولیای طاغوت و بنده نوار و کایا مرمومنان است بر دین کرد
 این ترا از تاریکیهای گمراهی و شبهات سوی نور و یقین و راه راست چون و نور ایمان را
 و ایمان یکی است نور را صیغه واحد آورد و از ظلمات اصناف کفر مراد است از جهت آن جمع کرد
 مرمومنان ایضا بغیران و الطیفا که بر فطرت اسلام زاده شده اند و مومنین مرموده اند در قیامت
 خروج از ظلمات چگونه بود و بغیر سبق دخول خروج از ظلمات چگونه بود و بغیر سبق دخول خروج
 نوع مستقیم است تنزل ایشان منزله دخول دارند بر طریق فم الزکیه و سبحان الذی یخرج
 جسم البعوض بنهاره و الذين كفروا اولیاءهم الطاغوت
يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 مانع بعید مرمودان الله و جمع کردن جمیع کز چون که عاید بر طاغوت است مراد است منتهی
 جمیع جمله اسمیه عطف است بر اسمیه باقیه و جمله یخرجهم منی است منتهی غایت یا خبری و ذکر
 مراد اولیای طاغوت است اینست و انکه کافر شده اند و دوست دارند که در آن دنیا و آنجا
 ایشان الله باطل اند بیرون می آید این اصنام است ترا از نور سوی ظلمات یعنی سبب نرسیدن
 پیروان اسکان از یقین سوی شبهات بر آنکه آمنوا و الله و لی الذين آمنوا صیغه فعلی است
 بر تحقیق ایمان میکنند و بعد تحقیق یان خروج سوی ایمان ممکن نبود و همچنین در و الله و لی
 اولیای طاغوت یخرجهم من الظلمات بعد تحقیق کفر خروج سوی کفر صلا شود

بنوعی بعضی تفسیر در دفع این سوال و محل این اشکال استوارا بمعنی را و اولی الا یلی و کفر و
 بر بعضی مواضع الکفر دارند باخراج از کفر سوی ایمان بعد تحقیق ایمان و اخراج از ایمان سوی
 کفر و تحقیق کفر بنهارند و بعضی اخراج را با و الله و لی الذين آمنوا خروج از ظلمات سوی آرزوئیات بران نگاه
 دارند و از آمدن در ظلمات تاویل گشته برین طریق از لزوم اشکال و ورود این سوال در بعضی
 بنده و بعضی آمنوا و کفر و بعضی آمنوا و کفر وافی علم الله دارند و یخرجهم یعنی حال کفرین اول
 منی من قبل است بنده اند یعنی مراد الذين آمنوا مومنان بالفعل و از الذين كفروا کافران
 بالفعل گویند و یخرجهم که صیغه مضارع است بر طریق الله الذی ارسل الیهم نبیا کایا
 بنی برینید و این کلام را از قبیله از ضعت فلانة بهانه دارند و اخراج مومنین از کفر
 سوی ایمان نیز از تحقیق ایمان و اخراج کافران از ایمان سوی کفر نیز از تحقیق کفر بنده دارند
أَمَّا أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
 و اگر گشت کافران که سماع بر این سوال مانت نهیم الاخرة آورد و آنچه عواید سوال قبول
 و از جهت استیفاء و جمیع هم فیما خالدهون تکمیل است از منتهی غایت و هم عود خلود
 اینست این کافران اصحاب دروز اند ایشان در دوزخ جاوید باشند **الَّذِينَ كَانُوا**
الَّذِينَ كَانُوا يَحْجِجُونَ فِي رَيْبِهِ خطا است برینا بر علیه السلام روایت
 در دوزخ بود و دیدن سوی کسی سبب است برای علم حال او پس روایت مذکور می را از علم حال
 در اندیشه کلام بر جمله بنهارند الم یعلم حال مر حاج ابراهیم و هم در دوزخ محل برای انکار
 انما انما بنده و با جمله مفر مضمون الله و لی الذين آمنوا یخرجهم من الظلمات إلى النور
 از غی بنده بود الم تر ان الله یخرجهم من الظلمات إلى النور
 انما انما بنده و با جمله مفر مضمون الله و لی الذين آمنوا یخرجهم من الظلمات إلى النور
 انما انما بنده و با جمله مفر مضمون الله و لی الذين آمنوا یخرجهم من الظلمات إلى النور
أَمَّا أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

امده گفت ایست بخت و یا ابراهیم سبب آن بود که خدای او را بدرجه ملک رسانید
تقدیر و مکتب و عزت و شرف کرد ایند و در کبر و خرد و بینی او زد و در قول و فعل بزرگ کرد
ملوک قانده بود که از اعجاب ایند و دنیا می نمود که یواریا و آن از شتهما ز ساخته و سفت آن نزد
پرداخته و در وی تختی بود چهل کرد و ستاد و کزبانها و از جوهر نفیس و خلایق آن سر بر ظاهر و باطن
ایریشین و تواند بود که آن اینه سلطنت ابراهیم تعلقی ظریفه باشد یعنی بهایشه او را
وقت بود که خدای او را با و شاهی داد و قیام ملک و سلطنت بر سر او نهاد و در قصه آورده اند که
که زیادت ثانی بر سر داشته و خود را اله عالم پنداشته و مرد و لعین بود که ابراهیم خلیل علیه السلام
و السلام می دله و مجاریات نمود چنانکه اند که ملک نام دنیا چار کس و مسلم و در و که نزد
مسلم سلمان بن داود علیه السلام و سکنه زو القرین و دو کا و فرزند و لعین و شهادت
گویند بخت و خدای این ترا از سوت میکش و نهایت خشت بخت می سمعین می شنود
از قال ابراهیم ربی الذی یخنی و یمیت فی بطنی
خوانند معنی هر دو یکی دانند از قال بر تقدیر نفیق سبب آن اینه اهل ملک طرف حق است و
تقدیر ظریفین او بدل است از جمله فی الذی یکی مقول قول است ایست بخت و یا
مباحثه ابراهیم کرد و با او می دله و می صلا و در و در آن محکم که ابراهیم گفت و در صفت
موقف بر و در که زبانت که مرد که زنده میگرداند و زنده گرامی میراند قال انا
اخینی قاتل یمیت قال اینه استا فیه است و جواب از قول ابراهیم
ذلت ایست گفت خمر و منم که مرده زنده میگرداند و زنده گرامی میراند بخت و یا
اختلاف وایت است و بعضی گویند چون ابراهیم بنان را شکست نمود و او را باند کرد و بعد چندی
بند بر و در و چون ابراهیم در مجلس در آنجا با او می جبه پیش است و بعضی گویند در زمانه مرد و لعین
ایست و آن بخت است که خدای این برای خردین غلبه پیش میرفتند هر که پیش او می رسید
نماند می لعین مذکور او را خدای نوبت ابراهیم سجد کرد و پیش او افتاد و بخت و یا

اختیار نکرد و سر زمین بنیاد و در لعین او را گفت سجده بیا و طعام بر دار ابراهیم گفت نه هرگز
نمودا سجده سیدم پیش و دیگر سر زمین بنیاد گفت من یکبار بر زو کار تو کیست و صفت او
میت ابراهیم گفت ربه الذی یکی و نیست خرد و گفت انا اجه اولیت بعد و دوندی از نزد
خویش او را یکی را کشت دوم مار را کرد گفت به بن این را زبانه م و او را میزدیم ابراهیم
می برد و دید و سخن باطل او شنید محبتی که او را با و دم زدن نبود و مجروح شدن آن مسرت نمود
تقدیر کرد و در دل بر تقدیر آن او را و قال ابراهیم فانت الله یائی
بالتسمن من المشرق فانت یها من المغرب قال
من شانه است در جواب با قال ابراهیم من قال المعین ذلک سوال قان الله و وجه صفت و یا
فانت یها من المشرق فانت یها من المغرب فانت یها من المشرق فانت یها من المغرب فانت یها من المغرب
ایست بخت و یا ابراهیم گفت سبب برای آنکه کس با او مخالفت دارد از و بخوبیند که عکس آن پاد
و فی ان الله یائی بالتسمن من المشرق محمول است بر تقدیر قول که معلوم است با بر حله محمد و فی
قال ابراهیم من المشرق فانت یها من المغرب فانت یها من المغرب فانت یها من المغرب فانت یها من المغرب
نمودا و بعضی از علامات الحاکم مضمون جمله بود تیزل او منزل کشان نمود ایست گفت ابراهیم
نمودا و باطل گفته و از دایره حق بیرون رفته اکنون سخن میگویم که بدان اسکان تو جویم بر
ظلمی می آید و آنرا بر از مشرق یعنی خاور و آنرا بر از مغرب یعنی باختر این را هرگز نتوان
آورد و معارضه باطل نیز توانی کرد و مرد و لعین در احیای و اماتت معارضه باطل نیز عاجز نمود
بیمت الذی کفر عطف است بر قال ایست پس کافر یعنی مرد و لعین است
است و کائنات و اقیام هر است از محبت فروماند چنانچه در آن جای دم زدن می اند و در آن
او را می کشد که در جهان پیدا شده و همه عالم را در تحت ضبط آورد و در و می کشد و بر سر
نمودا که عالم پنداشته و زو این کنعان بود و در مملکت او کشته با جاعله و اعجبها و اعجبها
نمودا چنانکه گویند در شهری از شهرها که ما بودی از هوام و حیح مودایت چندی و در آن

بیرون نیکشدا و کالذی مت علی قریه او حرف عطف است بر کانت
 ندیده اندی مر عطف بر اندی حاج ابراهیم تقیه را نیست الم ترا می اندی حاج ابراهیم و اندی مر
 قریه اینست یا ندیده حال کسی که حاج و مباحثه کرد با ابراهیم یا حال کسی که نشسته بود بر وی باز
 دیدی بود بر کرانه دریا آید و بر قتل گویند و بعضی گویند از دیده همان دیده است در آن دیده و در آن
 و چند هزار آدمی از آن ترس بر مرکب بیرون آمدند همه مردند و بعد چند کاه بدعا و پناه بر خورشید
 شدند و بعضی گویند آن دیده است المقدس بود که بخبر او را خراب کرد و مفتاح را آدمی کشید
 و بعضی ما را بر تقیه آورد و **و هي خاوية على عرشها** بنام
 است از قریه و تقیه بر ذوالبال است منکر و اجنه نشسته از جهت آنکه مصدر بود و است است نشسته
 ندارد و نه معنی بله و نه معنی است ای و نه علیت سر و نشسته یعنی لم تبین فیها غیبه را
 چنان بود حال اینست که آن دیده با کتمان خویش خالی بود و در وی از سران و متابعان آن کسی
 نمینمود و تواند بود از غر و نشسته سفند ف نه است بخت بخت مراد شود و خاویه یعنی سوراخ
 معنی کلام بطریق گویند و حال اینست که آن دیده یعنی دیوار را آن دیده با سفند آن ف نه است
 اصل دفعه خراید و بر آن بنمود و تواند بود که علی بر حقیقت خویش نبیند معنی چنین و در دیده
 اهل آن اول سفند آنرا دیده روی بخواب نهاد و بعد دیوار را بر سفند آن دیده افتاد و تواند بود که
 برای تشبیه بود و توضیح از مصاف الیه خویش شود و مجوز نشی زید الایچه ای لایحه حسینی چنین بود یا
 نه آنست حال کسی که حاج با ابراهیم کرد یا از حال اینچنین کسی که رو بر او انحن و فرساده و درین چنین
 سخن در دل خویش مجاهد بود ضدی او یا یاری کرد و از ظلمت تشبیه سوی نور یعنی بیرون آورد
 و درین کرانه مذکور گویند و سخن مسطور اختلاف است نزدیک بعضی ثابت شده که که نشسته بود
 کافی بود که این عمل با او روی نمود و لعین بلیل است و احیاء در ابی کیی نهاده الله بعد موت با بلیل
 ذکر و در سلک عز و لعین و بلیل قوله تعالی تبیین له قال اعلم ان الله خلق کل شیء بقدره
 میکنند بر موشی تبیین و بعضی گویند که زنده مذکور گویند مسطور شده و بعضی گویند و بعضی

[illegible]

قول مجاز است نه به جواب ذاق ل مع گفته است گفت خدای جنبه در وقت روزگار
 یا جنبه وقت در خواب بر آوردی **قَالَ لَيْسَتْ يَوْمًا أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ**
 قال جنبه وقت نه گفت در جواب ذاق ل المعقول است اینست که روز یا بعض روز در وقت روزگار
 کرد صیغه یک روز یا بعض روز در خواب کرد ایندم کرده اند میسر اندین او در وقت
 است آن آفتاب بود و زنده شدن نزدیک غروب وی نمود بشت نموده بود نظر بر آن بگذرد
 بعضی یوم بر زبان آورد چون در غم افتاد و پیش از دیدن آفتاب بشت نه روز بود بعد از آن
 بقیه بشت بعضی روز وی نمود مقام شک استعمال او بود محل اضراب استعمال مل باشد چنانچه او
 بقیه مل آمده جنبه در و در سنه الی مایه الف او بر میون معنی مل بر میون تقبیض شده است
 کلام بر یقین نه داشته معنی بطل نه داشته و این شکل است نه ایضا اگر قیل نه گویا این روز را این
 روز که در وقت صبحی آن خفته می روزه دارد یقینا بعضی روز یا بشت و اگر روزی دیگر گفته
 آن یقین نه زیاده بر روز بود هیچ وجه نزدیک لعل میان یک روز نمی آید و کلام نه گویا
 مسطور یقین نه میاید **قَالَ بَلْ لَيْسَتْ مَاءٌ عَامِرَةٌ أَهْلًا**
 در جواب ذاق ل معقول است قال ذلک بل عطف است بر لیسست یوما برای ضربت
 اینست خدای گفت نه چنین است که همان دانی همچنان نیست کمی نیاید که در یک روز و در وقت
 حال درت مردان **فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرِبَاتِكَ**
يَكُنْ سَنَةً فَأَعْطِفْ بِرَقْدٍ قَالِ ای فقال انظر طعامک لم یکن سنا و آب نه گفت
 از سنا و سنا بقیه کویند هیچ اصل و شبه بود بر لیل بلکه معامله حالیه و اما نه میگویند فعل
 از و سنا نه فلان معنی معامله شده و دید باب فاعل از و سنا نه بود و لا جرم با اصل بود
 بقیه کویند سنا نه فاعل از و اصل سنا نه بود باب فاعل از و سنا نه بقیه با سنا نه فاعل از و
 لم یکنه نه سنا نه در سنا نه فاعل از و سنا نه بقیه با سنا نه فاعل از و سنا نه بقیه با سنا نه
 السنون **سَلَامٌ** بر تقدیر اصل باشد سقوط پیدا اند فرات لم یکنه نه وجه بود

بن فرات ماسکت میدارد حاصل نمی نهد ارند و وقتی نیکنند لا جرم ماسکت نه مضمون است
 می نکنند و بعضی مضاف دارند سنون و منه هما سنون از کشته استفاق او پیدا اند در باب
 فاعل من یسین می ایاید ال آخر حرفی تضعیف بحرف عات بر طریق تقبیض اندری نماید
 عات از جنبه هم ساقط شود و اما ماسکت بود و جمله لم یکنه نه حال است از طعامک و شربک
 و از جنبه او با تعدد و الجلال تباهیل کلاوا احد باشد اینست بر گفت بگر سوی طعام
 فیش که آنچه و انکور و در زنبیل بود و شرب جویش که شربا نه در شربکه هنوز لیا که شرب
 بود و بقیه سنا نه فاعل از و **انظر الى حمارك ولتبعات ابد**
للتاس ق انظر الى العظام كيف تفسر هاشم
تکسوها الحما و انظر الى حمارك عطف بر فاعل از و انظر الى طعامک و شربک
 لفعلاک متعلق است بفعل محذوف ای فاعل ذلک لفعلاک لیسست و جمله موصوفه است
 برای بیان فاعله فاعل مذکور و انظر الى العظام عطف است بر و انظر الى حمارك کیف حال
 است از مفعول تشبیه و تشبیه با غیر منقوط و ناری منقوط خوانند اینست از بعضی اجاوات
 یعنی حرکت انداخته است فهمم برای تعجب است از عظم لم لم او معنی بر لب س تشبیه کرد
 فاعل بر کوه بر پسل تیل آورد و بدانکه بر تقدیری که ارامت و لغت مذکور خوانند
 بهار کردن مراد دارند و انظر الى حیات حمارك بلا عطف بانه عام و انظر الى العظام
 موصوفه باشد از سنا اینست و نظر کن سوی حمار خویش که سنا بلا عطف نخورده و لی کا
 فاعل از و با تو این معامله کردیم تا تو برای مردمان آتی از آيات قدرت خویش که دانند
 و ترا در جهان بشهرت نمازد رسانیم و نگاه کن سوی مردمان آن دید که از این عمل آن
 میگردی و در غیر شغفتی و از وی چگونه میمانیم و بر حمار میمانیم پس از آن آیتها بس که است
 میگردی و بر تقدیری که ارامت مذکور رسانیدن و از لغت زنده کرد اینند مراد شود
 از آنکه بعضی و انظر الى موت حمارك و انظر الى العظام لیسست و عظم لم لم یکنه نه

من به مطوب بوبند و حصول نشاء که برترین و لایل است آدم و اوان از طلب دل و کمال
 عبارت از آن است جویند قال فخذ ان لجة من الطير قصص
 الیک فی سبیه ای قد طلبت البیان بحصول الاطیان فخذ ربعه من الطير و قال
 ست تعلق ما ذاق من قال ابراهیم و لکن فخر من الیک عطف است بر فخر و بقدر از ان
 فی ضمیر الیک و لو من ایک فتنظر الیه و تعوت الواسع و تقوس من و علاه من استفسر
 و انهم بعد ایما من اس من فخر من کبر صرا و فخر من و معنی هر دو یکی دانند و بعضی
 کبر صرا و بعضی قطع من دارند و صرا من بضم صاء و معنی صرا من بسیارند اینست فخر
 تعالی گفت پس کبر صرا را از پرندگان و این ترا سوی نفس خویش معنون کرد و ان تبتو
 و الفت پریند و چون این ترا بر منی و در نظر داری فخر من و نقشها و ساداتها این در
 یاد آری بعد از ند شدن بدانی که آن زنده نشدگان همان اند و چنانچه بود و همچنین بر تو
 صرا من کبر صرا و صرا من کبر صرا و یک معنی دارد هر دو را بعضی ضمیر الیک بسیارند و هر دو
 قرأت قطع منصوص بود لیکن باقتضای جعل کل جیل منهن خزان بت شود و قول
 که که صرا من بضم صاء و بعضی صرا من و صرا من کبر صرا و بعضی قطع من باشد بر قرأت که قطع من
 بود و منصوص باشد اقتضای قطع تا بت کرد و چنانکه کرد و نزدیک خود بود و بدین مکرر
 و بر قرأت صرا من بضم صاء و ضم سوی خویش منصوص بود قطع من و کونیه بت و بعضی
 ثم جعل کل جیل منهن جویند چنانچه بالا گفته و بیان بکوت است اجعل
 کل جیل منهن جزء عطف است بر صرا من است پس هر دو
 از کوهها که نزدیک است بکردان خری از ان مرغان بعضی گویند و گفت که با نکرده و بعضی
 چهار کوه صحیح قول آخرین است و اعلم و برین است ثم ادعها باقتضای
 سغیا عطف است بر ثم جعل میا حال است ای سبای بت یا معنون خلق بت بر قال
 فخذ و ای غنیمت معیا پس الی ان سوی خویش بخوان یا بنده تو نشاء

تفسیر

در قصه او زده اند از ان روز که در محاجه مرود لعین با ابراهیم خلیل ذکر احیا و امانت افتاد
 ابراهیم صلوات الله علیه السلام دل بر نشاء صورت احیا موتی نهاد و بعضی گویند صریح در
 دید که بعضی سباع گوشت او بخوردند و بعضی طيور غذا از وی بردند و بعضی گویند او می دید در کرا
 بیا بر نهاد و نمی درون است و نمی در فتنه افتاد و جای که سپردن است جانوران خلق منجور
 و بی که من است جانوران الی سحر و تد و رخطا که شدت که بزند شدن ابن مردون
 در بر من گفتن این از استغفره یقین می منبارم اما این صورت عجیبه که بیان بدان دام
 برین بد که من عظیم منبارند تا آنکه روزی مجال یافت سوی این خواهرش شدت رفت رفتی
 و ان سبانی گفت نمی الموتی گفت خطا بل ولم نومر بر وجه طلب اقرار شنیده و اقرار می و است
 و رفت تا نزد لیکن قرار یافت با طین ان طلب است و بطی است به ایما موتی زبان
 فخر من کبر صرا بر نکره یا که تا آخر عمل که گفته شد بر خود میباید کرده اند که طواس و خوک
 و درین و کس بعضی که کس خطا یا کوهتر گویند گرفت و بیل و الفت انبتان با خویش بد رفت
 بری با به ساخت و بر تانی ایشان را با خون و بر تانی ان منته به با متفرق داشت و سر
 بنان بر نکره داشت بعد ان بر یک اینام او بجای خود طلب کرد و بر آمدن سوی خویش
 زنده که بعد از ان کوه در ان می خورد و بر یکی مادر پیوستن یکدیگر سرعت میباید تا آنکه
 بنور چپ از دست پریند باز بر کوهها نکره رسیدند بعد ابراهیم صلوات الله علیه
 ان ترا چنانچه فخران بعد سوی خویش دعوت نمود چون دولت او یافته کهره و فت طاسوی
 نشاء و درین آیه نیز تا پیدا شد الی الذین آمنوا و جهم من الظلمات الی النور است و
 و ان ابراهیم اقول رب انی کیف نمی الموتی کیف اخرجه الله من الظلمات عروضا و سوس
 طوار الطینان و اعلم ان الله عنین حکیم
 و درین و طینان انچه تدبیر است اینست و بدان بدست خدای عز و جل است
 تا به است و در خواهر کند و هر حال که خواست او باشد افکنده مرده را زنده کرد و زنده را

میراند حکیم است استوار کار است میانه بین و زیان بین او هر دو بخت است و بر هر دو اطمینان
 است مثل الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله لکل حبة أنبت سبع سنابل
 فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء و الله واسع عظیم
 مضاف از الذین ینفقون ای مثل انفاق الذین ینفقون فی سبیل الله کسب ثواب بزرگ
 مضاف از ثواب ای مثل الذین ینفقون فی سبیل الله ای مثل المسنفین کسب در جهه بزرگ
 سبع سنابل صفت است مرتبه فی کل سنبله مائة حبة صفت است مرتبه کسب ثواب بزرگ
 ضمیمه ای فی کل سنبله مائة حبة و الله یضاعف لکن ای تزییل است و جمله و الله واسع عظیم تزییل
 بعد از تزییل است جمله مثل الذین ینفقون تا آخر بیان فضیلت انفاق و وعده ثواب منفی
 متصل است بآیه یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم تعقیب است بطلب انفاق و دلیل است
 مستأنف است در جواب ما شان المسنفین معترض است یک در میان بود میان دو کلام متصل
 اینست حال انفاق که نیکه اموال خود را در راه رضای خدای چون جبار و طیب علم و دفع حوائج
 محتاجان انفاق میکنند و در مقامات خیر و محال بر بندگان خدای تعالی تقدیر امیدوارند
 و اله است در نهایت کونین متقیان مذکور بجز بر بریده دانسته که بر رویان صفت خوشه را
 است و نسبت بر رویانیدن سوی جمله است و جاری است از باب سبب و نسبت به برای
 هفت خوشه که در هر خوشه صد دان است سبب شود و تحقق می دهند و نسبت به برای صحت
 تشبیه لازم ندارد تحقق این بر وجه فرض کافی پیدا نمایند عبارت است از ثقیف عفت ثواب
 سکنه مقصد است و خدای تبارک و تعالی و چند کرده اند ثواب از یکی برای کسی که در جهه ان
 کرده اند ثواب او خواهد و یکبار تا مقصد تصنیف هزار چهار صد شود با کرات بسیار
 که خواهد تصنیف کند نام شعبی از حق که رضای الله عنه کرده اند تا آخر در وجه ثواب

خبر بسیار

سبب است و من شاک فی الذین کل در هم حلق عاجل و الف الف بهم الوقیمه یعنی هر که در
 بیان بزرگش میزدن آرد و برای رضای خدا بقالی بصره بسیار و خدای در دنیا خلق آن در هم
 سبب است که مال او کم نشود چنانچه در روایت دیگر آمده مال من مال من بعد نه هزار در هم
 در آخرت باید و اضافی در مضاعفه دریا بد و خدای فراخ عمل است هزاران قدرت عمل بفرزاید
 همه از کتب آن در هر که در شمار بزرگ در دنیا بد داشت مثال و عمل و خلوص اخلاص در عمل متقیان
 در دنیا و ادا آن بر قدر آن و زیاده کردن بر آن قدر که خواهد و تواند در تفسیر آورده و در غرض
 بزرگ است که سبب و غیرت پیش آمد و هر روز بخیر و احسن می آید و با خرمی و به طبع مرتبه
 رسیه که یک فرس و در نظر بخورند و بعضی وقت یک فرس جماعتی می کشند و وقت مرگ یک
 نذر که یک نذر و بفرست سوار می شدند و نمکی آب بجای رسیده بود که شراخی میکردند
 و در آن ای شنبه ندانی که از و یکجمله می خوردند و اکر کم بود و نشانی بصورت بملک است نمود
 به آن نشان بخاطر علیه الصلوة والسلام بیرون آمدن می عیون ازاده بیرون آرد و هر خورده
 بر زمین و مرا که یاد دارند و خبر کردند و دنیا میرا المومنین عثمان رضی الله عنه گفت هر که را
 در دنیا در اسافته کرد نام هر که خرج ندارد و او را خرج برسانم بخاطر صلی الله علیه و سلم فرمود
 در دنیا و غیره العزیز لله الهه هر که ان شکر عمرت با ساخته کردند خدای تعالی او را بهشت رساند
 بر رویان عثمان رضی الله عنه صد شق با پالان و جوهر آن او کرد و بفرست بنی میر علی الله علیه و سلم
 که در دنیا بر رویان صد شق صد شق گفت من خبر حبش العزیز لله الهه امیر المومنین عثمان است
 که در دنیا و جوهر آن ساخته کردند و بدین راه با ج و دنیا میر علی الله علیه و سلم
 در دنیا بر رویان صد شق صد شق و همانند که در کن خوشش بختباید و بهر است و ایمان
 خوشش و صد شق صد شق عثمان عبد الله یوم عاشور عثمان حامل عبد الله یوم عاشور
 خوشش و صد شق صد شق عثمان رضی الله عنه هزار و هزار در دنیا پیش میام صلی الله علیه و سلم
 خوشش و صد شق صد شق عثمان رضی الله عنه هزار و هزار در دنیا پیش میام صلی الله علیه و سلم

حاصل کنیده ترتیب حکم را بر امارات بر ترتیب سبب بر ترتیب سبب که در اینجه بعد است و این
بر ترتیب سبب بر وجه استعارت بر ترتیب حکم بر امارت او اینجه بعد است و این
يَا كُلُّونَ الرَّبَّ لَا يَقْتُمُونَ الْاَكْمَا يَقُومُونَ
بِتَخَطُّهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسْ
ابتداست جمله لا يقومون تا آخر جمله سبب است که ایقوم است مخبر است و در وجه
کاف است بر وجه و صفت است بر مصدر مخبر و لا يقومون قیام مثل قیام الله فی جبهه نشانی
منه المس من المس متعاقب است با یقومون یا یقوم و مس است مخبر است و در وجه
مخبر است در یات سابقه تحریف مخبر قال برای متوین اخروی که درین بیت که درین
برای منفعت دنیوی بر وجه ربو یعنی نفی نماید محض خالی از غرض و بیان آورد اتفاق
و صرف مال بر وجه ربو ایمن است یا گویند و سبب سابقه که ذکر اتفاق و صرف کردن مال بر
متوین اخروی بود از شان صرف مال برای نفع دنیوی بر وجه ربو امور در سوال نمود و یک
سوال مقدار دادن بود و جواب که از شان است و خوردن است مطابق سوال شده
باب مورد اسلوب حکیم در اندامی سایل بغیر تطیل بنیادند چنانچه درینا لو تک غم الام
قل ای موافقت است که گفته اند و درینا لو تک فاذا انفقوا قل انفقتم من غیر فلو الام
بران رفته است **منه** است آنکه بنیکه ربو ایمن رتبه بعد نبوت از گرفته است که درین
که که شیطان او را سبب ند مال او را از دیوانه شدن او تباها سازد یعنی شکم از
نفع کند چون غم کرد و افغان و غیر از آن همچو دیوانه برود و بعد افغان و خلاق برایش
به برکنند علامت ربو افغان و در صحت قیامتین باشد و نشانی است از این
بَانْتَهُمُ قَالُوا اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الْبَيْعِ
متوین است فی احوال از ایشان باسم و خبر خویش محروم است و محروم و خبر
و در کتب فروعی بر اینجه است و است رتبه بر اکل ربو ایمن بر غایت که در این

مذکور سبب انهم استخوانا حیث قالوا انما البیع مثل الربو ای جمله است نفعت چنانکه که گفت
ای سبب یکن نقل ذلک انهم قالوا **منه** اینست که یعنی خوردن این ربو و استحقاق
عنه که سبب است که افغان ربو ایمن که حرام است حلال نباشند و سبب گفت که درین
و سبب بر بود است و این تشبیه ثوب است از جبهه سبب گفت که درین چنانچه ثوبنا سبب است
نکته اند و در قولش غنظم و بد الصبح غریبا کان وجه الخلیفه عین مبتدع بران رفته اند
بر که کن در ربو است نه در حق کلام این بودی که گویند انما الربو مثل البیع از جبهه رتبه
ناب کرده ربو را در حال مبتدع رسانیده که سبب را حلال ساخته و ربو را در جبهه مبتدع
چون است که حلال را می گفت شوند لاجرم شر او را برین عقوبت **يَا كُلُّونَ**
مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاَنْتَهُيْ فَلَهُ مَا سَلَفَ
بر اینجه که بعد از است صلا و است فانتهی عطف است بر چاره موعظه منربه ما سلف خبر
بر اینجه عطف است بر جمله الذین یا کلون الربو **منه** اینست پس هر که او را برود
و درین اسلام باید پس او را است و خوردن ربو ایمن باز ماند پس آنچه که نشسته
است و او را امر رزیده شود زیر آنچه در کفر کرده بود و اسلام یک یا قبله برود و آنچه
درینجه خبر از او نمی کرده است از جبهه جمل و رود باشد چه اگر کافری در دار حریم است
بیشتر درینجه در عمل بر خلاف شرع دین معذور میباشد پس در جمل شریع پیش از نزول
شریعت بر طریق اولی معذور میباشد **أَمَرَ إِلَى اللَّهِ** ای جمله عطف است بر جمله ما
اینست و کلام او را در آینه مضامین سوی رادت خدای است و معلوم نیست حق سبحانه
درینجه خبر از او نمی کرده است از جبهه جمل و رود باشد چه اگر کافری در دار حریم است
فَمِنْ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ای جمله عطف است بر جمله
اینست و کلام او را در آینه مضامین سوی رادت خدای است و معلوم نیست حق سبحانه
درینجه خبر از او نمی کرده است از جبهه جمل و رود باشد چه اگر کافری در دار حریم است

سید بر قدر و اوقات کل در آن گفتند و نوبت روزه عاتق بر قدر و اوقات تمام سال دانسته اند
إِنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ
الدُّنْيَا إِن كُنْتُمْ مَوَظِينَ این است بیان میکند که بگویند اگر
حال کفر که موهود بود و از عید مسلمان شدن بماند و باقی آنرا همچو انشا آن دانسته بر نوبت و نجا
مقرر نمودن جمله کچک سید بر بوا بود و موکد و بماند که گویند امر تقوی نیست از همه معاصی از ترک
او امر و فعل است بی دزد و باقی منه الربوا صحت آن نفعی ابتداء بر بوا بعد نعیم و ذکر او گشت
که این است از تغییر دلالت است بر اینکه در شان او کمال اهتمام است بر نیو به فقر مشغول این کج
الربوا تا آخر باشد و موکد معنی او بود و دانسته که ده اند جامع از این تفسیر یعنی بخور و بنشیند بوا
خویش که بر این دانسته مطلبه میکند و این نزار در مواخذه و مقام می آورد و بکشد
که این ربوا نیست از تحريم بود و پیش از اسلام وی بنموده و نشان این این است تا نکشت
حکم بین بوش است این است ای مومنان از خدا بی سرسیه آنچه باقی مانده است بر دامن
بوا کفر کند و اگر سید نشناخت و رایج است و این است و این است **فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا**
فَأَذْخَرْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ صَلَاحٌ عَظِيمٌ و در
باقی من از ربوا است شرطی که جزایان است و حکم از است و تذکر حرب برای تعلیم است فاذرا
بعضی بر صیغه امر از اذن باذن معنی عام خوانند و بعضی از ایدان معنی اعلام دانند و این قول علم گفتند
ترک بقی منه الربوا و لم تفسلوا هذا الامر عن قول و در و باقی منه الربوا
عظیم باشد و سوانه مذکک عقوبه و جزا بر آنکه شامه تبرک است و این است
نمایان که را یعنی ترک اذن بقیه الربوا پس بماند که بکشد یا گویند معنی الفاظ اعلام کینه
بواقی شدن حرب عظیم سبب حرمت شد و ترک است و این است و سوانه فی فان
تَلَبَّسْتُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ لَا تَبْلُغُونَ
وَلَا تَبْلُغُونَ آنچه شرط عطف است بر شرطیه سابقه و جمله الا تظلمون و لا تظلمون

تفصیل است در استحقاق رسالت لیل است این است و اگر از ربوا تو بکینه و آنچه باقی است
از ربوا بماند ترک دهد پس بر شما را مطالبه و رسالت تو بود و استحقاق اصل مالی که
داده بودند و بخواهند بماند تا بماند زواید ظالم بماند و بخواهند اصل مالی مطالبه کردند
وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ و بپس
بین و نیم خوانند معنی یک دانند تا سه است منتظره بماند و در دست ای ناره او حکم نظای
را اگر بماند است و در خیرای قله نظای را میسر و این شرط عطف است بر شرطیه سابقه
این است و اگر بماند بدیون خداوند عسر و فقر بنوا پس حکم است و است باید او است و است
باصول انفا و ان تصدقوا خیر لکم ان انکم تعلمون
و این تصدقوا معنی و ان تصدقوا مبتدا است خبر و خبر مبتدا است و تصدقوا مبتدا و خبر
و این نظای و در تمام و در و خوانند و این با مانع از و دانند و بماند عطف است بر خبر ان ان
کم تعلمون شرط است و خبر الکتاب با معنی است این است و تصدق کردن شما و حق بدیون
نقد و بماند از اصل مال نه را و نه مهلت دادن بر ترایت اگر شما از اصل مال بماند بماند
تصدق بماند که اگر بکشد و از مال بر خیر بدی که بدی یا یکی به قصد و صفت آن تا آن مقدار که
منه فراید بپزد و در حدیث منظر معرا او و منظر لظلم است تحت ظل غرته یوم لظلم
ظلم و تصدق بماند که جزا ذکر کرده و حکم هر دو یکسان آورد و بماند مذکور بیان ایشان فرق نهاد
تصدق بماند لظلم بفضل داده حدیث مخالف این است میناید توفیق میان ایشان چگونه اند
و خوانند و بماند چو اشتراک بود جزا محض تصدق که موجب فضل است و بماند
بماند بیان معنی بود سوال دارد و شود و اتقوا ایوم ما تر جمعون
فَلَهُ إِلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ
فَلَهُ لَظْلَمُونَ این امر عطف است بر امر اتقوا ایوم ما تر جمعون
و این جموع بپسند معنی از باب ضرب شتم از جموع و بر جموع بر صیغه مجهول از جموع صفت

قادر است و نوا برود وجه شفت در پنج روی نمود و عاقل آید و خواستش رفع آن شد و بر او آید
و عاریت و لا تخلفن مالا طاقه لایا به تنبیه کرد و مردمان را بر سالت و خواستش آن آورده نکشید
تخل مالا طاقه نشسته آید و اشق مشق است کاری تحمل آن چگونه با قرآن آورد و چنانچه
بینه که کردن نهند فرمان الله چکنند کوی که تن در نهند چو کان راه همچنین کار چگونه امان بکنند
و رین و لا تخلفن مالا طاقه لایا به چه نوع نکویند این دعا و مذکور و خواستهای سطور در دفع
تخلف مشق و تحمل مالا طاقه بود بعد از آن کلمات بعد توحیه تکلیف و مخالف و مجرم کنت از صورت
و ن غفر نمود و اعف عنا و اغفر لنا ذکر کرد و خواستش غفر و غفران در میان آورد و بعد از آن دعا
جاست مره الزاع خیر و مانع از هم کسب است بتر بلب سعادتی لغت و دفع و انواع لغت یعنی
بر همه جهت که اساس لغت است و ذکر کرده همه دعاها منافع خویش بکنند کرد و دعا لغت
بنتن بر نهند و لغت رسیدن ایشان ماند بود و در لغت دعا فاعفنا علی القوم الذین
فرموده بود دعا و مذکور و خواستش سطور ختم کرد و کلام بجای که دلالت بر حسن مقطع کند باینها
و الله اعلم و کنت به عظم شأن یعنی بعبایته البیدیه بالبیان و یستولی دقایقه الجلیله و ناطقه لایله
البتیان کبفت و انه محرو و امواج و لا یکن و یشتا البحر المواج شمس ذات اصمن امواج و لا یکن
البصر یروا لا یصلو للبصر یروا کلاما بلیغ بلوغیه السلافة و اقضا یا میا بدیعا اصلا شمس
البراقه منتمیه کت یا جامع للذات من المکات و التث بهت لالتح للمفالات اجواء
الاحتلال لایتم الا تم نعمه کل فی علم کامل تام و لا یستتم تمام مراده احدی الاحمال و الا نام لا
الا هو الی توکی علیه و هو سوره ال عمران یعنی سوره که در ذکر آل عمران است در سوره
ایست و سوره چهار صد و شصت و کلمه جابر بهر باره بلفظ سبت و پنج حروف است رابط این سوره
سوره بقره است که هر یک بعد است یلم و در آغاز هر یکی ذکر کتاب بدری و ذکر مومنان و که
ست و درین نه یکی ذکر مومنان و دعای مومنان است و ذکر کتاب بدری و ذکر مومنان
و کفران است و در قافیه یکی ذکر مومنان و دعا مومنان است و ذکر عزیز و حمید و مومنان است

در سوره بقره ذکر صفت آدم نبی که بغیر ما در و پدید بود کرده و درین سوره ذکر غنی غایبه السلام که
بدر بود آورد و بدانکه افتتاح سوره ذکر توحید خدا و نفی شرک شرک کرد و مبدایه با هم جمله
سینه سینه معنی در و مقالات لغزای و قابل شدن بالوشت عیس و آورد و بعد از آن بروی ذکر
عام بعد از آن ذکر اهل کتاب حاصل کنت و فی طایفه ایشان از باب محمول بر است بعد از آن
فصلی که مشتمل بر بعضی معانی است که در چون جمله ان الذین تولوا منکم الایه و حمده اصابعکم
یوم النفر النفران الایه بود و چند جا ذکر اهل کتاب و حکایت و تمکات ایشان چون
بعد از آن ذکر ان الذین منکم الایه و حمده اصابعکم بر بعضی معانی است که در سوره بقره و حمده اصابعکم
صدا بایه و حمل دیگر که در آن ذکر سوره ذکر اهل کتاب است و بعد از جمله یا ایها الذین امنوا
مروا صابروا و اطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون بروی نه سبب مذکور گفت بر اینچه بود
بافتن هم مذکور متصل یکدیگر است باعتبار اصل مقصود بعضی مرعیه را اما البس و مقورش
و شک نیست چنانکه از یک باب است اگر مقاصد آن متغایر بود از جمله اتی و یا به بیان ایشان
رابطه لافعال باشد و اگر مقصود از هم یکی است هر یکی در مقصود کما مقرر دیگری است معترض
در بین آن میان متصل کلامها و افغ شده و حمل دیگران تذیل است و تکمالات و مستلزمات
و تعلیلات و در جمله ای که آیه شریفه الله و عونیه بیان آن روی نماید و الله اعلم بالصواب
باب است

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم که بعد از سوره بقره که شسته و بیان آن انی شریح کنته اگر اتم اسم سوره باشد
بر او کس یلم بود و اگر اتم حروف مقطعات دارند شتابه پیدا دارند بعد حذف هم و صلا
الصنع از فتنه معر شده ساکن یا و میم و لام احدی میم یا حرکت دادند از فتنه نوزن از توالی کرات که
میم یا که در حکم حرکت و که میم اولی کسره احتیاج نکردند از فتنه حطت و تعلیظ است و حرکت
بفتحه که میم شود نتواند بود که فتنه میم بر طریق قد افلح بنقل حرکت نموده به نیز که مقام
بفتحه است و در اصل بود و همزه وصل و وصل با حرکت ساقط شود حرکت باقی نبود و منقول آورد

توان ترسانان است اجنت کجای محمد مرگ می سا که کفر و زندقه از رقبه انقیاد آیت قرآن
 کشیده زود باشد که مغلوب خواهند گشت و بمقتوریت خواهند پوست و در دست انداز
 مرد و جهان ملک الموت خواهند سپرد و بعد از موت بسوی شرف برانگیخته خواهند گشت و بعد از
 عقیق خواهند پوست و در فرخ بر قرار که می بود و بد مفری شد **قَدْ كَانَ لَكُمْ**
آيَةٌ فِي فَيْتِنِ الْيَقَافِيَةِ لِقَائِ اَبِي سَبِيلِ اللّٰهِ
وَاٰخِرِيْ كَافِرَةٍ يَّرِىْهُمْ مِّنْ مَّيْمَنِهِمْ اِلٰهًا غَيْرَ
 آیه ام کان است لکم خبر است التفات صفت است مژنین فیه نکره مخصوص بجهنم صفت فیه
 فیه نه بجهنم است تفاتی که سبیل الله خبر است و آخری بقدر فیه آخری کافره صفت
 بر فیه تفاتی که سبیل الله است فیه نه موصوف با صفت بران از حق است بقدر بود از حق
 مثل است یعنی موصوف با صفت مروت کلام از باب توشیح بود ایراد مثنوی و
 معطوف و معطوف علیه بر طریق تشبیه این آدم و نشیب فیه حضرتان الحاصل و طول است
 یرونهم و ترونهم بصیغه غایب و مخاطب خوانند بطریق خطاب خطاب مژنین کان است او ترون
 ایها المشرکون فیه المسلمون منلیم ستمابه و سبعا و عشرين و بر صیغه غایت خبر است بر سبیل
 است و غیر مفعول و غیر منلیم بر کافران است یا بر عکس جمله قه کان لکم آیه تا آخر مرقوم
 موصوف جمله سابقه را که مشتعل قول انصار است چه کسی که جاعتی را و انصار را و چون
 تواند کرد شیخ را غیر خبر را و تواند آورد استبعاد و در قدرت خداوند است و در دست
 او است است اجنت بدست است مژنین را در صفت غوی که نشیب فیه است
 ظاهر در دو گروهی که در موعظه منع گشته و یکدیگر کربس بگوشته کردن آن دو گروه
 مژنین قتل میکردند و گروهی دیگر که فرمودند درین حال که می بینید که فرسده اند و چون
 می فرستید همین دیدن چشم می بینند و با وجود قلت ایشان عباد کثرت عباد
 می بینید **مُحَمَّدٌ كَذَّابٌ كَا فَرَانِ مَزْرُوعٌ وَ بَنِي كَوْثَرٍ كَوْثَرٌ وَ بَنِي كَوْثَرٍ كَوْثَرٌ**

و بنده کافران سالیان را و چندان یعنی نهصد و شصت و شش و شش و شش و شش و شش و شش
 کافران قتل دادند و سالیان را و چندان خورشید از کافران غلبه متغیر بود و تواند
 بود که معنی چنین بود می بینید کافران سالیان را و چندان خورشید از کافران غلبه متغیر بود
 شش عدد تا بهشت حور شد و از کثرت عدو ایشان بترسند تواند بود معنی بود می بینید
 کافران سالیان را و چندان خورشید از کافران غلبه متغیر بود و چندان خورشید از کافران غلبه متغیر بود
 جتن معنی فعل و مفعول بود آن اختصاص افعال قلوب است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُؤْتِي**
بِخَبْرٍ مِّنْ لَّيْسَ لَكَ لَعْنَةُ لَؤِي
الْأَبْصَارِ جمله و امه یومید بفرموده است رتبه یک است و جمله آن فی ذلک لعل
 اولی الا بصائر میل است بعد از میل است و تاکید جمله از جمله است که جمله تعریف است
 که کافران که عرقه میگردند و چندان می پذیرند اولی الا بصائر را اند چنان است که گفت الکافران
 را لایقند که بفرموده ایسوا اولی الا بصائر کف بضمون جمله بر معنی مکنی عنه منکرند و بر این
 معنی برین اعتبار جمله را مکه کرد و متواکید آورد و بودن کفار غیر اولی الا بصائر که
 لایقند و لایق بر وجه تشبیل است از قبیل است به العنق و ذی به البطل است است
 و لایق استوار کند از فریقین بر کافران خواهد بدست درین قصه عهده است مر خداوندان است
 و کثرت مژنین است چون خدای عزوجل در نظر عیب خداوند است و عدد آنکه و سبیل
 که بفرموده شد در مطلق عدد بسیار در نظر اند که بفرموده شد در مطلق عدد بسیار در نظر اند
 شوند و عدد کنند غالب آینه کان بتایید خدای و اتق کردند و دل در وقایع بر حضرت و تامل
 بنده و جهانند چنانچه در وقایع تامل و حضرت کرد بیشتر نیز در از غیر عیب ابد آورد و لایق
 است لایق معنی که لایق بکس نیست فیه اتق و مغلوب شوند کان اگر ان را چشم عقل در است
 نظر چشم بود غیرت نکور بداند که چنانچه در مآذنه سابقه است و قدرت فیه است
 شده اند و کثرت و کثرت مغلوب شد برین فکر است موعظت پذیرند **مُرِّيْنِ لِلنَّاسِ**

مستغفران یا بعد از آن در الصبرین خبر ربط است به خبر معصیت مراد از معصیت کبایسته
 استغفار کننده پس استغفار را به خبر معصیت چنانچه شود بهجت آن چه نوع باشد و آنرا بگوید
 خبر معصیت بعد از آنکه استغفار کند از معصیت که شتر یا از تقصیر است فوت تترت کردن و انتقاد
 افزودن در طاعت و عبادات یعنی آنکه از خطایست طوایف که از شتم است بر بنی بر
 یاران رضی الله عنهم و علیه الصلوة و السلام صابران زمره اند طاعت اینان خبر است و خبر
 بنی برست بر بنی و نعمان از اینان خبر کرده و سماه قبل بر شکیبائی آورد و صادق از آن
 که بر لایق آن ابو یکصدیق است و قیامت فرقه اند که صد را اینان عمر فاروق است بنفوذ
 که در این اند که غنیان غنیان آن کرده است و مستغفران قومی اند صد را اینان غنیان
 از جمله قوم تریست رضی الله عنهم و علیه الصلوة و السلام **هُوَ الْمَلَكُ الْاَوَّلُ وَالْعَلَمُ قَائِمًا بِالْقِسْطِ**
 اندکی علی است مرشد قیام بالقسط قال قیامه از است ان با اسم و خبر بقیه که او علی
 اند مفعول است و بودن او ای که که شرط و است که بعد جمله اسمیه باشد بعد از جمله
 حایه فعلیه شکل است مگر که او را بعد جمله موالها که جمله لا اله الا هو قیامه بنفوذ اعتبار
 قیامه یا بگوید عطفی کرد اند یا جمله باشد که از صفت شهادت مستند دوم و بنی است
 اسمیه گویند و بعد از صحت وقوع او مکرر جویند و اگر قیام بالقسط از صفت است حاج در بنفوذ
 اعنی بنی است در است یا بنی که فراموش و بنی را چه مفعول اعنی چنانچه در کتب العرب قریب
 الصیف موفور آمده و ثوبا مراض مثل النعال بقدر اعنی ثوبا یا بنی که بنی شغل نموده است
 بدو مفعول مستعمل است گواهندن و آن عبارت از شهادت و عیان است و گواهی دادن است
 و عیان است بنی بر ظن و حسنه و توحید است مستعمل است معنی است
 تاویل بین کند بعضی ماول را بنی گویند و بعضی معنی علم دارند تصحیح مجاز بلازم است این معانی
 شهادت بنی از صحت و است و شهادت را در شهادت دوسوی حق است و است از آن و شهادت

شهادت اختیار می بیند

سوزنی است که آن را اولو العلم استعارت از آفریننده است **الْاَوَّلُ** یکبار مذکور است در این
 اوصاف حقیقه یا بنی که مختلف مراد تواند داشت از ارادت و معنی از یک لفظ بر هیچ وجهی
 درست نتوان پنداشت از شتم معنی دلالت و اقرا چه نوع مراد بود و چه وجه صحیح باشد و
 در و ملائکه فعل محذوف بود و این عطف جمله بر جمله باشد و جمله ثانیه یعنی و شهادت ملائکه
 مترتبه میان حال و عامل حال بود پس برین تفسیر و معنی مذکور از دو لفظ مراد باشد از یک
 لفظ مراد بود جمله است مراد مقرر است مرصنون مل سابقه که ثبات تویند و تفریق است
 و از یک است و در نصاری و قابل شدن بالوایت عیسی است اینست گواهی او است
 خدای جهان که در است بر است خدای یکی است خبر او معبودی بحق نیست و گواهی داده اند یعنی
 از کرده اند و از آنکه فرشتگان عالم السلام و خداوندان علم از بنی میزان و عالم
 عالم از بنی شرف اهل عالم که گواهی این در نظام گواهی خدای بود و ذکر است این باو که
 خدای مقرران باشد معتبره تقدیم فرشتگان را بر مطلق اهل علم موجب تفصیل فرشتگان
 بر بنی از آنکه و خواص بشیر نیارند و نزدیک اهل سنت و جماعت تقدیم از بنی است و در وقت
 از بنی فضل و منزلت بنی شرف علم پوشیده نیست شرف آدم بر بنی است و شکیان بعلم
 بر بنی نیست در تفسیر آورده هر که بگوید کرده بر فراش خود کند به آنکه فکر در خاطر افکند
 شرف مراد اینحال از عبادات عایدان مفتاد سال گفته اند علم وضع را شرف کرده است
 بنی را بنی در بنی را قوی کند و بنی را در سخاوت افکند مستور را بنی است را بنی بود
 بنی که از حد حدیث است فرد اقامت علم را خطاب شود یا معتبره العلماء و علم حسن علی فیکه
 بنی که علم است یا فیکه از علم که ان طلقوا افقه غفرت لکم فبقول ان یارب و یسبح و یسبح
 بنی که بنی را در میان کاری و نزدیک خدای عز و جل بزرگ اعتباری است بنی که بنی
 بنی که بنی را در بنی تا قیامت هر که بدان عمل کند همچون ثواب عالم است
 بنی که بنی را در بنی تا قیامت هر که بدان عمل کند همچون ثواب عالم است

نظرو در علم

از اندک و بسیار از عبادت که کند بر سرش را آمرزیدم و گستاخان شما محو گردانیدم امیر المومنین
عزیز گشتن او باز ماند و طاعت نکرد و در نشستن مکتوب بسوی کافران زبان را نکفت یا رسول الله
شهر نیکو گشته ام و بکفر نه بگوشیدم و عداوت پیغامبر علیه السلام نکردم و ام مری بهمان زیر بندام
مکتوب از حجتی گفت اهل اسلام نه بگوشیدم و در دجله ان نرفته ام لیکن من اهل و فرزندان و
دارم که آمد و گشته ایشان نمی بیند ام با ایشان پیشین مکتوب صورت محبتی اظهار کرده ام
ایشان اهل و غیال مرا متوجه نشوند و ایضا نمی گشتند و در مکتوب چیزی نه بگوشیدم که در میان
زبان کنایه کافران را نه بگوشیدم از حجتی ترس اینها کافران محبتی نه بوده اظهار کرد و او را و خود را و
دوستی او را که در آن مکتوب ایشان متخلص بنده اوست ایشان مبرهن است پیغامبر صلی الله علیه و آله
صادق بنده است درین قضیه معذور است چون او را محبت کافران بود بلکه محبت ایشان
در دل داشت می نمود و در لایحه المومنون الکافرون اولیا و در حق او بود و نزول آن در حق
او بنامه جو **و** در دهنی از محبت ایشان در حق تمام مومنان است باعتبار آنکه منافقان کافران
دوست گرفته بودند و با ایشان آمد و نشد می نمودند و در دشتنا قوله الا ان تنفوا عنهم فقیه حق
خطبنا ای بلقیه است که از حجتی خوف گفت محبت اظهار کرد و بود دل بر بغض متکبران داشت و محبت
می نمود پس در و این باعث نمی شد که در حق تمام باشد و اعتنا در حق آن طایفه از کافران
و در حق اینست میگرد مومنان کافران و مومنان از غیر مومنان یعنی مسلمانان که گشته کافران
دوست نیکو نند از حجتی اسلام هیچ دوستی ایشان بنده نند کافری پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله
آمد و گفت امده ام تا ترا در جنگ یاری دهم پیغامبر صلی الله علیه و آله فرمودان استینا بنده بود
آن شخص گفت که کافران را بیاورید بر آید نوشته فقه که او دشمنی حاصل نموده و من
يَفْعَلْ ذَلِكَ فَيَكُفِّرْ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَقُولُوا
مِمَّا تَقْبَلُونَ این شرطی با خبر افواش بعد نمی نوزند نیل است الا ان تنفوا عنهم
استن مومنان است از لایحه المومنون الکافرون یا از فلیس من الله نه است بر سبیل افتاد

کتاب

سوی خطاب ای لایحه المومنون الکافرون اولیا فی جمیع الاوقال فی انفسکم مفتاة و توانید
گرفته مفعول با باشد یعنی باقی منه منصرف فی نفس و الا ان توانه بود مصدر بود و بر طبق
یا یا الین استن انفسکم حق لقا **مَعْنَى** اینست و هر که این کار کند یعنی دل برداشته گفت که
پیشیت او از خدای و هیچ بهر معنی از توبه خدای مبره ندارد و اگر از ایشان برینترند یا بیزیر
و برترند بر سبیل یا گویند مگر آنکه برینترند از کافران و برترند بر سبیل که در حق ترس است از
ایشان از حجتی آن اظهار دوستی کرد و دل بر بغض نداشتند این رخصت باشد و این معنی لقا
بود اتفاق اظهار دوستی و اخفا و دشمنی با نیکان است اما با بدان این عمل حکمت ادیبی است
که استواطه بر باطن با ایشان در دین مفرستاد پس باید نه باشد که متکبران این عمل را
بود در حدیث صحیح است و در پیش پیغامبر علیه السلام استینا ان کرد پیغامبر اند نواله بیس اخل
منه و در آن پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او بر سر مرقع شخوش و کث و روی پیش آمد چون
و در گشت ام المومنین عایشه رضی الله عنها پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله
که این واقع بود حال او معلوم نشود و این مسکت نمود و دشنام نکوید پیغامبر صلی الله علیه و آله
پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودان من فرقتان من الفاحشه و انجی نیت صحیح است و در بغض ترس
وَيُحَذِّرُ كُفْرَ اللَّهِ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ جمله و یحذره که
نفسه باریت متفرع و عید شید است و الی الله المصیر تدبیر است و یحذره اینست و برتر
طایفه از کافران و برتر و متفرع است و او را بر غایت هر که خواهد افتاد است
نمایان آن او در دست گیرید و با ایشان امیر ترس پذیرید بنده شما را دشمن کرد و دشمن او
طاعت نیاید بر بنده متیلا بعد از عتاب او کرد و بسوی مساکد خدا که جای فرادست
و گشت که بر گشتن نه است این آیه نیز متفرع است بر قدرت کافران است و الله
نفسه بن الله و ان الله التلثه گفتن و بمقال سخن ابنا و الله و اجاب و قابل شکی
نمودن این ابان الاینها کردن که اصل کتاب میکند و خود را در گشتن از گشتن خدا

امراء عمران عليهم بيها الدلالة على اصطفايتها التي هي مثل عمران موكد مضمون بين ظهور
در كل نية تحت ايست مناهي شواست كه مقالت اين بر كتر يكان كندل براحتي بر شنه
ست افعال ان كه حال برا حساب السته و صفت صفوت اين ان ديره و بر تقيدي كه
قاله امراء عمران سفلت ماذكر بنود متعلق بسبع عليهم بانه اصطفا كل سبب منصف
بروي اذ قالت امراء عمران رب اني نذكر
لك ما في بطننا من سراقتقبل مني اذ عجل
مخوف حمله نمايه يعني رب بقتدي يا رب منصف مناهي خدای است بر بوبت و نيت غفلت
در خويشتن باضفت با حمله اني نذكر لك مقول است مرقالت و كيد از حمله ابراز نذر و اي
نيسيل وكادت است مخزاي است يا تميزت فاسيه است و حمله اذ كذا قالت امراء عمران
كه تنصير و كذا زاده شدن مانويسه و جده او و حله و است اصول است دال بر جد و نيت غفلت
قول امراء اني نذكر لك ما في بطننا من سراقتقبل مني اذ عجل
مقصود من حمله ساقطه بنود و كذا اذ قالت امراء عمران طرف سبع عليهم بود
ذكر ان كه شنه و بيان آن بالا رفته است اينست ياد كساي محمد آن كه گفت ان عمران
مانان ماوريم بود و اين مقالت ادا و مریم در انحال كه حمل مریم در شك داشت نمود و كذا
منه برسته و ولي را كه در شك منت براي تو نذر كرده ام از دوي خويش برورد كذا
تخبر او در دل آورده ام و تخبر و ولد بنش انش عبارت از كذا اينان او از خدمت الهه
كه اشتن و كذا رضاي تعال و قدس بود و اين معني خصوص نذكر و اشتن و رانات دوي نمود
كه تخبر مي پست بعد با نيت و اصفا و ان مخبر ميكنست اگر مخبر ابد بر تخبر نكر و بر بودن او
ست المقصد من بانه بانه كذا و با حمله خويشتن خود را كرف و عمل و نيت كذا و نيت
با و تخبر يا انهم يقولون من و مراد بر من و مكن انك انت السميع
العليم بانه بانه بانه و كيد از حمله برا مخرج بر وجه وكادت است

نوم و قبول كنند و احوال ماني اخلاص نيت مبداني قبول عمل مستواني فلما
وضعت ما قالت رب اني وضعتما اني نذكر
لك ما في بطننا من سراقتقبل مني اذ عجل
مخوف حمله نمايه يعني رب بقتدي يا رب منصف مناهي خدای است بر بوبت و نيت غفلت
در خويشتن باضفت با حمله اني نذكر لك مقول است مرقالت و كيد از حمله ابراز نذر و اي
نيسيل وكادت است مخزاي است يا تميزت فاسيه است و حمله اذ كذا قالت امراء عمران
كه تنصير و كذا زاده شدن مانويسه و جده او و حله و است اصول است دال بر جد و نيت غفلت
قول امراء اني نذكر لك ما في بطننا من سراقتقبل مني اذ عجل
مقصود من حمله ساقطه بنود و كذا اذ قالت امراء عمران طرف سبع عليهم بود
ذكر ان كه شنه و بيان آن بالا رفته است اينست ياد كساي محمد آن كه گفت ان عمران
مانان ماوريم بود و اين مقالت ادا و مریم در انحال كه حمل مریم در شك داشت نمود و كذا
منه برسته و ولي را كه در شك منت براي تو نذر كرده ام از دوي خويش برورد كذا
تخبر او در دل آورده ام و تخبر و ولد بنش انش عبارت از كذا اينان او از خدمت الهه
كه اشتن و كذا رضاي تعال و قدس بود و اين معني خصوص نذكر و اشتن و رانات دوي نمود
كه تخبر مي پست بعد با نيت و اصفا و ان مخبر ميكنست اگر مخبر ابد بر تخبر نكر و بر بودن او
ست المقصد من بانه بانه كذا و با حمله خويشتن خود را كرف و عمل و نيت كذا و نيت
با و تخبر يا انهم يقولون من و مراد بر من و مكن انك انت السميع
العليم بانه بانه بانه و كيد از حمله برا مخرج بر وجه وكادت است

علی و حسن و حسین و علی بن ابی طالب که در آن طعام خوردند و بر سر شدند و طعمی در دهان
 باقی نماند و بعد از آن طعام را در شفقت او در میان آنها یکسان بخش کرد و این
هَذَاكَ دَعَاكَ كَرِيماً وَبِهِ معترضه است میان معطوف و معطوف علیه
 یعنی و اذ قال للملائكة عطف است بر اذ قالت امراه عمران باستانه و جواب است از این که
 عرف منزهه **مریم** اینست در آن هنگام که زکریا یا مریمه مریم که نزدیکی خدای و در میان
 و عطف وجهی است به انرا در دل آورد و در و کرد که از خواهر مریم که زوجه زکریا فرزندش را
 و ولی همجواری نماید از خدای خواست کرد و غلغله دعا بر آورد و بعضی گویند چون زکریا
 در غیبت وقت از غلغله قدرت می بیند که در آن روی که در داشت سر از زن نامیده و در آن
تَالرَّحْمٰتِ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
 قال سبحانه و تعالی میل از او داشته **اینست** گفت زکریا در خواست کرد از خداوندی
 پروردگار فرزند پاک پاکیزه بخش مرا **اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ**
 نزدیک است و نیکد از حقیقه بران معراج بر سبیل و کاد است **اینست** بهرست و تیر
 دعای این است کننده مسالت می **فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَهُوَ**
قَائِمٌ بِصَلٰٓةٍ فِی الْمَحْرَابِ اجماعه عطف است بر قال بهرست و تیر
 قایم حال است از مفعول ناده و جمله بصلی حال است از قایم قایم قایم قایم قایم قایم قایم
 معنی می دانند **اینست** پس را کردند زکریا را فرست تمان که در آن وقت در محراب بود
 نماز میکرد و در حضرت خدای بر شش می نمود و بعضی از ملک جبرائیل را از آنجا که
 جم برای تعظیم بنیادند **اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکَ بِمُحَمَّدٍ**
بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ میز که بصیغه مضارع از باب تفعیل می نهند و معنی با تفعیل
 می کشد و معنی دانند صدق حال است از یکی و نیکد از حقیقه تعابیه و معنی بهرست
 و تیر تمان بعد از آن که زکریا را طبع است بر آوردن نسل است و تیر تیر تیر تیر

باعتبار تعلیم ملوح زکریا را تیز تر از سایر بایلی کرد و موکد آورد و اینجا می بیند اندک بود یا
 در آن که گفته شد است باشد ای ناده الملائکه و قالوا ان الله یبشرک و بعضی ان الله یبشرک
 در آنکه برضایا بتغییر بر فنا و نه الملائکه بان الله یبشرک **و الله یعلم** اینست پس او را
 در آن تمان نداد کردند و بر آن است آوردند و گفتند بهرست خدای نسل است میزد ترا بخیر
 و طاعت کردن یکی در حال که قضیه بق کنند بهرست یعنی که کلام است از خدای گفته اند اول کسی
 نیست تصدیق کرد و نبوت او اعتراف آورد با او موافقت نمود یکی علیه صاوة و سلام
 بود یکی منتفی از جا باشد یا با خود از حیث بود **و الله** کرده اند که یکی صاوات علیه
 که حضرت بدین مرتبه رسانید که هرگز گفته نکرد در نبوتش و دل بر آن صر زنده که گاهی
 غفلت بر حال او روی نمود و نیز **و الله** کرده اند از خوف خدا چندان که نیست که پوست
 کوبت ز شرم او از اسل و موع سوده گشت دندان و باطن در نان بطور بیست و نادر
 زنده تر بر صاوة می بیند از سبیل اشک نهد که گویا تر از نمیکرفت می افتاد و **و الله**
وَصُوْرًا و نَبِیًّا مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ سید با الصالحین مطون
 در آن عطف است بر مصداق **اینست** در حال که صاحب سیادت و معتری باشد و در
 نوم خود خداوندی و سروری بود باز داند است نفس خود را از زمان قدرت بر این
 دانه از آنرا استعمال بیز کرد کار متعال و در بحال که پیغامبری باشد تا نسی از خاندان صلاح
 در دمان فلک یعنی پیغامبری باشد از اولاد پیغامبر یا پیغامبری کاین از زمره ایشان
 نامشائی و الله علیه بدین آیت منک کرد و خلوت گرفتن برای عبادت است و سوال
 نمک و خلوت گفته می شود سبحانه و تعالی یکی اندک محصور توان کرد و این صفت است
 را از توان منافی استغفار و بجان بود و مخالفت استعانت بنان باشد از حقیقه نبوت
 در آنکه نشستن بخیر منافی انضلیت غیر نشود چنانچه کسی است ابعالی نامش
 در آنکه بطن باید چنانچه کسی اندک گفته بغنا مستلزم نبود بر فضل او بر فقر **و الله**

بر اسم بر معنی است **تواند بود** لفظ این مریم از جهت تعیین سیم و اعلم معنی این مجرای این
بود محمول بر اسم شود و تواند بود تعیین از اسم یا میل علیه و معروف میوه مراد دارند من فرعون
مریم اگر چه غیر علم بودند بنده اند و اگر کسی معنی علم بود و این مریم علم نباشد خبر مبتدا و خبر
تقدیر هو این مریم گویند صحت معنی بدین طریق جویند **بر وجه جمله** هو این مریم جویند
او چه بود **عجل** جمله تکمیل بود فایده او دفع و هم باشد چه جمله ان الله یسرک سبکة من الله
غیر مقصود از ویش است بولد موهم آن بود که فرزند بر وفق معناه باشد جمله هو این مریم
انقص و از مریم بود دفع و هم مذکور شود و جیها حال است از سبکة من الله که غنوم است مریم
و تکیه او بر این تعظیم است و من المفضلین غطف است بر وجهیها **اینست** چون گفتند یسیر
ای مریم بدست خدای نشارت میدهند ترا بفرزندی که انرا که خدا بود یعنی بغیر دست پدر
مادر بیکه کن حاصل شود علم آن فرزند میمون قدم عیس بر مریم است و بر بنی که در دنیا و آخر
مناجیه است در و جاست متنازعا شال و تشابه است و درین حال که از مقربان و مراد از آن
مکنش نه قریب مکان **سوال** عیسی در وقت بیشتر موجود بود و بیشتر در حال و جاست بود و جیها
بیشتر چگونه بود **بر طریق** بانی زید و موصوف صایا یا بندگان الله **اینست** که
و جیها در عالم اعدا دارند بر معنی در حاله بیشتر و جیه بود **یُکَلِّمُ النَّاسَ**
الْمُهْدِیَ کَهْلًا وَمِنْ الصَّالِحِیْنَ **اینست** بر وجهیها
غطف فعل بر اسم صفت آمده چنانچه در فلق الاصبح و جعل اللیل تخمینه در حال که جمله
غطف کردن او بر حال مفرد و است چنانچه و کم من قرته اهلکنما فی دنیا یا است یا است او یفیل
او هم چون غطف است بر بیان که مفرد است یا محمول است بر صفت جمله اسمیه است ای و یوم
الناس المهد و کله یا غطف شده بر ظرف مستقر یعنی من که صفت کلمه واقع شده و کله غطف
بر المهد و من الصالحین غطف است بر یک اسم مقصود ازین آیه نیز دانست و غطف
عیسی است میگویند و ان الله یسرک سبکة من الله که غنوم است مریم جویند

الوایت بود و موجب بطالان دعوی لغاری که او را اله میخوانند باشد **اینست** و با برهان
در حاله در کوارده باشد **در تفسیر** او رده که عیس را در کوارده کرده اند و برای او کوارده دنیا و
خزینت فی المهد چگونه آید و صحت آن چه نوع روی میاید **جواب** از مهد کفار مادر مراد است آن که
من بهیچ مهد بود طریق مهد قرارگاه او میشود یا حقیقت مهد بود و کلام محمول بر حضرت و نفسا
شود **چنین** بود یکم در زمان استحقاق المهد یعنی محن خواهد گفت در زمان ظهور اینست
گوید با و مان در هنگام طفولیت یعنی در حاله که کامل شود در تبلیغ شریعت محن گوید و از جمله
عنا فان باشد **قالت رب انی یکون لی ولد ان کنه**
یسئنی بئسرا عجب است نفه است در جواب مادا قالت مریم استقام برای
نویست **لم یسئنی بئسرا** **اینست** مریم گفت مرا فرزند می آید که نشد و ولد نکو
نموده ان اینست بئسرا بئسرا رسیده و هیچ نوی روی نموده **قال کذلک الله**
یخلق ما یشاء **اینست** که بگوید نظر کند که الله یفعل ما یشاء و جود او
منه او بالاند کور شده **اذا قضی امرنا** **فانما یقول له کن**
فیکون **اینست** بیان کیفیت خلق است تعلیل است و این آیه نیز همو آیت سابقه
انقاد لغاری است در بازداشتن اعتقاد الوایت عیسی **اینست** وقتی که خدا کند خدا
کار او بخواند که ان کار حاصل کرد و بدست بگوید مر او را موجود شود پس موجود شود و خلق
یست بئسرا بئسرا در زاده شدن عیس بر با استبعادش بدینود و بدینا که از یک
بچه در شکم بیکه کن بود و بر قول اهل سنت این کلام مجاز از سرعت ای و با **اینست** که
چون بوی از فرشتگان با بر تمل مراد است رت دادند و ان امید است که
این مریم گفتند مریم گفت مرا بشری پس نکر یعنی هیچ مردی بمنزله من نیست
و بقیه بگوید منم بود گفتند خدای آنچه خواهد بکنند بعد و بر تمل در جیب است و
فرشتگان میزدند که مریم خود را بارور شده دید چون نام برآمد زکریا علیه السلام چنانچه بر طهر

در مقام اومی اند جنبش که در شکم او دیدار همت تبر سید بزن خود گفت مریم بار و زنده این بلا را
افتاد و گفت اکنون همان مریم بود که غیبی بغیر بر خواهد زد این کلمات بجا آمد و او را
نزدیک به بار زکریا و اهل بی نه او بدین حبه متعلق گشتند و از خوف همت متردند و نزد
در نه زکریا علیه السلام در آمد زن زکریا علیه السلام بخی علی السلام حمله بود با مریم در نه زکریا
در آمد گفت فرزند ی که در شکم منست فرزندی را که در شکم منست سجده کرده و توانست نمود تو بهتر
زنانی و حمل تو بهترین صله است بر بچو توئی چنین اتهام خطاست زن زکریا از معاصی خود
که با حمل او کرده زکریا را خبر کرد و بدین خبر مریم را بر شربت برات ساخت او را زکریا گفت
من از همت خویش متبرسم نه از همت مریم که خبر مندیگری ای بی خبر و ازین حمل من رنجت نمود
در نه گرفت مریم از خلق دور رفت و از غایت شرم متقاعد گشت چون او را در نه زکریا
و بختی بی خبر کرد ایند گفت کاش که پیش ازین مردی و شت و قوت منست بودی و منبر
کرده اند و در اجزا و قصص آورده اند یوسف بن یعقوب بن نمان ابن عمر مریم برادر زاده عمر
نود بر یوسف مذکور که خبر حمل مریم باز نمود گفت بادشاه او را خواهد گشت و امن را بر تو خواهد
یوسف مذکور مریم را پروراند و او را از آن مقام در مقامی دیگر مریم را بگشت و ازین گشت
فرشته بر صورت آدمی آمد و در نیکی ای او را زنده گفت مریم به تو بهر از غیب حمل شده و در شکم
روحی پاک در آمده این را نگهدار و در گشتن مار گشتت انکه با شکم من
زاد جبرئیل گفت اند و همکس و مباش همان درخت خنجر را بچینان اگر چه
و او را زوی در کنارت تو خنجر را برافتن و بعد یوسف مذکور مریم و عیسی را بگشت ساخت و
البت ان بر یافت چون حمل روز گشت و عیسی قدرت خدای متعالیه کرد او را با سپر قوم آورد
از دیدن که نمکین گشتند مریم گفتند پدر تو مردی بدی بود و مادر تو نیز بهر بهر بینودان
زاد و از تو یافت مریم زبان کرد او را اشارت سوی عیسی کرد بر سخن گفتن عیسی اجابت او را
گفتند که کهوار است چگونه کنی و از و گفت چه نوع جویم عیسی سخن آنکه گفت ان عیسی

الکتاب و جعلنی نبیا و جعانی مبارک اینا گشت و او صاتی با صلوة و الزکوة بامت حیای الی فواء و يوم
البعث حیای بعد ان خود را از سخن کردن باز گشت تا انکه در مبلغی از عمر که بر کو دکان سخن میگویند
رسید بعد بر سر مالکی عیسی او می تبلیغ تبلیغ بنده معنی و یکایم الناس فی المهد و کید عبارت ازین
و یعلّمه الکتاب و الحیمة و التوریه و الانبیاء
و یعلّمه عطف است بر و یکایم الناس یا بشیرک یا و جیبا این بر قرأت و یعلّمه بر صیغه ماضی است یا
نزد و بر قرأت و یعلّمه بر صیغه شکم است و سوی خدا دارند مشکل شود زیرا که کلام سابق
مقول فرشتگان باشد و صیغه شکم چون سند سوی خدا شود مقول خدا باشد مقول فرشتگان
بنود مثل این اشکال بر وجه است یکی انکه این را بدین تقدیر مقول قبول میزدند دارند که او عطف
بود بر بشیرک ان الله بشیرک بولیکه که او بقول تعالیه دوم انکه بشیرک مقول فرشتگان است
بشرکت با بقول است پس حیای است که گفتند ان الله بقول منبک ولد اکذا ابر و تعالیه
عطف است بر مبدء منبک لدا و کذا که از مفهوم ان الله بشیرک فهم میشود و اگر منبک سوی
فرشتگان باشد ارتباط کلام ظاهر بود عطف بر ان الله بشیرک که از معنی قاتل الما لکه ان
الله بشیرک بولیکه که او سخن تعالیه یا بهر پیدا رند یا عطف است بر یکایم الناس و و جیبا و یکایم
روا و صیغه احوال مقدمه باشد زیرا که امور متبیه چون حال واقع شود حال مقدمه بود و حیای
است و همان آن رفت عیسی اینست و سپا موزاند خدای او را یا سپا موزایم کتاب یعنی علم حلال
بر تبه و انجیل مثل بسیار امور دینی که کرده اند که در نهان عیسی علیه السلام بجا خط
فرشته زنده گشت و که کسی را بدین کار بهتر از و نمی بیند است بران تقدیری که در نهان
مرا نمود و ذکر توبه و انجیل بعد ذکر کتاب از حبه اظهار شرف ذکر می نمود و بعد از
آنکه کرده اند چون عیسی را پیش معلم آوردند معلم گفت عیسی گفت الله مع من یرتبه
گفت انچه معلم بر چه تعلیم عیسی لفظی که بشیرک است بر زبان می آورد و چون معلم گفت انچه
عیسی گفت معنی انچه صیغه معلم گفت نمیدانم عیسی گفت ان لا اخذت باها اوست چه چیز

و انچه در مسنون گفته ایم ای پروردگار ما باینجه فرستاده و کتابی که داده آوردیم و اینجه
که فرستاده کرده ایم پس نویسنده از جمله است خیر الانبیا که گواهی بخوانند و در قیامت برای
یا نبوی را با مومنانی که بر وحدانیت تو گواهند و بر صدق پیغامبران اکابر را بنویسند و اینجه
که زبان تنزیه خوانند و در حق است خود گواهی خواهند داد و حواری در لوت یا مخلص را گویند
حواریان عیسی جماعتی از یاران خاص او بودند و بظاهر و باطن او خلوص اخلاص می نمودند و در
تسمیه این حواری اختلاف کرده اند و در کتب اخبار احوال مختلفه آورده اند بعضی گویند دوازده
کس متعارف و با ظاهر و باطن بودند که اینان اخلاص و اختصاص عیسی می نمودند و اینان
متعارف بودند از کدورت حواری گویند و باری یعنی در میده متعارف نیستند و گویند
گویند جماعتی بودند که جامه می نشستند و در سبید کردن اتمام می نمودند عیسی انبیا را گفت در سبید
کردن جامه چه گویند در تصفیه دل و سبید کردن آن کوشش کنید این را حواری گویند و است
او با حواری که بعضی سبیدی است جویند و بعضی گویند حواریان عیسی طایفه دیگران بودند و بعضی
و اختصاص می نمودند و سبب است و قصه آن چنانست که عیسی بهشت هر معنی که انداخت آن معنی
او پیش از خویش علم یافت چون او عالم تر از خود انگاشت دل بر تعلیم و بی شک آخر بر برگزیده
بودن کردی بر و روزی دیگر نری که بر عیسی صورت استادی می نمود و از دوکان خویش خالی نماند
عیسی به جامه ای که ساخت در خم مثل انداخت چون استاد رسید و کانرا از جامه خالی دید میزد
گشت و خاطر او تعلق بهوست عیسی گفت تعلق کن جامه از دوکان برداشته ام و در خم مثل انداخت
زیر تعلق تر گشت و دل او بر زیادت تعلق بهوست که رنگهای مختلف بود و جامه
جامه با چه روی خواهم نمود عیسی گفت تعلق کن جامه هر یکی را بکنشم بزرگی که مصوب داشت
ما و ما بدیم چنان کرد و دیگران را در بخت و تقوی او و این حکایت بعلم دیگران و دیگر می نشست
این عمل قوم و شعوب است این جامه می نمودند و تحقیق آن بدان گویند هر چند جامه ها گوی
و رنگ جامه خوشتر و زیباتر می نشست چون حقیقت او تحقیق کردند عیسی اینان آوردند و اینان

پرسیده بران مخلص و گشتند اینان را از جهت تفاوت باطن و صفات خاطر حواری گویند و است
اینان حواری جویند و بعضی گویند جماعتی از مطاعان صید ماهی میکردند و ماهی بسیار برآوردند
برون می آوردند عیسی علیه السلام در بعضی وقت برای آن بر طبق موعظت گفت ماهی چه میکرد
ماهی بزرگینه که صید آنها کینه نفس عیسی را آنرا کرد اینان را برای آن و اخلاص آوردند
و اینند ایمان آوردند و اخلاص و زید مصاحب عیسی نزد حواری او گشتند و بعضی گویند بطن
برده بود عیسی او را در کاسه خویش عجیب نمود که ساهمه خالی گشته کاسه او با فرونی بسته بر پس
بست این عیسی از صفت گفتند عیسی بنبریم است او را شانی معظم است عیسی در خاطر واقع
گشت با خاص این پوست مانی که داشت خود را در صحبت عیسی داشت با جماعت خود چنان
تحت و زید بهر چه حواریان رسید برین هر دو وجه تسمیه حواری بمناسبت با خود بروشانی
به تنبیه و تنبیه دل با حواری است و بعضی روایات جامع کرده همه اقوام مذکورند و اصل فسطوح
در نزد حواری بخوانند و بعضی که فی را که عیسی ایمان داشتند همه با حواری دارند و جمع مومنان
در دوازده نفر است و **مکر و فای مکر الله و الله خیر**
الاکبرین و مکر و فای مکر است بر فای که منوم است ای کفر و مکر و اکبر عطف
است بر کفر و ادوی صفت کلمه و استعاره تخیل است نشانه چون کما تیرن و ان و نشانی
نشان دهنده بسبب و این نشانه را مکرین می نامند اینست کفر و زید بر و زید بر و زید بر
پرسیده اند و مکر کردند و عرض گشتن او کردند خدای این ترا نری مکر داد و سکایات مکر
نشان کفای که بکار ماند بنیاد نهاد و خدای بهترین کس نیکه سکایات مکر کنند و خبر ابرو
بجز او را از خود بهتر و بزرگتر و این روی نماید قادر مطلق است قدرت او بر همه خبرهای
نقش است و کرده اند که اینان بر صورت عیسی کوفتند و از اینان نشانی
نموده بر مکان برآورده و این ترا سیان خویش بگوید و قتل آورد موازنه مفتاد بران نفر
نشدند و اینان بیک الموت بر و در وضو آن است چون غلطه و حلال عیسی بود با گشت و این

الکبرین

سیوم آنکه مال کسی بخری گرفته ایم یا ضایعت کسی بدین گرفته ام که بطایب آن مال یا بکینه و کینه
با بینه بینه پس نجاست گفت اگر بیانش قطاری یعنی بویست کاوند و اجنبی شد بر زبان او ای
آن لازم بود و عمر و گفت این تیرا طایر مال که بسته اند و جبه و شعری از حق کسی گرفته اند که
گفت برایشان چه خبر دارید و دل بر طلب گرفتن ایشان چه میکارید عمر و گفت تا و بیانش
یکه دین بودیم و در آن متاعی با خورشید میفرویدم ایشان از آن دین برگشته و متاعی بخری شده
پس فرستادند با اقوه ناموس و توانا ایشان را بسیاری لوث اند از حق گفت دین که از آن برگشته
آبادی نجاست گفت پس بید که شما آورده اید هدیه نیست رشوت است باز استاید ایشان را چه
آمد اند و در آن منهد و آمده اند و در آن توانید بعد از آن نجاست قوجه بگفت و مصداق آورد
سوی ایشان آورد گفت با شماست گوید جمله و ترویر بخونید که دین قیدیم با جرات کردید و بچه
سبب و بدین دیگر نهادید جعفر گفت بی که آنرا که داشته ایم بدین شیطان بود و بیانش
بگفت و زیدان بخدای و عبادت کردن بشک میفرمود و بدینی که اکنون دل بر زبان داشته ایم بدین
دینی است که رسانیده محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مصحح کتاب آورد و جبریل مصدق معلوم
و قبلی نجاست گفت سخن خوب گفتی بر جی خود باش بخوف مباحث و ترک دل خود را بخرامش بفرمود
که تا قوس زنده ندا اجتماع قوم در دهر چون تیسسان یعنی استادن ترسانان مع شمشیر بر
یعنی حالان مع بدین کرد آمدند نجاست را و برایشان آورد و بدین توبه سوانی است کرد و گفت
سوکند میراثم شما را بخدای که فرستاده است بر عیسی قبل که میان عیسی و میان قیامت بجا آمد
میدانید و ذکر معون شدن او در کتب نوشته میخواهند گفتند ای نجاست چه میگوید
ما را شاد و سرور من به فقه است بی و نه گفتی فقه کفری بر داشت و بدین نجاست گفت
جعفر از آن دوستان خبری بفرستید و بفرستید و بفرستید و بفرستید و بفرستید و بفرستید و بفرستید
ای عیسی فقه من را بفرستید و بفرستید و بفرستید و بفرستید و بفرستید و بفرستید و بفرستید
گفتند و بدین این فقه خوب و از دوستان مرغوب جعفر سودی میفرستد و سودمند

نجاست اجل مجلس از بلاغت و لطافت از کلام حیران ماند و من عاصم گفت نظر اگر تواند سوره که
در آن ذکر مریم چه میگوید و در نشان او چه میگوید جعفر گفت همان میگوید آنچه در نشان او خدای عز
وجل بیان کرده و بقی میر علی صلی الله علیه و سلم آنرا از خدای آورده نجاست گفت آن چیست بگویم
عصمت گفت عیسی که خداست و وحی از حق تبارک و تعالی است که کرده است و محض کریم آن کلام
میر و او مرده باز زنده کردی و آگاه را در پناهی آوردی و ابرص بد عای او بی بدین رفتی و ریختی
بندل صمغ کشته و صوتی از کل همچو صورت برنده برداختی و در آن دم زدی باذن خدای عز
وجل و در روایت آورده نجاست جعفر را گفت مرا بگو صاحب شما در عیسی چه میگوید و چه میفرماید
و آنچه پیر ما داشت میگوید جعفر گفت کتابی دارد که احکام از آن می آید و مردی است از یزید بن
زید بنی و اندام معروف و منی از منکر میکند برسم احسان چه فرماید و امر میکند و خدایا
پرسیده و دیگر اعبادت کنزینده بعد از سوره قرآن سوره دوم و غنیکوت و سوره که گفتیم
فرمانه چون آیت کرد نشان ذکر مریم است بر زبان را زده و من عاصم خواست ایشان را از غنیمت
گفت این مرد دل بر آنست عیسی میکار و نجاست گفت بخدا که نفس من بیدار است که آنچه در باب
فرمان عیسی گفته بود اینم و چیزی بیان زیادت کرده همان گفته که او در زبان آورد و زاهدان
بیان که حاضر بودند شایسته آن گفت صورت غضب و تافرنش نموده نجاست گفت ای جعفر
داشته اند ما اند میخوانند که با نسی حجتی گویند و تخفیف کار شما جویند گفت شنید و ما را
خداست بیکر نشنوا و از من ترسید هر چه دارید بگویند عالمان و سبب آن این است که من
ازین جعفر را آورده گفتند عیسی کارهای خدا میکرد و مرد را بزند که و چهار تبند که
آوردند به او اینچنین میباید و برین اعمال موقوف میخواهند چون سخن میان ایشان تامل
شد و سطران ایشان جبریل صلوات الله علیه به پنجاه صلوات السلام رسانیده آیت قرآنی
به پنجاه صلوات بر محمد و آله و علیهم السلام بر جعفر فرستاد و جعفر در مناظره تلاوت این آیت
فرستاد که گفت ای گروه عالمان و مودان بر چیزی آیت ترا زیاده مری تیرا بیانش

هم عطف است بر الیک و جمله ان الذین یلقون تا آخر مقرر است برای تاخیر طایفه مشرک و غیره
مذکور و چون این ان منقول و عید و لوق مذای الیم منکرانه و این منکرانه الذرا لایا مقرر
میکنند و در حاصرتبیبنا اید و احبابه یشفع لنا ابانا الایما و یجوزید از جمله و این
این ان جمله اتاکید کرد و ادا و اتاکید آورد و در **نکته** کرده اند شحیف با شحیف دعوی میباشند
پیش پیغامبر حاضر آوردند پیغامبر صلی الله علیه و سلم برای اثبات مدعا کوا و طلب کرد
نداشت مدعا علیه دل بر سوگند گماشت این آیه در شان او نازل گشت و این نظم در حق او بود
پسوت مدعا علیه اعتراف بحق کرد و خود را بر تسلیم کردن زمین آورد و بعضی گویند شمشیر
میش بر شحیف دعوی حاجی کرد و برای اثبات کواهی حاضرین آورد چون عرض نمید
کردند و او را بر زمین آوردند مدعی گفت یا رسول الله این سوگند ظاهر خود و متاع عمره
خواهد بود این آیه نازل گشت و این حکم میان پیوست و بعضی گویند نزول آیه در شان اهل
کتاب است که پیغامبر خویش عهد داشتند که چون پیغامبر آخر الزمان بعوث شود و دیگر و دیگر
منزعت او بر وند و حلیه و صفت او در کتاب خود دیده بودند موافق یافته بختی است
متاع قبل دنیاوی و فایان عهد داشتند پیغامبر آخرت گرفت کردند بر مخالفت رسول و گنا
او در دنیا این آیه در حق این نازل گشت و این نظم در باب این بود و پیوست این
آیه موافق است و با مقام مذکور اهل کتاب مطابق است **نکته** اینست که بیک عهد مدعی بود
خویش را بشن اند که فروشنده در بیک عهد خدای و سوگند خویش میباشند و بیک عهد
آن مایه و علی بیه تمیز اند که بهما فروید یعنی عهد خدای و سوگند خویش را میکنند و در
شان اند که میگردانند شرای محمد نبی و آخرت بنود و باین ان خدای در ذوق میباشند
آیه و کلامه بیت انیز حکم نشود بر این نظر محنت میکنند و از نوشتن عصیان بابت عفو و عذر
نگردانند و گویند این را اگر بیک نمیکند یا ثواب اعمال این اند و پیغامبر و این را اگر عمل
این ان شایده و این است و شوق غدا و در کمال سزاواریم و این است و این است

لَفَقَا يَلْقَوْنَ الْكَتِبَ بِأَلْسِنَتِهِمْ بِالْكَتِبِ لَتَحْسِبُوهُ مِنَ الْكَتِبِ
وَمَا هُوَ مِنَ الْكَتِبِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَمَّا اللَّهُ الْكَذِبَ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ **نکته** طرف مستقر است از خبر است لفظا اسم آن واقع شده
تجسیم خبر لام بر اسم و آمدن جمله يكون الستم بالکتاب بصفه است و فرقی و جمله و ما هو من
حال است بقولون عطف است بر بقولون علی الله متعلق است بقولون تعین رسی بقولون
الله بالکتاب معلوم حال است و جمله و ان منهم عطف است بر جمله و منهم ضم آن نامه برینا یاقوه
ایک و تا یک جمله از جمله نیست که اهل کتاب جمله منکرانه و بحقری بودن هیچ فرقی از خودی است
نکته و **نکته** کرده اند که این آیه وارد در شان کوب نبی است و صی بنی خطیب و انشال ایشان
که خبر پیوسته و ابر گردانیدن توریه آوردند و شمشیر آن از ان کتاب استند و آنرا بر طبق خوانند
و اینست و بعضی گویند در شان کسی است که انشمار تحریف کردند و خواندن بر صفت خواندن
توریه آوردند **نکته** اینست بر سبب پیغامبر از این ان هر آینه که وی اند که زبانهای خویش را در
کلامی که افرا میکنند می پیچند و میگردانند و میگویند که این توریه است کتاب خداست از نزد
خویش نه و تورات یعنی بر طبق خواندن توریه میخوانند و ادا آن زبان می پیچند و میگردد
ناگهان بریند که ان از توریه است و حال اینست آن از توریه است بلکه بود دانسته
خویش و انراست و میگویند این کلام خداست و درست و خوشی نه و تورات است و حال اینست که کلام
خداست بلکه صرف موضوع و موسی انراست و در ذوق ما بود میگویند افترای بخدای میکنند و
اینست که این ان اهل دانش اند و بر موجب دانش نمیروند یا گویند و حال اینست که این سبب
که در ذوق میخوانند و انرا کنند کان و حال اینست که این ان رشته کذب است و در ذوق گفتن
خبر از انیه یا دانش را در جاه می افتند و ما بعلم ترکیب کار جا بلان میشوند و درین آیه است
که قرآن را بر طبق قرآن خوانند و در لجه و در ادا و متا به او نگردانند چنانچه سماع بدانند

که قرآن بخواند و همچنین کسی که در آن یاد که بعد خواندن قریب است از قرآن بشود
میشود معنی قرآن بر زبان رانده چنانچه عامی آنرا معنی قرآن داند و چون بخواند که بعد خواندن
قرآن چیزی را از غیر تفسیر قرآن بگوید و رسانیدن فایده غیر معنی قرآن خواندن یا دیگر
و فیض در میان افکند چنانکه گوید تفسیر قرآن خواهم گفت فایده دیگر را و اینست
یا حکایتی شنیده است چیزی از مثل این کلمات گوید غیر معنی قرآن از قرآن جوید **مَا لَكُمْ**
لَشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبِيَّاتُ
يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ این
است اسم کان است این خبر است الکتاب بمعطوف است معقول دوم است بر یوتیه است بعد از کان
عطوف است بر آن یوتیه است و کونوا عبادا دالی از دین است معقول بقول است ما کان این خبر
است برای بیان تراست اینها از افعال گذشته و اقوال پسندیده البورافه و غیره و اینست
چون پیش می میرد معنی است و اینست و از حدیثی که در حدیث گفته اند اگر کسی را
کنیم و بپوشیم و بر او بیت بکنیم در عالم التشریل آورده که بنی مبر فرمود معنی دانستن
غیر از حدیثان که این آیه فرود آمد بروایت او در شرح گفت اسرار کرده ام غیر از حدیث
واقع شده جن بجا هر دو معنی است که در شرح معنی عبادت است و اینست که یوتیه
چگونه آید و صحت او چه نوع روی نیاید این سوال را جوابی ذکر کرده و در این سوال
جواب است این کلام را بر حدیث موصوفه حمل کند بتفسیر معنی عبادت است و اینست که یوتیه
گویند معنی هر دو اینست که باشد اسمی را برود و بعضی گفته اند نزول آیه در آن یهود و نصاری
که میان خویش اختلاف کردند گفتی مختلف میان خویش آوردند یهود میگفتند نه و نصاری
نست که در آن سوی ابراهیم زیرا که متابع ابراهیم میباشیم و نصاری گفته اند متابع ابراهیم نیست
سوی ابراهیم زیرا که از آن نبی میزنند این گفتند تو میخوای و ترا پیوستیم و بر تو پیوستیم
بنام فرمود معاد است بنی بنام خدا اختلاف خویش ذکر کردند بنام فرمودند و بنام

میگویند و تشبیه به مناسبت میجویند بر ملت دین ملامت است نسبت که در موافقت من غیر خدا را
یا کسی را که میگوید که غیر خدا را پیوستند بنام عبادت غیر خدا میگویند این امر عبادت غیر خدا
چگونه افتد همان حکام این است نازل گشت و این بیان بطور موسست و بعضی گفته اند مردی
پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت چنانچه میان ما رسم یکدیگر است بر تو سلام گویم یا چنانچه رسم
پرستش است تو سجده کنی پیغمبر فرمود در غیر خدا را سجده کردن روا نبود که پرستش مخصوص
به خداست و دیگر را است و لیکن پیغمبر خویش را اگر اتم کنید و اقله از حقوق بشتابید و از حدیثی
که در مورد پرستش و عبادت نازل گشت و حکم بیان است
اینست ترا و امر بشدی را که بدو را عبادت کنی با طاعت پرستش بر نیکی است و ترا و امر
پرستش مطلق و بدو را عبادت حکم معنی حاکم بودن میان مردمان بحق تا حکم را بمعنی حکمت دانستند و
عبادت از دانستن چیزی را چنانچه باید و کردن کلمات یاد نمایند و بدو را با پیغمبری که
عبادت از دانستن حق بود و حق را باطل بپوشد پس بگوید مردمان را که شما بنده من نیستید و از
غیر خدا پرستید که صاحب کتابی است که ناطق است بحق و کسی که حاکم است بحکمت و کسی که مؤخر
است حق چنین بیان از وینید و این نوع نامق از ویناید **وَالْكَافِرُونَ**
كَافَرًا اینست بشری که ورا کتاب حکم
مربوده داده اند مردمان را بگوید شما را بانی بانشی منسوب سوی رب شوید ربانی منسوب سوی رب
بوده داده اند و نون بر طریق روح و نورانی باشد و رب را سه معنی است یکی رب صفت است
این بود مردمان خدا یعنی بنده کان خاص خدا باشد که علم را در طاعت خدا صرف کنند و علی
که بگویند مشغول شوید دوم مصدر معروف یعنی پروردن یعنی بانشی عبادی که تعلیم در آن
شمار شوند و طالبان را معلوم صغار و کبار تربیت کنند یا پروردن علم با تمام عمل یعنی بانشی
مال که علم خود را بعمل خود پروردند چنانچه عالمان بعمل خویش در فتنان پروردند از محمدت حقیقت معلوم
شده بنان بن عباس رضی الله عنهما و فاش یافت و روح پاک او سوی عالم علوی شتافت گفتند

باینده نم جاب و کم عطف است بر اینکه استوفیم در اقرار تم برای تقریر است یعنی جاب
بر اقرار جمله قال اقرار تم است نه استوفیم جوابی قال استوفیم است نه استوفیم
ما ذاق لواقی انتم و احمل است نه استوفیم جوابی ما ذاق جمله و ان معک من انک
است نه استوفیم و یاد کن ای محمد آن هنگام که خدای که بنی اسرائیل را پیغمبران بنی
پیغمبران یا بنی اسرائیل بنیاق خود را اولاد پیغمبران که بنی اسرائیل است گرفت بر آئینه
هر چه بدیدیم شما از کتب و حکمت پس بر شما رسولی بیاورد که بی را که با شما است مصدق باشد
بر آئینه ایمان پیغمبرند کور آئینه و بر آئینه و یاری کنند و هر یکی از شما منق و با پیش
گفت خدای بنیاق ندکور اقرار کردید بر ایمان آوردن بر و نصرت کردن او غمزه بر گرفته
گفتند اقرار کردیم و اعتراف نمودیم خدای گفت پس میان نویسی بر اقرار کنید که با
و من بعد از این امانندی که بسته آمد میمانم و بر اقرار شما از کوانتم و تواند بود که موصول
باشد یعنی لکنی استکم من الکتاب و الکلمه نم جاب و کم رسول مصدق لا معکم لتونین به و نصرت
سوال نم جاب و کم رسول مصدق لا معکم عطف است بر صله روی ضمیر موصول باید و در پنجاه و نهمین
نیمین **جواب** لا معکم عبارت است از کتابی که داده اند و این از باب وضع مظهر موضع ضمیر
وضع مظهر موضع ضمیر رابط بود لا م موطیه هم بر شرط و باید و بدین تقدیر احوال
می آید **جواب** مبتدا اند کور که موصول الفعل است متصرفه متصرفه لا م موطیه فیه بین تقدیر
نیز داخل در شرط بود و اینست که نم جاب و کم بجه مستقبل باشد و محی و
توزیه که مستقبل بود و زمان آید روی نمود و لتونین به که از روی عقد است
روی معنی خبر است و در حکم خبر است و بدین تقدیر معنی چنین بود و بر آئینه خبری که بدیدیم شما
کتب و حکمت پس بیاورد شما رسولی که مصدق است کتابی را که شما است تا آخر معنی گفته شد
ضمیر عاید بر رسول ضمیر خبری و کثرت که بر مبتلا یعنی لا استکم من کتاب باید شود جمله خبر
شود جمله خبری و یاری سوی مبتدا خبر مکتوبه بود ضمیر عاید بر مبتدا خبری

معنی لتونین به بدین تقدیر لتونین بر رسول مصدق لا معکم مظهر موضع ضمیر خبری که
و ذکر آن رفت و بعضی لا استکم کسر لام خوانند لام برای تعلیل نباشد و ما مصدق بود جاب
بود متعلق مفهوم کلام که آئینه است و استوفیم است باینده ای استوفیم لا یاسی ایام من کتب
و حکمت نم محی رسول مصدق لا معکم لتونین به و نصرت به بدین تقدیر ضمیر تعقیب باشد معنی چنین
سوکند میدهم شما را از جمله آنکه شما بعضی خبری کتاب و حکمت دادام و در فهم و علم آن بر شما
کن آدم و از جمله آنکه گفته یق کنید باشد مرکبی را که با مثل بود هر آئینه بر ایمان آید و هر آینه
دل بر نصرت او کما رید و بر تقدیر کسر لام نیز تواند بود ما موصوله باشد سوکند میدهم شما را
بر آئینه خبری که دادام شما را از جمله کتاب و حکمت پس آمد است بر شما رسولی که مصدق لتونین
و نصرت به بدین تقدیر ضمیر پیایه بود معنی چنین باشد سوکند میدهم شما را از جمله خبری که داده ام
نیز از جمله کتاب و حکمت پس آمد است بر شما رسولی که مصدق است مرا از هر آینه بر آئینه خبر
باید آید بر آئینه هر آینه و یاری کنید **سوال** لتونین کلام خبری بود و مقصود کلام تو کید اخبار
این و کون و یاری دادن اینان باشد و خبر ضای مختلف چگونه واقع شود و انتفاع ایمان و نصرت
اینان چه نوع متصور بود **جواب** اخبار معنی امر است لان افند المیشاق بکون و الطلب
خبر و یاری امر است خبر برای تاکید و تقال دارند و قسم خبر متعلق خبری باشد چون
لا بعد طلب نیز چون باشد خبری و باید اجلس نباید **فمن تولى بعد ذلك**
فأولئك هم الفاسقون فی در ضمن تولى بسیط حکم پنجمه مسبب حکم
جمله خبر سابقه خبر فروع المحل را ابتدا جمله فاولئك هم الفاسقون خبر مبتدا است من لفظ او
مبتدا معنی او جمع و از ضمیر تولى با عتبار افراد لفظ جمع کردن او یک با عتبار معنی است
نیز خبر کسانی که از ایشان روی کرده اند و بر عهد نبوند پس ایشان بر وفق متصورند و روی
متعلق تولى باشد بر تقدیری که عهد و پیمان قی چنانچه معنوی باشد و خبر مبتدا
باشد از باب مبتدا و تولى و فتنه سوی اینها که معصوم اند لازم آید **جواب** اینها که

معلوم است که برای اصلاح کلمات این آیه و ایشان اند و ایشان نیز بر این آیه عمل کرده اند
 مشهور و بیان است که بود **أَفَعَزَّ دِينَ اللَّهِ يَتَجَوَّنَ وَلَهُ اسْك**
مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَلِي
تَرْجَعُونَ یعنی بجهنم مودف بعبادت و طاعت بجهنم مودف بعبادت و طاعت
 خوانند و معنی بر حسب آن دانند که استفهام برای انکار بر وجه نوع است و فی عطف است و طاعت
 مخدوف است ای ای تو لول غل غل فی جوارح خود و بر این امر و تقدیم مفعول بر فعل از جهت است
 انکار است و نوع متعلق بدوست و جمله و له اسلم تا آخر حال است و جمله را الیه ترجعون عطف
 بر و آنچه استقامت خورشید است برای منع از کفر است اینست ازین حدیثی اعراض میکند بر غیر
 حدیثی که میگوید و اینست مراد از الفی و کرده اند و بر طاعت او کردن نهادن آنکه در سوره
 زین اندهم معروف به سلام و بر این اند یعنی بطوع و بر اینست که وادیشان مسلمان را در کمال
 شده و طرح و لایل این لغت با کراه بگویند برده کرده اند و با کراه مسلمان گشته اند
 بجهنم نیست همه که قرآن از شی سوی بکاه او باز گردانیده خواهند گشت و بجز او از زمین
 بروت **قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ**
عَلَىٰ آبَائِهِمْ وَاسْمِعِيلَ وَاسْمِعِيلَ وَاسْمِعِيلَ وَاسْمِعِيلَ
وَالْأَنْبِيَاءَ وَمَا أَتَىٰ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيِّينَ
مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ و جمله آمنا باینست تا آخر مفعول قل است و ما انزل علی ما عطف است
 عطف است بر مجرور یا ای امنا باینست و ما انزل علی و النبیون ذکر تمام بعد از صفت جمله
 حال است از حال آنکه و نحن له مسلمون حال دیگر است له متعلق است بمسلمون از جهت صفت
 مقدمه است جمله قل تا آخر مفعول بود مقصود از و تقریر بر اسلام باشد
 محمد ایمان آوردیم یا یعنی من و متابعان من که ما و بدو آنچه فرستاده شده است برای اینست

و اسحاق و یعقوب یعنی دو از ده سبط فرزندان یعقوب علیه السلام و آنچه داده شده است
 و عیب و بجا بر آن دیگر از پروردگار خویش ذوالجلال و الاکرام میان هیچ جماعتی از ایشان
 نیست که بعضی ایمان آوریم و بعضی با کفر ایمان آوریم و همه را تقدیر کردیم
 مراد از انفا و کسند ایم و بر طاعت او کردن نهاده ایم **سوال** در سوره بقره و ما انزل الینا و ما
 انزل الینا ذکر کرده اینجی نزول و ما انزل علی و ما انزل علی ابراهیم آورده نکته چیست و بر چه
 است **جواب** آنکه کلام لفظ قل است و این خطاب به پیغمبران است و ورودی بر پیغمبران است
 پس انزل علی بنزله و دروغیانی باشد محل علی بود و این لفظ قولوا مستحضر است و انخط
 بر ایشان راست و ورودی بر یومنان نیست بلکه وصول و می و بلوغ او سوی ایشان است
 انزل علی بنزله و اصل الینا بود محل لا باشد و درین وجه انکال است چه عکس این باشد و
 قرآن استعمال است چنانچه در بلغ ما انزل الیک و در ما انزل الی ابراهیم و امثالا بالذی انزل
 الی الذین استوا ابواب اصالت الی بر نسبت است و علی بر نسبت رسول عوازه استعمال عکس است و
 سنی نبود و استعمال یکجا بجای دیگری بر وجه مجاز مانع نباشد چه استعمال علی و است امثالا
 باینست که لایزال است و هر گاه که بر حقیقت نبود چه نزول کتاب بر پیغمبران است بر غیر آن
 باشد لیکن یومنان بقرآن فایده میکنند و احکام او را می پذیرند بر وجه مجاز و انزل الینا
 گویند و نسبت استعمال آن تجاوز و جوبیده و همچنین استعمال الی اوال بر آنهاست و پیغمبران
 انزل الیک بر وجه خطاب نیست باینست از وی تجاوز خواهد کرد و بدینکه ان خواهد رسید
 باینست از وی تجاوز خواهد کرد و فرشته پیغمبر مستحق شده است استعمال الی بر پیغمبران
 نه بر اهل باق و بود محتاج سوی تقدیر و دلیل باشد **وَمَنْ يَلْبِسْ غُلَامًا**
الْإِسْلَامَ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
مِنَ الْخَاسِرِينَ آنچه عطف است بر جمله فرستاد و آنکه و این در میان
 است و فرشته است چنانکه گفت مفعول است و می بیند دینا همیشه دینا شرطیه است بین

عقوبت رحیم و جمله اولیک است نافه است بر جواب با جزا هم اینست ایشان ای محمد بر این
پرستی برایشان لعنت خدای و فرستیدن و او بیکان هم باشد درین حال که در لعنت و پیر برین
عذاب این ترا سبک نکردند و نه این از عذاب سلامت دادند و نه تا جند که از عذاب برین
کس نیکو بود کفر توبه کردند و از ابتدا باز آمدند و نمودار بدین و مصلحت آوردند و نه این
خواستند بود این ترا راه دین و توبه نمود توبه این خدای قبول کرد این ترا در سرش فرو
آورد زیرا که خدای آمرزگار است توبه کنایه کاران بپذیرد و گفته بد کردار ان بخشه و توبه
خارن سوز از میان جاعلی که تر شده بکام می رسد و نیت باشد باز گشته توبه بسیار
میست آن **الذین کفروا بعد ایمانهم ثم انذروا**
کفرانهم فقبلت ربهم و انزلناهم
نم از داد و عطف است بر کفر و موصول جمله اسم است که قبل خبر آن است و اولیک است
الضالون عطف است بر این قبل توبه هم و جمله طایفه که کفر محقق قبول توبه نداشتند و برین
نهی قبول توبه امر نمودند تا کینه گردان و آن آورد و چون انچه مقرر مضمون کلام باشد
مصلحت کرد و بجز عطف آورد اینست بدینست که اینک بعد از این آوردن کفر نکرده
و کفری درینند پس آن از روی کفر افزوده اند و اصرار بر کفر کردند و اوست که در آن
هرگز توبه این قبول کرده نشود و بزه آنم از این نرود و این است که اینانند و کم کرد
یعنی مقصود از بدعتات و محروم اند از هدایت است و ارشاد در جواب است که اینست
بنود و مرتبه را بر ارشاد که در دو چون توبه کند توبه با و قبول شود و نفی قبول توبه از توبه
و صحت مضمون آن قبل توبه هم به نوع روی می آید **ان الذین کفروا بعد ایمانهم**
از اول کفر انانیت مهوران است که اینان بعد ایمان آوردن بموس توبه و عیسی قبل
کافر شدند پس بگوشیدن محمد قرآن کفر افزوده اند یا گویند مهوران پیش از اینست
چون صفت پیغمبر علیه السلام در توبه خوانده بودند اینان را قبل از مهوران و عیسی

چند مرتبه ریاست عدم کیست نمک شستند و کفر ورزیدند بعد با انواع بدخواهی و امنست
و نبای بر کفر و کافری افزودند این ترا خدای عزوجل مطر و ساخت و در ورطه دوام گرفتار
بر اینان توبه نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد نفی قبول توبه اینان از جمله عدم توبه بود
استاد قبول توبه بوجوب توبه نباشد **ان الذین کفروا و ما تلوون**
کفار قلن تقبل مني احد هيم ملا الامر ضرر هيم
و لو اقمدي بهم هيم تيمست و لو اقمدي بهم عطف است بر جمله مجزوفه و لو
شده است ای لو تصدق و لو اقمدي بهم مقصود از و توبه است ای ستویا القابل الاقامة
جمله الا اگر یک و لو اگر منی ای اگر یک علوا همتی و اگر منین در محاسبه باقی نفی قبول توبه کرد
در جمله نفی قبول فیه بر سبیل استیفاء آورد و تا کینه جمله از جمله است که کفار مضمون جمله اشکاف
بر اینان محرومانند اینست بدینست که کافر شدند و بر کفر و کافری مردند پس بر
بکار اینان قبول داده نشود اگر چه بر روی زمین سر بصدق نکنند و برین آیت در خبر آن
در آیت سابق فاطر کرد و فرق حدیث این ایمان و ترک مرتبه وجه منی است چه آیت درین
پوسته بر کفر و کور است و سبب آن عدم قبول نمودن چندی کافران با از یاد اینان در کفر توبه
کنند و توبه اینان قبول شود و با تقاضا سبب محلی باشد سبب ای عدم قبول توبه نخواهد
و ایمان نخواهند آورد و چنانچه گویند ان الذین کفروا و ما تلوون بخلاف ان الذین کفروا
و اولیک لهم عذاب الیم و ما لکم من ناصب
نزد من خیرین ناید است در اسم مانا فیه لهم عذاب جبر است مقدم شده و انچه عطف جبر
سابقه جمله سابقه یعنی اولیک لهم توبه است بر عدم قبول فیه از جمله مقصود است از ناصب
چون است ای را جمع قلت قل برین است که اینان از ان صریح عذ قلیل ازیر باشد و تواند
از جمله انهم از صریح تکمیل باشد اینست اینطی فیه ای محمد بر اینان عذاب و ناصب
نزد من خیرین ناید است در اسم مانا فیه لهم عذاب جبر است مقدم شده و انچه عطف جبر

بعد نفی قول صرف مال بر وجه اقتدا با غیر اقتدا در بیان آورد و نفی ماری در آن وقت
 کنه کان مذکور گشت بهم با هم خلاص بنفایست اما علم کن تنالوا البرحق
تَنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ جمله مقترضه است چنانچه ذکر آن بیشتر خواهد شد
 اینست نیا پند یکی و نیکوکاری را تا آنکه نفقه کینه بیتی از خیرهای که آنرا دوست میدارید یعنی بقی
 نیکو و نیکوکاری رستی شود با اتفاق آنچه محبوب شما شود و درین است دلیل است محبت وین از جمله
 در راه خدا نموده بنده محبت دنیا برای کسیت هو اندوم بود حب الدینا اس کل خطیته همه رستی
 زیرا که محبت دنیا از محبت اتفاق مطیبه نیست چه دنیا که برای این است و دنیا محض نیست مگر بقی
 در حدیث است لا حسد الا فی الاثین رجل اتاه الله القرآن فتولىه انا اللیل والنهار فیتقوا
 اویت اوتی لفعلت مثل فعل رجل با تا ه الال اتاه الله الال فتولىه انا اللیل والنهار
 لواء عیبت مثل اعطى لفعلت مثل فعل معنی از و ار و اینست مکرر و و چهر مردی که داده شد
 او قرآن پس او میخواند و پس روی میکند آنرا و ساعات شب روز پس کسی که بیدار او بیدار
 مثل آنچه این مرد داده شد است هر آینه کردی مثل آنچه این کرده است و مردی که داده شد نه از
 مال و او خرج میکند آنرا در رضا خدای و رعایت شب و روز پس کسی که بیدار او داده شد آنچه او
 داده شد است هر آینه کردی آنچه او کرده است بجهت مذکور و خبر سلطو ثابت شد از و نیست
 مکرر محض دین که تلاوت قرآن و پس روی کردن آنست یا در دنیا که کسالت دین است مان مالی است که
 در کار دین صرف شود و خزان محض دین است که معروف در هوا و دمسج که صاحب دولتی که دولت
 یا بد و صرف کردن آن در رضای خدای سبوی دولت آخرت نشی بد نعم الال انما الدین الصالح
 نشان او بود ان الصیحب الغنی النقی الخفی بیع او شود و اما مالکم و لا اولادکم باقی نفر کم عذ
 زلفی الا انما یزول و عمل صالحی فاولیک لهم خیرا الضعف ثمره خیرا کارا و کرد و غنی بود و میر که
 خویش را است نه هر عمل که پاد و فراد و دارد کرده اند چون است ان تنالوا البرحق
تَنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ فرموده ابو طاهر رضی الله عنه بنی بنیامر الله علیه و سلم که گفت ای املا که

تَنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ

نه زمین است آنرا میخوانیم و وقت کم و دره خوار خیر و مواضع بر مصروف کرد اتم بنیامر الله علیه
 و سلم فرمود و الا کمال راجح و اتی احب ان یجعلها فی القربین ابو طاهر بنیامر الله علیه و سلم
 خویش که نفقه بود بهر دست کرد و بر جای میل میرد از ملک خویش بیرون آورد و زمین حارت
 مناسب است که آنرا بچوبس خویش می باشد که چون مصنون این است در دل کرد اسب مذکور را
 پیش می آورد گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی کرد ان و بر سر که خواهی بر بیان بنیامر الله علیه
 و سلم اساده است حق دید اسب مذکور بد و کشید امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر سر اسه انوی
 نیست که برای او را کینز که دلپسته زبسیات بخرد آنرا برای او بفرستد و موسی مصنون او بکوش
 شنبه کز که که در خولینده باشد خیرید بر امیر المومنین عمر فرستاد امیر المومنین را دلپسته افاد
 برای خدمت خویش خوش کرد این است ان تنالوا البرحق تنفقوا مما تحبون یا دار و کنز مذکور را
 یاد کرد انند مالی که محبوب او شده بود بمصرف خیر رسانید و **مَا تَنْفِقُوا مِنْ**
شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ما نطریه مرفوع الحل بر ابداست ان تنفقوا
 نطریه مجزوم شده خبر شی بیان است جمله فان الله به عیلم خبر شرط است خبر متبداست با کینه
 از متبدا را درج بر کسب و کسب است اگر علم خدای بدو کنایت از جزا و درین که شود بر خیرات بند
 بنحیه نطریه بریل است اینست آنچه اتفاق کینه تو کینه جمله از جمله نقدیه اتفاق کینه شما
 هر خبری که بود از آنچه هم نشی و واقع شود بر بد رستی خدای داناست کیفیت و کیت ان دانند و دان
 غرض آن در دنیا و آخرت تواند که **الطعام** مریگان حل لیبی اسرائیل
الْأَمْوَالِ خَيْرٌ مِّنْ أَمْوَالِ الْفُجَرَاءِ علی نفسه من قبل ان
تَنَالُوا الْبِرَّ ان تنزل تنزل بشی بد و تکفیف خوانند معنی می دانند علی
 بنده است مجید کن یا اسم و خبر خویش خبر متبداست الا ما حرم امر اسل علی نفسه از کل الطعام کسب
 من قبل ان تنزل التوریه طرف است مردم امر اسل علی نفسه حون باست فبطلم فی الدین نادوا و
 سیم خبر متبداست لم و نصیب هم غیر سبیل اسب کینرا و اخذ هم الربا و قد خوانند و اکلمه الله

ما هم عبيد لم يكن اطلاقهم و عبيدنا هم كل كان حراما على جميع الالهة حتى شرعية نوح و آدم و نوح
 چه ظواهر صدق خردای غر و جل بکذب شما و اطلاق ملت یهودیت و نصرا نیت منکران
 و کذب سبیت برای اتباع ملت ابراهیم که مسلم است و پاک است و ملت ادراست و درست است و علم
 و یگانگی منکران تبدیل است چه هر که مسلمان پاک باشد منکر شود اینست بر او
 است گفته شد خردای غر و جل در احیان را از کذب و اطلاق ملت شما پس اتباع ملت ابراهیم
 و پس روی دین او و زید در بحال که ابراهیم مسلمان پاک بود و انرا که غرض است و جز تو نیست
 روی نموده **اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ**
مَبَارَكًا وَّ هُوَ الَّذِي لِلْعَالَمِينَ و وضع الله مصفیت است و بیت
 مبارک آن است از نمیزی که در طرف مشرق است و اقامه شده و بعد از ان یس و عیسی
 مبارک است اول بیت اسمان است و الهی بیکه جز او بودن مسند الیه بگوید و ستم مؤلف کلام
 عرب نبیده است ترکیب محمول را بر قیاس دارند تقدیر کلام ان الذی بکاء و ابیت شما
 للناس بنیاده چنانچه در حدیث و لایل موقف منک الوداع محمول بر قیاس نبوده
 و لا ینک الوداع موقف منک نبیه نبشته و تواند بود که حمل بر قیاس نبشته الهی خبر نبشته
 دارند و اول بیت وضع للناس بکاء تا خبر او جایه و اقامه شود مفروض نباشد و چون
 ظاهر متضمن بر ذی نه گویت کنایت است از بودن کعبه اعظم بیوست عبادت خدای تبارک و تعالی
 با عباد معنی کنی عنه یهود و نصاری منکرانند و بر انکار معرشته و انکار کرد و جمله را موهوم
 بتوا کعبه آورد چنانچه در ان ابراهیم انبی فی نه مات فی اللهی که کنایت است از حق و تحقیق
 نبشته و در ان یک تعلیم آنست بقوم ادنی من انشی اللیل که کنایت است از ان الله برید ان نبشت
 عنک الله و چون اجله و جمله سابقه موافقت در رد اعتقاد باطله یهود و نصاری و بیان نقایص
 و اطلاق انشان از الهه است و ان الله ثالث ثانی است گفتن و عیسی بن الله و ان الله ثالث
 طعامی که برایشان در است حرمت قید غیر منشی برکت مان این نبشته است و بیت نبشته

اولی با استقبال و صاوة و افضل از کعبه و انشان منقسم و سه تاییان شفا عت مال و اطلاق
 انشان بود و نه چنانچه مذکور بود و منقر جمله سابقه نبشته عیسی اینست بر رسته که اول خانه که
 وضع کرده شده است برای عبادت مردمان و ساخته شده است برای عبادت انشان بر انچه خانه
 که کابین است و بیکه و بیکه مراد است و سمیت که بیکه لاینها اعیان الیایرة الانشین بر ایا
 نرهما و خدای هدایت بر عالمیان و بدانکه مراد از بیت مذکور بیت عبادت خداست نه مراد از
 وی بیت سکنی و بعد از بیت مسجد حرام اول مسجد است که بناست المقدس کبیل سال از وقت خراجه
 یعنی کعبه اوم صلوات الله علیه چه فرو داند آن بر زمین اول خانه که بنا کرده همین است
 یعنی کوبیده خانه از یاقوت سرخ از آسمان فرود آورده در مکانی که خانه کعبه است نصب کردند و طواف
 داد اوم ساخته عبادان آنرا در روز طوفان برداشتند در آسمان چهارم برودند طواف کا
 فرشتگان کردند و کعبه بجای او بنا شده برابر او در زمین اندو چه اگر از ان سوزنی نبشت بر نام
 کعبه برود و بقیه کوبیده اول خانه کعبه که در زمین بنا کردند کعبه بود و از فرشتگان نبشت از وقت
 اوم بر و بر اریل روی نمود این طواف میکردند و عبادت خدای روی می آوردند برین تو
 نو بود بنا و از فرشتگان برای اومیان که موعود بودند نباشد و تواند بود بنا و از ان
 برای خود بود و در عاقبت برای اومیان نباشد و بقیه کوبیده بعد از طوفان این فی نه سا اول ابرام
 علیه السلام کرد و مردمان را گرد و بر گرد آن بر طواف آورد و بقیه کوبیده اول خانه که بعد از طوفان
 بجای نبشته و مردمان زیارت آن دل لبته همین است چنانچه منبر است که برکت او و از زمین آن
 و از امیر المومنین عا کرم الله وجهه روایت که پیش از خانه کعبه نباشد بود از خانههای که برای خیر
 برکت و هدایت نبی است ابراهیم آنرا عمارت کرد و مردمان را بر قصد زیارت او آورد و بعد از ان خیر
 نبشته و در ان که نبشت قوی از خرم که ان اسماعیل علیه السلام از ان نبی بود بنا و آن از ان
 نبی بود بعد از نبی که قومی جمله آوردند بنا و آن مرتب کردند باز خراب گشت و با منهدام بود
 آنرا که بنا کرد و دل بر بجای و توطن در ان آورد و بقیه کوبیده آنکه پیش از نبشت نبشته

موجودند بود بر روی آب کفی فوق بر شکل فند و هنر سال پیش از خفتن زمین روی نمود
 فرو گذرانید بعد از آن فی نه دوزین بیت نخستین کرد اینند **فیه آیات بینات**
مقار ابن اھیم آیات بینات فیه خبر است جمله متالفه است چنانکه در کتب
 بیان اول است و است فانه مذکور توجه بر دمان نسوی او در نماز سوال کرد صفت این صفت
 زبان آورند فیه آیات بینات پس است تفاوت او در دو رکعت سوال و جواب که در بیان
 بیست یکا ویند فیه ظرف مستقر است عالی دیگر است آیات فاعل ظرف واقع شده و مقرر
 بیان آیات است از جمله آنکه مشتمل است بر آیات چه در مقام ابراهیم است که در آن نقش
 ابراهیم برآمده و آن مشتمل جنبه مجرور شده نرم شدن سنگ و در آمدن قدم تا کعبه و بر آمدن
 پادمان و باقی آن در عصر او و در عدم تغییر نقش مذکور و عدم تحول آن بر و احوام و ظهور
 تواند بود مقام ابراهیم بر بعضی آیات بود یا مستلای مخدوف الخیر تبعیه بر منتهای مقام ابراهیم
 بر برد و تقدیر از باب الکفا دانند و از قبل حبیب الی منه دنیا کم ثلث الطیب و اللطیف و قد فی
 الصلوة بندارند چه در بیان الکفا بر و خبر کرد و سیوم باین و در این است
 بین است مقام ابراهیم از جمله آن آیات است **و من دخله کار امینا**
 انجمه عطف است بر فیه آیات بینات بران اول است و ضیاع لانا شریک است و در بیان
 از انجا دنیا و آخرت انیم باشد مسئله ملحق متعلق بران آیه است و آن است قائل عمدت
 که مستحق گشتن باشد و کعبه را یک از دیگر ابویضفا و را انی گشتن آنکه در آن است و این
 دارند و این گشتن بر و بر و در این رند لیکن طعام و آب ندهند تا بقصدی صحت خود بر
 رو و اما در رفع شود اما شایع می باشد که در حرم در پاید قیاس میکند بر جای که در حرم جای
 او را با اتفاق انیم بنیاد و بیوات لغرض عقوبات و در حرام اخرا بکم عقوبت بر و بانی می باشد
 و اما شایع می باشد که در ایست مذکور است محمول بر امان از عقوبت اخروی بسیار و این
 اند و ملحق بر و در آن انیم بران انشوص عقوبات تخفیف میجوید **و لله علی الناس**

خج البیت من استطاع الیه سبیلا حج البیت فقی و اگر خوانند
 مصدر و کبر اسم و بعضی هر دو را حج حج دانند حج البیت یعنی بر است است و خبر است
 ان من منقظ ظرف مستقر است یعنی فند و من استطاع الیه سبیلا بدل است از ان من بدل بعض از کل
 معنی با عباد و مولایان یا بهر حال هر کس که استطاعت بر است بقول استطاع است الیه منقول است
 سبیلای و مولایان الیه و انجمه عطف است بر جمله سابقه است اینست و برای فندی راستی
 که فیه یار شا و بر دمان بر کس که تواند و نفقه عیال و اطفال و اشغال آن **و من کفر**
فان الله غنی عن العالمین انجمه عطف است بر جمله سابقه فانه ان
 فیه عن العالمین تعلیل است بر خبر مخدوف یا ای من کفر لم یفقر الله لانا الله غنی عن العالمین
 و کفر فانه غنی عن العالمین مقام فانه غنی غنی بود و بجا و ضمیمه ذکر عالمین بصیوة عام
 بر و بکنیت از ذکر خاص البیت من الله و البیت من الصریح و البیت من الصریح و البیت من
 بود که از و من کفر فانه غنی قدرت و استطاعت بنا کردن حج و در آوردن من سک آن مر
 و نه غنی با حفظ کفر که در وی با بهام معنی کفر که خدا یان است تغلیط و نشاید بداند
 است که بهر که میجوید و وضاری کافر شود و شرف است بر آنکه کرد و بفرست حج اخفا و کند
 فانه در وی بناید خدا را زبان نکند و در شان او منقذ می کند زیرا چه در است خدا فی
یا اهل الکتاب تکفرون یا اهل الکتاب تکفرون
بایات الله و الله شہید علی ما تعملون استفهام
 فی بر وجه توفیق است و جمله صحت بر تفاریق توفیقات که گذشته و تقاسیم تبعات بالا رفت
 توفیق است با توفیق و بینا و اول عام هم را ناکند بر کبریت است اینست بگوئی خدا را است
 بر و اینست بایات که به فانی که وارد شد در یکا نکی خدا و بندگی و بر و توفیق است
 بنویسند و در نماز بخانه کعبه توجیه کردن و او را از فضل نبوت عبادت و استن و توفیق
 است بگوئی که در حال است بهر چه میجوید و معنی صبیح و دای اهل کتب بجزات پیو بر که

نمی کرد همه آلات که در محاسن یافت بر وجهی است در شش است باده گفت ترا همه
 حسی که داده است گفت که کجای سلطنت بر سر تو نهاد است گفت من تاج و تخت از خلیفه
 و زمان یافته ام و این مرتبه بتفویض او دریافته ام زاهد جواب گفت مرا این عهده برود و در خانه
 داده است که ابواب علم و عمل بر من گشوده باد و گفت در تو استوار هست دیدم ترا می شناسی
 که دانستم زاهد گفت من خود را از شغل تو معزول کردم و عهده دند کورتو سپردم که عهده تو در من
 غزل است و عهده مرا که خدای داده محض فضل است خدای فضل خویش باز نخواهد گرفت و عهده
 غزل نخواهد پذیرفت بپاک گفت از من بخواه تا حاجت تو بر آید و حق کجاست تو بپاک از زاهد
 گفت حاجت من این است که مرا مالک در دروغ نیندازد و در عنوان حاجت من است مراد بریه خندان
 اسوده سازد یا دست گفت این را من خود و طاعت فرستادم زاهد گفت خدای حلال می داند
 و بر آوردن آن بفضل خویش می تواند یا دست چون کمال او را می برد که با او می رسد و عهده
 پیش او در چون عمل او برای خدای میسر به جلال و عظام باز گردانند زاهد و دست از گرد
 نماند لم یوتها مسلم الا فی الاخره الا امر بالمعروف و نهی عن المنکر حسیه یوق من المنکر
 چون امر معروف و نهی عن المنکر باشد فرق میان محبت و غیر محبت چه بود حسیه که با دست از زاهد
 است بر و کرد و او را از حقیقت خویش برای عمل معین گردانیده او را این حقیقت کار چون نازد
 فرض عین شده و غیر او را بر وجه فرض کفایت آمده و نیز غیر محبت را از دیکر بعضی ولایت
 معروف بیان نمود و الایه امر معروف و نهی عن المنکر یعنی امر در بیان تواند کرد که با دست از زاهد
 حسیه تواند آورد یک نوع کردن او منکر بود محبت را ولایت باشد که او را از حقیقت این نوع کرده
 و بعضی گفته اند که غیر محبت را اتفاقا و از یکبش منکر و وقت به فعل گریز و نهی و ولایت
 تعزیر بود عمل او بعموم قول پیغمبر علیه السلام من رای منك منکر فلیامره به یا نهی عن المنکر
 او را ولایت تعزیر نیست و محبت را ولایت مطلقه است و باید که در کتب فقهیه و کتب حدیثیه
 منکر سینه اگر بیان کند که منکر را و ابوالخوار که در بقعه نهی و نهی و ضربه و قتل پیش خواهد

لیکن امر را طاعت نخواهد کرد و امر واجب بخود و ترک امر غیر واجب لیکن افضل آن باشد که امر
 کند و اگر بیان کند که نخواهد نشسته و کار و بقیه و دشمنم خواهد کشید افضل آن باشد که امر کند
 و خود را در معصیت قدم و دشمنم بنفش کند و اگر اکبر رای او اینست که اگر امر معروف و نهی عن المنکر را
 او را در معصیت فعل او را و یا خواهد گشت از حقیقت خویش گشتن مرخص باشد لیکن امر کردن و نهی
 آن بینک افضل بود زیرا که مرگش بهیچ حیات جاودانی میرسد و در وقت قتل را منقبت حیات
 معصیت شود و اگر مردی در وقت قتال دمی آید و بر کافران حمل منبیه را که بیان کند که این را این
 رسانیدن تواند و این باشد که در آید و در سعادت نهی دست بر خود کشاید و اگر بیان کند کافران را
 بر انداختن او هیچ ضرر نمی خواهد رسید و کار او بقتل و هلاک خواهد گشت حمل کردن او بر خود و او را
 بود و درین جان دادن او را ثواب شهادت حاصل شود و اگر در امر معروف و نهی عن المنکر امر معروف
 هیچ خواهد کرد و او گشته خواهد شد افضل آنست که امر کند تا اگر گشته شود شهادت باشد و صورت
 فرق محبت و محبت بهیچ نیست قیاس این بود که حکم مرد و مسلک یکسان باشد و حکم در هر
 صورت برابر بود لیکن ما را اینتی مبدء از حقیقت آنست که این کار مسلمان را در دین زیان است موجب
 مسلمان و تقویت کافران است و در صورت امر معروف و نهی عن المنکر شده از زبان دین خواهد بود
 بلکه دین را در تقویت خواهد بود و در بافتن جان کم برای دین بود موجب میل در حقیقت شده بود
 میان دعوت سوی خیر و میان امر معروف و نهی عن المنکر است و افتراق بر وجهی نیست و دعوت
 سوی خیر بیان خیر بود اصی بسعادت و بعضی دعوت مساعدت کند و در وجهی نیست و دعوت
 نوزاد اگر دعوت در تحصیل خیر تا خیر شود محتاج سوی امر و نهی کرد و چون بی اثری باشد دعوت
 زید و بنده اول دعوت اسلام کند بعد از آن سوی دمه بعد از آن قتال که امر معروف و نهی عن المنکر
 تعیین نکرد پس بعد از دین و تنوید دعوت سوی نهی است اگر بد دعوت منفرد است و امر معروف و نهی
 لا تگولوا کاذباً فی شفا و لا یفرقوا و اختصموا
 بعد ما جاءکم البیانات انجله عطف است برایت بهیچ نیست

تمام

شده با از قوت جنگ نشود کاری عظیم بود و نشانی خیم باشد جمله تم لا یصرون تکلیف برای دفع و
 آنکه در کلام سابق موطوع بود که این بعد روی کرد این که اگر کسی بسوی جنگ نشاند نفرت
 نفی نفرت این از اسلام این تصریح آورد و هم موطوع را دفع کرد و ضربت علیهم
 الدّٰلّة اَیْمًا تَقْفُوا اِلَّا بِحِجَلٍ مِنَ اللّٰهِ وَحِجَلٍ مِنَ
 النَّاسِ اَجْمَله عالی به نشان فاعل این یفر و کم و قد مقدرت بر طریق جا و کم حضرت صد و
 با جمله مت نفه معلوم است بر منون لا یصرون با و در ذل استعارت با کتب به است نشانه نه بخیم
 احاطت و اشتمال و در اثبات ضرب که نسبت بخیم در و تحیل است بر طریق طعوت محال و حیل
 از عدم است از باب استعارت مصرح به تشبیه عمد بحیل و استواری و استحکام و مراد از حیل اینه
 حیل من این است معذومه است که با و میان هم خدای عساکر کرده و همه مومنان بدین تقدیر از ذل
 مذکور ذل قتل و اسودن و نریت و فرار بر وجه عمدیت با بام عمد که منی بر قتل است مراد خود بخیم
 از و ان بقا تو کم یو لو کم الا و بار تم لا یصرون فهم شده و نیز در آیه دیگر قتل را ضربت بود
 و و بدان گردانیده و اقل و هم حیت تقصیر هم گفته و اینجا ذلت با منی بر تقصیر یعنی و بدان
 ضربت عظیم الدّٰلّة اَیْمًا تَقْفُوا گفته این نیز است است که از ذل ذلت قتل مراد و بدان
 مرتفع میکرد و اگر چه ذلات مطالبه کرده که منی بر کفرت باقی است الا بحیل من است نشان موطوع
 ای ضربت عظیم الدّٰلّة اَیْمًا تَقْفُوا فی جمیع الاحوال الا متسکین بحیل من است و حیل من الناس
 بدین معنی که با این استیفاء و التمسک عطف مغضی مغایرت است و بعد از موطوع
 منابرین جنبه در جانی زیر و ابو عمرو جانی رجب و این جملا تحقق شده و مراد از موطوع
 بحیل من است و حیل من الناس یک معنی ذمه است چگونه باشد است که عطف مذکور
 مذکور مغضی مغایرت بود که اگر چه برای دقیم شود جنبه جانی ابو زید و ابو عمرو
 و انانی زید منابر با لیک و نقار با لیک که درین است نیز دلیل قیام شده که رافع ذلت قتل
 حق کافران مدام که کافران و در شرح هم برین کجاست که آن عقد و موطوع است

شده بر این منته ذلت از کشتن و آنچه در حکم است از برده کولس بنده ساختن و این کما
 موطوع مذکور حیل این است و بجا از ذلت با این است بر جا که بافته شوند با این است
 حیل این است که در کسب عمد از خدای و از عمد و از مردمان در یا بند از قتل و آنچه در حکم
 ذلت با این است و برده ساختن اما این یا بند و تواند بود که بحیل من است و حیل من الناس
 در این است که چون کافر مسلمانی میشود عمد عبادت با خدای و عمد و واقفت پس این
 سبب این ترا علی خویش میکرد و لایست این بر خویش می پذیرد کما قال الله تعالی للمؤمنین
 ان یؤتوا بعضهم و لیا بعض برین تقدیر جنس ذلت متفی میکرد و معنی چنین بود زده شده
 بر این است نه خواسی محیط است ذلت مرآت ترا بر جا که بافته شوند یعنی خواری ملان مر
 بنده بر جا که بنده کرد و حال که ملاتس با این کردند و ملایس سلام شوند و تواند بود که از
 بر این است مراد شود و از حیل من است مس عقد و در حقیقت سیر آمده برین تقدیر کرده
 بر این است بر این معنی چنین بود زده شده و این در جمله احوال مکررین دو حال این
 در این است و با عفا بغض من اللّٰه با معنی مع است و با جمله عطف
 بر جمله عظیم الدّٰلّة اَیْمًا تَقْفُوا این است سوی در آخرت با استحقاق غصه عظیم کائن
 ذلت از کشته یعنی سختی غذا بکشته و مستوجب عقوبت شد و ضربت علیهم
 المسکنة عطف به بر ضربت عظیم الدّٰلّة اَیْمًا تَقْفُوا این است و زده شده بر این است همه
 بر این است و این است و این است خود را فقیر نمایند و با با س فقر نشین آیند
 ظاهر این است شود و از این است مطالبه حربه اعطیا بنود و این کونین این کنایت از زده
 نشان این بر برون ادان از اهلیت مالکیت مال بود و ان کمال میکند و نهایت فقر این
 بنده بنده است و این در ملک او و بناید و نشین و فقری را مالک نشود
 اَلَا یَا نَاسُ کَانُوا یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّٰهِ وَ
 یَسْلُکُونَ اِلٰی اَنْبِیَاءٍ یَغِیْرُ حَقِّ اَنْجَاهِ سَنَافَهٍ سَنَافَهٍ

شد و ضربت علیهم الذل و باو البغض من الله و ضربت علیهم الممکنه که سوال کرد که بای بر ذل
که ام سبب خوار شدن و کت خدای و استحقاق عذاب و عقوبت و از دم فقر و سکن
فقیل ذلک ما نهم الایه و ذکر غیر حق تعظیم است اینست آن یعنی امور مذکور سبب این
بایات خدای کافر گشتند و پیغمبر را از غیر حق گشتند قتل پیغمبر که گشته شده اند
است پیغمبری که در آن وقت موجود بوده یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اقرار می نمود
و منه حال یعنی سداون الاشیاء که وجه بود و وجه بود مطابق شود این طایفه را گشتن
و بعضی را گشته اند قصد گشتن محمد علیه السلام دارند که در برگرد او برای گشتن میکردند این
هنوز در کار گشتن انداز گشتن پیغمبران در گذشته اند این تقدیر وقت است بعضی دیگر گویند
از این اگر پیشوای جمیع است واحد و ساد است که آن محمد رسول الله است پس سبب است که در این
از ملایکه در اوقات الملایکه با بریم آن است پیشتر که جبرئیل مرآت وجه آن است پس از آن
القدر را بنده بر حکم رب اندوختن الهی بجا است دارند و از وقوع جمع اند و این قدر
پیغمبر بودند و در آت و اسباب آن استحوال می نمودند و مقتضات قتل مصطفی است پس
که این در کار قتل مشغول دارند و در حال تحصیل این کارند و قادر مطلق بر قبضه و استعجاب
مثلاً اسرار و انچه میدارد و هر بار از مکان قتل سلامت بیرون می آید سوال قتل این بانه که
غیر حق که این را کاری روی نماید که بدان کار این استحقاق گشتن باید وجه ذکر غیر حق
حق چه بود و قیود چه باشد **جواب** این را قتل و اقرار دارند از این نه پیدا اند تقریر بر
به غیر حق است حال این بود و تشریح قیامت اعمال این باشد **ذات** **بما** **عقلوا**
و کانوا یعتدون اگر است را بیهود و کسان است یکی باشد از عصبان
شدن بر کربان و اختیار کفر را نمود و از اعتدای در از حد طایفه و حق پیغمبران گشتن
این و غیر حق محسوب شود این است اول برای تاکید باشد و که لک اشارت و کافر گشتن
این دارند و این را باید پیوند باین سبب باشد این است باین کفر و مشرب شدن

علیم حق قتل این پیغمبر حق است و منافعه پیدا کنند چنانچه که کسی سوال کرد بای سبب قتل و کفر و قتل
این پیغمبر قتل با عصبان و کانوا یعتدون و معنی چنین است یعنی کافر شدن باین کفر و کشتن
و از دران پیغمبران و از آنجا که گشتن اینان بنویشتند که اینان عاصی شده اند و از حد تجاوز
کرده و بنویسند اصرار بر معاصی در کفر افتادند و درین است بود که گناهکار بنویسند اصرار بر کفر
و در از حد فراتر رفتند **لَیْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أُمَّةٌ**
قَائِمَةٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّیْلِ وَ یُحَدِّثُونَ
چند سبب است مضمون جمله منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون با چه هر چه بعضی از اینان مؤمن
باشند و بعضی کافر را بر پیوند من أهل الکتاب شضمه ذکر قسم مؤمنان و بیان بدیع این است
مؤمنان این است صفتی دیگر است مرا و او هم سجد و ای عیون ذکر سجده و ارادت صلوة از
این ذکر خیر و ارادت کمال است و جمله و هم سجد و حال است از حد تجاوز این است اهل کتاب
بر این اند یعنی اینان کرمی حق قیام اند یعنی بر حق مستقیم اند ایات خدا را در ساعات شبی
خوانند و کتاب را می خوانند و اینان سجد کنند گشته یعنی نماز میگزینند و در آن قرآن میخوانند
و از حد پیروی آیات الله با معنی ارادت توبه و انجیل و گشته و معنی بریتون آیات است
انزیه و انجیل نه گشته و این شکل است زیرا چه سلمان را خواندن توبه و انجیل ممنوع است
و این در توبه و انشروع است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و رقی از توبه برد است امیر
مؤمنان علیه السلام این عمل از عمر رضی الله عنه نبسته بداند و کون کما نهوکت الیهود و النصارى فاستند
در سوره بقره و الاسماعی مکرر اند و در این است پس از منع بود و نزول آن پیش از و می نمود
پس پیغمبر سلام پیغمبر علیه الصلوة و السلام درخواست کرد و بود که در نماز نشاء توبه بخوانم
و فرمود که این را هم بر زبان رانم امام عطا گفته است رحمة الله علیه که و روایت من أهل الکتاب
نمودند که جبیل کسی از بنی مکران بود و از حبس اندوم که بر دین عیس بود و از صفات صحابه
گشتن و غیر حق محسوب شود این است اول برای تاکید باشد و که لک اشارت و کافر گشتن
این دارند و این را باید پیوند باین سبب باشد این است باین کفر و مشرب شدن

نذر و اگر نذر بود و اما غنم تقدیرت البغضاء من
 افواههم و ما تخفى حقد و هم الكبر مصدر به است غنم
 رنج و هلاکت است و این نیز جمله معلله است و جمله قدرت البغضاء و نیز معلله رنج است بطریق
 و در و اما غنم و جمله و ما تخفی صد و هم حال است از قدرت البغضاء و ما مقصود است برای بیان قول
 و الا ان و اما و ما تخفی صد و هم کبر که مخفی عقل است و ما تخفوا فی صد و هم اینست این
 رنج نماد و دست پندارند و دل بر هلاکت شما میکارند و بدست شما ظاهر شده است میان مردم و
 و سختی بیرون می افتد که دلالت بر سختی این می کند می بر آورد حکمت آنکه در و نیست
 و آنچه پندارند از اینست میسر و واضح بر زبان می آید و در و نیز کثرت و در و تبااهی اکثر
تذبیات الایات انکم تعقلون این جمله قدرت بر زبان باقی
 اینست قدرت بر بیان کردیم برای شما آیات یعنی عداوت و دشمنی کافران و اینست
 خوانند و دو تبار است آن اگر شما عاقل باشید دشمن ترا بشناسید و از ایشان احتراز کنید
 و در و اینست آن که شما بدو دشمن هر چند که دوستی نماید بر حکم طبیعت دشمنی و غرضش
 آید دشمن اگر جزو دوست کند و در دم جزو دشمنی زند چنانچه آن نه جزو دوستی با او بود
 و در عداوت کار باستان برساند کشتی که قتل علاج نشاید و بهیچکس از اصل نیست
 نمواند در تغییر آورده که خلیفه بصدق و ثواب امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه کاری
 در قبضه قدرت و چون آن کارکن در قبله دل بر عمل نهاد و در آن قبضه
 می یافت صاحب جمع و خرج آن صعوبتی دریافت بر امیر المومنین عمر رضی الله عنه و غرضش
 کرد و غرضش از می یافت جمع و خرج پیش آورده و باز نمود که در آن قبله بودی در کار
 حساب تمام بدست و در می یافت جمع و خرج کمال و کفایت در کار خلیفه و دستوری
 سپردن کار و وصیلت پذیریم که ما و فرمایم و این عمل بدو تسلیم بود چون خلیفه
 دستور بسلطنت نپذیرد بدست مذکور را با جواب کرد و در و خواست از دست او بیرون رود

کلمه

جواب عنقه بکارکن رسید جواب حیت مذکور نپذیرد است خلیفه با سهو افتاد و اگر نه چنین گفتی را
 چگونه جواب نفرت ده بار دیگر که عرض مصالح عرض نکرد و بدست مذکور را باز در کتابت او و باز
 و با جواب شد هیچ پاسخ نشیند سیوم بار بار آن قصه در قلم آورد و عرض آن عرض کرد خلیفه و این
 نپذیرد و بدست او را جواب یافت کارکن پنداشت که مگر جواب آن بخود تعلق دارد اختیار کرد
 که خود بکثرت و اوقات و چون کارکن مذکور بکثرت آمد و در نظر خلیفه در است امیر المومنین عمر در کثرت
 کرد و بر آورد در کتابت او و در و است یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و الا تبهی الله انکم
 کارکن فریاد تو به بر آورد و دل و زبان پشیمانی آورد و یاران شفاعت کردند خلیفه را بر عفو آورد
 خلیفه گفت اگر تو به نیکو می بر حکم این آیه و در بسیار میخوردی در حدیث آمده که کافری بر نیکو
 تداوت من الله انما انرا یاری و هم و با کافران به بر نیکو تو به نیکو کنیم بیجا میفرمود و ان لا یستغین
 بشک و بر روی لستغین بمنزک که بر کافری یاری دادن مسلمان چه فایده و بر روی کردن سخن او
 چه فایده و چه اگر نظای هر کافری مسلمان بهت آید باطن زیاری کافران کوشش نماید چه با
 مسلمان پیروی از جهت دین بردین بود و آن سبب یاری کافران نشود نه دار و یاری کافران
 بر دین می پندارند و در مع رخصه دین راجع بردین بود و آن سبب یاری کافران نبود
 و غرض از کافری که دوستی عمد مهر برد بر که با دوست از جهت دین خبرش بر کافران برد و غرض
 محبت ایشان از کار است و می لغت دین با لغت ایشان دشواری است می لغت با کافران و صاحب
 دین از محبت ماسه جابر نبود و به ضرورت خانه و با بنامه چون مسلمان طبیعت صادق باشد
 به محبت که فرماید و بعضی و طبع خویش نباشد و چون کالای که محتاج الیه است بر کافری باشد
 به فریاد آن برد و نه و غریه زبان کالاشوند یا مالی که مسلمان سرگردان او نباشد کافری را
 به کار که سرگردان نباشد به خزان که در و می خواند اگر از زبان کاه و انهم نه اند
انکم لا یحبونکم و لا یحبونکم ما برای جنبه است اینست
 و در و نپذیرد بدست مذکور را با جواب کرد و در و خواست از دست او بیرون رود

من فغان است اینست که برسد نهایی مسلمانان یکی یعنی خصمی دینی و فراموشی و غفلت و
این است که از آن خوش کند و اگر نشاید از غذا نرغ غایه و فقری و خوشی و تعلقی باطنی و برتری
و مفرقه ملحق نبود این را کرد اند و این صفت از احوالات و عداوت و مغلطات عداوت
تفاوت است اگر در هنگام عداوت این صبر کنند به آنچه از برکت دوستی و امیرش باشد و اگر
شده آید و از آنچه نمی کرده آید از دوستی و امیرش باشد باز مانند زین کنند نه از این
کراتین هیچ چیزی از زبان و تواند بود از تقیر و اصرار طاعت و عبادات خدای و از تقوا
افتد از این کتاب معاصی مراد بود لایق که بکرم و سکون از خدا و یقین باطنی و از این
صیغه صاف از باب یضیر و این لفظ مبرور و قرات بروت جزوم است لیکن لایق و صیغه
از جهت انفا و ساکنین حرکت آورده اند از جهت اتباع عین حرکت صفت اختیار کرد و از جهت
بر جملگی اگر صبر کنند بر عبادات و طاعات و سپهر نیز میاد معاصی و سیات زبان کنند نه
کند و در دشمنان هیچ چیزی از زبان ایشان چنان آن بود که نه از دشمنی حال و صلاح کار خویش
گویند و عداوت و مفرقه و دشمنی مانند یثیم چون کسی خود را در کار خدای دارد خدا تعالی او را
در کف حمایت خود آورد **تومارا** انوار که جمله عالم در است **بجده** اگر سر مونی قدمت
کرد حکم گفته اند اگر خواهی غالب آس بر عدا و فضل و فضیلت بفرای لای الهی و در غایت
آیات الله بما یعلمون محیط انجمله تدبیر است و قرات غفلت و غفلت
تاکید است مراد تقیر و تقوا لایق که بکرم نشاید اینست چون بگوید و در
تقوی و غیر شهادت شما را باری خواهد کرد و از کید ایشان و مفرقه خواهد آورد و هر قدر
بیمینه غیبت کند و اگر کاران که از واد القوم قیوا امن الیه فهم شده است و غفلت
ایش را از آن که در آن تواند برین تقدیر و ان تقیر و تقوا احبابه و غیبت نهایی
غیبت مومنان از کید من فغان و اینست چون ایشان از مفرقه ایشان **من اهلک تبوء المؤمنین فقا عدا لالتحالی**

کرد

کرده اند چون مسلمانان را در روز جنگ بر طفره کاران بود و قتی عظیم و مفرقه غیبت روی نمود و غیبت
سازمبارزان کفار کشته شدند و هفتاد تن از سران قریش اسیر شده بودند و دست بسته بودند و بعضی
کشته شدند و بعضی در سکه رفتند که سیکه پیدان یا پس از این کشته شده بودند چون عکرمه پسر
و امیل او کردند و در بی انتقام شد بر ابوسفیان که رئیس مک بود رفتند برای این کار از و
یاری بستند ابوسفیان این را بعد از شتر و آنچه از سلاح و توشه حاجت بود یاری کرد و این را
بر مقامه و یاری و در سه هزار مرد از مک و قریش کردند ابوسفیان سران ایشان شده و سران
دیگر چون خالد و لید و عمر بن عاص و عکرمه بن ابوجهل برابر آوردان شده و همه زبان
هند از ابوسفیان و ام حکیم زن عکرمه و فاضله زن عمارت و برده زن صفوان و همچنین دیگر
زنان و فرزندان برابر خویش آوردند و قصد یدینه و کشیدن کینه یا پیغام علیه السلام نهاد
نام و استعدا نام کردند و جیسیر بن خیرام و حنیس با که غلام او بود بر کشتن حمزه بر راه کردند و
ترغیب و عدا و ابر کشتن حمزه آورد و گفت اگر حمزه بن عبد المطلب را بکشی از مال من آزاد
بش و صفوان شاعری را بر آورده بود که مردمان را ترغیب برقتل کند و بیج می کشید
سازده در دلهای عیال یافته و قتال اگر سلامت باز کردی سوگند میخورم که ترا یاری کنیم و اگر کشته
شوی دشمنان ترا بهیچ وجه از میان خویش و اینم نکند کاران روز چهارشنبه در کوه احد رسیده
عبد السلام رسید این نشیند عبد المصعب بن ابی بکر و سول را که وقتی با و نشو و نشین کرد
پیشتر پیش برای شورت آورد و فصل آمدن لشکر کفار گفت و درین کار از و رای سواست
و اکثر افرای رای ماند در مدینه زدند و از بیرون آمدن برای جنگ منع کردند گفتند اگر ایشان
به نجابتند چون مقام آب و گیاه پشت بر حال شوند و اگر در مدینه بمانند مردان مدینه قوت
فرستد نایند هم نفیر عام کنند بچکان و زبان سنگ بزنند و اگر باز کردند سران ایشان بکشت
رساند و فرستاد ایشان متفق کردند و آنچه رای عبد المصعب بن ابی بکر و سول و اکثر افرای
مدینه بودند و السلام با ساج نمودند آن این فرمود که من کشته شدن کاوان کرد بر کشتن

در خواب دیده ام تعبیر کننده بفرموده یاران خویش کرده ام و دیده ام که در تیزی تن من در تمام
پیدا آمد این خواب را در ظاهر من مایل به نیت شده و نیز دیده ام که دست در زدن او در تمام
اثرات و بل کساری شدن در مدینه کرده ام این را می خواست موافق تعبیر این خواب است بهتر نیت
در مدینه توقف نمایم بر قتل پیرون نیام یاران دیگر را برای بر پیرون آید اتفاقا و بر کتاف
این بر می رید و متفاد دل انداختند با رسول الله مقدار یک فرسنگی فرود آمدند و
عازم بر می رید شده اند اگر برای می رید پیرون ندیم منم بغردی شویم را بسوی این میان بر
از آن لغت جاست نیت محروم مدار پیغمبر صلی الله علیه و سلم در قتل و زنده پوشیده
پیرون آید یاران که برای بر پیرون آید پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای می رید کفر رند
زده بودند درین کار با تمام تمام حیدر می نمودند پنهان گشتند و همه با تفریق یکدیگر گشتند
ما حفظ افتاد که این کلمات برای خویش گفتیم و اختیار خود را با اختیار پیغمبر علیه السلام
صاحب و جیست باز نیستیم چون پیغمبر علیه السلام زده پوشیده گشته پیرون آید آنچه در قتل
این که گشته بود عرض کردند و خود را با غارت بر خط آوردند یاران عباس رضی الله عنه
پیغمبر علیه السلام فرستادند و از اتفاق و اعتراض بخط خویش خبر دادند و درخواست کردند
که هر چه در ای جهان برای بنوی صواب است عمل کردن بدان فرماید پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود هیچ پیغمبر بر آن زده پوشیده پیرون آید که پیش از جنگ بزرگ در دو باب
پیوند پیغمبر علیه السلام از خانه نیت رضی الله عنه پیرون آید و در زنده گشته ام
شوال بود که پیغمبر علیه السلام نیت می رید کافران توجیه نمود در شعب که او احد کسب تمام
می رید نزدیکید پیاده شده افواج قتل مرا است هر کس جای سن جوان ندیده و ساقه و قتل
و قلب که با نظر قتل می آید است و هر کس جای سن چون مقدمه با نظر قتل معین گشت
عبد الله بن جبر با اهل مردان شوی داشت و خود با صبی به غم پیشتر گشت آن را گفت شما را
قال که بود و کتاف که نمودن این مکتب را پدید و درین در کتاف را پدید یک فرسنگ بین دو آید

از پس و پیش جبر و کتاف پیغمبر علیه السلام با صبی به پیشتر گشته اند مسلمانان را
و بعضی کوبیده و بعضی کتاف پیغمبر علیه السلام کافران جبر و کتاف پیغمبر علیه السلام
سوال ساقه از ارباب اتفاق و می گفت بودند در یاری و اتفاق نیت داد و بانگت نکرده
نیز نیت نهاد عمر بن خیرام انصاری دنبال او کرد و او را بسو کند میداد و بر باز گشت سو می کرد
می آورد که پیغمبر عرض نمود از انکه مسلمانان رفته اند در جواب گفت لو تعلم قتل لا
لا یغناکم برای لوتری قتل لا لا یغناکم اگر برای ما بر قتل بودی پس روی شما میگردیم و
بر قتل می آوردیم شما میدانید که در آنجا نیت رایتی ما بر قتل نبود و فکر قتل در دای
جواب پیوند و بعضی کوبیده معنی لو تعلم قتل لا لا یغناکم اینست اگر قتل شما اقبال میدانستیم
پس روی شما میگردیم لیکن ما شما را قتل نیت ایم بلکه خود را ملاک نفس میخوانیم چون ساقه
و گفت عمر بن خیرام باز گشت در طایفه مذکور از مومنان مخلص که جن حین لشکر بودند و در مدینه
در پیرو شجاعت و جلال است می نمودند یعنی پیغمبر و جی حارث روی بر غردی آوردند و قصد بکشتن
کردند چون این مومنان مخلص بودند و هدای ولی این بود اگر چه بر خلاف حال خویش
نقد می نمودند این را یاری کرد و دل این را این مقصد بنا آورد و در جنگ نجات قدم در
در ادانک سعادت بلایت نکت در **وایت** کرده اند که این می گفته مان می نیکم و دم خرم
نیز پیغمبر با مقصد کردیم آنچه مقصد میگردیم و خود را بر فرازین و دیدیم نکر نیت ایم و بعد از این
پیشتر که انهم بنیامیت هدای بود و جی حارث روی نمود لیکن نیت می و مخرب بدین
که هدای در کلام خویش ما و کرد و جبر و امد و اهل و اهل و این آورد و خون پیوست
پیغمبر سلام سویی می رید توجیه آورد و غم داشتی ما از آنچه پیشتر بود پیشتر کرد چون و این مقصد
مومنان است در قبضه شمشیر او را ازین کم کشید پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیوست
نیز پیغمبر در این اقل بر نیت کردن تیغ پندار پیغمبر پیشتر گشته است و دست بر شمشیر
نقد می نمودند چون کتاف حارث این تحمل کردند و روی به نیت آوردند چون و این

کثیر آمده خونی در دل یاران پیغام بر آمده فطر و ضعف خویش گردانده و یکین گشته پیغام بر
در دنیا مقتوی ایشان مخفول گشت و در خواست برت مومنان پیوست گشت آن بزرگوار
هم البین پیغمبر و نیکو باده البتة و انهم ان نقلوا التعبد والهم اصر نعم عن بعد آید و
لا تنوا ولا تحزنوا و انتم الاعوان انکم مومنین و تقویت ایشان فرود آمد بهجت و
در دل ایشان در آمد بدین تقویت یاران پیغام بر کرده آمدند و حمله کردند و کفر را از بنده
فرود آوردند و بنای ایشان گشتا فتنه غنایم بسیار یافتند ایشان رفتند مقدور گشتند
مسلمانان بر مضمون و انتم الاعوان منظر و تصور باز گشتند هر جنبه مصیبت گشته شدن یاران
و هر جنبه عظیمه موجب حرب بود و سر حیات پیغام بر صدمه علیه و سلم بعد از او و پیغمبر
جنبه بر بر همه چیزها غالب نمود و فتح و نصرت یافتن و آخر کار و بعد مغلوب شدن فایده آن بر
کفار یعنی عظیم نبه گشته موجب کفر خیم ان گشته قصه مذکور متضمن جزا است و از فتنه
منه اهلک سبیل این قصه است و صاحب گشتن درین قصه بیرون آمدن پیغام بر علیه السلام و بعد
مجموعی از آن از روی ظاهر با وجودت منزه اهلک که دال بر عدول است موافقت ندارد و بلکه
نویسنده پیش از بحث ثابت شده باشد بیرون آمدن پیغام بر از نه بعد از نه جمیع بود
بیرون آمدن از امارا کاد لشکر برای قتال در باند او گشته وی نمود و از عدوت ظریف
مزد و دست اگر غذا از افعال ناقصه بود بود و المومنین خبر عدوت یافتند و اگر نامه نبی آمد
کردن دارند نبوی حال از فاعل او پندارند و جمله و ذکر و از عدوت عطف است بر جمله و از
افزوده پیش از البین که تقدیر و از اگر از افه الله بالا که گشته و غیره تا این
آمده میان دو کلام متصل واقع شده چنانچه بان آن رفت و وجه اعتراض هر یکی تحریر
مست است و یاد کن ای محمد چون با سوادان باهل خویش بیرون آمدی و در مکان فیک
آمدی مومنان را بجای نشستن برای انتظار قتال و کاه داشت در آنکه کفار در شایع جمل تعیین
میکنی و نمود با لشکر کاف حمله می آوردی و فوجها را برای کبابی دره تا کافران را پیش

در بنایه تعیین میکردی **وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** انجمله تدریج است و اینست
خدای نتوانست گفتار تو بایشان که از عجبی میچسبید و هیچ حالی نماند بر شما رسم بیشتر و پسر
خویش ننوید و انراست کسی را که مخالف امر شوند و در بر طبع مال آوردند و سوس میزدند
نند و بختند ترا تنها گماشتند میدانند **اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ**
اَنْ تَفْشَلَا اذ همت بل اشتغال است لذا و عدوت منزه اهلک چه همه مذکور بعد از عدو
بود و از راه او داشت و تواند بود که متعلق بمضمون سمیع علیم باشد **اِذْ هَمَّتْ** اینست خدای می شنید
میدانست کار شما در آن وقت که قصد کردند و طایفه از مومنان یعنی نبی علیه السلام و از فوج و
بر مانت از ایشان که بدلی گشته و دوم غرضی زنند **وَاللّٰهُ وَلِيٌّ مَّا اَعْمَلُ**
اینست خدای ولی ایشان بود یاری کرد و ایشان را بر نیابت و قرار آورد و علی
اللّٰهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ انجمله متضمنه است برای تحریض مومنان بر
توکل اینست و گو مومنان بر خدای توکل کنند و سمانان کار برده و بسیارند و فایده کل
المؤمنون زاید است یا در جواب ایامی است ای انا علی الله فلیتوکل المؤمنون و تواند بود
که از در اذ همت طایفتان معمول از کرمی و فتنه است انجمله تقریر است مضمون آیت سابق
بود میان مومنان ترک صبر گشتن یعنی واقع شده و با ظهار منفعت صبر و نیابت قدم
یعنی خدای تو فتنه غنیه چنانچه قصه آن که گشته و ذکر آن بالا رفته سوال قرار از حق
معیت است تمام آن نیز معصیت باشد و غم معصیت معصیت بود موجب انم و نبرد کاری شود که
که خدای مع بولایت خویش میکند و خود را با ایشان میگوید همه مذکور الباقی ایشان نبود
از او و نباشد که از ایشان واقع نباشد **جواب** تواند بود که هم مذکور بر وجه غم نبود تا
تزو و مقرر نباشد از باب صیرت نفس سپارند از باب غم سپارند پس موجب آن نبود
و مستوجب افتخارند قال علیه السلام ان الله یؤثر علی من یشاء من عباده و یشاء من عباده
از جمله **وَلَقَدْ كَسَرَ كُرْسِیَّ الدّٰلِیَّ** **اَنْتُمْ اِذْ لَهٗ** این جمله

حیرت کینه و ثابت قدم بشید از خدای و بر پیرکاری کینه و بر قول و ترک بنشیند و فرزان
کنه شمارا پروردگار شما بر خیزد از فرشتگان علامت کرده و پیشانی مخصوص کرده و بر خیزد
بکسر و خوانند معنی او علامت کند و خورش و اسباب خویش را معین دانند و بگویند خدای
در جنگ بر بود برین تقدیر از قول متعلق و لفظ نصر کم امید بر نمود و جمله و لفظ نصر کم امید
و مانند آن حضرت جنگ بر بود بر وجه قیاس امید و اگر دانید در نصر معتزله باشد و بر
تقدیر شکل است و بر بر وجه و در سوال است بر تقدیر کلمه بن مقال در جنگ امید باشد
نصر متعلق چگونه شود و اگر مدد باشد و وقوع هر یک چگونه بود مگر آنکه گویند و در مدد
فرشتگان معینه شرطان تغییر و توافق بود با اتفاق و تحقیق و عده روی نمود و اگر گویند مدد
نخ هزار فرشته معینه شرط مذکور بود و عده سه هزار معینه مطلق نیست جواب گویم معصودانند
هزار و پنجاه هزار است پس معصودان هر دو یکی است و حکم واحد در حق و در حق واحد چون تقدیر
همان حکم معینه هفت اطلاق نمیدرد و حمل مطلق بر معینه واجب شود مطلق معینه کرده و باطن
جنگ نیز مدد فرشتگان فرود آمده بودند ولی از جمله شهادت می گفت مومنان از آن فرست نمود و توان
که گویند از رسیدن مدد فرشتگان که بنده کافران مامور اند حصول نصر لازم می آید و نیل
ناید بقول الله و ما جعل الله الا بشری لکم و لتطین قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله الغیر لکم
یا آنکه گویند در آغاز جنگ احد مدد فرشتگان و نصر مومنان بوده و هر یک کافران و فرار
انسان و کشتن ممال که مسلمانان بدان غنیمت شوق شریک و غنیمت کردند و در وقت
در روی نمود و گفته اند که سعد و قاصضی الله عنه گفت و مردی که شهادت می داد و فریاد
نمود و یا کاشی ندیدیم در رستا و چپا میبردند بر کافران جمله عرب میبوند و هم معینه
مرویت که گفت فریاد کافران میبندند ختم مردی جوهری تیر نامی آوردند و الا انتم
فرشته بود که مراد می نمود و نیز گفته اند که معصوب بر علم و اربعه بر فرستاده
معصوب فرشته گفت ما را معصوب پیغام معلوم کرد که آن فرشته است که ما را فرستاده است

که پیغمبر است نه از فرشتگان و گفته بود از امر پیغمبر تا و کرد و ندانید و او را ندانید کافران
و یا بگویند سوز پیغمبر است فتنه نشوید می گفت این امر پیغمبر است از پیغمبر است و او را ندانید
این و حضور ندانید و از پیغمبر است که سوز که مسلمانان را واقفی شده بود و همچنین هر یکی که لشکر
پیغمبر را روی نمود اما آنکه و از کشته شدن پیغامبر میباید توان داشت مسلمانان را چه حال نبش آن
چنانچه فتنه آن کشته شد و اگر آن بالا رفت و پنهان بیاورد پیغمبر دیده کوه شده بود و یکدیگر را
فرستاد پیغمبر میباید پیغمبر را که باز کشته شود بالا کوه بر آید مسلمانان را فتنه
پیغمبر بر ساری علیه السلام دعا کرد و یاران جمله کردند پیغامبر طفر یافتند و معصوم شدند کافران
شمار کردند یاران این طفر را طفر عظیم بنده کشند از ابن عباس مرویت که پیغامبر را صلوات الله علیه
فرستاد و در جنگ احد بود و در جنگی روی نمود و بر تقدیری که مقاتل مذکور در جنگ احد
یا آنکه کم این منم اما یکم مرویت می گفت پیغمبر مدتی هزار فرشته آمد و بنی مدینه
و بنی نضله کور شده مگر آنکه مدد مذکور بدو فتنه دارند صراطی و نضله و نضله و نضله و نضله
و بنی نضله کور شده مگر آنکه مدد مذکور بدو فتنه دارند صراطی و نضله و نضله و نضله و نضله
وَمَا جَعَلَ اللَّهُ الْبَشَرِ لَكُمْ وَلِطْفِئِينَ
قُلُوبِكُمْ بِهِ وَمَا النُّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْغَيْرِ
لَكُمْ و لتطین عطف است بر بشری لکم که مقول له بقای لکم استای و ما جعل الله الا بشری
لکم و لتطین قلوبکم به و ما النضر الا من عند الله معینه معینه است و تشریح کوه قمر قمر است
معینه بشری که الا بشری لکم و ما النضر الا من عند الله معینه معینه است و تشریح کوه قمر قمر است
است اینست و تشریح کوه قمر قمر است و تشریح کوه قمر قمر است و تشریح کوه قمر قمر است
ستبر کرد و در از برای آنکه نام کید و لهای شما بکشتارند کور یا نفرستادند مدد و یکدیگر مدد
مستظهر بود اگر یکی از فرشتگان برای اهل کافران کافران است از انصاف دیگری شش است
فرشته شمرای قوم لوط را نیز و نیز گردانید و این را اهل کافران است و اینست
و تشریح کوه قمر قمر است و تشریح کوه قمر قمر است و تشریح کوه قمر قمر است

بر او امر باقیه اینست و خدا بر او رسول را در آستانه او امر باقیه اینست
فرمان خدا بر او فرمان رسول را اطاعت و زید تا رحمت کرده نوید و سخن نیل گفت که بدو
سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ و سارعوا با او و غیره و خوانند با او و معطر
بر آن است سابق و بغیر او است نافه دانسته جمله عرضها السموات والارض صفت است و خبر
معنی او بر تشبیه است بحد مفاد و حذف حرف تشبیه ای عرضها کوض السموات والارض و مقصود
بیان سرعت و فراخی است اینست بسوی اسباب امر زن از پروردگار دعوت تشبیه به وسوسه
یا فتنه سرعت نمایند یعنی وسیع که عرض او و همی عرض آسمانها و زمین بود چون عرض یک کبریا
بنماید و چون عرض این قدر بود طول بیشتر باشد بهم از نعمته الکفاذ که عرض کرد طول او در ذکر
نیاورد و تفصیل آسمان و زمین برای تشبیه عرض نیست بعضی انبیاء از جنه است لا اوسع
که در نظر خلق در می آید و در منظر وسیع نمینماید زمین و آسمان است چه غایر آسمان و زمین که در
شده چشم بعضی منها او دیده و قدم بعضی منها او رسیده اما آسمان و زمین چشم کسی منها
نه بیند و پای کسی نهایت او نباشد **اعِدَّتِ لِلْمُتَّقِينَ** جمله عالی بود تقیه
قل بر طریق ما لکم حرث صدور هم باشند اینست ساخته کرده شده است برای متقین
و لغیر آن تخصیص نیست متقیان یا دار آمدن فاسقان که خدای عزوجل از خود بیرون
تغیب بر قدر کنند از دوزخ بیرون آرند پس آن اعدت للکافرین گفته اند و آنرا گفته اند
بدانکه اسباب حصول مغفرت و وصول جنت که امر با رعیت آن شده آن چیز است موافق این
مسامحت فرمودن واقبتا از عصیان و توبه کردن بعد واقع شدن آن و سایر جهات
و تقویت امر مسامحت خدا فی مرتبه اگر امر مذکور برای وجوب باشد امر واقع بر فرد
از حق امر باز تراخی و تأخیر نمود و بر قول ابوحنیفه در آن مطلق حواله تراخی و تأخیر ندارد واجب

عفو از کس بکار کرده و نکرده کرد این و یا او بحسن معامله پیش آمدن چنانچه خوف از او بود
 و ترس از او را بر او ایل نمود کار دیگر دان و نیک نفس است غفلت نفس شیطانی است با چنین
 عمل از نفس منکر که آید و این نوع کار از ذات مصفا روی نماید و احسان سوی کسی که بر او
 و مکانی است بری بنیک از اعظم امور و اجل اجور است اسانی است عاری از داعی مقرون با
 است که حق باید میگرداند کردست بهر بختی که نیست **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا**
فَاحْشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَئِنْ
يَصْرَفْ عَلَى مَا فَعَلُوا أَوْ هُمْ يَعْلَمُونَ أُولَئِكَ
جَزَاءُ مَا كَفَرُوا مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّتْ تَحْرِي
مِنْ بَحْتِهَا إِلَّا نَهَا خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ
أَجْرُ الْعَامِلِينَ جمله شرطیه صلح موصول است موصول با صفة عطف است از آن
 بنفوق او ظلموا النفس هم عطف است بر شرط ذکر و صفة جزا شرط است فاستغفروا لذنوبهم
 بر ذکر و صفة و صفة غفر الذنوب معترضة است و لم يصروا و صفة مفعول عطف است بر
 و هم يعلمون حال است از معنی نفی ای ترکوا اصراهم علی ما فعلوا حال است خبر از اصراهم و حال
 کو نم نمایند بفتح العیسان برین و صفة صراحتی است و علم ثابت است چنانچه ما را بر نیاید
 حرب متقی بود چنانچه ثابت باشد یعنی ترک الحرب صانه اولیک مرفوع بر است خبر از هم
 مغفوة خبر متبایست به هم صفت است مغفوق و آنچه است نفع است برای بیان از باب
 و تواند بود که خالین ادا فعلوانی است مبتدا بود جمله اولیک خبر او هم به هم خبر او باشد
 عطف است بر مغفوق خبری مبتدا الا انها صفت است بر جنات خالین فیها حال است
 اجر العالمین بقیه نعم اجر العالمین اجر هم مبتدا است و صید الذین تا آخر معترضة دارند
 اغراض بیان جزا بیان بعد از است اینست اولیک نیکو جان است و تا شایسته بکشد

خویش باز بجا بکند ظالم شوند بر بیغنی او بیغنی و او بود یا تر و دید در عبارت باشد بیغنی از
 کن که بود و از ظلم کن و صیغه مراد دارند و بیغنی عکس این است صواب پندارند و بیغنی فاحش
 است و نماند و مادون آنرا از نظر و س و قبله مظالم خوانند یاد کنند خدا را بر نیکی او که
 و بر عذاب و عقوبت قادر است عظمت و جلال او را یاد دارند و انانیان فاحش و ظلم کردن به
 نفس خویش شرم دارند عصیان او امر و نواهی او جایز نه پندارند دل بر پیشانی نه بندند و
 عصیان او را بر خود نه پسندند پس امرزش خواهند از کنان و پشیمان گردند از عصیان
 بکس خبر دهد ای که آمرزد کنان را یعنی استغفار کنند و دوم اصرار بداند کرده اند و ترند
 و شای که میمانند و اصرار اصرار و زمان رشته کردار و اصرار عبارت است از ارادت مقیم بود
 بر صفت ستیم بودن در آن و بیغنی گویند اصرار عبارت از عدم و استغفار و ناپشیمانی
 از گناه و عصیان و این معنی اعم است از معنی اول انیان یعنی تابان و مستغفران خبر از ان
 مغفرت است از پروردگار ایشان و جناتی که رواست بزرگشان آن با خاها همان خوبان
 حال که در آن حالی که در آن جا و دان باشند و وایم بایند و نیک است و اجر عالین و تواب عمل
 آنکه در و روایت در شان خراف و نسی است که عورت خوروی برای خریدن خراب و اید
 زنا و زشت گفت خراف و نسی است آن عورت با و در دوکان در آمد و ادا گرفت بود
 آن زن گفت مرا بکنار و از خدای شرم دار آن مرد پشیمان شد و باز گشت بگریه و زاری بود
 و بیغنی گویند و یاری از یاران پیغمبر بود اندکی انصاری دوم نفی بیغنی خدای صلی الله
 و السلام بیان این عقد موافق کرد این از مراعات رسوم برادر و هر یکی قایم میبود
 زیدی بودی و مراعات حق برادر می نمودی هر که میان این در سفر رفتی دوم نفی و بیغنی
 اصل تعلیل او بر خود لازم گرفتی قرعه سفر بنام نفی افتاد انصاری دل بر ماندن شهر و
 فدا نمودن انصاری مذکور برای نفی فاحش و پیش و آمدی بغیر دستور و فاحش در میان
 زنی پیش و آمده بود از احوال خانه نفی نفی می نمودن نفی شرم از سوی می افتند

سوال ان میسک منتهی مقبل است و قصه مذکور حکایت از واقعه ماضی است میان لفظ و معنی است
 جواب این است و درست برای ترغیب مسلمانان مقصود اینست و لا تنهوا ولا تخزنوا اینها صحابه
 نه القوم و المخرج و المال انتم الا غلوت و ان ما اصحابکم من سعادت الشهدا و سبب لعلو درجه و اینها
 حیاتی که و لا تكونون یا قتی بالی و السعده قریح یل قرحا و لا یكون الحیوة الابدیه جراته و اینها
 نفی وقوع القرح و المخرج و سبب الحصول الخزن و الوهن ثم قال علی سبیل التسلیم ان سبب قرح و سبب
 القوم قرح شله ای ان یکن ذلک س قرح و لکن بعد الما غلط لانه من القوم ای من قرح شله
 نیست اینست این اید و سست مکرر دید و اندو هیکس نشوید و حال اینست که نشی علی تربیه و نه نشی
 رسیده است از قرح و قرح که موجب سعادت شهادت و نیل مرتبه علیاست و سبب علو درجات است این
 چنین قرح مافرح دارد این نوع جرات را راحت پیدا رید و جمله ان میسک مقدمه دیگر است در
 ترغیب مسلمانان برویه مذکور تقدیر حصول سبب من و خرن یعنی اگر نابت نشود س قرح است
 جرات هم هست بناید و اندو هیکس نشی ید زیر که کافرا نرا نیز مثل این سیده و این نیز
 مثل ان شقت دیده و برابری با ختم موجب است شود و مفعله سوی اندوه نشود و **و تلك**
الایام نذرا لهما بین الناس تلك مبتدا است لایام و مفعله
 او نذرا لهما بین ان من خبر مبتدا و تلك الایام ان رت سوی ایام فتح و غنیمت و غنیمت فیه
 در جنگ مبر بود **سوال** بالا ذکر حکام نهریت و ایام قرح و جرح و قتل مسلمانان است که در جنگ
 بود و با وجود قریب اشارت سوی ایام نصرت و غنیمت که بعد است از چه بیان نمود و **و باب** تلك اشارت
 بوی است سوی ایام غنیمت که بعد است از رت دارند سوی ایام نهریت که قریب است از رت نهریت
 و نیز مقصود برین محل و عدو تبدیل نهریت مومنان به نهریت ایشان است و مداوله ایام نصرت نهریت
 مستند است عکس الس تبدیل ایام نهریت نهریت بروی کن بت نشود و لکن تبارک و تعالی
 التی و اول من التی و جمله اسیمه غنیمت است بر نهریت سبب غنیمت و سبب غنیمت است
 و ان ایام میگردانیم از میان نشی کای نشی غنیمت بود و این نرا نهریت کای نشی غنیمت

غنیمت چنانچه عرک و یقیم عین و یوم نذرا و یوم نذرا و یوم نذرا و یوم نذرا و یوم نذرا و یوم نذرا
 کای نام بود کای عری و **و لیعلم الله الذین آمنوا** این جبار و مجور
 عطف است بر جبار و مجور و مخرجه که متعلق نذرا لها است ای تلك الایام نذرا لها بین ان س
 کثیره و لیعلم الله الذین آمنوا **سوال** حدوثه العباد و اینها بر یا قبل نبود و علم خدای و تعالی و
 معلومات همه کاینات قدیم است وقوع اولیام که بچه و بچه باشد **و باب** غنلق معلوم بعلم و یل
 بعضی ظهور علم دارند و ظهور غنلق معلوم بعلم امری حادث است مبنی بر اظهار پندارند **و باب** نیست
 و ان ایام میگردانیم از میان مردمان از جنبه مصلحتها و حکمتها چون اظهار قدرت کامله که هر
 غایب تواند کای ریخ و دهکای راحت رساند و نفاذ ارادت نشی مله کای نصرت کای نهریت
 انکه که مفعول لایمید عبارت از انست و لایمید لایمید فعل ان رت برانست و اظهار ربانیا
 زینک و نیکوکاران و بدکرداری از نیک و بدکردار خواهد در هلاک اندازد و در نیکان در نیکار
 و نیکار و اظهار ربان و عظمت خدای و اشعار بعبادتی و بندگی خدا و هر چند که افضل خلاق
 و غنیمت بر یا نذرا مقصود از غنیمت و مخصوص بکرم بود حکم خدای بر نفاذ و یا بد و قضای او بر
 نذرا که ظهور امور عجمیه و حصول شیون غیر سیه که از پیغام علیه السلام ظهور می یابند قدرت
 کرد کار و درست این نیست که او کاین با سحر است که اگر نالبت است پیغام علیه السلام متعلق نذرا
 بنهریت بود و وجود پیغام بر مسلمانان را برین حال روی نمودی و جبران از حکم و صالح که مکنون
 نام غیب و مخزون خزان لا ریب است و ما نذرا خدای بعضی ظاهرا شود علم او که ثابت بر ایمان که نبیا
 و که میگردانند و نذرا بود که لیعلم متعلق فعل می بود که ان لغا و موقوف بر نذرا و اینها
 می و فعل الله اوله لیعلم الله الذین آمنوا و بر اهر و تقدیر و بین کلام التفات از غنیمت سوی علم
 است باین تغییر که سبب جمع صفت کمال است معنی چنین بود ان ایام را میگردانیم و این کار می
 نذرا میگردانیم علم او ظهور یابد که ثابت الایمان که میماند و از این که روی مکنون نذرا
 مکنون نذرا که نیک نهریت مومنان در ایمان تردد کردند و غنیمت نذرا نهریت نذرا

الصابرين باضماران بعد و اوج بر طلق و زنی و از ورک و نفع الزاریان تقدیر و ول
 نهان العنان و بجزم از جبهه عطف بر مجرم و لا و تحریک از جبهه التقاسکین و اختیار قوا
 ابتداء ما قبل من اینست شما عزون بهر میت نشوید و الحق منقذ را کرده میدارید بیکه
 می برید که در خود را و خواهید آمد در بهشت در خیال که هنوز جهاد کرده اید و تعلق به این عالم
 فدای ظهور نیافته و هنوز صبر نکرده اید بر مشاق جهاد و تعلق صبر شما بعام فدای ظاهر نشسته یعنی
 می بیند که بغیر جهاد در بهشت در اینست و جنت که نعمت ابدی است بهشت و فی جنت
 کجای بر دست نیاید است تا برده رنج کج میسر نشود و مراد و گرفت جان برادر که کار کرد
 چون جهاد شما حصول موت و شرف جهاد و می دانست این راست و خول من نهان
 و مکرر شده و **وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ**
اَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَاَيْتُمُوهُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
 لام در جواب قسم مخدوف است ای قسم لقد کتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه و خطبه
 صحیح به پیغام بر علیه السلام است که این در جنگ بر رخ فرشته بودند و بشینه توبه شده
 بر رخ فرزند وی جنگ و حصول سعادت نهادت میکردند و هم بهوای مرگ شسته به پیغام
 باعث خروج فرشته بود و بر خلاف رای پیغام بر علیه السلام بر پیرون آمدن در جنگ اصرار می کردند و
 جنگ می رزمید و از جنگ نترسید و شرف خجسته بودند تا بیاوردند پای پس آوردند
 نزدیک پیغام بر علیه السلام می آمدند که بر هر میت آوردند کشته شدند و کشته شدند
 و رنج و هنر میت کشیده نماند و یکس می بودند و خرج و فزاع و زاری می نمودند و جنت
 برای تپش ایشان که خبری که از و میکردند و تاز و قوع آن جزا اندوه میکنند و تسلو پیکار
 مرغان شکار کشته چون حصول موت موجب اندوه نبود و کسب حزن نشود **مِنْ** اینست و نهان
 مرگسته اند و میگردید و شما این نوع مرگ یعنی مرگ شهیدی که یاران شما یافته پیش از آنکه
 به پیغمبر بر گشته که آنجا از و میکردید و جمله و انتم تنظرون و ایست

بعد ذکر تقدیر رایتوه نگار است چه نظر معنی رویت است و ذکر ویت و یار است **وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ**
 که از نظر و تنظرون مراد شود در کلام تکرار بنود و تواند بود نظر دل عبارت از فکر
 است بهر دو انکسند و اگر هر دو نظر چشم مراد دارند متعلق فحلت تقدیر کنند ای قدر انتم
 الحرب و انتم تنظرون الی غلبه اعداء یکم و قتل اخوانکم ای وقوع سیوف و از دعام الصنف
 تکرار یافته و ذکر یک خبر و یار بنود و تواند بود که رایتوه مشتق از رای باشد و این اشارت
 بود بر آن رای که ایشان را بر محاربه واقع شده و پیغامبر و یاران رای بر محاربه آوردند و نظر و
 بعضی متفکران مانند معنی بر نوع آیه هر آینه ایست که شما میاید و رای او را بر محاربه
 آوردید و اینی که شما متفکر بودید و تامل می نمودید یعنی رای شما بیدیده بود و بعد از این روی
 نمود و خبری که آنرا از روی کردید و پیش پیغامبر صلعم ای برای زدید و وقوع آن تا خود
 بر این بنویسند و بکین چرا میگردید تا یکدیگر کلام ابتدای خبر موجب است ایراد یکدیگر
 درین کلام چه وجه است چون مخاطبان بعد وقوع جنگ که متعنا این بود و ناخوش
 و با صفت آنچه این را اند و بکین کشته شدند چنانکه که شما خویش را اند و از روی خود
 شکر شد این را از نیز مل منزله منکر کرد و جمله را ناکیه آورد و **وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا**
رَسُولٌ چون در هر میت واقع جنگ احد عبد الله بن قیس پیغامبر علیه السلام را آورد
 سنان انداخته فراره و دندان پیغامبر را مخرج ساخت صعب بن عمیر که در جنگ بدر و جد
 علم از پیغامبر صلی الله علیه و سلم بود با عبد الله بن کعب بن جهم میان پیغامبر علیه السلام
 طالع شد و در محاربه شهید گشت عبد الله بن کعب و فریاد بر آید و دو میان مردمان میگفت که
 نه محمد را کشته اند که در این او از میان مایان او از بر آمد و در نوشته مردمان خبر این
 سخن امشود و ساخت مایان موت پیغامبر صلی الله علیه و سلم است و کلام که در و نیز عا
 بر آوردند مالک بن نضیب را و در آنس نیز مالک بر جمعی از منی که گفت ای قوم خرد و بیاد داده
 و فلان کشته شد و او را اگر رسول علیه السلام کشته شد برورد کار او از دست که بهر دو نفر

کفای ای برورد کار با پامیز برای ما بار کار و نصرت ده ما را بر کرده کفر فایتم الله
تَوَابِ الدُّنْيَا وَحَسُنَ ثَوَابُ الْآخِرَةِ عَظِيمٌ

الا ان قالوا انه بر قالوا و اگر نه قولهم بر این واسه محمول شود و معنی آیه اینست بر واد
این ترا خداوند توبای دنیا یعنی فتح و غنیمت و ناموری و صفت و تبتی و دلاوری و یقینی
توبای ایمان یعنی نبوت و نعیم آن در توبای آخرت ذکر حسن کرد لفظ و ال بر فضل و بر
توبای آخرت آید است کمال ماضی در و بجزل موجود منزل موجود می زیانده و توبای دنیا
لفظ آیتهم بر نسبت توبای دنیا حقیقت در یک لفظ حقیقت و می چگونه می شود
معنی این توبای دنیا و توبای آخرت محمول بود و تعلق ارادت دین و توبای دنیا
منکثر شود و الله یحب المحسنین این جمله نیز است اینست خداوند
که این یادوست در و فضل و کرم بر این که دارد با اثباتا الذين امنوا
اَنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّ دُونَكُمْ عَلَى عَظِيمٍ
تَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ کرده اند که بعد وقوع خبر میست

مومنان را گفتند سوی برادران خویش را کردید و در دین ایشان در آیدین آیدین ایشان
نازل است و این نظم برای تنبیه مومنان بود و پیوسته مضمون جمله ایها الذين آمنوا
فرق مومنان و کفار است و کفار را کفر و کفر را کفر است و کفر را کفر است و کفر را کفر است
میان دو کلام منقول آمده و این روایت مرکب یکدیگر است که از ابوسه
شوند تطیعوا ویرد و کفر شرط و جزا میزد و مومنان را مومنان و کفر را کفر است
ای مومنان اگر کافران را اطاعت کنید و خود را در ذلت طاعت ایشان افکنید ایشان شما را بر ایشان
پایانی نمی باز کرد اند یعنی میباید که شما را با اهل از بارانند پس از آن که در کفر و کفر است
خبر توبی بل الله مولىکم و هو خیر الناصرین

بل برای انتقال سوی اسم تبت بر طریق الامین زیرا با کفر و مومنان در کفر است و الله

مولىکم اینست بلکه خدای یاری دهند شماست ای مومنان و او بهترین یاری دهند کاش
محتاج سوی دال الله و یاری ابوسه ایشان نه آید مثل این خطره باطل بر و نه پس خود را بر

سینما یا و مثل این اندیشه در دل ما رسید **سَلِّقْنِي فِي قُلُوبِهِمْ**
كُفْرًا وَ الشَّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا كُنْ تَعْلَمُ

له سلطانا کرده اند چون کفر رسوی ملک باز گشتند یا یعنی به او بگفتند
از این کت خویش مبتدیان می پوشند و گفتند ما هیچ نکردیم نهایت کار رسانیدیم به روی
پاکتیم خود را برین آوردند که سوی بدینه باز گردانما انکه این ایام نگرفته اند کار این
آوردند و این ترا بقدر و غلبه حاصل گردانند حق تعالی عیب در دل ایشان انداخت این را
زیر و اندک منتهی است حمله سلقه بیان نصرت است که از بل الله مولىکم و هو خیر الناصرین هم
نزد ایشان است گفته است که انهم قالوا ما ذل يقع بعدنا فقل سلقه الایه عیب و عیب بر طوق

و عن خوانند و معنی کی دانند اینست خود را باند که بپندایند در دلهای کفر خویش است
نزدیک گردانند این ایام بخدای میبری که نصرت او است بدان خبر حق میباید سلقه است
و انرا عاید رسیده باشند و در عبادت نزدیک خدای گردانند و نه او را بر پیشش دانند و هر
کرد که با او در باند که این کار حق ندانند و سلقه نفی سلقه محبت مستحق وجود محبت باشد و چون
که با حق نیست و مقام نفی وجود نفی سلقه باشد و سلقه نفی سلقه است از حق است

مومنان بود و چنانچه لازمی الضیبه بها فوج معنی لا ضیبه از محمد من و الا انی گفته اند انما انما

مَنْ يَتَّبِعِ الْغَايِبَ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ النَّارُ وَ بَيْتِ
مَشْرِئِ الظَّالِمِينَ مخصوص بضم مخد و فست ای پیغمبر و انما انما

است و پس موی الظالمین تبتیل است اینست و عباد ایشان است و انما انما

بِأَنَّهُ حَتَّى إِذَا قُتِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ

ین

الْخَيْرَ امَنَةً نَّعَاسًا عطف است بر آن بکم امته مصدر است بمعنی آسودن و خوابیدن
 انزال ای انزل علیکم امنا لغاس بدل از و است چه جواب است از امته است بدل از کور بدل است از انوار
 تواند بود که لغاس مفعول به باشد امته حال از و بود از جهت آنکه حال از کور است مقدم شده است
 تواند بود که امته جمع امرا باشد هم جزو خبر جمع قاربت بمعنی امین باشد بغير خبرت مضاف حال از خبر
 علیکم **امنه** است پس ترا از ان یعنی پس ترا از اضاقت و غم و مصول اندود و نه زدن
 و نه امنی را یعنی خواب که از مینی است بجا فرستاد خواب را در خیال که نه خداوند بیند
 در خیال که نه ایند **يَغْشَى كَاطِفَةً مِنْكُمْ** انچه صفت است مفعول
 اینست خوابی که پوشیده چشمتها و طایف از شما کرده اند بعد از کشتن کافران می دانند که
 این را خواب است بچسبند که او را در پس سر خود نمودن روی نمودن چنان می کنند که در خواب
 است می افتد و باز بر بیدار نشوند **وَكَاطِفَةً قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ**
يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلَةِ يَتَنَبَّهُونَ
هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ و طایفه بنده یرون یافه از خود
 برآید است و جمله قدامت هم غیر شبیه است یظنون حال است از مفعول اهتتم تواند بود
 یظنون خبر باشد قدامت هم از فاعل یظنون بود یا مقترضه میان مبتداست و خبر باشد و تواند بود
 قدامت هم صفت طایفه باشد یظنون حال کلام لغت هم است و جمله یقولون بیان است و خبر یظنون
 ان مفعول است یقولون و جمله و طایفه آخری حال است **يَفْتَعِلُ** اینست و طایفه دیگر است یعنی طایفه
 منافقان که لغتشان این است در دروغ و دروغ است همیشه بر عیب جوئی و بدی می سازند و می کنند
 بخدای غرض و کمانی تا قرا بهیچ کمان جا بلیت یعنی کمانی مختص بلیت با کمان اهل طاعت
 بر منافقان است از لام و خبر است ای منافقان از نظر و انظر قیاس قطب گویند و میگویند و خبر
 دفع میکند **قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ** کل بر رفع و نصب است بلیت با کمان
 با مکران است و بمنع بدین که مبتدا بود و خبر جمله ان باشد و انما جمله است و خبر است

سوال کرد ما اقول لهم حين يقولون ذلك فقل قل ان الامر كله ما كيد صلبا از جنه ابر از شما
 خدای بروجه و کائنات است **امنه** است بگوای محمد با کشته که امر همه خدای بود هیچ کاری بر
 دیگری نباشد **يَحْقِرُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَكُمُ الْيَدُ وَالْكَفَّ**
 ای نه کم غیر الحق و انچه حال است از فاعل یقولون یا مقترضه مریظون باشد غیر الحق
 اینست در نفسها خویش بپوشیده میدارند بجهت آنرا اینست تو بدانی آرند و بدین که اگر این
 بیرون نمی آمدند کشته نمیشدند و عقا و میکنند **يَقُولُونَ لَوْ كُنَّا كُنَّا**
مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قَتَلْنَا هَٰؤُلَاءِ ای یقولون فی انفسهم
 او یقول بعضهم بعض من لو كان لنا من الغلبة و نصر قتل اصحابنا نهنا کشته قتل اصحابنا
 فليس لنا من النصر والغلبة على المشركين شئ اجملة بیان است مریظون فی انفسهم ما لا میدون
 یک است اینست همه در نفسها و خویش با بعضی مریض را بر طریق سر میگویند اگر با خبری از
 از سر غلبه آن و ظفر یافتن بودی برآید انچه کشته نشد یعنی با آن ما را قتل و در ان
 روی نمودی **قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ**
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ای قدر علیهم القتل
 جمله است لغت چنانست که بفرموده ما اقول لهم حين يقولون ذلك فقل قل ان الامر كله ما كيد صلبا از جنه ابر از شما
 نه بگویم بفرموده اینست بگوای محمد اگر شما را خلف و خویش می بودید و کسو
 کوه اصبر و ان می آمدید و برای بعضی که اختیار ماندن در مدینه بود عمل میکردید و خود را بنگ
 چنانست می یافت می سپردید بر آئینه بیرون می آمدید کسانیکه نبشته شده بود بر ایشان
 بود زشتان ایشان بملک کشتن ایشان البته بیرون می آمدند و محلی که خوابگاه و این انچه
 جای طاعت ایشان مقدر بود و میرفتند تقدیر را از ان کشته و حکم خدای باشد بل نبوت هر یک
 ان کشته فحق حکم خدای نفاذ یافتی موضع موت من سبب جویند **وَلِيَسْتَبْلِي اللَّهُ**

فی قلوبهم غنم موتهم حین لم یستشهدوا فی الاخره صین یرون درجات الشهداء و...
 برین گفتار و برین اعتقاد و خدای این ترا از پیر و پادشاهان برای جنگ کافران باز داشت
 از مرکب شهیدی محروم ساخت تا بگرداند خدای ترک حربی تا یافتن مرکب شهیدان در ستره
 در دلهای ایشان در وقت مرکب گویند بقیقین بود کاشک که مرکب شهیدی روی نمود و...
 قیامت چون درجات شهیدان بنشیند و فوات مرکب شهیدی حشر کنند **وَاللّٰهُ یَعْلَمُ**
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ نیز معترض است برای بیان اینکه گرفتن در جنگ مرکب نماند و بر آن
 موت را باز دارد **وَمَنْ** اینست و خدای هر که را خواهد زنده دارد و هر که را خواهد مرد و...
 اگر چه او امانت صفت است تواند بود در موکه در صفت دشمنان در اردو زنده و ایستاد
 عاقبت بیرون اردو تواند در خرمین و مصر حصین بنشیند و بچتن و تیر میراند و...
 بالسیف یا بفرقه تنوعت الاسباب الموت واحد **وَمَنْ** - او زنده اند فی الحقیقه و...
 مرکب کفایت و بر حال خویش می آشفست که در اندام هر یک بریتی نیست که در خیم تنی یزدان
 هیچ فردی نماند که در دوزخ است کشیده اکنون سوی آنگاه نشت نیستم و دولت مرکب شهیدان
وَاللّٰهُ یَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ بصیر یعلمون و یعلمون بصیر غیب و غیب
 معنی بر حسب خداوند دانند و آنچه تدبیر است **وَمَنْ** اینست و خدای بر آنست و...
 و دیگر در اینک و بدی و امانت یعنی باز ماندن سوار جنگ و بیرون شدن و...
 هر که خواهد به طاعت سعادت نهاد و بگویند **وَالَّذِیْ قَتَلَ** **بِسْمِ اللّٰهِ**
أَوْ مَشَىٰ خِفْرَةً مِنَ اللّٰهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّنْ
یَّجْمَعُونَ بضمیم بر طریق قتلیم بکسریم و طریق خفتم خوانند و معنی بر دو وقت
 دانند و بمعون بصیر غیب و غیب خوانند و معنی بر حسب آن دانند و...
 اسم این قتلیم بکسریم و معنی بر حسب آن دانند و...
 مفید فی بدو خراش طبعی و ذکر نهاده و الفقه عند ذلک و الحاکم بنده است

مذکور معترض است برای بیان فضل شهید شدن مایه کار خدای در آن حین است و اگر شما
 در راه رضای خدا چون جهاد یا امر معروف و نهی منکر کشته شوید یا در راه حج و طلب علم و مانند
 آن بپیرید بر آئینه امرزش کنان از خدای و رحمتی از و بهتر است از آنچه اینست که در می آید و...
 من ندانم که میباید اگر چه هر چند بر می بیند با توفیق با آسمان رسد **وَلٰكِنْ**
مُّتَمَّ اَوْ قَتَلْتُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ تَحْشُرُونَ **وَمَنْ** این لام نیز موصوفه است
 ای اسم اینست **وَمَنْ** لا انتم الی الله تحشرون در آیت اولی که با موقوف و رحمت او است تقدیم قتل
 که قتل است و الی نبوی است ملازم بود و آیت ثانیه که بیان خیر است تقدیم موت حنف است
 زنده است مناسبت نمود و تقدیم الی الله بر تحشرون از جهة تعظیم اسم الله است باز جمله حشر است
 و ذکر اسم الله که تسبیح و صفات است متضمن ترغیب و ترهیب است در آیت اولی سبق برای تو
 بود مقید نفی سبیل الله کرد و در آیت دوم که بیان خیر است فی سبیل الله نیاید و در حشر الموت
 حقی بر هر طریق که میرود و بر هر گونه که کشته شود حشر خواهد بود و صاحبگاه خدای جل جلاله
 غمناک روی خواهد نمود آیه اولی متضمن ترغیب است و آیت ثانی متضمن ترهیب و ترغیب جنبه ترغیب
 شده و ترغیب در بیان آمده قصه است چون حشر خواهد بود و مول و فرغ حشر روی خواهد نمود و مرد
 کشته شد در راه خدای باید با حشر یا بهوت و روانی روی نماید **وَمَنْ** اینست و سوا که...
 بر آینه اگر بپیرید یا کشته گردید بر آئینه بسوی صاحبگاه خدای حشر کرده شوید **فَمَا رَحِمَهُ**
مِنَ اللّٰهِ لَئِنْ لَّمْ یَمْ وَلَوْ كُنْتَ فَطَا عَلَیْكَ الْقَلْبَ
لَا تَقْضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ
وَسَّاءُ وَرَهُمْ فِی الْاَمْرِ فَاِذَا غَرَضْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِیْنَ **وَمَنْ** فی عطف است و در مورد
 مغفرت بفعل متخرون رحمت برای تعظیم است بفرقه عظیمه من الله مایه و القلب
 بر آن کیمیا برای تسبیح نظم و جمله ترغیب اغنی و لو کنت فطاط علیک القلب القضا من حولک

عطف است بر جمله انت لم فاذا عطف کسبه جمله فاذا عطف فتوکل علی الله عطف است بر این است
سابقه ان الله یحب المتوکلین تذیل است تاکید از جمله اظہار مقصود بر وجه و کات است و باید
در جمله معطوف است بر جمله مقدمه تقریر عصیان و مخالفت ایشان که بمضمون کلام بقرینت و
تاکید زیادت کردن ما و انت و اوقات تاکید در سایر حروف زیاد که برای تاکید گفته اند
چه اگر استعمال او برای اوقات تاکید معنی بود زیاد باشد و اگر استعمال او بغير معنی تاکید
بی آید جواب است که زیاد آوردن حرف که خلاف ظاهر کسبه موجب تکران نظر در معنی می باشد
و تحقیق اصل معنی کلام از نظر مودعین و همچو انبیا است نشیمنه می باشد چنانچه در معنی می باشد
مکنی عن زیادت و کات گفته اند و از جهت آنکه مجوزی است چنانچه است آنچه از حقیقت و تقریر
اندیم همچنین در التماس که تفسیر اسلوب است مقید ایضا طاسع است یعنی از کتب معتبره
ان در تفسیر نظم امری و جلد و دوقی است حکم در دوقی سلیم طبع مستقیم است
درین حرف زیاد از کلام قبل است **جواب** تاکید و تفسیر مذکور عرض آوردن این حرف است و تکرار
است معنی این حرف نیست طالب آوردن آن در حقیقت و مجازی معنی است **مست** است باین
فرائد گردند و عصیان و زیدند پس سبب محتمل که از هدای در آن تو بود و اما ران لایع و طاهر بود
باینان بری کردی و در نکوانش و سرزنش بن ویدی بلکه تعزیت کردی و کلمات تسلیه گفتی و اگر
بودی تو درشت و مست دل بر آینه از کرد و کرد تو بر آینه و می شنید و مستغرق میگشتن سبب
دل بر خدمت نهادن و از تو دور رفتن چنان باینان نرمی کرد و دل این از جوان صید
آوردی غفوکن جرایم این ترا که غافل حق تو دارد و آمرزش خواهی باینان بر در خدمت و انان
موافقت است و استصواب است از اسباب افت است باید باده کس مشورت کند و کرده کس باین
نیاید مشورت داده کرت تکرار کند تا بخرم و مختار قوت نشود و عدد معدود که مختار بزرگان
و سر تعین عدد و کس است که نشکر بخیر است قد و ساقی و قبیله میسر و و هر یکی با سبب
سوی زیای باشد سران لشکر کما زده باشند چون برای مشورت و کس مختار انواع این باشد

بر آنکه حاصل شود و اگر باین ده کس مشورت کنند و بعضی این مشورا علم بصیلت میزند این
خود را محو دارند و دل بر موافقت و کات از راه مخالفت یا بی بس آید کار از دست و مقصود
حاصل نشود اصل امور و معظم شیون در آن که اتفاق است و میان مجاهدان در بدل جبهه و قی
به آن کار فرار گیر و مقصود حصول بندیدانشان عشر الفالین یغلبوا اذا کانت کلمتهم واحدة یعنی
دوازده هزار مرد در مقابل یک نفر شوند اگر همه یکدل یک سخن شده بر دند اتفاق لشکر و وفای شود
بمشورت بود و این مقصود به استصواب از یکدیگر میسر نشود چون کاری که اخفا کان سبب صلت
افتد خواهد که مضمون حدیث مذکور حاصل کند و حمالی کان خفا علینا نصر المؤمنین پسند و بر
و نشان بیک است و بر دوز و منیع تیغ فتح بر آید و دوازده هزار مرد با یقین موافق
گردند و تا بلوغ عدد دستور فرود آمدن اتفاق موافق بستانند یا سران که باینان مشورت رومی
و در هر یکی مشورت با معتبران افواج کما در و از هر یکی عدد موافقات برسد تا آنکه برین عدد
برسد گفتند در مشورت کشمیر رای خود را پوشیده دارد و اگر نه غافلش خبر موافقت در دل
و از هر یکی تنها کرده پرسد و علاحه کرده استفسار کند و اگر نه احتمال دارد که یکی را خود است
یا محبت دیگری بوشند و در موافقت و اتباع او کوشند و می باید کاری که مطلوب است مشران کار
باشد و اگر نه بر سخن او عمل اعتقاد بنود و مشورت فایده کند مشورت غرا و جهاد با تا جر
گند و مشورت خرید و فروخت با غازی موافق بناید و مشورت اهل اسلام با کافران زبان کند
و مشورت احکام با شرع با جاهلان فایده ندارد و مشورت عطا با کمیل نموده بدومی باید که
خداوند شریک بخیر تحقیق شده باشد و اگر نه سخن او بناید **مست** و در مشورت خاص به در راه و
مشیر باید که بدانش و مشیر که از مشیر که رای جوید مشیر بر سخن محبت و بیان کوید جوید
و محبت بنده سخن در آن نشیند و بعد اتفاق مشیران اگر رای مشیر مخالفت همه باشد احصا کنند
ایشان محبت موافق نشیند یا جزئی عرض دارند که برای ایشان پسندیده کرد و اگر جهات یا
و مزید آید و امور مذموم و محمود معارض بناید در مشورت می ترسید بر دوقی و در مشیر

و جمله بابر وجه تکمیل او و هم که یطلمون انجمله است
 مظلوم نشوند نه بتقیس ثواب و نه زیادت عقاب محبت ائمه رضا
 الله کمن یا بسخط من الله همه برای انکار است و نه عاقبت
 و معطوف علیه محذوف است ایستوی الفاعل و غیره فیکرو و منافع رضوان ائمه بر بسخط
 مشابه برینو جایدن تعلیل است بر نکو و نهش عاقل و عقوبت غل تنوید میان غل و غیره و جاکز
 همچو غیره ان باشد برابری میان نیکو کار و بد کردار لازم آید محبت ائمه است انکه بر روی بیست و نه
 خدای میکند یعنی نیکو کننده همچو بدی کننده یعنی از کار ناپسندیده روی میزیر و ما
 ویه جهنم انجمله است انجمله است انجمله است انجمله است انجمله است
 نیکو کننده همچو بدی کننده و جای بدی کننده و دفع باشد و تواند بود که حال باشد از غیرت
 غل یوم القيمة یا عطف بر بر طبع بود معنی چنین آید هر که درین است کند یا نباشد غل و روز
 قیامت باید روی او در فرود بود و بیس الحیر انجمله است انجمله است انجمله است
 محذوف است پس الحیر میسر هم است اینست و بد باز آید است باز آید که بنفسم خدی بر کرد
 یاد آید که کین است که هم در جت عند الله بنفسم
 عاقبت برضوان ائمه در جت خبر است برای صحت حمل یا منفی سوی مبتدیه کننده
 ای خبر لیم در جت یا منفی سوی خبر هم در جت عند الله انجمله تقریر است مرا که از توبه
 خیانت و غیره این و تواند بود که خبر عاید بر هر دو فریق شود چنانکه است و نه
 این کلام از باب تشبیه مو که بجز این ادا کند آید ای هم که در جت است منفی و است و خط
 یعنی ایشان همچو در جت اند و تفوت و تعلو و انخطط یعنی غیره فیتان عالی اند و نه
 و نه نیست تشبیه بین دو خط ایفیه بر جت تشبیهی ریاضت بعد و غایت است و نه خط
 از جهت تشبیه چه نزدیک حضور تشبیه است اینست ایشان خداوندان در جت غلبه دارند
 معضوم و سوا باشند در جت یا نه میان و غلو و انخطط و انخط و انت واللّه بصیر

بما تفضلون انجمله است انجمله است اینست خدای بینت تعلیمای ایشان است
 و نه است تعلیمای ایشان و اند و تواند که هر یکی را بجز انان رساند لقد مر الله
 علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم
 در جواب قسم محذوف است ای قسم الله خدا را یا نه اذ بعث متعلق است بر وجه ظرفیت و جمله
 متعلق است برای بیان فضل اهل اسلام و منت نهادن بر پیغمبر علیه الصلو و السلام محبت ائمه
 سوگند بخورم هر آنکه بدین منتهی شد خدا خدای تعالی یعنی فضل کرد بر مومنان فضا که است
 نهادن بود و نه از ذکر کردن و در شمار آوردن و این ترا مومنان منت ساختن بیان باشد
 درین هنگام که فرستاد رسولی را که بعضی ایشان است یعنی متارک ایشان در نسبت از جهت بود
 در زمانه ایشان نه فرستیدگان و جسدان یا از جهت بودن او از قرمان نه از اسکان از جهت هر یکی
 یا نفس امارت را از ایشان که در نوع و از ایشان که در سکن خود بر دارند و الفت و صحبت با او
 تواند بود و فایده بهتر کرد و پندار و از خود تر بیدار و اجتناب از یاد که با لوف شود و پیش از
 الفت و صحبت استعدادت بود و نیز بر کشیدن یکی از جمله قوم مشرکین باشد و بر کفر
 از جهت فخر ایشان بود از جهت بودن او امینی از امیان که منسوب سوی ام القری که غیر شیع
 مشرکین و انشق و بن و شرع است ناحیه سکن عالمی نبود لاجرم سکن و لا تعلم علم روی نمودن
 از جهت که نه در تلقین تعلیم او پذیرند وجه منت نهادن بر ایشان بر پیغمبر است که امی از امیان
 که این علم پیشینان و پسینان کند و صنادید اهل کتاب با ملزم و محجوم کرد اند تا ایشان حقیت
 را فو بر در مانند و بقبول و انقیاد و اطاعت او ستانند و علم او را مخصوص فیض خدای دانند
 درین استعداد و قوت و حمل کردن بتوانند ذات او معجزه او بود نفس او بران او شود و غرض
 برسان بغیر و منت نهادن با انکه او رحمت عالمیان و نفع جهانیان از جهت است که این
 باشد او سودمند کنند و مهدی و مهتدی شدند و بمنابعت او شتافتند و با قند او شرف یافتند
 یا تلو علیهم آیاتیه و ین کیمهم و یعلمهم الکتاب

وَالْحِكْمَةُ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

معطوفات خویش صفت دیگرست مرسلایا حال مقدرهست از آن مخففه و منقذ است و اما در
ضلال سپین فارقه است میان آن نافییه و آن مخففه از منقذ و آنچه بدلیل است زیرا که از
فهم رسول الله انفسهم ضلال بودن ایشان پیش از بعثت رسول عنوم بود بر بجهت تاکید این
ممود یعنی اینست رسولی که آیات کتاب او برایشان بخواند و ایشان را از لوث مساوی بپزد
او از آن و بیان کردن او و رشتن یا مالهای ایشان را بایست کوه پاک گرداند و ایشان را از
کنند و عالم حلال و حرام بپاوردند حکمتی را چه معنی دیگر بالا که شسته در سوره بقره ذکر آن رفته
گفته یعنی اسه عتد و قرآن هر چه که نکورنده بمعنی علم حد و حرم است و بدین جهت
از وقت دن او و در کمالی ظاهر بود و در ضلال سپین می نمودند و شک می ترانیده و آنرا می پرستیدند
حال سپید و بخدای مگردیدند که ام کرایه این بالا تر بود و که ام ضلال از این است و اینست

لَمَّا أَصَابَكُمْ مِصْبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ إِنَّ هَذَا أَنْفَرُ زَمَانٍ هَذَا

از طرف زمان است متعلق است بقسمه که جواب است آنی بنا معنی می باشد و قول
است مرقلم با وقتتم با متعلق خویش عطف است بر محمد و وفای لعیتهم از رسول
الذی عینکم و لاسبتکم مصیبه وقتتم عین اصابت مصیبه آنی بنا و استغفار بر اینست
تثبیت ای قد عصمت وقتتم که ای برای تو نبی معنی ما کان یعنی لکم و کلام و جوابه معنی
درست بخت کار را بسته یه یا برای تو نبی بگردار و گفت را که زید و قولها اصابت مصیبه
بمیتبه ام قد اصابتهم مثلیه نه انصرف فی بره انصرف فی احد قبل المزمیه و سیه نه انصرف
بر مینت قتل منکم فی بره المزمیه سبعون وقتلم یوم القیمه بر سبعین و استوهم سبعین و انصرف
فی بره انصرف فی احد قبل المزمیه او نضرتین فی احد انصرف قبل المزمیه کی نیست نه انصرف

رسولایان گشته و بهوا غیبت می که برای شما تعیین کرده بود که گشته و در آن محاکم
نشان بشوی آن مصیبت و نه متی روی نمود که نشاد و جنبه ان انصرف و نه است سیه و نه

اصافتا و بر گشته گشته و در جنبه است و افقتا و تن کافران گشته شدند و افقتا و تن باز
یا که یک نفر شد و بیک بر بود و قدرت دیگر در جنگ احد پیش از نه ریت روی نمود و با هر دو قدرت
هم در جنگ احد از اندکی پیش از نه ریت یکی بعد از نه ریت بنادیدند و شما گفتند این مصیبت چیست
و این فراموشی است از یکی است تحقق این معامله کردید و این گفت و بنش آوردند و این کار شما
و این است که قل هو من عند انفسکم جمله متعلقه است به آنست که میگوید

قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ انْفُسِكُمْ

بر سبب آنست که قول ام جین قالوا ذلک نقیل قل هو من عند انفسکم معنی اینست که او آن فراموشی
از نه ریتهای شماست نشوی آنست که شما امر بیا میرا می گفت کردید و قادی که بقی میرا می گفت
و سلم شما را با بهام داشتند بود و خالی گردید و در وقت او و دید با نه ریت مبتلا گشته و بفرار
پوسته و بجهت کوهنیا این نشوی آن بود که رای بر خلاف بیا میرا میرا و آن از مدینه زدید
و نزول و درین باب تا آخر کردید و بجهت کوهنیا نشوی آنکه در جنگ بدر صحابه مفاخرت کردند
و بیا میرا گشته مال فدا و را کردن اسیران جنگ بدر عمل برای ابو بکر رضی الله عنه کرد و دل
بر انتقام روی درین باب میا و در بعد آیت لولا انک بت مشا سبتی لکم فیا اخذیم منه غدا
عظیم فرود آمد بیا میرا صلی الله علیه و سلم لولا انزل بنا عذاب یا ایها الاعمه نه ریت احد نشوی آن بود

لَمَّا أَصَابَكُمْ مِصْبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ إِنَّ هَذَا أَنْفَرُ زَمَانٍ هَذَا

قدین و آنچه بدلیل است و تکمیل او از جمله اظهار مقصود که قنای بایست بر وجه و کاد
و استواری است اینست بر سبب که خدای بر هر چیزی قادر است همه چیز مقدر است و است و است
که غالب گرداند و تواند که قدرت و در بعد منظم گرداند و تواند که منظم شده را قوت و در

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا

و ما اصابتکم فیا ذن احد خبر متد است یوم التقی الطیوان فیا ذن احد فیا ذن احد فیا ذن احد
بشدت معنی شرط او جهاد مذکور یعنی و ما اصابتکم یوم التقی الطیوان فیا ذن احد فیا ذن احد فیا ذن احد
و اینست از قلم آنی بنا از باب تیک و الیش فی دم و الشمس طیوان فیا ذن احد فیا ذن احد فیا ذن احد

جمله پند ان مکذبه و رسل جمع منکرست و جمع منکر ال بر جمع غیر معین است موجب استخفاف
 ایراد لفظ رسل که جمع منکرست درین جمله بکدام معنی است **باید** تواند بود مضموم و با تاء
 بعفت از قبیل صفت عام است مانند جمله رسل را که منبش از پیغمبر بود و مقتدا و ال شود با این جمع
 که معین و معلوم است اگر از جهت تعظیم صورت تنبکرا آمدن فی ارادت جمع پندارند چنانچه در
 درویش متعارفان اکثر اولیاء آمده و در لغت رسل و انبیا صلوات الله علیهم اجمعین آمده
 چون از رسل کل رسل مراد شود نسبت آوردن افراد کتب سوی کل دارند رسل جمع بود
 سوال نسبت مذکور نسبت صفت بعضی سوی کل دارند بطریق فکند بوه لعفو و پندارند سوال
 نسبت آوردن بیان نسبت کل نسبت بعضی ساقط می باشد در کلام واحد می بود حقیقت
 نسبت مذکور را که نسبت سوی جمع است مجاز نسبت سوی جمع که صادق بر این نسبت است و
 تقطیع از لزوم جمع میان حقیقت و مجازات است مضموم می جویند **کل نفس ذائقة**
الموت ایچمه معترضه است برای بیان موت و یاد و نامیدن فوت گفته اند چون است که
 من علیهم فان و ارد شده زمین بقا اند کورقایل شده و فرشتگان کما ان بقا بردند و خود را
 دوام حیات آوردند این آیه نازل شده است میان وزمیان در عموم کل نفس ذائقة الموت
 مضموم در حقیقت لغوی موت شده است اینست هر نفسی که از حقیقت و بهتر بر این موت
 است هر که آمد بهر خواهد رفت بیک و بیدار و کار خواهد ماند آدم معنی الله علیه و آله
 بود و در دنیا باقی نماندند و نوری را که آدم ثانی بود و از حقیقت و داری عمر حیات
 نماندند و بر این قلیل اند با فالت با نراست ملت بمکر پوست مکرر که در حقیقت
 و تکریم از موت ترست سلیمان باقی تمام سلیمان ملک عظیم و کامرانی حیات جاودانی نیست
 دعوی از حقیقت عظیم و نیل درجات ان هذا الملك کرم جدا انجمان شرافت عظیم صلوات الله
 اگر چه بر آسمان بر خاسته بر آسمان بی قرین آفتاب است باقی نماندند و کار خواهد بود و در دنیا
 بیک الموت خواهد بود و محمد مصطفی متوجه بتاج سلطان مشرف متبرک لولا که به تکریم آید

که دعوی انما افصح العرب و ما اند و معجزات سلیم الله وقت الایس فی ملک مقرب و لا یزیر
 او را پندارند که الموت چاره نپذیرد آخر الامر ترست موت چنانچه **خروج** لو کان فی الدنیا بقا
 ساکن مکان رسول الله **خروج** اندیشه زمر که مصطفی باید کرد نشاء و طرب جمله با
 کرد او را شرف و کمال زنده ماندن با طبع خام چرا باید کرد و تواند بود که این جمله معترضه
 تسبیح میبرد و دیگری بود معنی چنین باشد اند و مکیمن مشو و وزن را در دل خود جا داده هر
 بر که خواهد پوست و این مکذبه کنندگان ناچیز خواهند گشت نه اینان خواهند ماند مکذبه
 اینان سر نشسته خواهد بود گفتار و کرد اخلاص با خود خواهد بود و سر چیده که مکذبه ان خواهند بود
 و نه موت ان اینان در میان خواهند نمود **انما قوتون اجورکم**
ینم القیمه قوتون و مفعول میباید و بقا و فیضه جزه و وفیت الغرم ذین انی
 مفعول اول قیام مقام فی عمل شده و اجورکم مفعول دوم منصوبند **اینست** ثواب تبلیغ
 در روز قیامت خواهند دید و با جبران در روز جزا خواهند رسید با نجا اگر مکذبه کنند جز این
 و اگر قدر ندانند به که شود **فمن خرج عن النار و ادخل**
الجنة فقد فان فانه می بعد از سپید و ادخل عطف است بر خرج فقد فی جزا
 شرط است **اینست** پس بعد از ان مردن هر که از آتش دور کرده است و در بهشت در آورده شد
 برشته که بر شکاری میوست و نیکوئی ابدی او را باز گشت و **ما الحیوة الدنیا**
الامتع الغرور ایچمه نسیل است **اینست** نیست حباتی که نزد یکتر است
 شرف و رفیق و سبب مغرور گشتن و این تشبیه موهبت است بجهت ادا یعنی الامتع الغرور و متاع
 غرور کاذبی گویند که بد و خیر را با بفریبند تا بخرد چون بخرد و بر عیبی مطلع شود پشیمان گردد سوال
 مغرور گردانیده که از اند و فریبند بر و گرا پندارند **خروج** مغرور گردانیده شیطانی است دنیا را
 از چشم طایمان اوی آید و تبلیغ او را آریسته میناید بعضی را فریفته میگرداند و بعضی که مطلع
 تبلیغ شود و فریقین اینان نمیتواند شاق است که تبلیغ ابدی را در یابد و در راه شیطانی

والکتاب حسنة ومبرات کبر و کد ابریم و چگونه در نسبت و حرمان آریم فالذین هم
 و آخر حوامین دیا و هرقا و اذ وانی سبیل و قتل
 و قتلوا الا کفرک عنهم سیاتهم و لا دخلهم
 جنت بحری من تحتها الانهار ثوابا من
 عند الله قتلوا بر صیغه ماضی محمول مجز و از باب تفعیل خوانند و تفعیل بر صیغه
 ماضی و تکریم دانند و بعضی قتلوا بر صیغه ثانی در قرأت مقدم بر قتلوا در نه و قتلوا
 بر طریق تفعیل و از باب است و فعل بعضی سوی کل دارند نسبت مقدّم سوی مقتولان از باب
 ناقض و ای موصول با جمله مفعول الجمّل بر ابته است جمله و او ذوا با معطوف به معطوف بر
 لا کفران جوابی است و مفعول است جمله تسمیه خبر مبتدا است و لا دخلهم عطف است بر لا کفران
 مفعول است و لا دخلهم جمله خبری من تحتها الانهار صفت است و من تحتها و ثوابا معطوف
 است ای ثوابان ثوابا اینست پس لکن نیکی که بکشت کردند و او طاعت خویش که سزاوار
 سوی پیغمبر علیه السلام شست فستند دین اسلام پسندیدند و ملازمند خدمت پیغمبر
 و یا خویش سپردن آورده شده و در اعلام دین بر نجه و از آن پیکر شده و کارزار کرده و کشته
 بر قرأت تقدیم قتلوا بر قتلوا معنی چنین است بعضی از اینان کشته شده و باقی ماندگان کارزار کرده
 و کشته شده پس بگویند یا و میگویند هر آینه میگویند و در کینه از اینان بر میآید این و سزاوار
 این ترا و جانی که بپاری نبشند فرود رفتن با خانه آن جوید و از آنجا که در آنجا
 از نزد خدای جل و علا و الله عند حسن الثواب عطف است بر این
 اینست و ضایع است یعنی علم است یکی بزرگ است و خوبه ای کار بران بزرگوار است
 یغفرناک قلب الذین کفروا فی البکاد و اینجاست
 باز داشت پیغمبر علیه السلام و مومن از میل کردن و فریفته شدن بر کینه و از آنجا
 مریخی بر علیه السلام با بر وجه تو بعضی از دیگران باشد خطا بر مریخی طبعی معین باشد

نکته فاسیه است

بر اینه هر آینه ترا ای محمد ای محلی غیر معین مغرور میکند و فریفته سازد کشته
 کافران در بلا تجارت و زراعت و صنعت و فراغت مال و کثرت اموال و اولاد و این و سزاوار
 دل تو سوی کافران و نظر میکند چشم تو در فقر خویش و رفاهیت این متاع قلیل
 خبر است از وقت است ای متاع قلیل معنی متاع این متاعی است اندک یا بیهوده است
 المری متاع قلیل و اینجمله معلله جمله سابقه است اینست مراد است متاع قلیل معنی ثروت
 فقر یا خویش پدید پیوست و بفت که کافران راست یابند کشته شد ای دل حکیم خدا چنین
 بیاد بفت بهر بر دشمن دین بخوابد فرعون لعین کشته بر تخت زرین موسی زمانان جوین می
 خواهد فی الجمله ایام فقر خواهد رفت اوقات و قوت و قوت خواهد رسید و زمان ثروت و کثرت مال خوا
 کشته به کام و بال و کمال امید خواهد کشت نظر باید کرد که مومن فقیر را در آخرت چه حال و کمال
 خواهد بود کافرا چه حال و کمال را در آخرت چه و بال و کمال روی خواهد نمود حکایت درویش
 عمر در درویش رفت و بادشاه با عمر در بادشاهی کشت درویش در هنگام مردن از شکر گفت درو
 ولایت فقرش دان و بادشاه از مال و کسکه بادشاهی و جاه پشیمان و از دروغ و عماران نالان
 این کجاست کو این کاشک صد جاه بودی جاه نه خانه بودی بودی و نه جنگ بالا بودی
 آن همان کور در سایه خود و ادعای حیوان در موضع شرف و درین فریب بود تمام دنیا و
 زندان چون فانی است بر نسبت کارانی جاودانی و نشادمانی حیوانی اندک باشد شرمنا و بیم
 جهنم و بیس المهاد و جمله و پس المهاد تبدیل است با عطف است بر متاع قلیل
 اینست پس با وای و مرجع کافران و فریفته باشد و فریفته بر فریفته بود لکن الذین
 التقوا سر بهنم لهم جنات بحری من تحتها الانهار
 خالدین فیها کمال لکن در عطف مفرد و لقیضه الاداء و عکس حکم از اینست
 یعنی الا چون جاودانی زنده لا عمر و برای عطف منفی بر مثبت بود و لکن چون مادی دلی نیکو عمر
 برای عطف مثبت بر منفی باشد و در عطف جمله معنی بلاست برای اخراج از کلام اول است لکن

علیه و هو سوره النساء و سوره نساء و سوره نساء و سوره نساء
 کلمه ن نزد هزار سی حرف است این سوره با سوره آل عمران است که ختم و بر آنکه سوره ن
 اتفاق است و مبتدا این سورت نیز بر نفوی است بر آنکه سوره آل عمران با مرافق است و برادین
 سوره نیز بر نفوی است و بدانکه سوره را بنده کرافت بنده کرافت بنده کرافت بنده کرافت بنده کرافت
 و از نفس آدم علیه السلام و حوا افتح کرد و بعد چون خلقت جلال و از نفس آدم علیه السلام
 مقاربت ارقام را در ذکر آورد و چون عرب را در جاکت عادت بود که وای ایام
 الارحام حقوق است ترا مؤخر منبتند و اموال این ترا مؤخرند بعد از امانت و از حقوق و
 و از بهت حقوق این بر وجه ذکر خاص بعد از اموال امانت می اموال گفت و باز داشتند این
 جرم غیبه است بعد از و ان خفتم ان تقسطوا فی الیتامی فانکم اطالبکم منهن است و از کرافت
 یتامی سوی ذکر است و تخلص جابل است از بی و جمله الرجال قوامون علی النسا و احسن منهن
 بیوسته تا آنکه جمله و یتقونک فی النسا و چنانچه در تفسیر آمده و جمله الرجال قوامون علی النسا و احسن
 کرد و بعد از این کلام که متضمن توبه است و اخوات آمده و وجه تسمیه مذکور شده سوره بدان نام است
 و کلام با بهت است و شک نیست جمله ای که از یک باب است اگر مقاصد آن متغیر بود از جمله ای
 باب میل این از ابتلا و اتصال باشد و اگر مقصود از هر یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر کلی
 است متضمنی که میان جمله مذکور اند میان کلام متصل واقع شده و بهی دیگر که
 و کمالات و نیکو است و است نقت و تعلیلات و محلهای که مذکور است
 پیوندند **این سوره مدنی است و ضابطه و در سوره بقره و سوره نساء و سوره آل عمران**
 الذی خلقکم ذکر کرد و قضیه کلی آورده هر جا که در قران یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
 الذین آمنوا که کور شده مدنی بود و قاعده مذکور منقبض شود **و در سوره نساء و سوره آل عمران**
 و اکثر است تحت آن قلیل و نادر است یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
 و یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اولیکم نایکی بودن او ثابت شده در سوره نساء و سوره آل عمران

اصل است و این آیه و آنچه ازین قبل است بر سبیل قنات است متلف بر لیل است این سوره و
 در سوره نساء که شته و تشریح و توفیح است **بسم الله الرحمن الرحیم**
یا ایها الناس اتقوا الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منهما ذکرا و مائتة منهما
رجالا کثیرا و نساء موصول با بیل یعنی الذی خلقکم من نفس واحدة و
 از صفت است در یکم **سوال** ترتیب حکم برشتن دلالت بر علت یا خداست یا او که بر لازم است
 که خلقت آدمیان از نفس واحد و خلقان بود و وجه علت خلقت مذکور بر بی امر بقوی است و
 این تقوی بران وجه منی است **جواب** اتفاقا شکر نعمتها ضای است و شک نیست که ایجاد این
 نعمتهاست قبض لغت موجب شکر شود و سبب پاس کرد و یا گویند خلقت کوره که بر این فطر
 است دلیل ظاهر بر کمال قدرت است و کمال قدرت موجب مخالفت بود سبب اتفاقا کرد و حجت
 یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
 عدول است سلام علیه **اینست** ای مردمان یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
 خویش بر سبب و این است اوامر و نواهی او پس بریند پروردگاری آنکه شمار از یکتن آدم سپا
 کرد و در وجه او را استخوان سپیدی او پس چون آورد **اینست** کرد و اند چون متضمن علیه است
 زنده شده تنها بود از نوع او که وی نمود همه ندانست که او الفت که دوست او پذیرد
 آدم در غنودن بود از استخوان سپیدی او زنی نمود و تفسیر استخوان و سپیدی است آن آدم را
 مرد و در پنج نیار و که اگر بر و از زده کشی و اما ای الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
 غیبه است و در خلقت او از سپیدی او نه پندارند و این روایت است یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
 یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا یا ایها الذین آمنوا
 نوتم او طوت نیتها کفافی بعض الکثیر و حوت سرخ یا گویند که بسیار می زند و از رنگ و
 از او ان محمود و از صفت است و در صفت و بعضی گویند و اشتق از می است حوام کرده خلقتا می

عاین قول مشکوک است زیرا که حی لطف مقرون بدو است و باید و ان شق زو تواند بود
فی اللفظ مکرر آنکه ابدان هر دو با او پس پیل بنده و ذلیل شده اند چون خلقت در اصل طبیعت او
خالی از کثرت نباشد خلقت حوائج کویت در بهشت بود و بعضی گویند خلقت بیرون بهشت بود
خداوند عزوجل او را با آدم بذل داد و سعادت صحبت و الفت او روی نهاد و خلق منها از وی و اولاد
اگر عطف بر معنی اول بر خفتم من نفس واحدة باشد مکرر لازم آید زیرا که معنوی است و اولاد
همه اوسیان از آدم است و معنوی جمله دوم افریدین همه از آدم و حوا و فرزندان او است و معنوی
بر جمله مذکور باید داشت ای خلق من تراست و اینها گویند منها اولاد او را و انا و اینها گویند
خلقت آدمیان و ترتیب شدن ایشان بود و بر معنی دوم یعنی بران وجه که از سر سر می آید
که پیغام بر سعادت میان ایشان است عطف بر مذکور باشد حاجت محذوف سوی خداوند عزوجل
برین معنی قرار نمی آید بیک تعلیم بعد تخصیص منیا بر چنانست که گفته ایم این سر لطف سر لطف
انقوا ای که از خلق من نفس واحدة و خلق جمیع الادیان منها یعنی ای ادریس بیست
پیغام بر در میان شما بر پیل از خدای که افریده است شما از نفس واحد و افریده است از ان نفس
اوسیان را تواند بود که حال باشد ای و قد خلق منها زوجا و اجملة متفهمه است و نسبت به
که مخلوق اند از نفس واحد آدم کی از ایشان که زوجا و است مخلوق از نفس و است غیر نقصا
دیگری و اولاد او مخلوق اند از نفس او و بضماد ایشان باز فرزندان او است مذکور
انسان است چنانچه گفته اند خلق من نفس واحدة و قد قسم قوا و در این جمله عطف بر
عطف نیز بر غیر صبیح سوی صفت درست آید و مکرر باشد سو و در این جمله عطف بر
انسان است واقع بر یکی معنی غیر معین شود دلالت بر همه کند اجملة مقصود به بر این است که
منکر معنی به یکتوبه است **جواب** دلالت جمع منکر بر یک حاجت غیر معینه در صورتی باشد
برای افراد و حدت بود اما اگر منکر برای تکثیر تعظیم باشد دلالت بر عطف جمع مذکور است
عطف است چنانچه در آیه و ان یکتوبک فقد کتب ربک من قبلک و در این جمله عطف بر

زوجا

نفس الله و انما رسل الله علیهم اجمعین الی سبل الحق ما دین تحقیق نشد مقصود مکه
نفس رسل و نبوت و نبوت بعضی رسل و انما بنود بلکه مقصود تکذیب و تکثیر باشد این ازین
و بعضی توصیف بکثرت بر بعضی دلیل است و نیز تواند بود که کمره مثبت که موجب او شده است
بر دلیل عموم مراد شود چنانچه در علت نفس احقرت و علت نفس با قدرت و اخوت تحقیق نشد
و در ذمه غیر جزاده و علما غیر من علم و احدا و همچنین احرا غیر من عبید و در این
ن و انما بنود دلیل بر عموم قایم است بر اد سوال مذکور غیر ملازم است **و انقوا الله**
الذی تساءلون به و الا من حاکم جلد و انقوا الله عطف است بر
انقوا ای که از خلق من نفس واحدة و جمله معطوف علیه ذکر منم و ذکر غیرت خلقت از نفس و
که از باب اتمام موجب لطف مواصلا التی انعم بها علیکم حیث است و لون دنیا بکم مذکور و
ن لون نبشید اصل او و یسا لون بود و نار این کرده اند و در سین او عام کردند و در باب تفعل
و تفعل او عام تا در فاکلمه که مقاربت باشد بسیار است چنانچه اظهر و او ثرواته قل و او ذاب
تفعل فاعل کرد شاکت فاعل شود حاصل چنانچه در ضربیه اعم و انقوا ربید و عمر گویند و اگر
در اصل فعل معنوی غیر صالح برای شرکت بود در باب تفعل باقی ماند چون بخا دنیا النوب و
رنا باشد و ترافعا التفسیر لا انقاضی انجایست و لون عین فی سوال ای بیال بعضکم بعضا
بر اندک و فلک هذا منصف محذوف ای نیکو کر یعنی نفسوان است و نیکو کر را را عامه نسبت
خوانده و عطف بر ضمیر محذوف و که در بهشت دانسته **سوال** و عطف بر ضمیر محذوف و اعماد و عباد واجب
خلقت فالارحام بر ضمیر به غیر اعماد با چگونه باشد **جواب** ترک ای دت جادین است بر
بر پیل شده و نبودش و منافعی صاحب نباشد **معنی** اینست و بر سر از خدای که یکبار سوال میکند
و سوال فرزند را نیکو کرد و ای الارحام ملحق گردانده چه عادت غریب بود در حکام آنکه بعضی
یکبار سوال میکند اعطی باید و اعطی بار مرتبه بر زبان می آورند و این را قسم سوال گویند
برای قید بر اینست و درند چنانچه باید از عذرا با که نه میخواهند ایستاده شود

م

تبع ترست و شناخت و قیامت و اکثر ستمه که مال بود و خوردن مال دیگر و نظایر
 باشد و خوردن مال دیگری که بغیر حاجت خوردن بیفیع تر بود از اینکه دست مال دیگری ببرد
بَرَدَ اِنَّهٗ كَانَ حَقًّا اَبَا کَبِيرًا و انجمله بقیل است مرنه کور را که از
 حبه است که خوردن مال یتیم علامت آن بود خوردن آن منکر مضمون جمله باشد و بهر آن که
 کبر و معرفت نبود بد آنکه بودن علامت انکار تنزیل منزله منکر کرد و بعد از آنکه او را
 بدستی خوردن مال یتیم کنی کبر و است بقای یتیم صغیر است خوردن مال یتیم بدست
 بهر بود و حیف کننده بر بیعتی و عافری باشد و **اِنَّ خَفِیْمَ اَنَّ لَا**
تَقْطِطُوا فِی الْیَتَامٰی قَالِکُمْ اَمْ اَکَابَ لَکُمْ فِی
النِّسَاءِ مَشْنٰی وَ ثَلَاثَ وَ مِرْبَاعَ بالا ذکر است و در این
 از ذکر می سوزد که است بر تخلص روی نمودن لا تقططوا مفعول است مرفعه و منفذ
 خویش شرط است و فاکو با مستلقات خویش **حسب** اینست و اگر کسی که عمل کرد
 کرد و غایب باشد که مال یتیمان نور به خورد و خوردن مال یتیمان را کند و بدست
 که خورد کردن بر یتیمان است باز مایه از بسیاری عمل زیان و جور کردن بر ایشان نیز باشد
 که هر دو جرم است و از باب جور و ظلم است پس نکاح کنند آنچه خویش آید و حلال دوکان و
 و سهکان و چهارکان و چهارکان برین عدد زیاد میکند تا در جور نیست برین
 آیه و نص در بیان عدد بود سبق برای منع زیاده بر اعداد گفته باشد **سوال** و او را
 بر اعداد گفته باشد **سوال** و او را برای جمع است پس مقتضی باحت جمع میان اعداد گفته باشد
 زن چنانچه مذکور است یعنی بر یتیمان است **جواب** و او دلالت بر جمع میان اعداد گفته در باب است
 نسبت جمع می طمان را میکند از جمع در اباحت بر نسبت جمع می طمان جمع در فعل بر نسبت هر یکی
 یعنی می طمان را این هر سه عدد مباح است هر کدام که اختیار کند و رواست باجمع در فعل و او را
 اگر دو یا سه جمع کنند چنانچه بود و اگر سه یا چهار جمع کنند وقت شود و اگر چهار جمع کنند

کرد و عدد و اعداد گفته لازم آید فیکل این ترکیب است که کویده امت موابه الیه
 بوالا است و طاعت و پراغ و برحق جماعه مذکور هر سه عدد بود و نتواند که غیر این نشی دیگر
 بنیاد نمند و بعضی و او را یعنی او گویند و فی اشکال برین طریق جویند و این درست نبود صحیح
 نمائند زیرا جدا و دلالت بر اباحت اعداد گفته بر سبیل تخریک بعد مباح نمود و همچنین
 باید هر سه عدد مباح عددی دیگر و ایما شد و بعضی گویند عرب مبتلا بد و فضیلت میم بود
 و در خود دن مال یتیمان و زنا کردن و لیرای می نمودند چون آیت **وَلَا تَاْكُلُوا اَمْوَالَکُمْ اِلٰی قَوْلِ**
اِنَّهٗ كَانَ حَقًّا را نازل شد و این از خوردن مال یتیمان که گفته کبر و است توبه کردند با
 ماند و بنده است و توبه پیش آمدند فرمان آمد اگر شما از خوردن مال یتیمان که گفته کبر و است
 برید و از خوردن آن باز مایه آید **وَلَا تَقُولُوا الزَّانِیَ اِنَّهٗ كَانَ قَاتِلًا** و مقتضا سبلا که
 از آن است بر خوانند پس نکاح کنند آنچه خویش آید است شرا از زبان دوکان و سهکان
 و چهارکان برین طریق سبق این آیه برای اصل نکاح بود برای عدد باشد و بعضی گویند
 زنان بپدر و نکاح می آورند و برای ایشان که بی شستوان می بودند جور میکردند و
 اند اگر شما از خوردن مال یتیمان بگریزید و از جور بر ایشان بر نیزید از خواستن زمان غیر
 یتیم و دوکان و سهکان و چهارکان نکاح کنند و نکاح کردن زنان یتیم در جور افتید
 برین تقدیر نیز سبق برای بیان عدد بود بلکه برای بیان نکاح میکردند و این را با و
 بهر دفعه نمی آورند و این را از تفقه رحمت فرزندان باز میماند و مشغول بجهت خود
 می افتند بر یتیمان مذکور جور بر فقی ایشان ابر و بهر آنکه زن از جور از جور کردن
 بر یتیمان بر نیزید بر زنان که بخوابد جور میکنند زنان بفرزندخواندگی بر یتیمان
 نزد و مال ابر نشود و زنان فقلا اند و حق است آن منکر برای آن است و است او را
 فاکو برای غیر عقلاست چرا با استعمال کرد **جواب** زنان هر چند که عقلا اند این را از همه
 نقل نموده غیر عقلا دارند استعمال نماید که برای غیر عقلاست زن این این بیان نمیدارد **جواب**

دیگر تا کلمه یا جنبه در غیر عقل آید در صفات عقلانی استعمال کنند چنانچه گفته شد
کریم ام سلمه عنی ام فقیه فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة
او ما ملکت ایمانکم این شرطیه عطف است بر شرطیه بی و فقیه
عقباً بر کم و بیان است فواحدة مفعول فعل فکذبت ای از موا واحده او ما ملکت ایمانکم
بر واحده اگر عامل واحده احتیاطاً بر طویالتی موا بود صحت عطف ظاهر باشد کذا و غیره
دارند و ما ملکت ایمانکم مفعول افتار و یا ای التزموا این تارک است اینست پس اگر بترسد که
بر یک این عدد نخواهد کرد و حقوق آن شوی بجای نخواهد آورد پس یکین کلمه وین
لازم گیرید زیادت کردن بر یکین سیاحت صادرید خود را بر جو تا آید یا کمتر از یک بگوید
بسته کننده **سوال** بر تقدیر خوف جور امر شکاح واحده و امر بالترام واحده در مقابل اهل
مذکوره دلالت کنند برین تقدیری که در شکاح زیادت بر یکی خوف جور باشد
شود زیادت بران روان نباشد و در شرع فاین جور و اگر عددی از اعداد مذکوره شکاح
منعق شود و احکام شکاح از حد طی و لزوم مهر و جزان مرتب میگردد و چون
جور شکاح کردن زیادت یکین سیاحت بود اقسام بر و حرام بر و غیره باشد از جهت آنکه این فعل
سوی حرام است موجب بدکاری افتد لیکن از جهت حل محل ثانی العقد و منافی است با حاکم
چنانچه طلاق در حال حیض و جمیع طلاقات نشسته در طهر و اجماع نیست بر وقوع طلاق
وقوع احکام مرتب میگردد **ذاتی ان لا تعدلوا** این جمله
شکاح واحده و التزام واحده او ما ملکت ایمانکم ای عدم الزیاده علی الواحدة او ما ملکت ایمانکم
اقریب ان لا تعدلوا ای التمسوا الی الجود من عادات القدره او ما ملکت ایمانکم غیر الزیاده
علی القدره المحرم و من العول فی سایل الفرائض او من عادات معنی تحمل مرسته قال علیه السلام
من قال ما بین منی و بین الذی و تقدیر قوله انی اقریب ان لا تعدلوا الموتی و کذا غیره
انتقاد و تشریح العباد ای انی بان لا کمتر عا لکم متجاوزا و متوجه است

یک عدم زیادت بران نیز و یک مرتبه بر یک شما سوی جور میل کنید یا بر یک بر زبان جور نرود
و خود را و شما خود را بستم در جور یا فکین یا بر یک شما اعیال بسپار نشود و تحمل بار نشی بقیه
سپارند و کمتر کان در بار گرفتن و محل زادن مجبور ایراند قلت عیال دانیان بچه و جوار
بچه مقصود از بری قضا مشهور است حصول اوله مقصود نیست غزال غیر از آن او را است
مشطه فانت اولاد دانیان مستوجب تعامیل عیال شود بچکلاف منکوحات که در آن غزال غیر از آن
بنود لازم موجب تعامیل عیال باشد **قَاتُوا السَّاءَ صَدَقْتُمْ بَخِلَکُمْ**
عطف است و شرط سابق جمله مقصود است بر عدم ریه ای و التواالت رصفاً من ایتا تواند بود
مال باشد صدقات حق حال کونها عطیه باشد و بهیست من فی الساء او حال کونها متجاوزا
عطف است کم با مال باشد فاعل و التوا که فی طمانه یعنی ناحیل او روی خله و تواند بود که
یعنی دین باشد نصیب از قبیل ضربه سوطا بود و التواالت صدقات من ایتا کلمه نیست
از امرهای ایشان بواسطه دین و بداعیه دانیان بر میدادند مهر اظهار طهارت آدم
یا گویند بر میدادند و از آن در حال که عطیه است از خدا و بخشش است و حق ایشان یا گویند به
مهر و از آن در حال که بطبیعت نفس غریب دهنده آید و بخوشی خاطر بدیل کننده آید تواند بود فقط
مرا و بار بود که عادات ایشان بود مهر و خرقا پس منینه و دختر اثر آید این را فرائض
نه مهر و خزان خویش که زن و مهران ایشان می ستانند عیال ایشان را بر بیفان
طین لکم عن شئ منکم نفساً فکلوه هیناً مریئاً
بجمله طین است بر و التواالت یعنی این بیان بعد از بیان است خطاب فان طین لکم بر و حق
شما و اول است نفق قیامت شما و علی طین ای فان طین تفویض لکم متعلق است بطین تفویض
این مهر و خزان تفویض متعلق فکلوه جواب شرط است چنانکه غایب است بر صدقات بتاول
منفق پس با هر دو صفت نامر و صدق و ای اطایا میرا مصدر داند یعنی بنیام را
منفق یا یا حال است مفعول لکم ای لکن حال کونه مریئاً نیست پس اگر خوش شود غرضها

و در وقت استقبال و خوارانرا فایز تقبل بود و منی بر پشت زنان حصول بود و در استقبال بود
 زمان نکرده ای و ابتکوالیتای قال استم منهم شیا فی حال صغیرهم و دفعوا الیه و المروت
 یوسفهم غیرت و تکیه بر نشسته برای نوعیت است ای نوعا من الرشد و هو الرشد فی نظر ان
 و اگر در ان زمان رشتی ظاهر نشود و نزدیک ایام اعظم تا بخت و پنج سال که دلیل رشتی است و یقین
 رشتی گنینه و بر قواست جیهه عینه اما آنکه سفید ستار از طرفت باز و از طرفت او نیز سفید
 و مال او تسبیح او کند و در موضع عوض وقت نینکند تا آنکه رشتی و ظهور نمود و در وقت
 نبند و **وَلَا تَكُلُوا مِمَّا اسْرَفَا وَبَدَا اَنْ يَّكْبُرَ وَافْعَلُوا**
 بر و لا تکلوا المفسد **اینست** و خورید آنرا بر وجه صراف و منعت بر وجه پختن و پختن
 اینست و بخت و بقصد اینکه پیش از بزرگ شدن اینست و چون بخورید و خوردن و پختن و پختن
 نشود و مال از مال کشیده اند هر کرم و **وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْنِفْ**
وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ و چه تفسیریه که جز از
 است و طفت بر منی سابقه **اینست** و هر که از احکام و او صاحب ثمن است از مال ایمان غلبه
 بخورید و در مال اینست و بنویسد که بهائی مال اینست برای خدای کند و درین کار و طلب
 خدا و جزا آخرت و هر که از حکام و او صاحب فقیر باشد از مال میده بخورد و در وجهی که بنده بخورد
 یعنی بر قدر ضروری کار و بر خوانده معذرت و مقدار **وَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ**
أَمْوَالَهُمْ فَأَسْبِغُوا لَهُمَ الْكُفَّٰتَ وَأَعْلَمُكُمْ بِمَوَاقِعِ الْمَسْكَنَاتِ
 پس چون اموال اینست و سبوی اینست و دفع کنید بر دادن اموال کوادر سبب رساندن
 و بر دادن مال گناه شوند و بدهد و ابرات از بهمت بود ستاننده را مانع از انکار افند و **لَقَدْ**
بِاللَّهِ حَسِيبًا باز اید و سبای کفی با جیهه و سبای حال است یا خیر است و بجهت پختن
 اینست و خدای جان و علایبند و سبای که حساب کننده است یا بن و سبای
 در کار خدای مرفوع و آنکه در حق بیم خرج شده و آنچه در حق خویش است یا بنده اند و جدا کردن

حق باطل و صلاح از حق نمیتواند **لِلرَّجَالِ نِصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ**
وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نِصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نِصِيبًا مِّمَّا تَرَكَ
 آنچه از اوقات در تودیه زمان بیان حکمت از احکام اینست میان آنچه مرصوبه سابقه
 اختلاف اختلاف بخت و وقت است بود از حقیقه بحال لفظ ترک عطف بیان نمود و در
 کرده اند و پس بهر صامت انصاری و فایز یافت و زن و سر و دختر و ویر کدانت بر این علم
 او از مال کرد او زدند و دختران و زن او را محرم کردند و وجه عادت اینست و در حقیقت
 این بود که زمان و اطفال را میراث ندهند جز مردان تن و زن و مجاهدان را نصیب میراث
 زن و پس نکور پیش بیجا بر علیه الصلوٰه و السلام نکایت اینست که و بیجا بر سر خود باشند
 ضایع درین باب محرمی و می کنند در انجا که جبرئیل علیه السلام این آیه آورد بیجا بر صلی علیه
 و سلم بر این علم اوس کس فرستد که مال اوس ابر کنند میکند و در ملک کل ان مرصوبه خدا
 غرض از زن را نیز نصیب از میراث و می کرده تا آنکه در تعیین او صاحب است یوسفیکم اند و اول
 دارد و بیجا بر صلی علیه و سلم بر حکم حکم تعیین قرانی و بیان قرانی زن اوس نکور را
 نشود مانده و دختران را مال و باقی بر این علم با نصیب گردانیده و بعضی گویند چون بخت
 زن است بخت بر و دختر کدانت همه میراث او پس بر و دختر را محرم کرد این آیه در زن او مال
 کدانت در زن او بود و دیوست ماقبل مندا و کدانت است او را ترک ای می ترک منقبضه او
 نیز نصیب است و بجهت بر اعنی یا حال موطن است و بیان است متعلق است بصفت جناب
 چنانچه از احوالی ای لفظ نصیب بیان منبر و که اوالدین و الاقرین و سبب است
 مردان راست نصیب را آنچه می باشد مادر و پدر و اقربان است نصیب است یا کدانت است یا کدانت
 در مال که آن نصیب نیست مقصودست بقدری که بخت یوسفیکم اند و سبب است و **وَإِذَا**
حَضَرَ الْقِسْمَةُ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ

کم

فَأَنزَلْنَا قُرْآنَهُمْ مِنْهُ قَوْلًا وَآلِهَهُمْ قَوْلًا لِّمَعْرُوفٍ
 و اگر انشا می فرموده معترضه گشت برای بیان سرعت در حق حاضران هنگام تمتع ایضا می فرموده
 اینست و چون حاضر شوند در هنگام تقسیم میراث میان وراثت خداوندان قرابت که در آن
 و بستان و مسکنان اجنبی پس از مال متصرفه نصیب کند و آنچه خدای توفیق دهد بر هر یک
 استیجاب بکنند و بگویند واجب بود هنوز واجب است مردمانا و تحمل این که گشت و برین واجب
 و بگویند میراث ترا گفتم نیک نرم که آنچه میدهم لایق شایسته شما را بیشتر ازین درون بجز
 حوائج بسیار است القیل عند الله کثیر معذور و حاریر مثل این سخنان نرم بگویند و دشمنی
 ایشان بگویند بدست پیش نیاید و در نظر ایشان صورت کردن گشتن نیاید و بگویند
 قریبند و بگویند برین وجه که ازین تمتع میراث مراد دارند مطالب بران و نه بجز
 میراث خویشان است و دیگری را ولایت نیست که از حق ایشان بدهر و چیزی برین
 که گاو را نصیب تعیین نشده باشد و بگویند از تمتع مذکور تمتع سوار است که در آن
 تمتع گشته باید قربان فقیر و بستان و مسکنان را که در وقت تمتع حاضر شوند از تمتع
 محروم گردانند و چیزی برانند و **وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَوَكَّلُوا عَلَىٰ**
خَلْقِهِمْ ذُرِّيَّتَهُ خِيفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ
وَلْيَقُولُوا تَوْكَلاَ عَلَيْهِمْ قَوْلًا سَدِيدًا و لیخش الذين لو توكَّلوا على خلقه
 خفيم ذرية خفا فافوا عليهم صله الذين موصول بجهده فاعلموا انهم
 بخلقهم و لیقولوا توكلا عليهم است بر فليستقوا الله قولا سديرا معقول طبع
 معترضه است برای تنبیح نیک موروث را بر اصدق کل مال اند و از گشتن برین
 اینست و اگر بپرسند از کار خویش و بپرسند حال و روزی خود که نیکه اگر بپرسند
 از خویش فرزندان ضعیف برایشان بپرسند و ازین بپرسند بپرسند اینست و بپرسند
 بپرسند و موروث او را تحمید بر پرانند و کردن مال و بستان کردن و بپرسند

خویش چنان و زنده تو ترا کار نخواهد آمد و نمرد آن در دنیا و آخرت روی نماید و اگر بپرسند
 در استوار سازیش چنانچه بپرسد میراث صلی الله علیه و سلم لان نعم و رکت اعینا نیز من ان
 نعم عادت نیکفون الناس زیادت بر ملت اعتراف کردن ندهند و بر دادن احسان
إِنَّ الَّذِينَ يَكْلُمُونَ آمُوالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا
يَكْلُمُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارٌ أَظْلَمُ نَصُوبًا از قبل ضربه سوط ای بکلون ظلمای او یا بکلون بظلم یا مفعول فیه است ای وقت ظلمهم یا مفعول
 مفعول حذف رای یا بکلون اموال الیتامی ظالمین او و ذوی ظلم وجه تاکید است که بیکدیگر
 پنهان میخورند و بر خوردن آن نه لیری میکنند حال اینست که اینست که اینست
 بپندارند مضمون جمله را شکر اند از محبت ظهور علامت انکار است از امتیاز منزله شکران
 که در جمله را مولا و در نام مفعول یا بکلون است مراد از آن حرام است از باب مجاز و مرسل که
 سبب فاسد و ارادت است بر طریق نه ازانی اعراض و اگر اقرش بر حقیقت دارند و در
 اقرش بر وجه تخیل پیدا اند چنانکه بگویند خاک در دهان و اوقات دو خاز و در چشم و فک و سینه
 در شکم و در قفسه یا بگویند فلان گوشت فوک میخورد یا خون آدمی میاشد و در سانی یا بکلون
 نه بطونهم را مضمون است بر تقدیر تخیل بودن او را بر حقیقت معنی یا بکلون فی بطونهم
 الطعن بود بر تقدیر مجاز مرسل و ارادت حرام معنی یا بکلون فی بطونهم در امال احوال تخیل
 اقرش این بر خوردن حرام منزله اعتقاد استحلال و جمله معترضه است برای وفیه و کسانیکه
 مال ایشان بخورند و بخورند مال ایشان برایشان ظلم میکنند اینست بدست و استیجاب
 بخورند مال یتیمان ما خوردنی بظلم یا در حال که ظالمین میخورند مگر حرام را که سبب اقرش است
 گویند مگر آنکه غنیمت اقرش را بخورند در حد نیست و روز قیامت اکل مال یتیمان را بگویند
 و مال این باشد که از کورا و از دهن او و از گوش او و بینی و از چشمهای او و در پیران
 او و بپرسند مردمان این حال علامت ظاهر بر خوردن مال یتیمان ناید و در حد نیست و بپرسند

بصیغه موصوفه و محمول خوانند و معنی بر حسب آن دانند و نیامد و صیغه برای نفع است و بر این
از وصیت یعنی وصیت ثبوتی باید آنچه کم از ثلث بود چه وصیت زیاد از ثلث رو نباشد و همچنین
تکلیف دین برای نوعیت است و دین عبادت است و دین اعدا از صدقات واجب غیر مراد است و بر این
بر وصیت در ذکر از وصیت موصوفه **تقدیم** صیغه واجب است و این است و بر این
اینست است که سبب بدان وصیت بر قدر ثلث و دین مقدم بر موصوفه است
آن مقدار که برین وصیت معلق بود در آن و ارث را حق نباشد **أَبَاءُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ**
لَا تَذَرُونَهُمْ أَيُّهُمْ أَقْرَبُكُمْ نَفْعًا آباء و ابناء که بمقتضای
عطف بر ستایم موصول است صدر جمله او محذوف است از پنجمه یعنی بر بنده بر حق
منه کل شیعه ایستند علی الرحمن عتبا موصول جمله مفعول لا تذر و ان لا تذر و ان لا تذر
خویش خبر تبتست نفعی نیست از آن عمل اقرب لكم معلق است نفعاً منتهی است از پنجمه یعنی
کلام محمول است بر تعلیم و تامل برین مبتدا با خبر خویش یعنی جمله با و کم و ابناء که تا آخر موصوفه است
میان وجه تقدیر کردن خدای اسهام کردن و ارثان و ابطال وصیت و تقاضای آن
فراغی در حق مادر و پدر و قرابتان که بابت کتب علیکم از احضار که الموت ان تری و تری
للموالین و از قرابتان تبت شده بود بابت موارثت یعنی یوصیکم الله از او ادا که تا آخر
روی نمود و توانی بر علیه السلام ان الله تعالی اعطی کل ذی حق مقداً و بقیه بر این
ناخواسته **اینست** مینداند که کدام کس از پدران و مادران و ابناء
بودن و کدام کس بیشتر از بقیه است از روی منفعت و مودت نمودن و چون نصیب
شود و تقدیر سهام ایضا این است که در دنیا میان اینان که نافع است و در دنیا
مینداند و دنیا بر این بر این است و سودمند بودن بقیه یعنی میکند و بقیه خداوند
تقدیم بود و تعیین شد در حق و نفع و خبر اعتبار و در توان بود که بگوید که موصوفه است
که تا به طبع میراث موت مورتان اغنیاء و اندام میراث میراث برین تبتست

موت بود چه موت موت موجب نفع باشد در دنیا اگر عطف علی باشد بر یک بر این و در آخر
بر نفع در جبهه و ارثان اگر اوصایه چه بود و عند الله میراث باید بقوله تعالی والذین آمنوا
و زیتم با بیان التوبهم و یا بهیم و ما التناهم من علمهم نیست و این هر دو نفع موت معلق است
تبت نفع از قرب موت هم شود و جهالت قرب موت با و اینان که تبت بر اینان قرب موت
و اینان اینان که تبت بر اینان بعد موت است مستلزم است بر جهالت قرب موت موت
بر تبت طمان و جهالت قرب موت موارث و خواهرت و وارثان است از چشم و اشتیاق و ارث
بر موت موت و خواهرت آن برای سودمند شدن و ارث میراث او چه مینداند که او اوست
میراث با اهل خانه آید و کند و بگوید بر بنو حیه **اینست** بدان شما و پس از آن که اصول فرقی
نماید بین شما که اول کدام فرقی خواهد بود و تبتین کدام کس تبت بر یک خواهد بود پس خواند
و اینست که اول موت خواهد بود و تبت میراث او خواهد بود و تبت بر اینان و در دنیا و اینان
در دنیا آید و کس که تبتید و خاطر به خواهی که منتهی **فَرِيحَةَ مِنَ اللَّهِ** تبت
ممنون بجهت تبت منسوب به فعل از قبل علی الله هم عرفی از فرقی نه از الفرافس
التشبه و النصف و الثلث و السدس فرقیته من الله و قدرت تبت تبت تبت تبت
اینست تعیین کرد مینداند است تقدیر کردن از حق جلال **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا**
حَكِيمًا و پنجمه تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت
اینست بر تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت
و تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت
لَكِنْ لَّهِنَّ وَلَكُم نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ آؤُاؤُكُمْ إِن لَّكُمْ
لَهُنَّ وَلَكُم لَئِنْ لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَارَثَةٌ لِّمَن تَرَكَتُمُوهَا لَئِنْ لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ
ما تتركوهن غطف تبت بر حبه و لا یویه بعد و احسنه **اینست** تبت تبت تبت تبت تبت
تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت تبت
مِمَّا تَرَكَتُمُوهَا لَئِنْ لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَارَثَةٌ لِّمَن تَرَكَتُمُوهَا لَئِنْ لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ
مِمَّا تَرَكَتُمُوهَا لَئِنْ لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَارَثَةٌ لِّمَن تَرَكَتُمُوهَا لَئِنْ لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ

صدای است که خدای تعین کرده است و از آن در خیر منع آورده و هر که اهل دست کند
رسول او را و او را و نواهی در آید خدای او را و آیم او را علی اختلاف التقرین و در جهت
که روانست جوهرها از نیر و خشان یا بنا مان در بحال که جاوید باشند و آن در آید
وجه نمودن نور عظیم است که می بینیم و هر که بفرمانی که خدای او را در آید و در
آیم او را و آتش سوزان در بحال که جاوید باشند آن در آن و خلود و عصمت در آن
ست و جماعت عبارت از طول مکت بود بر حقیقت نباشد و اگر بر حقیقت در آن
بنیاد نباشد و عموم حدود اعیان نیز در آید از تعسی میسر حد و دانه می زند
بنیاد صفت و حال را فیه و حال را فیه صفت را نتواند بود زیرا که اگر صفت نباشد
صفت را را باشد صفتی جاری بر غیرش می آید از جهت این که در آن
جایه نبود که فعل از ضمیر صفت باشد **وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ**
اینست و مراد است نه ای خداوند که در آن و نواهی افکنده و این خبر است
بود و این را از وقوع نباشد چه وقوع عذاب در حق عاصی متیقن ندارند و متیقن نباشد
وَاللّٰتِ يٰۤاَتَيْنِ الْفٰحِشَةَ مِنْ نِّسَآئِكُمْ فَاَسْتَشْهِدْنَ
عَلَيْكُمْ اَنْ بَعَثَ مِنْكُمُ الرَّسُوْلَ و در آیت در آن نصیب می ترک بود و در آن
و لکن نصیب می ترک الوالدان و الاقرابون تو نیست زمان ذکر کرد و صفت این
درین آیت عقوبتی از عقوبات زمان مذکور شده و ذکر صفت اینست
یعنی نفی است پس بنده در آیت و لا تحسبن الذين يفرعون بانهم
فاحشه گویند چه بیعت او از بنشتر کنان برتر است و وزیر از آنشتر کنان
وزنانی آنکه نه اند و فاحشه زن را از آنکس نتواند زن نامی
کسر از زمره مسلمانان و بر زنان این **فَاَنْ شَهِدْ فَاَنَا مِنَ الشّٰكِكِيْنَ**
فِي الْبَيِّنٰتِ حَتّٰى يَتَّوَفَّيْهُمْ مِّنَ الْمَوْتِ اَنْ يَّجْعَلَ لِّلْ

نَّبِيِّنَ اَلْجَهَنَّمَ نَصِيْبًا اینست پس اگر چهار کس گواهی دهند
در وقوع زن متفق شوند پس زنان را اینها و اینها متفق شوند پس زنان را
که از اینها خبر بر فعل گذشته بود و صیانت از فعل آینه باشد تا آنکه موت یعنی ملک الموت
این زن باشد و این را متوفی کرده اند و تواند بود موت تر او را است با آنکه متوفیان زن باشند
و صفت متوفی بر جنس صفت او سازند یا بکنند راند خدای برای این تر از این یعنی شخاصی روی کنند یا نه
شعبه کردند یا بیان نمک و دیگر غیر محسوس کردن آید و نزول و محسوسات بر بیان آن روی نماید نه بجهت
صفت آن روی پیغام بر صلی الله علیه و سلم بعد نزول این آیت بر وی آمد و دم از بیان حکم کرد
خدا یعنی قد جعل الله لکم سبیلاً البکر بالبکر حلال و غیرت عام و الشیب حلال و بجهت این
صفت و ظهور کند است **وَالَّذَانِ يٰۤاَتِيَانِيْهَا مِنْكُمْ فَاَذْهَبَا**
وَالَّذَانِ تَبَشِّرٰنِ بِمَكُوْرَةٍ وَّخَفِيفٍ او خوانند و معنی او یکی دانند و سوال با جمله است و در آن
نیز نباشد جمله عطف است بر جمله **وَالَّذَانِ يٰۤاَتِيَانِ الْفٰحِشَةَ مِنْكُمُ** و کم **مَعْنٰ** اینست و مردی و زن
که از آن زن که خود را در ورطه فاحشه رفتند پس از آن زن را برنجیند و در آن زن را
تغییر و تنبیذ این بگوید مرد را گویند از خدای می رسد که اینچنین جریمه عظیمه بر خود بکشند پس از آن
گویند به شری که کار می رشت او توی و خود در بدی عار و ننگ اقرار و عت بر خویش کردی
شما و خداوند شنید و مثال این تو چنانست که می دهم و بیست و پنج زن بدین آیت ذکر زانی
و زانیه بر وجه تغلیب بر بیعتی که کرد و الذان یا تین نه بر طریق زید و هند آورد **فَاَنْ تَقَالَا**
وَاَصْلَحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا
رَّحِيْمًا جمله فان تا با و اصلحی ق عرضوا عنهما عطف است بر جمله فان و جمله ان
کان تواباً برهما تذیل است تا کینه جمله از جهت باز و عذر و وجه و کد است و منکر این تا به
نداشت اینست پس اگر توبه کنند و در صحت و سبب و صحت این تا به
غرض کنی و از تنبیذ و تو چنان بازماند و این تر از این و منکر این تا به

و اگر اولی و سلم بنده است و بر اختیار آن دو وجه گفته می آنکه اگر قبول توبه نمی نماید
 سبب غم و زوم باشد و متعلق مثبت بود حالت اختیار و حالت اضطرار بر خود و بر
 باس در حالت اضطرار برابر باشد و میان برابری در دو وجه عاصی را احتمال غدا و غدا
 نباشد زیرا که هیچ عاصی نیست که در وقت باس تائب نشود و از کنه لبتمان بیکدیگر در بین
 نیست که در حالت باس تائب نشود ایمان نمی آرند بقوله تعالی وان من اهل الکتاب الا یؤمنون
 قبل موتهم قوله تعالی را و با سنا قوا امننا بوجه و کفر یا ما کن به منکرین فان
 بنفهم ایمانهم لا را و با سنا پیش خود مشکل است و جدا و مفصل است زیرا که تعلیق فقر نیست
 حکم العاصی از امانات بغیر توبه و نمونه در مشیت الله تعالی ان شاء عفا عنه و اوجه بنده و
 عفو به تقدیر بغیر توبه تائب بود اگر تعلیق مذکور بعد از توبه ثلث شود عفو توبه و عفو
 برابر باشد توبه را هیچ اثر ظاهر نشود که مشیت عفو و عذاب بر هر دو تقدیر ثابت بود زیرا که
 در وقت باس توبه که لبتمانی از معینت از انرو که معینت است معلوم است که توبه
 آن حاصل گشته یا معلوم است که مایست توبه با شرایط صحت آن چگونه بود و توبه
 قیامی بجا است شوند و هر دو شرط نزد دل را مجهول گویند آن معلوم است که حاصل نشود و توبه
 بود قبول او متعلق مثبت نباشد و آن معلوم است که صحت شرایط حاصل شده و توبه
 صحت آید قبول واجب دارند عدم قبول سابق نه بنهارند چه بعد از ثبوت صحت مثبت
 قبول یعنی ضایع کردن عمل شبهه و ان بقوله تعالی ان الله لا یستعبد عبدا و الله
 مجهول است لایدری کنت واجب باشد و اگر بقوله تعالی یعنی افزون توبه و توبه
 که بران معنی قبول لایدری گفته اند مشیت در قبول بعدین معنی در همه اعمال در همه اوقات
 توبه باس و غیر آن در معنی فرق بود و اگر گویند بپایه این توبه برای ترتیب متعلق
 مثبت باید داشت و ترتیب عفو بر متعلق باید پیش داشت هم توبه نباشد و است
 زیرا که توبه مذکور اگر شرایط صحت بپوشد و برای عفو کند و توبه توبه است

این دو حالت

نه بطلان صحت موجود بود احتمال قبول بر وجهی متم نباشد چنانچه که شد و ذکر آن باقی است
 پس دعوی تعلیق توبه مومن عاصی از معاصی در وقت باس مثبت صحت نمی پذیرد و هیچ وجهی قرار
 نمیکند و چنانچه که برای اثبات دعوی مذکور گفته شد و در شکل اند محل نظر و تا بل از وجه اول یعنی
 زوم توبه میان حال اضطرار و حال اختیار مبنی برین است که توبه مذکور اضطراری است توبه که
 عبادت از عدم و غم بر عدم است اختیار است و فعل اختیار است به اختیار نباشد عدم و غم
 که اختیار است حاصل شود و چون توبه حاصل نشود محل مثبت نباشد وجه دوم یعنی زوم
 صلاحیت عذاب در حق هر مومنی که عاصی است باعتبار آنکه هیچ مومنی عاصی نیست که در وقت باس
 توبه نمیکند و لبتمان نمیشود هیچ کافر نیست که در وقت باس ایمان نمی آرند و دل بر تصدیق نمیکند
 در غیر مشیت است که برای ایمان او در دل هر کافر در وقت باس قرآن ذکر کرد و بپای
 آورده برای توبه هر مومنی عاصی از معاصی دلیل ذکر کرده و آیتی و حدیثی درین بابین و در هیچ
 حکم بود دلیل ثابت نشود دعوی مذکور درین محل درست نبود تا اینکه مومن در وقت که ممکن است
 که بهوش باشد وقت بهوشه محل توبه بود پس تحقیق توبه مذکور با احتمال مسلم ندارند و
 غیر منع نه بنهارند ایمان او در دل کافران در وقت باس بدلیل وان من اهل الکتاب الا یؤمنون
 به قبل توبه و ایت فلما را و با سنا الایمه ثابت گشته و با اختیار مجبور صافی بپوشد که بهوش ندارند
 دل او بر ایمان او در دل آرند چون ایمان بغیب بود بقبول نه بودند و بر مشیت عذاب است
 توبه بود زیرا که یقین ایمان که بمحو صحت اعمال است و غیره عاصی باس موجب توبه نمیشود و چنانچه
 اختیار عاصی میگرد و بعد یقین عیانی توبه اضطراری چگونه بود و بغیر اختیار چگونه
 شود اگر انچه سوال گشته ایمان نیز فعل اختیار است چه تصدیق و اقرار یا غیره توبه
 ایمان نیز اضطراری بود با اختیار متعلق باشد ایمان کافر در وقت باس اختیار است
 که در جواب است شک نیست که ایمان فعل اختیار است یا تصدیق حاصل میشود یا شک نیست
 و چون ایمان با اختیار است می باشد زیرا که ایمان بران از فرشتگان و انوار است

و چنانچه مثبت باشد مایست

غیب فرض بود و نبش ده بویست ایان نصیب نیست بخت ده بر خایان آن معنی است چنانچه
 و تاتیه یوم باقی بعض آیات ربک لا یفقه نفسا ایما نهالم کن امت من قبل او کسب فرای
 نیز آورده بر صحت توبه عاصی بعد ظهور آیت نصیر کرده بعد مشاهده فرشته بر روی
 از روی و عادات قیامت توبه مومنان از گناه کبیره مقبول آن بروی ق مومنان و عاصیان
 کسب معتبر منقول است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلْ لَكُمْ أَنْ**
تَقُولُوا لِلنِّسَاءِ كُفْرًا در آیت واللاتی یاتین الفاتحه بیان حکایت
 زنان بود درین آیت حکمی از احکام نکاح ایشان روی نمودن ترنوالن فی نزلت
 کریم بضم کاف و فتح او خوانند بضم معنی اگر اه و فتح معنی کرامت دانند و نیز در وجه
 است معنی نکاحات او کارشان یا بر مصدر است از باب مضرتبه سوط ای لایجل کم نزلت
 زن با کراهت او بکراهت کرده اند در جاهلیت و در آغاز اسلام نیز عادت بود چون مردی
 و زن کلماتی بر سر یکدیگر از فی دیگر بودی القرب القارب و عابیه خویش بران زن یا در خانه
 انداختن زن است یا هم مهر قدیم منکوحه خویش ساختن این آیت در میان این دو
 نظم در باز داشتند ایشان نوز و بویست **نهیست** اینست ای مومنان زمان اموات یا بویست
 اموات و زارت شود یعنی چنانچه بعد مردن ایشان اموال ایشان میراث میگردد و آنرا
 بگو میگردد و بعضی گویند که ایشان زمان اموات را منکوحه یا عتقه و مجوسه میگفتند
 آنکه مرنند و بر حکم شوهری مردن از ایشان بگیرند میراث گرفتن ایشان که به شرط آن آیت
 نوز میراث منع فرمود و نیده کرده و قیست ای لا بود بر طریق شیه مدق در زمان
 اولاد که خسته اطلاق باند دلالت بر آن میکند که در صورت انتقال آن قیده نمی باشد
وَلَا تَقْضُوا مِنْ لَدُنْهُمْ شَيْئًا يَبْعَثُ مَا آتَيْتُمْهُمْ
الآن يَاتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ این معنی بر جمله لایجل کم نزلت
 آنست و کرنا اگر چه بصورت خبر است معطوف شده زیرا که اعتبار آنکه نزلت آنست

و آنرا نوا النساء کرنا آمده الا ان یاتین آنست معنی است ای یاتین فی جمیع الاوقات و الاوقات
 ای آنست چنانچه ای تحریم از زمانا فیهما کس فی البیت من غیر تزوج الا زوج علی وجه عقوبت الزنا **نهیست**
 که در اصل مدینه منکوحه ساختن زنا بدینان و قرابتان و نهج مسطور که متمایز مقصودند از
 بدین عمل ایشان ترا از شوهر دیگر باز میدارند تا این ترا مجوس دارند و بترک دخول و ترک انفا
 نیاز است و آنست که طلب خلع نمایند و از زمان بدین جفا و بلا اموال ایشان که بدین
 با قرابتان ایشان داده بودند نمایند تا آنکه کتب ثبت معضاضاری که زن ابوقیس نه اصل
 انصاف بود بعد مردن او بر او مضیق بود و قیس بر روی جابه انداختن او را منکوحه خود ساخت بر
 جن میکرد و او را بویست می آوردند و طی میکرد و نه نفقه می آوردند و نه بیرون آمدن و نفقه میداد
 و نه در دینش بر وی میگذاشتند و کتبش را بر وی میبردند و میبردند و حال خویش را نمیداد
 بنی بر سر او علیه و سلم او فرمود در خانه نباش تا آنکه در نشان تو خدا ای فرمان فرستد و
 حکایت کند زن دیگر که همین حال داشتند دل بر سوای کسی که کشته کرده بود کما شتند پیش نکاح
 علیه و سلم آمدند و قصه خویش عرضه کردند این آیت نازل گشت و حکم دادند ببیان
 بویست این آیت منع میکند زمان را از خواستن شوهر منکوحه ساختن ایشان بر نهج مذکور
 و از درون دل ایشان بر وجه مسطور جفا و عن برایشان نکما رید و جابه انداختن بر مطی و
 نه بدین مدارید برای اینکه بعضی چیزی بران با اقرار شما داده اند بیدار ایشان را انقضا
 و انقیاد برید و این محض جفا و عن غناست و بعضی گویند ضمیر لا تقضوا من و منکوحات مورتا
 که بعد مردن شوهر ایشان برایشان جابه خویش ندارند و بگرد منکوحه خویش بازند عاید نیست
 بکتابت و منکوحات که بر طرف منکوحات شوند و در نکاح مهر منحل ستانند و بعضی نکاح
 چون شوهران این ترا خویش نکنند و صحبت ایشان ترا مکرده دانند از خوف مطالبه مهر و از آنکه
 مهر منحل داده اند طلاق گفتن نتوانند که بطلاق دادن مهر منحل ضایع خواهد گشت و با
 مهر منحل خواهد بویست ایشان ترا بترک دخول و بترک انفاق مضرت و شقت نمایند تا آنکه

سوال جلد لایجل کم نزلت آنست معنی است ای یاتین فی جمیع الاوقات و الاوقات
 آنست که عطف النساء بر جگر جگر بود و جگر جگر بود و جگر جگر بود
 افقه جواب نوعی جلد در نشان زنا و منکوحه خویش
 بکره بر رسم جاهلیت در معنی زنا است چنانچه
 این فعل صحت از ترن النساء کرنا و لا تقضوا من
 زوج او گرفت

بأن خیرش جویند و طاعت این برین نهج طلب کنند و بدانکه مهر در نکاح بغير سیم لازم نبود و اگر
امام اعظم بنفس عقل واجب بود زیراچه با دریا موالکم برای الصاق است و ثالث بر سرق مال
بابتوا صحیح بقصد است پس مال ملصق بقصد باشد نزدیک امام شافعی لزوم مهر در نکاح
و حتی بود زیراچه مهر عوض بضاعت است و لزوم بدل پیش از استیفا بدل باشد **مَحْضِينَ نِكَاحِ**
مَسَائِلَیْنِ حال است از فاعل ان متبوعوا ای نایکین غیر زاین **مَسَائِلَیْنِ** بجهت
زنا زایل خویش و حاله که نایکه اند یعنی در حاله که منافی اید یعنی مال خویش مریض است
سفاق مریض مکرر اند چه صرف کنند مال در سفاق مال اندیع سازد و خود را در نکاح
اندازد و حکوم مخیر اند بخواه از جهته بین و دنیا فاسد کرد و **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ**
بِهِنَّ مِنْ ثَمَرِهِنَّ فَاتُّهُنَّ اجور هُنَّ **فِرَیضَةٌ** است و **فِرَیضَةٌ** است
فانقوس اجور من خیر میباشد و مراد از اجور مهر است و خیر متبدا محذوف است و فیر
فریضه حال است از اجور **هُنَّ** اینست پس آنچه شما بران از جماعی با جورت صحیح بر فروداری کرد
پس این ترا مهری اینان در حاله که این مهری اینان بمقدار است بمقابل آن بر میدوید و نه
مابعد است از زمان باشد افراد لفظیه از جهته مابود و خیر جمع فی ثامن از جهته معنی در نکاح
کلمه که مخصوص است بغير عقلا و حق زنان باعتبار صفت بود یا تشبیه زنان با عقول غیر
عقلان پیدا نمیدانند و تواند بود که جمله فاستمتمت آخر فریضه ای غرض و در نکاح
بین متبوع بود معنی چنین آید پس آنچه بر فروداری گیرند و بدان **مَسَائِلَیْنِ** بجهت
اجور آن بر میدوید و مهری اینان در حاله که مقدور است تسلیم کنند برینم بن سیم بود که
نسخ نکاح متبوع است تا نسخ حکم ان آیه باشد کرده اند و غرض این تکرار از آنکه در نکاح
توقان مراعت او این است تا زائل نکند نکاح متبوع بجهت است آن است که مردی زن را بابت
مهرینه بکشد و غیر آن نکاح کنند بجهت مهرینه نکاح متبوع میسر شود و واجب شود که در نکاح
بره واجب بود و اوقات ظهور بر آه جم او در پست ندرت نکاح بدو بعد از نکاح متبوع است

پس بجا میسر علیهم السلام گفت انی گشت امرت با استماع منه و الله و الا ان الله
یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده من کان عندی من هذه النسا و اللاتی تنزع بین یخل سبیلها
و این عباس رضی الله عنهما میگوید این آیه منسوخ آمده و از امام مالک نیز همین نوع مروی شده و
بجهت راجع است که این عباس ازین سخن رجوع کرد و از آنچه منسوخ است منسوخ بودم از آن توبه کردم و
نمودم **وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ بِه مِنْ بَعْدِ**
الْفَرِیضَةِ و لا جناح علیکم عطف است بر اجل لایم مابعد و لایم ان متبوعوا یا موالکم
بجهت کاهی است مرثیه را و آنچه یکد یکد یعنی توبه و مهر را عبارت تقدیر بر تراضی یکد یکد باشد
و انفسان کنند **اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِیْمًا حَكِیْمًا** بجهت تدبیر است تا یکد و از
منه انما یفتای بای بر وجه و کادت و استواری اینست بریت خدای دانسته است و کاهی
ست مصلحت نماید هر چه کند بکند و استواری کند **مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْكُمْ**
طَوْلًا اَنْ یَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَ
اَیْمَانُكُمْ مِنْ قَتْلَاتِكُمْ وَالْمُؤْمِنَاتِ انما عطف است بجهت
برین محض است در قرآن بجهت معنی آنده یعنی زن شوهر و اینجا بجهت و این است که کوشه و نکاح
معنی ثانی بر بره از ناخبا بجهت درایت والدین بر موالحست تم لم یاتوا با یقین نسبا
نکاح و معنی حرایر میان موطوات نکاح صحیح چنانچه در سلسله حرم ان بیان است بجهت طولانی
به معنی اطلاق است از باب ضربیه سوط ای و سلم لم یسطع استطاعت بطول ان نیک الحفصات
زنی و سلم لم یسطع را بود و تواند بود طول المعنی من و عطف معقول به لم یسطع باشد بر شوهر
ان نیک مطلق طول او دارد تعلق او بتقدیر بجهت تعلق طرف و بتقدیر لام تعلق عطفه پیدا نموده
آیه چنین بود و هر که نماید بفضل مال یا از جهته عقلان که محض است و مولات یا بجهت
نکاح یا بجهت مالک است تا از او است و انما مومنان از کثره کان مومنه و نکاح او با کوشه هر که زن
محض است مومنه یا در نکاح حاج کردن او و مال تواند پس کثره کان مومنان که مومنه است و نکاح

در باب ۲

ولی تا اخل غنی بپیش منی از و هم و ایتام در و اتم باشد **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ**
عَدُوًّا فَإِنَّ ظُلْمًا فَسُوفَ نُصْلِيهِ نَارًا آنکه انکار است بر اهل
اموال باطل و قتل نفس است و انکار است بلفظ ذلک بر بندگور بود بر طریق این
عنوان بین ذلک عدوانا و ظلم مفعول است ای و من یفعل فعلا بعد و ان و من یفعل
و من یفعل ذلک و وقت عدوان و ظلم با تیزتر است ای و من یفعل ذلک الفعل را از عدوان و ظلم
بود ای و من یفعل ذلک فاعدا و ان و ظلم فسوف نصلیه را جمله خبر ان شرط است نیکو را برای
و تبول است مابرای تعین الوصل بود و فوت برای استقبال بعید باشد چه بیان شود
متنا ولی حکونه آید شک نیست که سوف برای استقبال بعید است و من یفعل
مثبت بعید است و فارادال بر وصل ابعاد ذکر و عید دارند میان بعد حصول چیزی و ذکر
ذکر او و اخبار بر و منافی میدارند جمله و من یفعل میان مفعول یعنی و لا تنه و مطلق
یعنی الاکلوا اموالکم معترضة است برای تهدید و الحاق و عید است چنین آید و هر کس
ذکر یعنی اکل اموال باطل و قتل نفس حمله ارادت لغوی و ظلم کند و این که بر و بنوع
ظلم از پس سرانجام او را در آتش در آیم و در عذاب و عقاب آیم **وَكَاذَلِكَ**
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا جمله و کان ذلک علی الله یسیرا تیسیر است اینست
در آوردن محمان در آتش بر خدای عزوجل اسان **ان تَحْتَسِبُوا الْكَافِرَ مَا**
تَمْنُونَ عَنْهُ يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ تَدْخِلُكُمْ
مُدْخَلًا كَرِيمًا این شرطیه معترضة است برای تریق و یقین و بعد از
بنا که بنده را طاعت فرما نهاد از او امر و نواهی در او امر و نواهی در او امر و نواهی
و ترک طاعت فرما نهاد او ترک واجب بود و ترک طاعت فرما نهاد او ترک واجب بود
و منافی منته در منی معصیت خود است که آنرا صغیره خوانند و تعیین کبر و اختار که صغیره
مفصله او روه انداخته آنجا و ان حدی واجب است یا مذکور و عید ناریا بر غضب مکتوب است

در سرقه و شرب خمر و وقت محض قطع طریق و قتل عمد و مانند کبر و دانسته هر چه غیر آن بود چون
روای زنا و دلاله سرقه و شرب خمر و انشال آن صغیره خوانند هر گشتی که در و احراز نمودند
بهر در و احراز و لا کبر و لا استغفار نشاء برین است و بعضی گویند کبر است آنچه ندای در قتل
کبر و ظلم بود ان تصحیح کرد چنانچه قوله تعالی ان الشکر لظلم عظیم فاینا یغایر و کجای از و لا
و بعد و توله تعالی و ما کان لکم ان توذوا رسول الله و لا ان تنکروا از ما به من بعد اید ان
دیم کان عند الله عظیم و اکل اموال یتیمی لقوله و لا تا کلا اموالکم الا اموالکم انما کان جواب
و قتل اولاد لقوله تعالی ان قتلکم کان خطا کبیرا و بعضی گفته اند کبر است که حرام لغیر بود
و بعضی گفته اند آنچه ثابت شده است و بعضی گفته اند کبر بر بنی که است از انوار سورت ناین
نیم کبریا بر متهمون غنه مذکور شده و ان مواز نه سی جرمیده بعضی گویند کبر راست
بنا بر است و ظلال که متدعان و بدند بیان راست و کفران تا بعضی ناسپاس کردن و نامت کردن
بعضی گویند کبر چهار است شکر و انعام از عذاب خدای و یا من مغفرت او و قنوط از رحمت او
نکبر و کبر و کبر است و گویند و حصر آن بدین صفت بگویند شکر بخدای و سو و قتل نفس و غیر
و اکل مال یتیم و وقت محنت و مونات و روی کردن ایند از جنبه بین که یک کس از و کس
کس است کس یا کس از و ویت کس و انشال آن تا آنکه در و از ده هزار زن سلمان یکدل متفق
برای بنویسند و آنقدر در برسد و هر با دل بر اعلای کلام سلام باشد ایشان هر کس مغفرت
نموده و ان را از ان کافران هر دنیا را و بنا شد لقوله علیه السلام ان الناس یغلبوا اذا
ظلم خذوا حقه و بعضی بر وقت مذکور و زیاده گفته اند و انی و در حرم یعنی میل کردن از
ازت و تیر کرم که مذکور کبر بگویند و بعضی بین غموس سو کند و دروغ بر فعل که نشسته زمار
نکبر و کبر و بعضی سرقه و شرب خمر برین ده زیادت بنه اند و کبر و کبر و از و از و از
و بعضی گویند کبر بر بنی که چهار در و دل شکر بخدای اصرار بر معصیت یعنی قصد کردن آن کرد
و انرا بیان شدن زمان و نوبت شدن از رحمت خدای و این برین از و کبر و کبر و کبر

و بعضی گویند

نمود صغیره است لا صغیره مع الا
حکای ازین است

و بر وجه دوم معنی نہیں آید و هر یکی اگر داند و ایم و ارمان متروک که او که میراث او بر نه است
و بر وجه اول و او باشند **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ وَأَنْتُمْ**
نَصِيحَتُهُمْ عقدت یعنی تلافی و مضایق می خورند و بر طریق کسوت و سوزنی
یک دانند و کرده اند که در جابلیت چون مردی خوش کردی و طرافت آورد دل آوردی میان
خویش و منافقان و منافقین و یکدیگر سوگند می خوردند برینکه خون تو باشد و این که خون
باشد و تو از من میراث بری من از تو میراث می برم و تو بسبب من طاعت نمی کنی و من بسبب تو سزا
و تو عاقل منی باشی و من عاقل تو باشم یعنی هر یکی از جهت دیگری دینی که واجب شود بر هر یک
دیگری باشد و چون یکی از این مردی با وجود ورثه او طیفه و ششم میراث بری و بداند از این
عقدت ایماکم مقول نه باشد و تو هم نصیب هم دارند معطوف بر جمله و لکل معیت موالی و از اولاد
والا قریون بنده اند و در خبر از جهت آن بود که مثلاً متفق معنی شرط باشد چنانچه ابوابی
الزانیة و الزانی فی جمله و ابرار رفته فاعله و خبر مبتدا گفته و بر تقدیری که بقدر و اولاد
عقدت ایماکم بر شرط تغییر گویند تعجب عطف این بر این است باشد **يُنْتَظَرُ** منتظر است که عقد
است با این و دستها نشاء یا عقد بسته است سوگند تا شما و این است و می زنی منت عقد بسته
این و بسته ها خویش چه در عقد دست بردست می نمند و عقد را تو کیسه سوگند تا بسته
این را نصیب این یعنی میراثی که برای این تعیین شده بود و پیغام صلی الله علیه و آله و سلم
تقریر کند و داند این میراث مقررات و از احداث عقد مذکور بعد از
باز داشت **وَأَنْتُمْ** کرده اند پیغام صلی الله علیه و سلم در فتح مکه خطبه کرد و در آن نصیب غنای
هر که در جابلیت سوگندی خورده و بر تناصرت و توارث عهد کرده بدان تسک کند تا آبر بر
آورد و زنده بکشد شوری آورده سعد بن سهر رخصی الله عنه گفته که من در جابلیت سوگند
چون او مرد و من نصیب میراث از بر او خواسته پس او گفت این حکم و جابلیت بعد از آن سوگند
منی نیست و بعد بر پیغام صلی الله علیه و سلم و قد مذکور پیش پیغام بر عرض آورده این سوگند

نظم بود و سبب مضمون این آیه چند کاه معمول بود خلیف با میراث میدادند بایت و اولاد
بعضی اهل بعض و بایت بود حکم الله الایه منسوخ گشت و حکم میراث بر دین خلیف بنی سبب
گویند بایت والدین عاقله ایماکم فاقولهم نصیبهم و اردت در بایت الاموال و آن است که یکی
دیگر عیب و غیر متعلق گشت پیش مردی مسلمان شود و دیت که بر او واجب شود بدهد و اگر وانی دیگر
میراث بود و این آیه بر توبه منسوخ نباشد بر قول عامه می به رخصی الله عنهم شریعت الاموال
از نوبت و مذمب ابو خنیفه رخصی الله عنه همین است و مذمب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله و اولاد
بر خلاف امنیت یعنی الاموال در هنگام وجود و ارث از جهت و ارث در هنگام عدم و ارث از
بیت المال و ارث و نزدیک ابو خنیفه موالی موالی است بابت عامه می به و ارث بود و سوزنی
باشد و چون و لکل معیت موالی نصیب هر یکی از ورثه نیست است جمله والدین عقدت ایماکم فاقولهم
نصیبهم باین سبب میراث بسبب و کیسه بنده اند و ارث مقتود ظل هر تر بود و در ربط نیست
آن زن باشد **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا** از جهت برآید
سورت و کتبت است اینست بر سر خدایت بر هر چیزی که او داند و آنکارا باندند و می
بدینسان فاند بر عمود و مرا تین کواهد به و بروف الفاء آن آگاه است **الرجال**
تَوَاصَوْا عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ الْآخَرِ
بجمله متفق است چون در آیه سابقه ذکر تفضیل مردان بر زنان و منی زنان از ارث و بر دین
مردان بود و این است که جامع کاز جهت فضل مردان سوال کرد گفت یا بان الرجال فضلوا علی النساء
و ما جهته فضلم علیهن بجملة بوجه استیذان و ارد گشت سوال مقدم بر سبب سبب است
متفق است بقوامون تغیین معنی عدوی قوامون علی الت و متفق است بقوامون معنی عدوی
قوامون علی الت و عالون علیین جاور و مجور یعنی با فضل الله متفق است یعنی عدوی و غیره
بجمله متفق است مردان و زنان بر تغلیب نصیحه جمع مذکر آمده بعضی متفق است از مردان و بعضی متفق
نابت از زنان از باب کنایت از موصوف مذکر رجال و ن، نصیحه کرد و بی فضل الله از باب

دنیا و دوزیر چه کنایت است از صریح و تلویح علی است از تفسیر اینست مردان تنی هم از دنیا
 زمان و کینه القیام اند و کارهای ایشان امر و نهی اند اینان فرما بشن و دارند دل بر حمایت
 ایشان میکارند بسبب چیزی که خدای عزوجل بران فضل داده بعضی یعنی مردان از زمان از دل
 قوت تن و اهلیت و اهلیت اولی و آخری و مرتب کیت و کیفیت و اهلیت قضا و شهادت و **مما**
الْفَقْرَاءُ مِنَ اَمْوَالِهِمْ عَطْفٌ بر ما فضل است اینست و سبب فقر کردن
 ایشان اموال خویش را در غر و جهاد و قمع اهل کفر و فساد و شک نیست که اتفاق افتاد و غنای
 و صفت سخا و نبل سبب نیست و فضل است قال علی رضی الله عنه اعطه من شئت من امر و بخت
 همچون تو که رفیق نام چون از تو خود ترا غلام است و نزول آیه در شان زن سبب است
 که هر یکی از بزرگان انصار بود نشوز و ورید و سر از ریشه طاعت او کشید بر مذکور و او را در
 طبایع بر روی او زود پیرا و پیش بغا میر علی علیه السلام آمد شکایت کرد و تفسیر نمود
 بغا میر علی است دام او در ای بغا میر علی علیه السلام بر قصاص افتاد و صورت که میخواست
 نهادن این بابت نازل گشت و ولایت مردان بر زنان بپایان پوست بغا میر علی علیه السلام فرو
 ما چیزی خوار و خجسته بود چنانچه خدای خواسته ظهور آن روی نمود حکم قصاص مذکور کرد
 شوهر زن را بر ولایت آورد و **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ**
لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ و جمله سابقه زن را در حکم دفن زنت و اهلیت شوهر
 و بودن شوهران قایم با مواریثان و نای برایشان جمع کرد و درین **قَانِتَاتٌ** برکت
 صالحات و قانتات دیگر او را و آنچه عطف است بر جمله سابقه تعقیب و بران است **حَافِظَاتٌ**
 بر صالحات قانتات یعنی زنان صالحه طاعت دارند و اندر فرمان خدا و امر شوهر می کارند و
 دارند اندر حقوق و مالها شوهران و نفوس و فروج خود را و رعایت ایشان نگاه دارند خدای
 و عباد و حمایت و کفایت چنانچه این **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ**
فَعِظْنَهُنَّ وَاحْجُرْنَ فِي الْمَصَاجِعِ وَاصْبِرْنَ

جمله اللاتی تنی قون نشوز من بر طریق الذانیة و الزانی فاعلم و است یعنی اللاتی تنی قون نشوز
 مبتدا باشد فقط من تبا و یل مقول خبر بود و در جمله زمتبه تضمین معنی شرط دارند جمله خبر مطلق
 بر فی الصلوات قانتات **بما حَفِظَ اللَّهُ** اینست و زنانی که تکریم شده اند از نشوز ایشان بظهور امام است
 نشوز و منوع علامت خروج و بر و برسان نرا باند و مید و طاعت شوهر نیست کینه و کوبند زنا
 انقیاد شوهران باید و خروج از اطاعت ایشان است بدو محذرات باشد کار می بسته شده و شوهر
 خروج بر فرمان می کشیده است موجب فضوح و وفات و مستوجب سوانحی و شتاعت است با او او را
 نشوز کنند و اگر ابی امثال آن سرافکنده سازد لازم است که بغیر اذن شوهر مردان بیاید و بخت
 باید و شتاعت ایشان نمایند و خبر آمده زنانی که بی اذن شوهران از خانه پای خود بیرون نهند
 از شتکان خدای است برایشان لعنت گفته توان دانست و کاری که بان فرستگان است
 زن گفته چه کاری بود و گفته او را چه حال باشد و در حدیث آمده چون زن از خانه شوهر بغیر اذن
 بیرون رود آنکه باز نکرد هیچ نماز او مقبول نشود و در حدیث دیگر آمده هر زنی که او را شوهر او را
 فرست خویش طلب کند و او از طاعت شوهر را باز نهد بیرون آید از نیکبها می که در شت
 میباید بیرون می آید از پوست و در درک اسفل رود کار آنکه تاسیه کرده و مانند این کل شت
 یعنی گویند و از ایشان کار صلاح جویند و مضمون جمله معنی غلط ذکر آورده و تفرقت بند و پان
 و در الغلط قلیل القاصیه ویر غلب الطبیع النخوة ویدکر العواقب یعنی پند کلامی
 از این است یادیم کرد اند و طبعها رنده را ترغیب کند و آخر امور را که عاقبت نیکی درجه است
 مانت بی می که است یاد دهد و اگر به بند باز نیاید و بسوی طاعت باز گشت نمایند که هر
 در ایشان از نکرند و هر غلط طریکی این را نریم کردند **وَاصْبِرْنَ** هر ناید جل از کبریا
 هر روز سکنه و بر چه کنه با نرا این نرا در خوابگاههای ایشان ترک مید و خوابگاه هر
 و اگر در صف حیثان بر دیده وی سوی کشید باید همچون در خوابگاه انتباه شود و خطر نشوز از دل
 نشان برود و این خطبه عظیمه از سر وقت ایشان بگذرد و احتیاج بر این نیست و تفسیر

بالوالدين وبالي روى القرني صفت من الهيا **عطف** است احوال كنيه مهيبة كنهه او نه فرمود
 سکن او بقریب سکن نشاء **و الجار الجنب عطف** است بر والی روى القرني **عطف** است
 و احسان کینه هم به که دور بود و در نای خانه این بن نزدیک شایسته جنب شوق است و این جنب
 در لغت دوری است جنب که غل فریضه است از همه دوری و از مسجد و از نماز جنب کومینه و جنب از این
 القرني همایه که غایت و است مراد دارند و از الجار الجنب همایه بچانه پندارند بر نوبه و این
 القرني بعد از ذکر روى القرني خصیص بعد تقدیم بود و ذکر خاص بعد عام باشد گفته اند مراد
 اند بفضی که حق دارند چون همایه که کافر است خرق حق و دیگر ندارد و بفضی که حق بود با حق و این
 حق قرابتی نیز باشد و اگر با این حقوق حق دیگر چون حق استادی و اعتقاد و بری و مانند آنست
 بر جنب حقوق نیست کرد و **و الصاحب الجنب عطف** است بر جوارح و این جنب
 است و بالذی صحبت است اینست احسان کینه که صحبت است و این جنب
 و راهی یا استنساخهای یا نکرار کردن در مسجدی یا جمع شدن در مجلس و مرصع و این جنب
 و یوانی یا ماکری امیری و سلطانی چون صحبت نیز حق استحق و مراعات این حق برای محقق است
 و آخرت که آید و منافع دنیوی و اخروی روی نماید و بفضی کومینه ان الصاحب الجنب و بعد از این
 بر نوبه صیغه الصاحب الجنب ملایم نبود مگر آنکه تاویل کند و بتقدیر و این جنب
و ابن السبیل عطف است بر الصاحب الجنب ای و حسنوا علی ابن السبیل و این جنب
 است و کینه جنبه و هو ابن النالین و فلان ابن خسیین و قول افان ابن السبیل
 السبیل بمعنی صاحب راه باشد اینست احسان کینه در آن چنانکه می و او که است که در راه
 باشد و بی نوشته در مانده بود و نه خود غنی است طریق سوال میداند و نه خود را بنسب فقیر
 باید که چون که حال او در بدامان سوزش بدین نیز خبری مرغوب است و این جنب
ملکک انما انکم ای و حسنوا با ملکک انما انکم ملکک است و این جنب
 انما انکم کینه است و ملکک نه ملکک است و این جنب کرد و معنی را بر وجه کینه است

و احسان کینه در آن محالیک که فقیر تر از این است و در دنیا نبود و هیچ کس در مسکن است
 نزد احسان تا بنده اند شسته و شعری تغییر و قطمیری مالک اند بنده مطلق و فقیر محقق دارند
 روزگاری با متیاج سیکر و اند شوق و دیده بک خوشش بنهارند و هر چه از کسین حاصل شود ملک
 کرد و هر چه از کسین غیر از آن بود که باید بدهند غایت شد اگر در می یا دنیا ری بپوشد و خفا
 آن عمل بپوشد تا این صراحتی کرد با احسان و حق اینان بغایت حسن است نیکی و نیکی کردن
 و اینان ملک است سخن است آخرین و صیتی که بچانه فرمود السلوة و ملکک یا انکم بود یعنی نماز
 در پیر و زیارت ترا میارید و ملکک انما انکم بعموم خویش متداول ملکک است از اناسی و بهایم است
 و حق همه معلومه و ملکک احسان باید و بسیر کردن و بسیر کردن انتقام و اعتقاد است ملکک
 و اناسی فرزندان آدم با حسن تقویم مکرم علی الخفوس شرف سلام شرف است و بدولت و ان
 نمود بر جنبی ذات کفر اینان با کفر و در وید بعقوبت و ق مایا کشته و بیایه مویک و مرفوت
 بکشته بر جنبه است و اینست کینه و در هر کاری بر دارند باید و بتقدیر اینان کومینه
 و ملکک اینان اینان را در کار دست و پای خویش دارند معین اعمال خود خوانند **ان الله**
اکمب من کان محتاجا فحقرا مرکه عبارت از کمال خضوع است و جمله
 و بعد از این صیغه از دست داشتن خدا مرفوع منکران بود و از ان اتف محبت یا غرور مقدم
 خود بخود نیکه مقدم بود تبدیل باشد و چون کلام سابق موع مقبول انما بود بتقدیم موع
 تا بعد بهایم نمود اینست بدست خدا عز و جل که خداوند جبار و کینه است
 و بعد از این صیغه با فقر بر رک و با سکی بنش آید و دست ندارد حق جل و عل الله
الذین یخجلون و یامرون الناس
بالعقل و یکتون ما اشیهم الله من فضله
 و این جنب بر وزن شد خوانند و معنی هر دو یکی دانند الذین بیل است از ملکک محقق
 بر نوبه بتقدیر هم الذین با شصوب است نزد بتقدیر اعنی الذین اینست خدای است

از مسجدی که در آنجا نشیند

نشدن بر وجه عبور سبیل بود یا سبیل که حدیث بود و در یاد این عمل خورس می نمود درین صورت
عبور جنب در مسجدی بصورتی باشد نزدیک بوضیقه و در آن جنب در مسجد و غیر صورت ضرورت
باشد و امام شافعی رحمه الله بطاهر اطلاق است که گفته دخول جنب در مسجد بر وجه عبور و در
جایز گوید بوضیقه یعنی ایستادن بقیه صورت ضرورت چنانچه بالا گفته شد تقصیر بود بر جوان و آن سبیل
حاصل باشد بغير صورت ضرورت معینا بفسل باشد بحدی که در نماز بر طریق اولی ثابت شود پس ثبوت او
نماز بر وجهی که باشد و الکتابه المانع من التصریح اما اگر از صلوٰه حقیقت صلوٰه مراد باشد و از جایز
سبیل مسافران معافند و اگر در وقت نماز مسافران سیاهی از جهت بعد از استقامت تقدیر چنین بود و الا
الصلوة ان کون فی ذوی سکران حتی یقلوا ما یقولون و لا یقرؤوا بآیاتنا غیر ما یقولون کونکم سکران
حتی تغفلوا و اگر لا یعنی غیر بود و صفت جنب بود و مقصود حاصل شود **مسئله** اینست که در وقت
نماز اگر ایستادن نکند و در غیر محل بودن مسافران معافند تا غسل کنند و از جنب است
معینا بودن من صلوٰه بغایت غفلت مقتضی بجنبان غیر مسافر باشد و جنب است
عدم نماز صلوٰه و حق جنب میقیم غیر در بر استعمال آب از جهت مرض یا فساد است
عدوی و سبب است از جهت عدم قدرت بر آب جنب است معینا بغایت غفلت است
بالبسته و ذکر آن بعد از اتمام سبیل شایسته **جواب** این کلام محمول بر حذف معطوف باشد
غایری سبیل و امثال او لا و فی عدم القدرة علی استعمال الماء **جواب** دیگر آنکه این کلام
مسافران است بعد از استقامت بر زمین و امثال این است بدلالته که در وقت
استقامت مسافران از اجتهاد نیست که مسافر بلکه از جهت عدم قدرت بر استعمال آب است
آب جنبی که در شرع معتبر است و دلالت بر ابری در حکم کند پس این نیز بدلالته است
ساکرانه را دانستن گفت خویش باشد مانع از دانستن گفت را بگری بود و کسی که صلاحت
خط باشد او را خطیست چگونه است **جواب** سگری که بر طریق مخطوب است از جهت مقصود تغییر
بر عذر مقصود نباشد از جهت زبرد حکم بود و اینست او را بگویند می نماید و در وقت ضرورت

مخطوب

مخطوب بصوم و صلوٰه میشود طلاق و اعتنا او معتبر باشد هیچ خطایی از وسع طاهره امری
سوی همو موشیاری متوجه اند مسکران بیکور را برای توجیه خطاب فهم حاجت بودند و فهم که
بعل مخطوب حاصل شود معتبر باشد و ان کنتم مرضی او علی سفر او
جاء احد منکم من الغائط او لا تستم النساء
فلم یجدوا ماء فتیمسوا صعيدا طيبا فامسوا
بوجوهکم و ایدیکم او علی سفر عطف است بر مرضی او و با او احکم عطف
بر کینه ای که مرضی او با او احکم عطف است بر کینه مرضی او و با او احکم عطف است
بخوان یا یکی از مسافران فراموش کرده باشد یکی از این نشیمن این کتبت است از جهت برای
آن در این نشیمن رفتن مقدار است یا لمس کرده باشد نشیمن را و ملاست است و کتبت از جهت
پایین اینها پس یکایک اقامه کنند پس روئاه خویش را و دستها و خویش را منع را کرد آید
و ان یماضی این در مرضی شرط بود و مرضی را با وجود آب از جهت مرض تمیز و انباشت فکم تجدوا ماء
منفق منفق چه نوع دارند و بجا و نه نه **مسئله** اصل نیت برای تجویز تیمم اتفاقا و قدر
بر استعمال آب است و عدم قدرت چنانچه تا بودن آب باشد چنانکه سابقین بر وسبب اتفاقا و آنست
بجانب سبب باشد و بود یا رسیدن آب بخوف مفرقه یا استعمال او درین نیت مانع یا در مرض افزون
به موقت شدن یا درین زمین کردن چنانچه نماز چاره و نماز عید خلق ندارد فوت شدن **مسئله**
تیمم نیست بر آنکه یکی از غایط چگونه مترتب میشود و معطوفه نوع مستقیم می آید **جواب** صیغه جمع دلیل
مرضی بود و در وقت اتفاق واحد باشد چنانکه گفته شد و ان کان احدکم ای احدهما
او علی سفر او با او احکم عطف است بر مرضی او و با او احکم عطف است بر کینه مرضی او و با او احکم عطف است
عقوا این جمله دلیل است و تاکید از جهت بر زمین باری تعالی بر وجه و سجود و استسجود
اینست بر کتبت خدای مقرر شده است مرکب یکدیگر است که چنانچه جوان صلوات و استسجود
تا نماز زنده است مخطوبی که بسبب کرد و قرائت او و تا خبری که در نماز بسبب استیفاء **مسئله**

معنی چنین بود لایومنون ایماناً الا ایماناً قلیلاً توصیف ایمان بقلیل و کثرت آید کلام بدیهی و غیر
موافق نماید چه نزدیک است ایمان قایل نماید و نقصان نشود و صلاح قدرت و کثرت بود اگر
از قیاس لایومنون باشد رفع بریدل مختار بود و نصیب غیر مختار باشد و همه قرائن و انداز
قرار وجه غیر مختار آید و اتفاق این بر وجه غیر مختار است چنانچه ایمان الا امر که گفته اند که
لا امرک مستثنی است از قاسم با ملک از و لا یلتفت تکلم احد مستثنی است تا اتفاق قرار وجه غیر مختار
نماید و قرائن این غیر مختار نماید و نیز چون لغتهم بعد بر سبیل عموم بغیر کثرت باشد نبات
ایمان در بعضی من قس آن بود زیرا چه چون بعضی دولت ایمان روی نماید عموم لغت کثرت
و اگر کثرت از لغتهم بعد دارند و ضمیر یومنون برائی بعد الا کثرت بود هیچ اشتباه نشود و نیز
که در تفسیر لایومنون را عموم داشته و تصریح بلا یومنون الا قلیلاً و لا کثیراً کرده یا کثیراً یا قلیلاً
اَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ لَنَا مَصَدَقًا لِمَا تَكْفُرُونَ
قَبْلَ اَنْ تَطْلُبَ حَافَتَهُمْ ذَهَابَ عَلَى اَذْبَانٍ
الم تر االی الذین اوتوا النبی من الکتاب فکر اهل کتاب بروجه نیست بود درین است از لغت و کثرت
التفات نمود این است ای اهل کتاب بر آنچه فرستاده ایم امر ای قری قرآن در حاله که نه بدین گفته اند
و راست دارند است مخرجی را که بانی است یعنی نوریه ایمان آمده و آنچه در کتاب ضایع اند
نه تسلط یق دارید پیش از آنکه روم قوم را از شما محو کنیم و چشم و بینی و زبانه را از شما
روما بر صورت قفا شما ریم با مراد از طمس و محو کردن و جاست در کتابی و ذکر کردن
و نیز که دارند و رفتن است و نیز که و ذکر کردن چرخ و چشم و ابرو پیدا اند معنی چنین بود ای اهل
کتاب ایمان آید و دل بر انقیاد و اذعان بکی رسید پیش از آنکه عاقل شما بگردید و غایت
و جاست بخواریم روم شما در رشتی چون روم شما شکستگان که نموده ایم ای قری
آید بودید خوار شده و جدا کرده معنی در زمین تمام که از انجی در زمین مدینه بودید و میسر آید
نَلْعَنُكُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ

الم تر االی الذین اوتوا الکتاب منادی است بروجه التفات از خطاب سوی غیبت کثرت التفات است که چون اکرم
کریم مواجهه با خبر ارا مانع است از مواجعه اعراض کرد و بیان لوق لعنت و مفرات بدینان بروجه التفات
بر غیبت است آورد **اینست یا این** ترا لغت کنیم چنانچه اصحاب سبت لغت کردیم و نیز غیر جوده
نه و بر صورتی دیگر اورویم یا گویند خوار کنیم و رونق رو بر میریم و از وجاست بر و ان اکرم و در
قدرت در اکرم چنانچه اصحاب سبت را خوار کردیم و دهوان و فقرت آوردیم و ای بود هنوز
روان این بر قرار خود است هیچ یکی از طمس و شخ نشه و وقوع این و غیبت شرط که خواهد بود و
این که روی خواهد نمود **اینست** تحقیق این و غیبت عدم ایمان کل است چون بعضی ایمان آوردند و نه
غیبت حصول نه سبت **دیگر آنکه** اگر طمس وجود مذکور و لغت بمعنی خوارسی و نکو سازی آمده
بیت کثرت و وقوع در بنی قریظه بعضی را کثرت و بعضی را جدا کردند و نه اینان در سبت خوش
در سبت مانان و بیان ساخته اند و سقوط میط را بر زمین مانا خفته دلیل کثرت نبی و غیبت
بر کثرت خوارسی و اتفاق کثرت و غیبت حصول سبت و اگر طمس بمعنی محو صورت و بعضی بمعنی منسج و تصویر
و در اندیشه این معنی را در باب بود منتظر و مترقب پیدا اند **روایت آمده** که بعد از سبت
بنو مغیره صلوة و السلام منسج مرفوع شده انتظار منسج بنو مذکور بر طواف روایت مقرر بود و
بنی که منسج است **اینست** قیاس بر منسج است این روایت را منسج کند و بر تقدیر صحت محمول است
فهم دارند با وقوع منسج این را در قیامت پندارند و **کان امر الله مفعولاً**
بنده میل است **ایست** و است کار خدای کرده شده و حصول موصول آمده کاری که خدا خوا
ست و با اوست و نسبت او سبت است کرده خواهد کثرت و حصول خواهد بود **ان الله**
لا یغفر ان یشرك بیلوی یغفر ما دون ذلک
من یشاء و من یشرك بالله فقد افترى اثماً
عظیماً و حق کفار الحاق و عید کرد و ذکر و عید و طمس و لعن او و پس از آنکه
نظر من بود که فی ثمر و کفرانیا مراد تقدیم نام و سبب بتزل نموده سبب است

اینانند انست ای محمد یعنی دانسته حال کسی که در میکند نفس خود را و دعوی میکند باکی از بدیها
 این میان از کنان با کیم میگویند و خود را این خدا واجبند امیدند و لکن بخت را از آن
 معذوره دعوی میکند و لکن فضل البتة الامکان هو اول الفاضل اعتقاد دارند بعد از
 کند هر که خواهد و آنچه در دست میان کند علم او حق است خلاف واقع بود کلام از صدق است
 که صدق است بیک وجه مقتضای **وَلَا يَظْلَمُونَ قَبِيلًا** ای و الاظلمه اسم فاعل این
 منصوب است از باب خبریه سوط ای و الاظلمون بعد فیتل افعیل تا که در مقام خبر باشد
 بفعی گویند فیتل مبتدیه شکست از یم که از میان دو نکته پیرایه و مبرهنی از قلت و
 است جمله و الاظلمون قیل و مقوله است بفعی ای الضاف الضاف ضا بظلم و نه بکان بفعی
 برای وقت غایت است و مظلوم نشوند قدر قیاس متغیر می باشد ای سوره بزرگتر
 ترکیه بوده **انظر كيف يفترون على الله الكذب** ای
 متذوق علی افترون از جهت صدر مقدم شده و استغناء معنی نفی و استبعاد آمده و در
 بتا و بل مفروست مراد نظر کیفیتها قرار هم اندامه از یک وجه نیز برای نشینان
 مقرر دیگر تشبیهات ایشان است به از پنجه محفل کرد بغیر حرف عطف و **انظر كيف**
 محمد با بهین ای بینه و بگونه زور برای افترا میکند که خود را از دندای ذلیل میداند و کافی
 به **انظر كيف يفترون** ای كيف بعد الا فراه و پسند است این افترا و بینه که در دست مباح
الذين آمنوا والذين آمنوا من الكفر ای منون
بالجنة والطاعة و يقولون للذين كفروا
هؤلاء يهتدون من الذين آمنوا ای ههنا
 که کعب بن انحراف حسن بن مطلب بعد از دانه جنگ افترا کردند که این منقول شده و
 می گفت بنده را که در آمدند با اهل که بر می گفت پیغمبر معاهده کند من و من است
 معاهده کردند بعد معاهده و در حرم نشسته ابو سفیان بن حرب بر معاویه گفت ای گروه منزه

حتی

نما بر کار در میان برین افعال که مکریم و دل بر ملائت آن یکباریم و بران افعال که محرومی
 می آید و نیت بر تکفیل آن میدارند بر راه راست میان مایکست در مدح و نکویش تفرقه میان
 کعب بن انحراف گفت شما کار خویش و کار او بگوئید بعد از آن فرق میان خویش و میان او بگوئید و بگوئید
 گفت ای کعبه ایادان میداریم و باقی رجبش بر صله رحم با می آیم و میرانی میمانان میکند
 در نیت بدین بدین میگویم محمد بن بدین خود که است و می گفت ای رجبش بر تو بپایند است
 بگری بپای رجب کرده و انشا از در سوار کنیزی آورده و موطن آبا و اجداد را ترک داده و در بنی
 بدین داده و دعوی ای خفته چیده خویش رنجته این گفتند چه کیفیت که باز منی بدین نزدیک
 در میان بدین گفت که شما اهل کتابید محمد بن صامی است و او بابت شما از نیت شما جاکفته
 بدین سوره نشاء اعتقاد نشود و بر میناق شما گفته بود مگر آنکه شما با ما موافقت ورزید و ضمیر از
 است یکی اجابت نام شد دوم باطاعت سجد میکند این متابعت کردند پیش بیان در سجده
 بدین آوردند این در شان این نازل گشت و این نظم در حق این نوبه و در سوره غفره
 در حق این است و بدین سوی که نیاید است از دانستن حال او چنانکه بالا که شته جمله سابقه که
 از که این خویش را بود و آن متضمن نشاء است که ترک نفس نمود و بجهت معرفت مضمون
 سوره از جمله بر ترکیه نا بوده از این در حق دیگران یعنی خویش و کافران بیان وقوع ترکیه
 نا بوده از این در حق دیگران یعنی تعلیم حبت و طاعت گویند شرکان را اهدی من المومنین
 بگویند که این که دیگران این صفت ترکیه نا بوده کند و ترک ترکیه خویش را از نیت شما است
 فردا ترکیه نا بوده میگویند من کافر اهدی من المومنین سید کوبنده داده شده اید ایمان
 در خویش را که معبودی را که غیر خداست حبت کردن خویش را بود و ایمان اینها غایت
 در نیت بر بر شش غیر خدا است یا میزد تراند از مومنان و نسبت بدین و این از نیت
 بر و سید بود و سید است یا ندانسته یعنی دانسته حال کسی که نصیحت کند بر او شده و دانسته
 است غرضی از معبودی را که غیر خداست حبت گویند و شیطانی طاعت خوانند ایمان این

بطاعت او بشیر و میگوید زود زایشان
 راه نمایند و راه

یکبار که در حال که محققان کثرت بر یک ساخته و با اتفاق و اجتماع در کار اعلا و دین بر داشتند و بر سر
بعضی از آنها هر آنکه است که سوگند می نمودم هر آنکه برای بیرون آمدن سوی خداوند بر سر
ورفتن در جهاد که در آن شنبی و عملیات باید در زمانی و قیام می افکند **فَاِنْ اَصَابَكُمْ**
مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلٰی اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَكُمْ
تَشْتَكُونَ از آن طبع غطف است بر جمله و آن منکم است لیسطین و جمله قد انعم الله علیهم
اذ لم اکن معکم شکیا ظرف است بر انعم الله علیهم اینست پس اگر گوید از درنگ کردن و در آن
یا هر یکی واقع شود درنگ کننده مذکور در دل خود یاد را بهر از خویش گوید بر سر و در آن
کرده و در حمایت و صیانت خویش آورده چون با بیرون آیند کان در بیرون آمدن وقت نمودم
معنی که این ترا شگفت و نه برکت و قتل و خروج رسید می فرمودم که اگر اینان بیرون
همچنان که محبت رده می مردم و **وَلَكِنْ اَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولُنَّ**
كَانَ لَكُمْ تَكْوُنُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ
مَعَهُمْ فَاَوْفَرُ فَوْزًا عَظِيمًا کن بر سینه تذکره است که هر
معنی که دانند لام بین اصحاب هم می گویند است لیقولن از جمله لفظ جواب است و در
بر اثر طبع کان غطف است از عمل العی شده بر جمله فعلیه در آمد جمله کان که در آن
و در آن میان قول و یقول موعظه است متضمن تشبیه ثبوت موده قیامان با نفع مودت
و اول است بخند از فی علی لیقولن حال دارند یعنی لیقولن منتهیا بنظم که در آن
بجواز ترک او جمله اسمیه که مصدر است بر کان قایل شوند و بروفاق قول شاعر است
هی کانا بنی حوال الاسود الجوار و در دنیا لیتن بخند می نادی تنبیه بود و لیتن موعظه
است معنی خبر است و لیتن ففوز جواب یعنی است باقی واقع شده است و باقی آن موعظه و جمله
یعنی و لیتن اصحاب که فتنان از جمله غطف است بر طبع سابقه است اینست اگر بر سر شما افتاد
یعنی ظفر و فقر و غیرت و سب و کینه ای که در دهن کاشاک که در میان اینان بود و در دنیا

نعمت کرد می پس که طغری عظیم می یافتیم و بهر و خیمه بهر و منید می گفتم چنانکه که بودند آن کویت
و میان جماعتی که بیرون آمده اند و این ترا فضل از خدای رسیده و دوستی که می کردند و
خود را بر اطهار آن می آوردند چه رسم دوست داشت که چون دوستی را غنمی رسد ندا کرد و رسد
نمده و اینان بر نیکی غازی را غنمی رسیده از روی بر نهانند و یکس می شوند اگر می بودیم با
شریک می بودیم خصوص نعمت از اینان می بودیم و در روی شرکت از روی و اول خصوص نعمت از
اینان است و این نیز حسد است و حسد منافق و دست **فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ**
الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فاسبیه است موصول
بسته فعل است بر فلیقاتل و فی علی او غیر می است عاید بر من الشیطان و اینان عاید است از منافقان
ست و افراد غیر از جمله افراد لفظ مبر بود اگر چه معنی او این است منافقان از جمله اسلام علی
صداقت خطاب دارند در تحت خطاب می آیند با اینکه اگر قبالت متضمن است امر را محض شدن
و اتفاق بیرون آمدن برین وجه نیست متعلق است به تشبیه سبطیان و بیان شاعت حال با این
است اینست چون سبط را اینست کردیم و شاعت حال اینان در بیان آوردیم پس از قبالت
کنند در رضای خدا تعالی و برای اعدا کلمه علیا که در قتال در می کنند و خود را در ورطه لغت
با سونان می افکنند یا کافران که حیات دنیا را با خوت می خورند و با خنیا و خط و دینا خط و آخرت
می پند باید که درنگ کردن در بیرون آمدن برای قتال بکند دارند و خود را از ورطه لفاق بیرون
آوردند و نماند بود و غیر فلیقاتل عاید بر اخذ سلاح قاصد فلاح صاحب سنیت و واحد طبیعت قوت
است معنی چنین است پس گویند که کثافت سلاح قاصد فلاح با کافران که چنین و چنین اند دنیا را بر
بیز نیند برین تقدیر پس سبط متعلق خدا خدای که با نند و بهر مرتبه بر بود و **وَمَنْ لَّمْ يَلْمِ**
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ اَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ اَجْرًا عَظِيمًا
فیعنی و بغیر غطف است بر شرط هم از جمله محروف نند و سبوت نوتیه اجرا شرط است و در آن
در بیان است و مقاتل جزا مغلوب و غالب است اینست و هر که در دنیا و آخرت

حیدر است شوال باشد و زکوة مال بدید فلما کتب علیکم القتال اذا فرغ
 فتم یحشون الناس خشية الله افاشد خشية
 فریق مبتدیانست منهم صفت اوست مفرق یحشون خبر مبتدیانست الناس منقول است بر مخرجون و الا
 مفاضة است مضاف است سوی حیدر اسمیه که ماعدا است معول است معنی من است که منقول است و است و
 خیفته معنی مفاضة و از روی معنی داخل بر عامل ملا بود و صلابه عطف بر قیل لم کفوا به تشبیه فریق
 الم تر ان الذين قیل لهم کفوا ای یکم فریق مفاضة زمان خشية فریق منهم الناس حین کتب علیکم القتال
 کاتبین کابل خشية مفاضة شبیهین هم و کاتبین مثل خشية منهم است اینست پس مخرج فریق
 شد برایشان قتل ناکه که موی رایتان می رسند از مردمان در کشتن کشته و مجروح شدن و کشته
 می ترسند از قضایای با سخت تر از روی ترسید یا همچو کسانیکه تحت تراند از روی خشية از ترس و
 و بر اینند چه بر اینند احتمال خبر بسیارند و گفتند در حال یقین می ترسند و قالوا
 رَبَّنَا لَکَ کُتِبَ عَلَیْنَا الْقِتَالُ لَئَلَّا آخِرَتُنَا أَجَلَ
 قَرِیبٍ اَجْمَعَه عطف است بر جمله سابقه لولا آخرتنا بدل استمال است از جمله کتب علیکم القتال
 و ایستقام خوانش میان وجه مکتب بعد بر وجه اعراض روی نمود اینست و گفتند این
 برورد که جبار بر ما قتل فرض کرد اندیدی و چه اما در حیرت ملک ما شنیدی چرا ما مملکتی نزدیکه و قتل
 کردیم و تواناییم بیزیم تا خیری نکریم و چه اما در مومن قتل امانی و بر قتل است و این
 و این ترس از مومن از جهت فکر مصلحت میغه حیات که هم اعمال خیریه بر آید و حور از تویم شما
 اعدا بوده از جهت خواست حیات دنیا را مانست در حال درج است جاری روی نموده و تواناییم
 گفت ای بی محضان و منافقان همه با شماست چون قتل فرض باشد فرقی منافقان از قتال رسیده
 لولا آخرتنا نمونمون بر است و حیرت خویش را ندید قتل متاع الدنیا قلیل
 و الآخر خیر لکن اتقی و بعد الاخرة خیر لکن اتقی است و این
 قلیل مرد و موقول قلیل است و قتل است لکن حیات است که بجا می آید و قتل است و این

قتل کنا است اینست بگوی محمد متاع دنیا و بر خوداری گرفتن بدان اندک بود و همه غرایب و دقایق
 نبرد باشد حاصل دنیا ز کمن تا بخواه چون کشته شد نیز دیکه و آخرت بهتر است از دنیا
 باب تقوی که نعمت بدان یابند و بسوی ملکوت جاویدتشان بند حیات دنیا با متقیف در حیات اخروی
 مصلحت بود و چگونه سبب برای ترک قتال باشد و لا یظلمون قتیلاً و لا یظلمون
 یعنی خطا بر و غیبت خوانند و معنی بر حسب آن دانند و لا یظلمون قتیلاً عطف است بر جمله و الاخرة
 خیر لکن اتقی حیات است و آخرت بهتر است مرکب نیکه منفی اند اعمال نیکه و اند خیر الاعمال است نقصان
 نخواهد بود و این مقدار قتل مظلوم نخواهند کشت و قتل بسیارانی شکل بود و در حیات دنیا باشد
 و از اقلیت قتل زنند و او را در مقام میان قتل ذکر کنند چنانچه بیان او که کشته و ذکر او بالا رفت
 اِنَّمَا تَلَوْنَهَا لِنَفْسٍ لَّکُمْ الْمَوْتُ وَلَکُمْ نَفْسٌ فِی بَرْجٍ
 نشید که چون منافقان در نشان کشتگان جنگ احد گفتند اگر اینان نزدیک ما بودند
 نمی روند کشته نیستند این آیت در نشان ایشان وارد گشت و گفتند ایشان بر دهر است و آنچه غیر
 است برای منافقان گفت ایشان و تخریض مومن بر جهاد با فرات است اینست و هر
 که کشته بود هر چه بود و هر که کشته شد بر نفس را در کعبه در دنیا با علی روید و در جهنم
 با کشته شد و او را اندکی اجیری داشته دختر زنی را بر ای طلبش فرستاد و اجیر کرد
 چون پیش از آمد مردی را دید که از او باز و ولادت می پرسد و میگوید این زن چه بار نهاد اجیر خواگشت
 دختر او گفت بدان که این دختر غیره و اجل و اسم او بیکه و ناصه زن است و خود را را بچنین رو است
 بعد از آنکه ترا که اجیر را و او میگوید که خود را را بچنین رو است و بعد از آنکه
 کرد و نهایت بعد از آنکه بگوید که بایست که آن دختر را ببرد و دختر را ببرد و دختر را ببرد
 چه فرستاد بعد از آنکه واقع آورد و در کشتن تا دختر را ببرد و دختر را ببرد و دختر را ببرد
 که تر کرده است رونق صدق نکرده و چه نکرده آن عمل کرد و رفت شهری دیگر و رفت می دیگر و رفت
 تا دختر را ببرد که این دختر هنوز حیات دارد ممکن است که در کشتن تا دختر را ببرد و دختر را ببرد

و در طبقه بندی او ردی هر که طاعت کرد سعادت یافت و هر که عصیان ورزید سزاوارست
 هر که دل بزیل لغت نیند و در چنین غیبت و اغ عصیان کرد و **لَقَوْلُكَ طَاعَةٌ**
 این جمله نیز قسمه نشان است عطف است بر قسمه نشان فغان یعنی بر او ان تقسیم شد و از این
 حمل دیگری در میان است موقفه است ربط هر یکی در ویل آن مذکور است و در محل آن مسوول است
 جزئی است از وقت است ای امر با طاعت نیست و میگویند ایشان در هر یک مصلحت و در هر یک
 است هر چه بفرماید ای ایتم و از هر چه باز داری خود را از ان باز داریم **فَإِذَا بَرَأَ**
مِنْ عُنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِمَّنْ غَيْرُ الَّذِي
تَقُولُ طائفة بعضی با ظهارنا و بعضی او غام خوانند و معنی بر هر دو وجه یکی دانسته اند
 بر این قولون **مِمَّنْ** اینست پس چون از نزد تو بر ویل می آید طائفة از ایشان در شب می بیدارند
 آوردن غیر آنچه نویسوی گویند **وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ** بخیر است
 یا موقفه **مِمَّنْ** اینست و ضمای غرض است از آنکه بسیارند و می بردارند و در میان ایشان
 تا بدان است ترا می کند **فَاعْرِضْ عَنْهُمْ** در سبب است **مِمَّنْ** اینست و غرض است
 پس اعراض کن از عقوبت ایشان که مصلحت درین است و انتقام از وقت است و در میان
 و صلاح کار ما است و حضرت بعد از آن کلمه اسلام گفته و پناه تو گرفته اگر گشت و اتفاق
 اتفاق و این ان ندانند این ترا مسلمان خوانند ترا گشته مسلمان **لَقَوْلُكَ**
عَلَى اللَّهِ عِطْفٌ عطف است بر غرض **مِمَّنْ** اینست تو کل کن بر ضمای **مِمَّنْ** اینست
 او را منتظر است از خدای انتقام تو خواهد کشید و این ترا مسلمان خوانند و از این مصلحت است
 خواهد کرد و کار بر حسب مطلوب تو خواهد آورد و **كُفِيَ بِاللَّهِ** و کیلا **بِاللَّهِ** علی
 باز آید و است **كُفِيَ** یا تمیز **مِمَّنْ** اینست پس خدای در حق و در قیامت ان **كُفِيَ**
 سبب از ان و کفیل است برای کارهای نیکو کاران که در این قول از ان
 تمیز درین آیت مراد غرض و نمود و این که در بابت اسلام بود بآیت یا ایها النبی یا ایها الکفار و

و اعطف علیهم منسوخ گشت و حکم نسخ و تبدیل او پوست **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ** **الْقُرْآنَ**
 و از لغت است منسوخ علیه معذرت است ای سیمون فلا یتد برون القرآن بایستون بایستون
 ندی بایستون فلا یتد برون القرآن نیز و منسوخ متواتر است و لا یجد فیه عواید و اختلافات
 و تعارضات و هنر برای انکار بر وجه تو نبخ است **لَا يَنْبَغِي لِمَنْ لَمْ يَسْمَعْ الْقُرْآنَ** فلا یتد برون او
 ان تیلوه افلا یتد برون انجمه تو نبخ است بر منکران رسالت بنمیز و اعراض کنندگان از طاعت او
 ترک فکر در جبهت رسالت و معجزه باقیه قرانی **مِمَّنْ** اینست افرا ترا می شنوند پس آن فکر میکنند
 بپوشانند و بپوشانند و الفاظ و معانی او فکر نمی شوند پس او را راست و درست یابند و بدی از
 اختلاف فکری در یابند و آنچه از روی ظاهر اختلاف می نماید و آنچه از روی ظاهر محمول بر دوزیان بود
 تا نقص بقا نبی نیست محمول بر نسخ بودن یکی و منسوخ بودن دیگری است ماول موافقت است ماول
 مطابق است چنانچه آیت فو یک لست انهم اجمعین باین قیاس است لا یزال غرض فیه الایمان و
 ظاهر فیه الایمان عمل بر اینهاست سوال در موقفی و نفی آن در موقفی دیگر بیان ایشان معارضه می آید
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا جمله شرطیه عطف است بر شرطیه از مننون کلام سابق فهم نبیند یعنی ان تدبروا اوله تجدوا
 فیه اختلاف کثیر او اذالم يجدوا بعد البتة برفیه اختلاف علم انهم من عند الله علی غیره
 و بعد از این فهم فیه یقین القرآن و تصدیق فرجه و بقی و الرسول علیه السلام **مِمَّنْ** اینست و اگر تدبر
 بگردند و این نظر در الفاظ و معانی او می آورند بهر راست و منسوخ می دانند و بدی از تعارض
 و اختلاف نیست و اگر قرآن از غیر خدای بودی هر آینه در اختلاف و سبب بودی و در روی لغت
 و تا قصص باقیست چون بعد از اختلاف و تعارض نیابند تا نبیند و منسوخ است معنی نیست
 او فوجیه منسوخ است بلاغت و درستی و سبب است و منسوخ است بین کلام غیر خدا نیست و در فو یک
 ندی منسوخ نیست تصدیق آن کلام و تصدیق سبب و معنی پیغام بر علیه السلام **مِمَّنْ** اینست و اگر
 سبب از ان اختلاف و تا قصص نیست کلامی سبب و الفاظ معنی نیست لیکن عدم تفاوت در کلام غیر

خداوند متعال است بلکه واقع است وقوع آن میباشد بر هر من است از جنین خطیب و رسول و کاتب و غیره
از آنجا که اینها بر استقامت محکم است و در آن اختلاف کثیر و نوعی ملازمت که از جمیع اشیاء بر اینها
غیر بعید و وقوع اختلاف کثیر مفهوم میشود و شکل است و در آن آن بغایت صعب و مستند است
بناخت کلام بطریق مقام است و احاطت مطالبه مقام خبر بعلیه علام الغیوب که در این مقام
احوال مستوره مخفیست و حاصل شود چه در کلام متکلم غیر بلوغ از جهت آنکه مقام کلام در این
کلام با مقتضات مقام نمی تواند از جهت مطالبه و عدم مطالبه اختلاف بسیار واقع شود و تفاوت
در تفصیل حاصل میشود و همچنین در کلام بلوغ که احوال باطنیه نماند و مقامات مخفیست
که با مقام ظاهر شکاف کند و احوالی که آنرا میداند تکلیف تواند در کلام او با اعتبار از احوال
مخفیست اختلاف بود با بعضی احوال که او نداند البته عطا بق شود و هم از جهت علم و معاشقه از این
کنه البلاغه الاعلام علام الغیوب غیر کلام خدای برتر بر طریق از اختلاف و تفاوت
مطابق باشد و با بعضی مطابق نشود ملازمت تنقیح ایضا و نه نمی رود و از اجزاء
أَمْرٍ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ إِذَا عَوَّاهُ
عطف است بر بقولون طاقه که آن کثیر قصه منافقان بود اینست چون بیرون رفتند
خبر می شنید فی الخوف یا امنی و آنانی یعنی از این خبر بودن سره یافت بودن بیک
علیه السلام برای محاربه فرستاد و از این جهت که از جهت مصلحت کتمان آن می بایست باز داشتند
آن وقت آن می شنیدند و حال خوف خبر می شنیدند و در حال امن خبر می شنیدند
بروند و خبر می شنیدند بنابر این نوع این می شنیدند و بدو است و خبر می شنیدند
بلان طایفه می شنیدند و در تدریج که گفتند عداوت می شد و کفر می شد و
الرَّسُولِ وَالْأُولَى الْأَمْرُ مِنْهُمْ لَعَلَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ
مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَفُتِحُوا
الشَّيْطَانُ الْأَقْلَبُ این مرد و جبار و دانا و کلام مستوره است

نموده و قایلان مسطوره می آید اگر آن وقت و کتمان اخبار متدبر مصالح کار سویی بفرمایید سلام
بزرگوارانند تا در کوشش امر که ولایه امورند میرسانند بیاند بر مصلحت آن برین
میکنند و این اخبار را شنیده را میبندند و خود برای خویش عمل نمیکردند و این را برین
و میبندند که این امور را بفرمایند علیه و سلم و بزرگان و امرادانند و در بر مصالح این
نماند اما گفتن این اخبار چه نیست بود و باز که این کار چه نام است یا نه حدیث مصلحت
در خبر آن دانسته است هر آینه آنکه پیرون می آرند امور مخفی را بفرمایند صافیه و فرات و این
بشمار اخبار جهان و استماع امور که همان که وظیفه ایشان است میبندند و در پیرون مفر
مصلحت آن میبندند و اگر نبودی فضل خدای و رحمت او بر شما هر آینه شیطان را پس روی میکرد
مرد که در کلامی نمی افتاد و در لاقبل الرضی دو وجه است یکی آنکه مشتت باشد از ادعوا به
بعده الشیطان باشد برین تقدیر از فضل امداد سال و سال از جهت او انزال کتب مراد شود
حق چنین بود و اگر میردی فضل خدای یعنی ارسال سال و رحمت یعنی انزال کتب بر شما
شیطان را پس روی میکرد و وظیفه را ترک میبندید مگر آنکه از شما که پیش از ارسال سال و سال
انزال کتب شدی بعقل شد و ایمان به پناه میرا و در دنیا بیکه بجز راهی بود و اول حق
و در عدالت آنست که عدالت آنست که چند نفر گفته اند سوال اول امتناعی است
متنوعی بنا بر وجود او و ادعای شیطان را از جهت وجود فضل و رحمت در جبر امتناع می کرد
چون بزرگم و اکثر هم الفاسقون ابقی علی طایفه شیطان را تا بت بود معنی اول را بر مکرر عدو که
نشد و جبر می طلب بود فضل امداد علیه و رحمت و لا تعظم الشیطان لاقلیل کمال آنکه
او را به جبر بر آورده اند و در این ان اتباع شیطان تنقیح است و این صوبه برای گفتن است
فان میان مردان تمیز است بر طریق مزه مزه و در ذکر اخبر و خوف صنوت طایفه است
فَقُلْ إِنِّي بَسِيطُ اللَّهِ أَجْمَلُهُ متصل است بجمله و من یقایل به سبیل الله فاسبیت و تواند بود
مستند است بقوله قل من یقایل عطف است بر ادعای بر حق است و حکمی که مغرضه نیست این دو کلام

قبول توبه منزه توبه است و تحریم رفته و روزه دوماه منقضی است پس تائب العبد توبه و تائب التائب
مقرر مضمون تحریر رفته و روزه دوماه باشد قبل الفلان علی الف درهم عرفا و الله که در توبه و تائب
مست اینست پس هر که رفته مومن این بد که اگر از ابر و وجه کفرت نکند و پس بر وی است روزه و تائب
دوماه یا بی غیر فضل او و غیر آنکه در میان دوماه روزی غیر روزه نگذرد و توبه کشته او توبه کرد
که باشد از فضل خدای و توفیق او بود یا گویند قبول کند خدای توبه و یا بقول کردن که کاین ارفا
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا **بجمله نیک است** اینست که در توبه و تائب
بر سه توان دانند عهد و خط در کشتن بروی پوشیده من تلقین اخبر اعلی و تفسیر رفته و تائب
هم حکمت محکم و منوط و حکام حکام او مربوط است **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدِلًا**
فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا **روایت کرده اند در تفسیر این حدیث**
برادر قتل است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ازین قصه علم داد پیغمبر شرف ازین خبر بدید و تائب
البحار فرستاد گفت اینست که اسلام فریاد و بگو اگر شما بقاتل این غلدارید و بار برید و بگو
بسیارید تا بزیج شریع قصاص کند و اگر توفیق یابد دم عفونند و اگر قاتل او را نمیدانند بگویند
که در قتل مقتول مذکور سینه چون قمری مذکور فریاد پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسانید و تائب
روشن کرد اینست که فی النبی و اطاعت منادند بکف ریع و اطاعت زبان کشانند و بزد و او را
دیت قتل مذکور دارند برادر او دیت سته با قمری که فرستاده پیغمبر بود
میدید سید بود و سوخته شیطان با کشتن دیت کشتن قمری مذکور بر
کرد و دیتان چون رضادای برانق مبرادر کشتن دیت زیاده بر و نه کشی و تائب
شیطان در و انز کرد قمری را کشت و از دیت مرده کشت با بفت کشت او را و تائب
شده این است در شان او فرود آمد **سوال** هر که بکشد مومنی یا باغی در میان که متهم باشد یعنی قاتل
بود جزا و است که او را در دوزخ در آید و آتش مبارک **جواب** در دوزخ هر که
بود عموما این است موافق مذمت معترف که میشود که اینست که کینه و تائب

می پندارند **اینست** صاحب کینه کینه را چون قاتل عهد در آید یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص
فی القتل مومن خوانده و در آیت فمضی غنی که مناجیه است قاتل عهد یا ولید و مقتول چون اسلام آید
کرد و در آیت و ان تلیت ان من المومنین اقتلوا باعی ما که صاحب کینه است مومن خوانده و در عهد
ایده و عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم مسلمانی را کشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مقتول را کشت
فی العقوب یعنی ترا بقتل در عقوبت او کشت لا باز کشت ما که فی الدیه قال لایغنی ترا عنی و دیت است
کشت لا در دست باز اعدا دیت میکرد و او لا میگفت اخذ دیت بزل کرد پیغمبر قتل را بر مردم تائب
نه و در این نیز دلیل است که قاتل عله کاین نیست جدا کفیل عهد موجب کفوری پیغمبر صلی الله علیه و سلم
تا تائب کینه مایه تائب دیت فرمود تائب یا ایمان نیز فرمودی چون تائب نشد که تائب کینه از
ایان بیرون نیاید و کافر میکرد و چاره دیت که غلدار یا مجرای او طول ملت دارند بر طوق خلد غیر
مسببند لیکن مقصود از استعمال این مجاز تائب بود و مطلوب ذکر طول دیت بلفظ غل و غلبه
باشد و تواند بود که حکم غلدار معینه بصورت احتمال و استحقاق بود که تخیل و تخی که کینه کا و بود
و کافر مستوجب خود در نماند و امام زاهد رحمه الله قبل از تادیب میبکشد معنی کلام و تائب
سومناست و او را تائب میگوید اگر کال غلدار مومن در نماند و از تادیب لیکن برین احتمال سعیت و از تادیب
بر خود در نماند کانی بود جزا قتل از ان قتل است مذکور نباشد و سوت این رای بای جزا قتل است
این مجاز است که اگر غلدار در جهنم جزا ارتداد دارند و اعدا کلم خدا با عظیم منقشه و عید
نشد بیان و عید خدا بقتل پندارند و امام زاهد رحمه الله علیه چاره دیگر نیز گفته که جزا و تائب
فلا تمانع بین فیها مات برای است که لایق قاتل عمل بود و سوا که قاتل مذکور است یا ان باز
باید و با بالفعل رسد و منافی صفت سلام بود و چنانچه با شاه کس را گویند کاری که تائب
نماند یا بسلاسل و غلال است اگر مال از ان حضرت را بکشیم و در سلاسل
نَخِيبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
نَخِيبُ عطف است بر جزا و جهنم خالدا فیها از باب عطف فعلیه بر کینه **عین** عین بود

بر مسلمان که دست اسلام و طبع شبهه گرفت از بجهت قتل مذکور قتل عمد باشد و از بجهت بر مسلمان
مقتول در دار اخرت و کثرت اوار مسلمان و ملتقی شدن بکوه بکوه پستند از غرض بر مسلمان
بود که کلام را اعتقاد و میگوید بیکدیگر اظهار ایمان نکرده بپناه از کشتن میگوید برین شبهه قتل با غیر
مقتول خطای میگوید بیکدیگر از اعتقاد بجهت با اعتبار حجتی عمل نکرده کار داشت و مستحق جزا
طریق انجمله مفضل است قتل خطا باشد باعتبار و قتل عمد بود از جمله مؤثرین باشد بجهت
میراث و عطف بر مؤمنان سابق نکرده مفضل کرد بغير عطف او و لا یستوی
القاعدون من المؤمنین غیر اولى الضمیر و
المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم
الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القعدین
و سرجه غیر اولى الضمیر هر سه غایب رفع و لغیب و جرح خوانند و بر رفع بدل از کثرت مؤمنان
شدند و تخریص مفت المؤمنین دانند درجه تهمین است از نسبت وقوعی فی فضل الله است بر این
فضل الله تعلیل است بر لغی استوار اثبات تفاوت میان مجاهدان و قاعدان دلیل است و جرح
سجده چون آخرین الی قوله سبط ثابت او ایاتی که بالاتر از آن است ذکر میارود و در بعضی
ذکر جرحی بدان و ذکر عدم استوفا عدان بالاین بر سبیل است و جواب است
روی نمود چون اینکلام با آن کدام از روی معنی متصل بود اختصار است و در بعضی
آن بالا گفته میان دو کلام متصل واقع باشد اینست برابر است و در بعضی
مها که غیر خداوندانند یعنی غیر کسی که در یازمانند از جهاد و در بعضی
یا بطن یا بیجهاد یعنی دیگر متباینانند و مجاهدان یعنی خداوندان و بعضی
نویسند در راه فدا و اظهار دین و اسلام و اعلای کلمه علی بعضی سابق عدان و بعضی
و استوفا باشد زیرا که فضل داده است فی را که جهاد میکند بعضی از خویش و بعضی
رضای ترش است از قاتلها و از ماندگان از جهاد و غرادر و جهاد نیست

است و مرتبه که مجاهدان بجهت و کلا و عدا الله الحسنى و فضل الله
المجاهدين علی القاعدین اجر عظیم و مرجب
منذی مغفرة و رحمة کلام مفعول اول است و عدا الله الحسنى مفعول دوم است
در بیان افاضت استای کل فریق القاعدین و المجاهدین و عدا الله الحسنى در باب استوفا
فریق بدل است از اجر عظیم و اجر عظیم مفعول مطلق است من فضل الله از باب خبریه سوطا مفعول
است بضمین و عطف هم اجر عظیم است اینست فضل داده است عدای مجاهدان بر قاعدان یا بر
ظلم و باطنی فیم یا کوئید تفضیل کرد مجاهدان را و عطا کرد ایشان را اجر عظیم و ثوابی فیم گفته اند
برق عدا الله در وجه فضل باشد از درجه تهمین است از نسبت وقوعی فی فضل الله است بر این
راه بود و کان الله غفوراً رحیماء انجمله بدل است اینست
عدای آنرا که تفسیر است ظلم یا آمرزد دریم است مواهیم عطا یا بخشه حال و رایت مذکور فضل
بجهدان برق عدان یکبار یکبار در جهاد ذکر کرد و بار دیگر تفضیل در باب است و درجه مذکور کلام است
در باب سطر و کلام اند و مفضل بر جهاد میکنند و مفضل بر جهاد میکنند **و در فضل الله المجاهدین**
باموالهم و انفسهم غایب عدان بر حکم قاعده المعرفه اذا عرفت معرفه کانت التامین الاوای
عدان غیر اولى الضمیر باشد عدان اولی الفرقة و اللفظ بودند و مراد از وجه تسمیه و وجه
مذکور است و وجه تسمیه غنم جهاد بر نسبت مجاهدان دارند و در باب سطر یعنی جمع بر نسبت
بجهدان بحسب تفاوت مراتب ایشان معهود بیند که بجهت سبب ذکر از که در وجود الله کیفیت
و کثرت جهاد و کار و کاران واقع شده میبایست خواهد بود و در بعضی جهاد مال بر نسبت
گفت و معهود می خواهد نمود و **و کلاماً از درجه تهمین است از نسبت وقوعی فی فضل الله است بر این**
او در باب سطر و کلام اند و مفضل بر جهاد میکنند و مفضل بر جهاد میکنند **و در فضل الله المجاهدین**
باموالهم و انفسهم غایب عدان بر حکم قاعده المعرفه اذا عرفت معرفه کانت التامین الاوای
عدان غیر اولى الضمیر باشد عدان اولی الفرقة و اللفظ بودند و مراد از وجه تسمیه و وجه
مذکور است و وجه تسمیه غنم جهاد بر نسبت مجاهدان دارند و در باب سطر یعنی جمع بر نسبت
بجهدان بحسب تفاوت مراتب ایشان معهود بیند که بجهت سبب ذکر از که در وجود الله کیفیت
و کثرت جهاد و کار و کاران واقع شده میبایست خواهد بود و در بعضی جهاد مال بر نسبت
گفت و معهود می خواهد نمود و **و کلاماً از درجه تهمین است از نسبت وقوعی فی فضل الله است بر این**

فلقم ضمیر لیاخذ و ایر طایفه مفصله است چه جمله سلام چون تنع و زوین و مانند آن من و صلوته بنوع
طایفه بر غیر مسلمیه برابر عد و یا ایستند برین وجه در افتد سلام اشکال بود و صاحب کتابش بوضع مقرر
تحفظ کرد و گفته و سقط و حفظ را گفته بپنداشته تعلقی اند بر و وجه بر شرح بود چه سلمان و ملا و غیر
با هر قول که رند بوی بنیادند و غالب شمارند در موضعین رند افکار خشیه از این نماند و نیز
استیوار بر وجه سقط و حفظ و جور و شیار و احتیاط پندارند و کاسی و اعطاف است و شرطی از آن
فینهم فاقتم لم الصلوته فلقم و خطایه و با و کم ریغایم راست و بیغایم در وقت بازگشتن از
ایرادینند جمع باعتبار مکان که پیش ازین بیغایم با جماعت بود یا باعتبار یوال این بیغایم
طایفه دوم جماعت وی خواهد نمود و وقت غطف است بر فلیک و نواظم و یا یکم فنیس و عطف
بر فنیس و لیاخذ و اعذر هم عطف است بر فلیصلوا و شرطیه و اذ اکت فینهم غطف است بر آن
شرطیه و اذ اعز بتم فی الاصل کرده اند بیغایم بر مسلمی و عیبه و کم در قتل بود و نیز بیغایم
لشکر گزار و منکران و بیدند ایشان شدند چرا درین وقت حمل کردند و در هنگام نماز بران
نیاید و بیغایم از این گفته بپندارین نماز دیگر است که این نماز از پیران و فقیهان
محبوب تر است آنرا نیز ایشان ادا خواهند کرد و مبادات آن محله خواهیم آورد و این است
خوف نزل گفت و حکم آن بسیار پیوسته است اینست و چون باشد توانی محمد بسیار بیغایم
که اقامت کنی نماز اولایان پس بگو یا ایستد طایفه از این که با تو نماز و طایفه دیگر
از تو و گوید و طایفه دیگر که برابر دشمنان آن اند و نماز بیکبار و نماز خویش را بر طایفه علیه
سجده کنند و رکعت بیغایم سجده کردند پس گوید و طایفه که یک رکعت کردند و نماز بیکبار
بایستند و اگر بایستد طایفه دیگر که نماز نکرده اند پس تو در رکعت که باقی مانده است بایستد که سجده
بایستد و دو سجده و قعه آخری از سلام بگو و تمام نماز خویش را بگو و بوقت سلام بگو
بیشتر بودند با دشمن برابر شوند و گویند خداوند خویش یعنی زده و بسیار بود و بگو
و سلام خویش را چون تنع و زوین که بدان که ما بپنداشتم که طایفه ایستند که پیش ازین

و برابر می باشد و می نمود پس آید نماز لاحقانه بپرات تمام کند سلام و در برابر عد و یا ایستد طایفه
مسوقان پیش آید نماز مسوقان بپرات تمام کنند سلام گویند صورت صلوته خوف از ابو سفینه
رحمه الله بر بچله روی است و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از بیغایم بر مسلمی و سلم صلوته خوف
برین صورت **روایت** کرده اند و نزد یک امام مالک و امام شافعی صلوته خوف بر صورتی دیگر است و آن
که امام طایفه اولی بیک رکعت بگذارد و بعد در ادا باقی ارکان توقف کند تا آنکه طایفه اولی بیک رکعت
را تمام کند و سلام گویند بر و زوین روی دشمن بایستد بعد طایفه دیگر که نماز نکرده بر دشمن
ایستد و بپندارند با امام اقتدا کنند امام بایستد بیک رکعت باقی نشیند و سلام گوید آن رکعت
و بر سر بقیه نماز بپرات بگذارد یعنی بیغایم چون سهیل و غیر او برین و گفته اند لیکون ظاهر
که بپرات صورتی که بیغایم اختیار کرده و حدیثی فعل الامام اما مالک غایبه فلا تکلفوا
علیه و افاق ایستد است چه در صورت که مالک و شافعی اختیار کرده اند یعنی لغت امام و بیغایم را از می
امام حکم حدیث منی غایت بر قول امام مالک و امام شافعی از فدا سجد و افاق ادا صلوا ادا بایستد
و اگر دشمنی که سجده است و ادا تکمل بر وجه مجاز برسل بایستد زیرا که آن طایفه دوم بعد
از نماز از این بودند بعد سجده ایستد آن باشد و بدانکه نزد یک امام ابو یوسف صلوته خوف
تعبیه است بحال حضور بیغایم بر دلیل و اذ اکت فینهم فاقتم لم الصلوته چه نزد یک امام و سرعت صلوته
بپندارند اما فضیلت امامت بیغایم بر غیر حضور بیغایم بر صلوته خوف شروع نیست چون حاضر باشد
بر طایفه امام تمام نماز بگذارد و نزد یک امام عظمی الله عنه و اذ اکت فینهم فاقتم لم الصلوته بپندارند
بن صلوته و امامت در آن بنفس خود کند و بدلا لالت و حق هر امامی که اجتماع قوم بر و مطلوب افتد
نزدیک بیغایم غلت برای شریعت صلوته خوف اقامت نماز را برای محله قوم تجزیه واحد بود در برابر
این حالت موجود شود و حق این صلوته خوف شروع افتد چه امامان دیگر توان از حضرت بیغایم
است این حکم امامت بر و زوین و اگر انیمفی مطلوب نیست بلکه مطلوب افتد که بیغایم
صلوته خوف شروع بپندارند بیغایم و بعدی دیگر یکسان بود **و قال**

الیک کتاب بالحق نیندازند **وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا** عطف است
جمله خبریه سابقه که از روی معنی است بیه طلبه است چه لازم در تکمیل لام که است و او بر سر است
بسیار منقوض و کلام طلب حکم بحق نماید چنانکه گفت احکم بن السیر به یک صده و الاکثر من غیر
اینست و مبانی از جهت فانیان یعنی کاس نیکه مال مردمان چنانست کنند و کما فی بعضی از
منکر شوند و تبری و زیند خود را متعلق بجایه دینت سازند و تحت دردی بر دیگری اندازند و
اعتی و دل هر سلام و عریه و عوی دینت از این خصم باشد و دل چندان اینست
بخصوصت بخراش **وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ** عطف است بر **وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا** اینست
بخواه از خدای از خصم کردن که از توافقت و از حبه کسی که دردی کرد و دیگری نه **إِنَّ اللَّهَ**
كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا اینجمله تزییل است و چون جمله ان الله کان غفورا
از ان الله یغفر لک بذل الفصح و جمله را استغفر الله برضمون اینجمله باعتبار معنی کافی است و در حبه
ماوی تا کیده جبار بیاید نمود اینست بر سر خدای است آمرزنده خطا نماید و بخشنده است
وَلَا يَجَادِلُ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ أَنفُسَهُمُ اللَّهُ
لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَنَا أَنِيمًا اینجمله عطف است بر **وَلَا يَجَادِلُ**
لا یحب که کان خوان اینها تزییل است تا کیده و از حبه تقدیم ملوح مشاء به حال و در این
انفسهم ملوح است بر یکایم نمی سپرد و دسامع را سیل از ان می بیند و تقدیم ملوح
سایل کرد و جمله را موکه آورد و اینست مجادله بگویند و بجای صحت است
حلاف میداند و بری از حیانت میخوانند کینا بزه کاری میشوند و از آن که نمی
با آن غیر میکنند بر سر خدای دوست ندارد کسی که است حیانت کند و از ده که شوند
بست خدای اصل حیانت او است ندارد و خوان که صیغه مبالغه است بیه و میسر است
مبالغه است تعریف است از نیک طبع که این است در شان او و دوست خوان بود مبالغه و بخت
و است برانست خوانند از روی اسوخته بسیار است که می شود تقدیم است سابقه

نمیشود انتقام حکم با انتقام قید مذکور عقیده خود و نظیر این در تعریف آیت و ما یک لفظی است
لا یفرحون اذ نالت مراحمهم قوما و لیسریا زینا و اینها **لَا يَسْتَعْتِفُونَ**
مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَغْفِرُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ مَعَهُمْ از
يَلْبِثُونَ مَا يُكْذِبُ مِنَ الْقَوْلِ اینجمله حال است از منکران خوان اینها صحران
و بنظر دینی من است و افراد کان خوان لفظ بلفظ است و او معهم حال است از لا یستغفرون من الله
از یستغفرون غلظت نظیر مستقر یعنی معهم اینست بر بر خود را از مردمان پنهان میکند و خود را در
و ندیده و فروری افکند و بدین پوشیده نماید و کوشیده تها قضیه از خدای می پوشند و حال
که یو علم و قدرت یار است عالم هر سال نماند و در ان احکام که ثبت میکنند می اندیشند و از
دعوی تبرکات و بر روی بردارند و تدبیر میسازند و پیدا آرند و جزئی را از کفایت که خدای را
خشنود و پیدا آوردن را نمی نشود و **كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا**
اینجمله تزییل است اینست است خدای بعلم و قدرت محیط بعمل است یعنی عالم است و احوال
آنکه ما و پنهان همه خبر میداند و سر او آن دادن تواند **هَآأَنْتُمْ هُوَ لَا جَادِلُ**
عَنْكُمْ فِي الْحَقِّ وَالذِّنْيَانِ مجادل الله عنهم يوم
الْقِيَامَةِ أَمْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا اتم مبتدا است و لا و خبر مبتدیه
بهرای تینیه است با اتم حال است معنی است بر طریق بدیع شتی یا مولات است یعنی بر
لین رسول بود و جادتم صلوات و موصول بحمله خبر مبتدیه است من یوال الله استقامه نکات
فما یستقام یعنی من است و علیهم متعلق است بیکایم اینست و است جمله است سابقه و خبر
علیه السلام را نمی بود از مجادله فانیان و این آیه است از مجادله از مبهت سایر کلمات است
المنش را بدینهمانانیند که از جهت فانیان مجادله کردند پس خدای از مجادله فانیان در در قیامت
مجادله خواهد کرد و چون خدای این ترا خواهد گرفت و در ان اعمال عفو است افعال خواهد آورد بلکه
بست خواهد بود و یک از جهت فانیان عامی و نکات برانست و **مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا**

اَوْ يَظْلِمَ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرَ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهُ غَفُوًّا رَحِيْمًا
 در آيت سابقه بيان حضرت انكار معصيت و اخفا و ان بر مجاز در ان نوطاين است در شان حضرت
 اقرار كنه و استغفار از ان روى نموده از جهت اين مناسبت فصل كرد با حرف عطف و در اين
 هر كه بگردد پس انان بشمار نمود و بخواهد انرا شش شتايد هر كنه خدا بر او نازل شود
 سوارى كند ان ستم بر نفس خویش بود و ستم بر نفس خویش باشد عطف كنى بر يكى از اينها
 صحت آن چه نوع روى نمى آيد **میان اینان بقدر متعلق فاعلت مغیره است** و از ان
 برای زبان و يکى مراد دارند و از انى عمل يدي برای زبان نفس خویش بنابر ان اول كنه مغیره
 و از انى كنه كبر و بهر دو متعلق استغفار دانسته و اين بر دو قول معتبر بود و كنه از ان
 مجوز و كنه مغیره است استغفار محتاج بماند **وَمَنْ يَكْسِبْ ثَمَنًا فَاَنْتَا**
يَكْسِبْهُ عَلَى نَفْسِهِ اين شرطيه عطف است بر شرطيه سابقه **مَنْ** است و هر كه
 كسب كند از زبان نفس خود مى پذيرد و **كَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا** عزيمت
 است اينست و استغفار از ان همه كنه استوار در كنه و كردار همه جزو انست و هر كه
 بايد و نذر تواند **وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً اَوْ اِثْمًا فَليَعْلَمْ**
بِي نِيًّا فَعَدِ اخْتِمَالُ بَهْتَانَا **اِنَّ اَمَامَنَا** **سَابِقَةً** اينست و هر كه كنه را بفرض كند يا بقصد كند كنه است و ان كنه سوارى
 افندي معنی است آن كسى كه كنه كه بر دلست شمارد و نهمت است و در ان
 بر مى نيزد چنانچه طعمه درى خویش را مى دود و او را در نهمت نابود و او را پس بر نهمت
 كردن و نذر و هر كه بر خویش بماند بماند و نهمت و افترائى غيظه به او نازل شود و كنه خود
 بر ديگرى بر نهمت و عمل خویش بر ديگرى اندارد و او را بى حريمى متعلق است و نهمت سوارى
 صغيره و انم معنی كنه كه بر و دارند و نهمت معنی همانچه كه در نهمت است و نهمت
 چنانچه تير و مجور را بخان بود و كنه كه نهمت است و نهمت معنی همانچه كه در نهمت است و نهمت

و ان در آرد و ان مانند نهم مجاور و سهام است و نهمت و نهمت و نهمت و نهمت و نهمت و نهمت
وَمَنْ يَكْسِبْ ثَمَنًا فَاَنْتَا يَكْسِبْهُ عَلَى نَفْسِهِ اينست و هر كه كنه را بفرض كند يا بقصد كند كنه است و ان كنه سوارى
 افندي معنی است آن كسى كه كنه كه بر دلست شمارد و نهمت است و در ان
 بر مى نيزد چنانچه طعمه درى خویش را مى دود و او را در نهمت نابود و او را پس بر نهمت
 كردن و نذر و هر كه بر خویش بماند بماند و نهمت و افترائى غيظه به او نازل شود و كنه خود
 بر ديگرى بر نهمت و عمل خویش بر ديگرى اندارد و او را بى حريمى متعلق است و نهمت سوارى
 صغيره و انم معنی كنه كه بر و دارند و نهمت معنی همانچه كه در نهمت است و نهمت
 چنانچه تير و مجور را بخان بود و كنه كه نهمت است و نهمت معنی همانچه كه در نهمت است و نهمت

وکاری کنیده است و بدانکه در تفسیر آورده مراد از معروف قرض است که قرض نیز بمعنی قرض
بود و اگر او یا صدقه من سبب باشد بکس قرض دادن را بهتر از صدقه دانند که در غرض است که بکس
است بدو حاصل نمایند و بفرستند که سبب است او بکس بدهد براندازد که بود و بفرستند
صدقه رساند و مال در مقام طلب باقی ماند بعضی از صدق واجب مراد گویند و از معروف قرض نیز
و در حدیث است که این اوم کلمه علیها لا اله الا ما کان من افسر معروف و انمی غرض منکر از سبب کلام
ادبی هم زبان است نفع او نیست بکلامی که قرض امر معروف یا تنبی منکر بود یا ذکر غرض و یا ذکر
فوق است لغاوه باشد زیرا که خراسان سه نوع کلام معصیت یا مباح بود و در معصیت بزرگای است
نفوذ ثبوت زبانه است و کرده اند که مردی پیش سفیان بن عقیل ایچینت سبب است
و در آنرا از پیغمبر عیسی بنیشت سفیان بنی عقیل موافق ایچینت است یا غیره که در این
نقد قضا و معروف او اصلاح بن النکس و سوره و العصران الا ان لفظی خسر الا ان لفظی خسر
الصلوات آخر سوره ذکر کرد و برای قیاس معقول حدیث مذکور نظم فراتراحت است و من
تَفْعَلْ ذَلِكَ اتَّبِعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
و هر که بکند کارند کور را یعنی را کشتن در خیرات مذکور از جمله مبتدیان و در این
پس انجام بدیم و را اجر عظیم و توالی فیم فی الله السلام اما الاعمال البیات و بر فیه
غایب غیر عاید است بر خوشی و نفع است پس سراجی بدین و برقرات و التفت
مشک و التفت فیه و قوه عظیم است با سواد سوی خویش انجمله نیز است
را کشتن یا بر فاعل امر بود و ظاهر است همچنین بر تفسیری که است بر سواد بود و
موجب نیز تبه فعل او بر طریق اول خبر بود و خبریت فعل سواد کور با تبه و در سواد
بود انجمله غایب غیبی و یا تبه تامل است و التفت تیریل است و من تشارف
الرَّسُولُ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَكْفِي عَنْهُ

سَبِيلَ الْمُؤْمِنِينَ تَتَوَلَّىٰ كِبَاسَاتُكَ وَأَنْصَلِيهِمْ حِمْلَهُمْ
الرسول ان عطف است بر من کی خطبه او انما الایه و مغررانی که در بین نه میان دو کلام متصل
نه نیست اینست و هر که بغیر از بس انکاه نه مراد ماه راست و معلوم شد مراد این نوعی
نمود و غیره پس روی کند یعنی بر غیر خبری که هم مومنان برانند اتفاق آنرا نمی بیند و در غیر
مومنان متابعت کند روی او را اینهم او را در آخرت سوی کسی که آنرا دوست داشته و بپایم در آخرت
برکای که محبوب نباشد است که کفر و عصیان مخالفت بغیر مومنان او را عقوبت آن کتبه و در این
و او را در دفع در آیم و در مارا بنماید و بر آیم **وَسَاءَتْ مَحِيرًا** **انجمله تیریل**
غیر ساءت بر جنب است **عینه** اینست و در دفع جای بازگشتن بدست چه غلبه ای بدست سوال را
را نفعال فیه است فاعل او ذواللام باضافه سوی را الذام یا جنبه سبب مفروضه و موصوفه بود است
سوی غیر جنبه بر طریق نه نیست چگونه روا باشد **جواب** تواند بود ساء که از افعال دم بود و محویش
نقد و باشد و ما تفرقت است از دست و پس و سیر و می آید حکم او به سائر افعال منفرد باشد و ساء
که در جمله ساء است **تیریل** این قبل بود قاعده بودن ذواللام و غیره ساء سوی و سلام و غیره سبب وارد
نمود و **آیت** کرده اند این آیت در شان طبع ساق نازل شد و در تفسیر او فرود آمد و بعد ظهور تفرقه
که بکار بسته ای نیر دل برزدی آورده و همین کار احتیاط کرده و بر واتی در حفره دیوار سنگی
نمود و در کف قمار کشت و بقضیه و رسوائی پوست اهل کما از جمله انگار و بدینان پوسته بود کشته
در مانند کان دیگران در کشتن او را فیه کشته تو برع کردند و ایا قافله شام برون آوردند از قافل
پیزی در فیه در محاسن بدست آوردند سنگ را کردند و در فیه سواد و شتری موصوفه بود برای
آن می نمود و در شتر دید جویند کران زد که بدان حدیث است **عینه** بعد گویند که روی قریش از بدین
اند مسلمان نه ندانند تر شده و بلکه فرستند بین آیه و در این فرود آمد و در ساء کشته
نازنده هر چند که این و موردی مخصوص وارد شد و معنی لغت بغیر مومنان بود و در پوسته ناله
عادت تمنا و ال بر مخالفتی بود و تخم مرشاقه نه تیریل است **عینه** ریه کرام و اجله عظام برای محبت

روی خواهر نمود جمله لایک علیها لیسوا و در آن ذکر کافران معترضا و در بی گوییدن منیر
کسی سیدی و اذن بشکایت از تعدی بر وجه غرض ذکر کردن در ضمن آن گوییدن منیر در ذکر
مسئله حاصل شود و معذور داشتن مومن در شکایت تعدی ایشان ثابت گردیده است
غرض اصل اشکارا کردن بدی که دست ندارد چنان کفار در دین و دنیا زکار باشند بر تنوی کفر
و بر روی از و فتنه غیر دست حق و عیدان الین مومن ان اشبع الفتنه فی الدین امنوا فعدوا
فی الدنیا و الاخرة سازد و در ورطه نادید و تقریر حکام انما در نه الطیله ذکر بدی که اشکارا
تقصیر علی است که خلق نبسته و در دل خلق محمول دشمنی بودند مگر جز آنکه مظلوم بود و ظالم
معدی با وی شده باشد یا گویند یک مظلومی که شکایتان سیدی و حکایت از بدی ظالمان کند و ظالم
و استعانت و ظفر در دیانت و نهادت بود و دید کردن و اذیت و بلا فواست بر سر آرد و منور
و دلم نبود و بطنه غیر حق مظلوم است مکافات نسبت نیز جانزدانند و این را از باب دفع اوی
منع در جفا خوانند بنظر طائفه که نسبتی موجب عدو باشد و زیادت برستم با وی بود و در حدیث است
ما قوا فعل السادی حتی بعدی المظلوم در کتب فقه آمده از اسوت الفیاض و غیره
مکافات رستم جانزدوی صحت تعدی بر آن پس روی نمودی جواب تقریر مذکور از جهت صحت
مکافات آمده با اعتبار از وی و مکافات در جفا و یکدیگر متوجه نشد و این بر موجب است
مذاق حکم صمد و در بود پس لازم آید از مظلوم جبر بر مجبور است باشد و جبر سیدی مظلوم باطل است
الباب در جبر و اجابت نه در جبر استجاب جواب نفی محبت در عروت خاصه در این باب است
کل انیم اسامی بعضی بود بعضی بعدی علیها لیسوا و الاظهر من ظلم فی ان بعضی مدعی جبر است
و کان الله سمیعا علیماء **بجمله تدبیر است** اینست و نهت عدای شما
یا اینکه بگوید بنمود و دانست ازینکه کسی بدی و نیک کند بداند ان تبا و اخیرا
ان تحقوا او تعقوا عن سوء عیقات الله کان عسوا قدیرا
ان تبدوا و ان تملی است تعدی بر آن فان الله کان عفو قدیرا تعقیب از بدی و نیک است ای آن

خیرا و تحفه ان تعلوا عن سوء یعف عنکم لان الله کان عفوا عقیبا و چون تحقیق عفو بر همه است
در استقام بود ذکر تدبیر برای دفع این و هم بر وجه تکمیل وی نمود مظلوم با ظالم معامله انواع است
شکایت از ظلم و انقیاد از حکم و طاعت حکم دوم بر حکم و عفت غریب است که یعقوب بنش آمدن و در مومن ظلم و تعدی
بنمودن سیم بر حکم حسن الاضراس و الیک ایضان بنش آمدن و بقایله بدی یکی کردن چنانچه قایل کو
کردن نیک است اما که حق با بدیها گردیده گردیده و بدی نیکوین نیکم چون در است با بدی نیکوین
و حکایت از بدی و بدی عین شکایت از ظلم و تعدی است باذن و اجابت ذکر کرد و آنرا از جهت
و زیادت بر او آورد سماع منتظر بیان مرتبه دیگر گشت در جمله ذکر آن بر وجه استقامت است
بنت اگر نیک از حق سیدی کنند یا نیک از حق منان آید یا اگر نیک کنند سیدی شش نیاید از بدی کنند
صورت عفو در اینست نه خدای شمار اینکی و هر بدیها شش عفو کند زیرا که خدای مت عفو کننده
بندت خویش تو است **انه ان الذین یکفرون بالله و رسله و**
یبدون ان یفترکوا بین الله و رسله و یقولون
نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یبدون ان یتخذوا
بین ذلالت سبیلا او لکم الم کافرون **حقا** جمله یکفر و ان الله
در جمله عطف است سید الذین است موصول با جمله است و اولیک رفوع المل را بد است همه مثل
است کافران و غیره است جمله خبران است حق معذرت بر فعل مذکور و نقد بر حق نه القول حقای
نست ثبوت از باب زید اقام حقا آمده تو کید مومن جمله باقی شده و چون در آیت ان المنافقین ذکر کرد
لا یخلف الذین و ذکر من نقان کرد و در تن این در بیان آورد و بدی است که سماع حکم بیان که و ان
که هر کفر خود را می پوشانند و در میان هر دو مکان می کشند و منتظر گشت و از حال ایشان مسامت است
بیان حکم ایشان جهت نشان موالا و الکفرین الجاهلین غیر المنافقین گفته این آیه برای بیان استقامت
در حکم این ترا بر وجه تاکید ذکر کرد و کافران انواع آن بعضی کافرانه بخدای و بعضی بر ضد استقامت
آیه و منکران که هر یک عالم را قید گویند و منتفع از مومن دانند قایل بود و الله اشهد و در این

الف دهن وند و منکران که قایل بود بحدایت صانع نشوند و در توحید خالق نروند این سه در اول مرتبه
قایل نمایند این بخدا و پیغمبران خدا کافر اند و بعضی قایل بصانع و آنکه باشند و بعضی پیغمبران
نیزند و بنسبت این قایل نشوند و بگویند که اگر خدا نمی آید عقل از کجی او مردود شود و اگر عقل
عقل از عقل کنایه بود این نیز ظاهراً درست محل استبعاد است زیرا چه تنگنیت بآن عقل از عقل
محتاج سوی انبیا و انبیا بود و آنچه عقل در ادراک شغیت دیدن و رنج کشیدن صحت دارد و آنچه
سبب اولت آسانی در دلها آرد و بعضی کافران در ایمان پیغمبران فرق میکنند چون ما که
بعضی پیغمبران ایمان می آرند و بعضی نه آرند جهودان ایمان بوسی آرند و از غیر و غیر
و ترسانان بوسی بگرد و رسالت موسی و محمد را کافر شوند اینست بدترین آنکه بفرمود
او کفر می ورزند بخدای و رسول خدای میگویند و این در شان دهریه و منکران است که در
قدیم میگویند و قایل بصانع عالم نه اند و منکران ایمان بود بحدایت خداوند و در اول مرتبه
و بنسبت این پیغمبر رسول و بنی میگویند و ندانند که میخواهند که فرق کنند و جدائی افکنند میان
و ایمان به پیغمبران بدین که ایمان بخدای آرند و هیچ پیغمبری ندارند بنسبت میگویند و بر آن
وجود آفریننده جهان و منکر اند بر جمیع پیغمبران و آنکه میگویند بعضی پیغمبران آید
بعضی تصدیق ندارند چنانچه اهل کتاب میخوانند و میگویند میان ایمان و کفر می گویند میان
بود و کفر بعضی باشند و نمیدانند که میان کفر و اسلام راهی دیگر نبود و است ثابتند میان
کفر و زیدند یکدیگر حکمی از احکام پیغمبران منکر کنند که فرستاده نبوت
یک کفر چه ایمان بعضی پیغمبران ایمان حاصل نشود اینان بحسب پیغمبران ندارند و پیغمبران
تصدیق ندارند از کفر از همین بمرود و کفر ایمان ظاهر نشود و درست است این قول درست است
نابست شد و اخذنا الکافرین عذاباً مهيئاً اجماعاً ثابت
موضع مقرر از تصریح طاعت اینست و ساخته گردید ایم برای کافران عذاب خوار کننده در
و نواران افکنند و الذین آمنوا بالله و لم يسئروا لغيره و این

احَدٌ مِنْهُمْ اَوْ لِيَاكَ سَوِّفَ يُؤْتِيهِمْ اُجُورَهُمْ وَتَنِمُّ بِصِفَتِهِمْ
 و بصیغه فاعیل خوانند و معنی بر حسب آن دانند و متصل با صید مرفوع المحل برابت است جمله اولیک سو
 تو نیم اوجیم خبر متباد است چون در جمله و یقولون نوضیح بعض ذکر اهل کتاب که روایت ترا از کتب یا
 بعض مفسران دارند و در نزد کافران در آورده و جمله ای که اهل الکتاب به پیشتر خوانده اند
 که نیز ذکر اهل کتاب است جمله و الذین یلقون الایة را در آیت و ذکر اهل کتاب به معترضه دارند و اعتراف
 او برای مدح مومنان نیارند اینست آنکه ایمان آورده اند بخدا و جمله فرستادگان خدا فرق
 در دو میان مفسران ساری هم بدین است ترا انا و الهان از نعیم هذان و کان الله
 غفوراً رحیماً انجاء نبیل است اینست و است خدای آفرنده که عظایا امر و کثرت
 که عظایا بحث سالت اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتاباً
 من السماء فقد سألوا موسی الیوم من ذلک
 فقالوا اننا لله جهره تنزل بر صیغه مضارع معرون از باب یفعل و فاعل خدا
 معنی بر حسب آن دانند و دانسته کرده اند که بعضی اهل کتاب فرود آمدن کتاب در آسمان یکبار که بسته
 و پنجم برای دیگر آمده و لا انزل علیه القرآن جمله واحد گفتند بعضی گویند کعب بن انس و بعضی دیگر
 میگویند که مابندی و نیز ذکر القصیق یکینم یا مکتوب از خدای پیام با عنوان هذا کتاب من الله
 فلان میانی پس با آنرا بخوانیم و معنون آنرا بدانیم چنانکه برای دیگر آمده و این تو مهران قلبک قس
 عینک باقره اگر برای تحقیق حق بصدری بخوانند و در راه تحقیق شتفتند غیب نبوی
 آنکه این درخواست میکردند و درخواستش را آورده خدای عز و جل بر این فرستاد و در
 تحقیق بر این کتاب دی جمله ای که اهل الکتاب به غیر است و نفاعت اهل کتاب به وقت اهل کتاب
 نشان فقد سألوا موسی تعلیل است در جمله و ذلک سیاق کلام مخدوف است ای یساک اهل الکتاب
 تنزل علیکم کتاب من السماء فلا تعزن فقد سألوا موسی اکبر من ذلک جمله فقلوا انما نزلنا من عند ربنا
 من عند سألوا موسی اکبر من ذلک اینست بخوانند از تو اهل کتاب که فرود آمدن کتابی نیست و از

فی الباس، والظفر، که نشسته و در سوره بقره رفته و که از اقام المؤمنین غایتش رضی الله عنهما
 که سه محل در قرآن خطاب است افندیک و المقیمین الصلوة دوم و الصابرون و الشکریون و فرقان
 الذین آمنوا و الذین یأدوا و الصابرون و الشکریون سیوم ان هذا لیس حلال و ابیت و صحت
 که که قواعد نمودن این باخی است قواعد و نحو بخواند علی الخصوص قرات متواتر مکتوب و مصحف
 آن میگویند بیان اید و اقام المؤمنین غایتش رضی الله عنهما خطبه از جهه نوع واقع شود و بی
 در مصحف و لفظ را چگونه ثبت کند و تابعین و تبع تابعین ملغای غیر سلف هم قیود آن جزو نهند
 تجلیه آن را رواست و در اقام المؤمنین غایتش رضی الله عنهما افراست که فصل تجلیه اقام المؤمنین
 رضی الله عنهما خبر واحد و نقل و المقیمین و کتابت او در مصاحف متواتر است خبر واحد و نقل
 نقل و المقیمین و کتابت او در مصاحف متواتر است خبر واحد و معارفه متواتر شود و خبر واحد
 بنود و المؤمنون یا زکوة عطف است بر المؤمنون و یؤمنون و غیرت بیان این باقی است
 جنبه عجبی المنکر و المکر و عجم و کتب برای عمل است بعد از اسخون فی احوال
 یؤمنون یا زکوة و ما انزل من قبلك ذکر عمل کرد و از جمله اعمال صوة و زکوة و اولی که
 صلوة اهل عبادات بدینست زکوة اصل عبادات عالی و عبادات دیگر بدین و من یزک
 ذکر اصل ذکر جمع است بدین صوة مذکور ذکر همه عبادات است بعد از ان و المؤمنون بدین
 کرد که جامع است بهم انواع ایمان را چه ایمان بخدا و صفات و صفات و این خبر است
 خدای و کتابت او و بجا میماند و با اعتبار اضافت مذکور در این خبر است
 باقیه ایمان بکتابت تعلیم بعد تمیض بود بعد از ان و الیوم الآخر برای هر یک از این
 روز جزاء ذکر ختمها است ذکر کرد و ان روز را که روز یکایک با روز یکایک می باشد
 تمیض در میان آورد و یک استبداد و هم استبداد و هم استبداد و هم استبداد و هم استبداد
 مرتب و هم بدین معنی خوانند و معنی آن دانسته و تواند بود که اولیک از این است
 منسوب بفعل محذوف بر غیره و غیره بقدر سنه اولیک است و در سنه دوم

بنابر جمله مذکوره اسمیه با تعجیل غیر متبدا و اول یعنی و اگر اسخون با معطوف است و بود و جمله
 اسخون تا آخر تکمیل است که در جمله سابقه مذمت است اهل کتب و کتب و اسخون این در میان آورد
 سوم است که مراد کتابت بر همین صفت است و در جوید مذمت است بدین است که دفع آن و هم کرد
 جمله با بر سبیل تکمیل آورد **اینست لیکن کتبیکه اسخون در علم اند صاحبان او را که فهمند**
 و یوسف که ایمان آورند بلاجه فرستاده شده است بر توای محمد یعنی قرآن و بدینجه پیش از توای
 زکوة و انزل و نور و جز آن و بیضا میرسد که میقیم صوة بودند و در اقامت صوة عهد می نمودند
 و زکوة دهندگان بخدا و در قیامت ایمان آرند کان یا کونیدک نیکم بقرآن و کتبیکه نشسته ایمان
 بر آید با مقیمان صوة یعنی یا این بیضا میرسد که ایمان و دیگر که نماز بر پای دارند یا کونید محصل
 سکون میان مومنان که نشسته که نماز میکند و اقامت و اقامت نماز دارند باقرینه نماز است
 یزید و ذکر او با این فتنه این ای محمد و بدینست در این نماز اجر عظیم و توانی نشسته **اِنَّا**
اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالْبَنِيِّينَ مِنْ
لَقَدْ وَاَوْحَيْنَا إِلَى اِبْنِ اِهْمَرَ وَاسْمَاعِيلَ وَغُفَّوْرٍ
اَلْاَكْبَاطِ وَعِيسَى وَايُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ
وَسُلَيْمَانَ وَادْنَادَاوُدَ زُرِّيْرًا وَاَرْسَلْنَاكَ قَصَصًا
عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَاَرْسَلْنَاكَ نَقْصَاتٍ مِنْ عِلْمِكَ وَكَلَّمَ
اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا و در باب ضم و اوقع خوانند بضم را مصدر و تفعّل اسم صفت است
 کرده اند چون جودان گفته که آیات متفرقه که می آید و کتابت خدای بخدا یا میخوانیم از تو
 بنابر این گفت جنبه موسی فرود آمده بود فرود آید حی سبانه و تعالایات بسیار در کتابت است
 از او بسیار داریم و جرایم این چنین و او شنید که نشسته و ما انزل الله علی من مرشد که نا بود و
 از اینست گفته این آیت در و اینان نماز است و نظم مذکور بود و بدینست چون بخدا
 و انزل الله تبارک و تعالی گفته بودند در حق بشردان نزول کتابت بر اینست که می نمودند جمله

هم

کلام ترقی ادنی سوی اعلی بود از قبیل قل ان لمن یشکک البیض عنه اللوریر و الا لامیر بک
سیر فضل خواهد ملک بر خواص بشه آید و آن موافق مذکور است نه باید جواب انش
میان اهل سنت و جماعت در باب فضل خواص سیر خواص ملک در فضل مطلق است اما
فضل مقید بعضی را بر بعضی محقق است فرشتگان ابا اعتبار سکونت در عالم علوی و
جسیت بر طافت و خلقت بر لطافت و کمال قدرت و قوت و الشیخ و تامل و در
طاعت و عبادت پروردگار جلیل فضل متحقق است با واقع کسی مخالفت نتواند کرد
و صدق را انکار که نتواند آورد و ترقی سوی اعلی با اعتبار فضل فرشتی بود بابت
فضل مطلق بابت سوال دیگر آنکه از فضل عیب بر افراد فرشتگان ثابت است اما در
مذکور با اعتبار اجتماع این از ثواب است و جازان یکدست عنه الاجتماع مالم یکن عنه
عدم کفوی الجبل خوب دیگر آنکه چون کافران عیب را بر خدا می گفتند و فرشتان
و خضر خدای میدادند و کفر فرشتگان بر وجه تمیم باشد چنانچه گویند فلان لایشکف
المیخ عنه السلطان و لا غیة از باب ترقی از ادنی سوی اعلی می شود و من
تَشْكُف عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَشْكُرُ فَيُخَشِّرُهُمْ
اللَّهُ جَمِيعًا این جمله در مثل است معنی اینست که آید از عبادت نه
استکاف کنند و از پرستش او دم استکبار زنند پس زود بود که مذکور شود
مردمان را سوی حساب گاه خود خشن کنند و مستکفان با فرشتگان قَامَا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
وَيَذَرُهُمْ فِي فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ لَا
يُشْكِنُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
وَلَا يَجِدُوكَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا يَخَفُ

این شرطیه با معطوفات خویش معین مومنان صالح است مستکفان در خشن سوی حساب
نقیم میان مومنان و کافران و معامله بعد از شراکتان و جمله و لا یجدون عطف است
بر فیضی هم و ان خیرت من الذین استنکفوا که مبتدات معمله عطف است بر شرطیه سابقه
سول در جمله و من استنکف عن عبادته و استکبر فی شکرهم الیه جمیعاً استنکفان و استکبر
در خشن مع کد بعد در نقیم مومنان صالح را در آورده مومنان صالح داخل مستکفان نه است
در نقیم مستکفان بگونه در آید جواب صد کلام محمول بر مذکور معطوف در اندیشه
و من استنکف عن عبادته و استکبر فی شکرهم و غیر هم مبتدات نقیم مستقیم آید کمال
روی نماید چنانچه ترکیب مع الامام المذبح فخر لم یخرج علیه کناه و جمله و من یخرج علیه کل
بر محمول بر مذکور گفته اند و از اشکال نقض حجت اند و اگر فاما الذین استنکفوا
عند الصالحات معنی تابوا و آمنوا و عملوا الصالحات بعد استکفانهم و استکبارهم
بود و اما الذین استنکفوا و استکبروا فی عبادتهم غلبا الیهما یعنی و اما الذین و اما الذین
الاستکفان و الاستکبار را نه در نقیم اشکال می شود و سوال وارد نشود معنی
اینست اما از خشن کرده است کان ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس خدای ایشان را
اجرای ایشان تمام و بفضل خویش در توان جبال ایشان نیز آید و اما آنکه از عبادت او
استکفان کردند و از پرستش او استکبار کردند و بران مانند و تائب
نشند پس عذاب کنند ایشان را عذابی دردناک و بسیار و ایشان را بر هم و یک
و نیایند بران خویش و بسته نه باری و نه که از عذاب مانند و از عقاب برایشان
رسند یا ایها الناس قد جاءکم برهان
من ربکم و انزلنا الیکم نوراً مبیناً
در آیت اما او مبینا الیک خطاب بر بنیامر را بود بر کزیدن کجی و برگشتن بنیت
و مطلق و نشکر که او با سایر بنیان و از ان بعد از ان در آیت یا ایها الناس قد جاءکم

مسلمانی و او را هلاک افکنده روایت اول موافق لفظ قرآن است این امر و هلاک نیست اوله و یا هلاک نیست
 مائت کرانت بر است و بر روایت دوم این جواب از باب سالی غیر متطلبه بود و از اسلوب
 بر طریق یس لونی که غلبه الهی موافقت لفظ است **سوره** اینست از قوامی محمد و مان است
 کنند و در میراث کلام حکم شرع بگویند بگوای محمد فدای در باب کلام بیان حکم میراث میکنند و این
 شرح میدهد اگر مردی هلاک شود که او را فرزندی نبود و مرد او را خواهری مادر پدری یا پدری یا برادر
 خواهر یا نصف متروک آید و اگر خواهری یا برادر یا برادر بر حکم تقصیر است مال او شود و آن
**كَانَتْ اُثْنَيْنِ فَلَمَّا الْتَمَتَا مِمَّا تَرَكَ الْكَافِرُ
 الْغَوَّةَ وَجَاوَا نِسَاءَ فَلِكِ مِثْلُ حَقِّ الْأُنثَيْنِ**
 عطف است بر شرطه سابق و لغت بیان است یعنی بیان است و این بیان است و این بیان است
 او متوجه بود در شرطه نظر از صفت متروک و غیره و این بیان است و این بیان است
 است از اخوة و اطلاق اخوة و رجال و ن و بر وجه تعلیل است و این شرطه عطف است بر شرطه سابق
 اینست و اگر خواهران کلام دو باشند پس این از متروکه و اولثان می باشد و اگر باشند دو مرد و
 پدر مردان و زنان یعنی برادران و خواهران بر حکم لایزال که مثل خط الانثیین است و این
 این است که در میراث بی نفع نمیکند **يَتَرَكُ اللَّهُ لَكُمْ اِنْ تَضَلُّوا**
 ای التمسوا یا فذوق عذاب بود که اتمه ان تضلوا و جمله تفسیر بیان سابق است اینست
 میکنند حکم اخذای برای شما تا که از نشوید یا از جهته تا خوش آمده که
فَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ این جمله تبدیل است اینست و جمله ای هر چه
 و است همه خبر داد و هیچ خبر بر و مخفی نماند چون در سورت ذکر است منها رجال الا اکثر و این
 سورت ذکر میراث رجال و ن و این صله نمود این را صفت است به الا طواف گویند و با و ن
 تمام بگویند و در آنکه سوره را جمله بیان اند که ان تضلوا و امید بکانت علیهم بذیل گردانید و میان
 علم علام الغیوب چه خبر با تمام بیانیه ال بر تمام کلام است عاده شده که اینست و اینست

و ختمی متخمس است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و الیه الا هو ربی تو کانت علیه و جوبه
مَآیِلَ که این سورت مایده گویند از جهت آنکه آیت اللهم ربنا انزل مایده من السماء تکون لنا عیاد
 الاولین و آخرین و آیه مشک و زقنا و انت خیر الرازقین درین سورت است چون درین سورت ذکر
 مایده بود این سورت مایده نام گردند طایم نمود **سوال** در سورت مذکور بسیار خبر مذکور است و در هر
 شای و بی سورت و وجه تخصیص اینست سورت مذکوره سوری مایده است و تعیین اینست مذکور
 بی وجهی نیست **جواب** تخصیص بعضی مذکور است در سورت است و سورت سوی آن از جهت آنست که این
 عجیبی بق عادت است چون قصه بقوه در سوره بقره و قصه آل عمران چون خلق غیره به پر و ظهور می
 قدرت در یم و جرات در سوره آل عمران یا از جهت آنست که هم سورت در قصه است و سورت سوره یوسف
 یا اکثر سورت و بیان احکام است چون سورت و این سورت با سورت است که آخر سورت است
 در نفس عمل کتب بود و اول این سورت امر بوقفا عهد روی نمود و در سورت تحریم طلیات بر ط
 و تفسیر عهد کرده درین سورت ذکر احکام میبایم برای و بی کنند کان عهد آورد و الله اعلم و بدانکه
 این سورت و ابتدا سورت و امران این با این عهد و چنان است که در عهد مذکور و بدانکه
 در حرام و انواع تکالیف شرع بجا میبر علیه السلام و بیان آورد و تا آخر سوره جمله متضمن بیان عهد
 و عهد سوره بیان امر کرده است مذکور است و ندایا ایها الدین استوا برای تا که تفسیر بکار
 بروت تا آنکه جمله ایها الدین استوا است و اینک الایه ذکر کرد بعد از تفسیر علیه السلام بر وجه
 تفسیر بعد از سوره را جمله الله السموات و الارض مزیل گردانید تبدیل مذکور این سوره ایها
 سینه مقاصد سوره بیان عهد و بداند و ذکر احکام و تحریم و مذکورت است جمله ای که از یکبار
 اگر تفسیر این متعلق از جهت آنست که با جیات انسان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی
 مراد مقصود و مقرر دیگری است و مقررانی که در میان جمله مذکوره آنکه میان کلامها متصل واقع شده
 و یکی از مقرران در جمله ای که آید تفسیر عهد و عهد بیان روی نماید و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

[illegible]

و جز آن در حال که تحیر شما حلال دانسته کان شکار با سید که آنرا شکار کرده اید در حال که مهربانیه و
 باطن کفایت از حال بودن بود اذ او معنی کنایت این از تصریح باشد ان الله یحکم ما
 یبیکد. اجماع تئیل است و تاکید او از جهت یار از مدح بر وجه و کات است اینست بدین
 خدی حکم کند از انچه از تحريم و تحلیل و ایجاب و ندب خواهد حکم فی البغیر چون و چرا قبول باید کرد و عهد
 او بغیر از و سبب باید بر دینا ایها الذین آمنوا لا تمحلوا شعائیر
 لله ولا الشجر الحی امر و لا الهدی و لا القلاید و
 لا امین البیت الحرام یتبعون فضلا من ربهم و رضوانا
 کرده هیچ بگری یا جماعتی از متابعان در ماینه اند یاران و متابعان خویش یا پیش در مدینه که
 برینا صلی الله علیه و سلم اند پیغامبر را گفت دم که ام کار میرنی و خلق را بسوی چه دعوت میکنی گفت
 منی ما دعوت میکنم تا بتوجه خدا و رسالت من گواهی دهند و لا اله الا الله محمد الرسول الله گویند گفت یا
 من بعض یاران اند کاری بغیر شورت این ان میکنم اگر چه متابعان من اند من دم متابعت این ان منم
 بعد شورت اگر این ان متوجه نشوند بر دستوجه شوم و اگر این بر وند منم بروم باز گشت پیغامبر فرمود
 دنبال علی بوجه کافر و فرج علی غادر و ما الرجل مسلم از پیش میروان آمد با جماعت خویش روان گشت
 بر شتران مدینه گشت پس شتران قصه کرد شتران مذکور را برابر نزد رسالی که پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 برای محمود که برقت پیغامبر و یاران در حدیبه نزول کردند پیغامبر را کفار را که از در آمدن و یجا آوردن
 مانده اند فی القعه بنود سوی که متوجه میشدند برای طواف کعبه می گشتند آن مرد که شتران مدینه
 بود برای اینکه طواف کعبه کند با جماعتی تمام با اموال تجارت می آمد مسلمانان که برابر پیغامبر بودند
 یافته اند پیغامبر برای می ره او و غارت کردن مال او دستور می خواستند که او چنانچه شتران مدینه نزد
 تمام اموال و کسبیه را بستاند هم چنانکه اصل مدینه را از ده ستاد و از آنرا رسیده نم این آیت است و انما
 نازل گشت و این نظم در حق این ان بود و در پیوسته یا ایها الذین آمنوا یبانی ویکر اما که مریدوی الله
 نه در آن آورنده متعلق به املت از جهت اختلاف غیرت و ان نیست از املت مقصود شده و از

از شعار برآمدن ساسی است که از عهد ابراهیم صلوات الله علیه آمده و بجهت مامول شدن و انچه
بمعطوفت خویش عطف است بر شعار امدای الما تحلوا الشهر الحرام الی اخره متبعان به مقتضای
حال است از منیر آتیه و در تفسیر آورده که بعضی گویند این آیه است که است منوع نیست زوال آیه بود
از عهد یحیی است معنی الله علیه و سلم تا آنکه آیه الیوم اکملت لکم دینکم و انتم نعیم فی دینی و رضوا
بما امرت الله علیه و سلم احسان رساند که است علت فرمود این آیه در منوع نیست که در این
معنی است و بعضی گویند این آیه منوع است کفران از شعار هر چه منوع شده و باینکه این آیه
ان المشرکون بحسب فی الاقراب المسیح الحرام بعد عامهم نه منوع آمده حرمت قتال در منوع نه منوع است
قتال منوع نیست و همچنین بری و قتلای که کفران کنند و کفران که قتلای که کفران کنند نه منوع
برین طریق منوع بودن آیه است متفق است قول کس بیکم میگویند بگونه معنی است
اختلاف مذکور برین بر اختلاف در معنی آیه است که گویند از آیه مذکور این معنی جویندای مومن قتل
شعار ضلای را و اندازید و باز داشتند مسلمانان از ساسی که بقطع طریق بر کفران که اسطریق بر
و مسلمانان از ساسی که باز دارند ضلال میدارند که شهر حرام یعنی فی القعه و ذی الحجه و الحرم و حرم
ضلال دارند و درین ماهها استقبال شده دارند و ذی القعه امیندگان بی کمالی باینکه در روز
جمعه را در محرم باز دارند کفران آم و قرار بود و در رجب قرار حاجیان که هیچ باز نیستند و در
حاجیان که بر کفران جمیع دل بسته اند باینکه و هدی و قتلای عوی و قی حدان نه کعبه باینکه
طریق بعضی متوکلین عمل با اهل اسلام پیدا رید که آن از طریق بر و مسلمانان از این باز دارند و بر
این آیه حکم یافته نسخ پذیر بود که بقطع طریق و باز داشتند مسلمانان از این باینکه در محرم
او کاهی می خواهند نمود و کس بیکه این آیه منوع گویند و نه مذکور لغیه کنند معنی برین طریق
ضلال دارند و بعضی شعار ضلای را که از عهد ابراهیم علیه السلام آمده مسلمانان از این باینکه در محرم
نیت است که از این بیان در وجود آید تعظم شعار بر این خوب است اگر چه کفران روی نمیدارند که در
صدقه و هدیه دارند و اگر کفران از جهت مسلمانان قتال کنند سیلغ نه پیدا دارند و باینکه

شهر حرام است منوع میشود و هدی و قتلای را اگر چه هدی و قتلای کفران باینکه از آمدن و حرام
در این وقت امدان خانه کعبه را اگر چه کفران باشد از خانه کعبه مانع میشود بر منوع معنی عموم این آیه
چنانچه بالا که گفته منوع دارند حکم نه پیدا رید و **وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا**
میدارند معنی است برای بیان اوجبت اصطیاد و در حق محرم این است و چون حلال شود و از حرام برود
آید و او که شکار کند و شکاری را بکشد یا مرند کور برای اوجبت بود برای وجوب نه باشد چهار شکار
عیانیت ترک میباید امر بر منوع است و بعضی گویند امر مذکور بعد از تحریم است و امری که بعد
خط و برای اوجبت است برای اوجبت باینکه سخن در سنت بود و صحیح نباشد زیرا چه موجب امر بود
است و ان قبل الخط و بعد بر اوجبت و باینکه فی ذلک الايام الحرام فاقتلوا المشکین حیث و قتلای
برای وجوب است از وجوب الخط و **وَلَا يَجْرُ مِنْكُمْ شَيْءٌ قَوْمَانِ**
عَدُوٌّ كَرِهَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَاتَّعَاوُنَا
عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَكَانُوا عَلَى الْإِيمَةِ وَالْعُدْوَانِ
شأن باینکه قتلای اولی و سکون او خوانند معنی که دارند صد و یکم تبعید بر منوع و بفتح لان صد و یکم
در خبر برای شرط خوانند و معنی بر حسب آن دانند اینجا عطف است بر الا تحلوا شایر امدان
متفق است شأن ای الیوم شأن قوم ان صد و یکم غرض المسجده الحرام ان لغته و اصغول دوم است حرم
یا بر منوع معنی قوم الاعتدای الا انتفاء بالحق مکره بهم و تعاونوا بعض عطف است بر حرم
طریق بر منوع و لا تعاونوا عطف است بر تعاونوا عطف نهی بر این است و کاتب مکرر است
و نهی قوی یعنی و نهی اهل مکه بر اینکه شما را از مسجد حرام باز داشته اند و دلهای بر مخالفت شما که نشانه
باینکه بر منوع اعتدای و تجاوز از رخصه در جوار و جفا یعنی ظلم بر اینکان در مکه دارند کان کالای در
این وقت بکشتن و سب و اموال ایشان را بکشد و از حاجیان و عمران از طریق بر و ان
از این بیان اگر زن دیگری بکند و دیگری ظلم بود و از زن دیگری باندای غیر و جفا اعتدای باشد
بیکه کار و بر منیر کاری بیکه کاری بیکه کاری بیکه کاری بیکه کاری بیکه کاری بیکه کاری

بیاید و یکدیگر نبرد کاری و استقامتی یاری میکند یعنی یکدیگر را برانند و غلبه یارند و بر یکدیگر
برتر است کما قبل من ذل علی الخلق والاعانة للعالم والمتعلم **اتقوا الله ان الله شديد**
العقاب جمله اتقوا الله عطف است بر ایاد او ان سابق و جمله ان الله شدید العقاب تفسیر است بر ایاد او
است و تاکید بر جنبه تنزیل غیر منکر منکر است چه انکار عاصیان عاصیان است و تاکید
بود بر موضوع امارت انکار تاکید جمله مانع باشد **اینست** و از عذاب خدای تبارک و تعالی
بر پندیرد زیرا که در سوره نمل است **عَذَابُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَأْتِي الْقَوْمَ إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ شَدِيدٍ**
الْمَنَّةُ وَالذَّهْرُ وَخَيْرُ الْخَيْرِ نِيرٌ وَمَا أَهْلُ الْغَيْبِ إِلَّا بِاللَّهِ بِهِ
لِلْمُنْقَذَةِ وَالْمَوْقُوفَةِ وَالْمُتَرَدِّدَةِ وَالنَّاطِقَةِ وَمَا
أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذُكِّرُوا وَمَا كَانَ عَلَى الْغَيْبِ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ
خویش معقول لم یسم فی عده است بر حرمت الاما ذکیر متشابه است از ذکر است سابقین متفوق
و معطوف است او و ما اكل السبع است متشابه محض نیست بلکه هر کدام که میان ایشان فرج میرود
کرد و محال شود این آیت بیان پندیری است که در الایات علی علیکم موعود بود **اینست** و در
شده است بر شما مردار یعنی آنچه بر کف خویش بمیرد و چون مسوخ و کونست غوک و مذبحی که از
بکام فرج نمیرد خدای بر او نمیرد و خفه شده یعنی خفه کردن و کف و شلیک و کس و دبا و قتل و
فرستی یا شافی یا ستون افتاده بدان خفه شده مرده و آنکه بر خرم جوی یا شیکا یا لاک و
یا بلندی افتاده و عیان و او و آنکه سر زدن مرده و دیگر تلف شده و آنکه در رود و در رود
فرج کند و بعد فرج کردن بچسبند و چون بر وزن آید و آنکه فرج کرده شده است بر کف و شلیک و کس و دبا و قتل و
که کافران برای پستتر نخب میکنند و فرج حواله نزدیک است شک فرست میدهند و
جناایت عال میباشند و در خوردن آن باکی نمی بیند است **و ان تستقسموا با**
لا تفرکوا عطف است بر معقول لم یسم فی عده حرمت است و هم علیکم ان تستقسموا
اینست حرام گردانیده شده است بر شما که تسبیح افعال و کفر واجب است و تسبیح افعال

بجوشند و در طلب مال مردمان غیرت رخ نریج بویند و بعضی گویند مراد از استقام باز لام است که در
نیز او را نفر شکستند و استقام حصه و شدنی و نام هم که بر وزن متعین شده است بهائش هم از وی
و مانعند او را از کونست محروم میکردند تا این آیت متضمن تحریم این عمل آمده و بیان حرمت است
و بعضی گویند معنی ان تستقسموا بالازلام است که معرفت و تفت و نصیب غیر متعین باز لام بخوبی نام
نفته اند است بر حصصا افکنند و این جنبه است که در باب ایت سه نیری خوردن یا خفتن و در یک
مرغی و در دوم نهانی بر می نشینند و سیوم یا خالی میگردد استند چون که نوری یا نوری یا کار
و یک خور است و در آن تهراند افقی اگر امری بر بی برین آمدی بران کار انجام کردی و اگر نه
قد مرشدی از آن کار بازماندی و اگر خالی برین آمدی عادت کردی خود را باز بر حال آوردی
بعضی علی امر و منی مجازان بالا انتقال نجوم و سعادت و نحو است آن همچو استقام باز لام حرام دانسته
و بیان آن درین فرقه نیندشته و در مدارک از شرح لماوت و ایت کرده و میان ایشان فرج
در بیان آورده برین عبارت گفته و فی شرح ان ربلا مت یزید الا بقول المجران نجم کذا بات یک
نجم کذا بنی غیر کذا کان فعل اولیک و لکن المجران جعل النجوم واللات و عیالات علی مقام اعدا
و چون جعل اعدا فی النجوم معانی و اعلاما بیدرک بها الاحکام و استخراج بها الاشیاء و لایته و در
نماز و عبادت و غیره علیهم و هم در آن آیت ان الله عظیم علم کذا لانها و
نجم اندی بخیر الوقت المیث فانه یقول بالقیاس والنظر المطالع و ما یدرک البلیل الا بکون
نجم ان موجود الطن والطن غیر العلم هم مدارک و ایت لا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضى من رسول
و دره از خبر رجب و ظهر فموی غیر ما یرم علیه و لکن خبر و مبار علی رویه او فرشته طاعت کل کریم
مول و رسول و رسول و قال بعضهم فی هذه الایة ولان الله تکتب المجران و لیس کذا لک فان ینهم من نصه
خود و کذا لک تطبیع یعرفون طایع البسات و ذوالابوس یات علی فعلهم بانهم و تقوا علی علمه من حبه
نفس نره و نفی غایب لایق و آنکه در حدیث آمده که حوادث و السنت بسوی و کذا کذا معنی است مراد از
نست نفی و تا غیرت جفا بجه کامان میکنند اما نسبت بسوی مذاکره اندین و در حدیث

است و تمام کردم پیش از این یعنی لغت اسلام و علم شریعت یعنی حلال و حرام و غیره
 آنچه دانسته است از احکام و بعضی که بدست تمام کردم یعنی را که از حق مکه و عده کرده بود و در
لکم الاسلام دینا عطف بر آنست علیکم یعنی و رضا یعنی پسندیدار است و این
 باللام و بعضی نشود و شدن و لغوی اینجا یعنی اول است چه باللام مستعمل است در این حال است
 برای تعظیم است ای و نسبت لکم الاسلام حال گونه دینا عطفما یا تمیز یافته عبارت از ان ما تعقیب
 از باب عطیتک الفقه فاما یعنی فاما الفقه ای یعنی لکم دین الاسلام یعنی دینا بالاسلام
 اینست دین اسلام برای شما پسندیدم یعنی اسلام دین شما گردانیدیم **و انما** و انما
 اینست از اهل دین همه را این متوجه گشته و بهر تمام شریعت میسر میسر بر صاحب لغت
 المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعد از کمال نقصان پا آورده و بعد از نبوت خدا و اهل
 خاطر کرد و بعضی میرسد اندیشه و علم را میان ما برای اهل دین که گشته اند برای اهل دین نباشد که
 بر نیجه اجل بغیر از نزدیک دانستن محل کردن توانست که بیان کنند و بعضی که بوسیله
 یعنی که او یافت و نیافتند از کبریه او در این چنین است که میگویند **فمن اضطر**
مخصة غیر متجانیف لا یشیر کرده اند قومی متوجه میسر میسر
 و سلم آمدند و مجلس علما را آمدند گفتند ما در زمینی می باشیم که گاه گاه از ما محضه
 وقت از مردار چه چیز برای خوردن بود فرمود از مردار آنچه در دیکر پخته اند و در
 و بوی او را ندانستند که این نوع چنین معنی از است که از او را ندانستند این است متعذر نیست و بوی
 اکل حشرات مذکور است متصل است بآیت حرمت علیکم الميتة و الدم و ما ذبح علی النبیة و اهل
 متعذر است چنانچه گشت و وجه اخر از آن بیان میسر است اینست پس هر که مضطر شود
 محتقن کرد و سوی حشرات مذکور در حال که غیر میل کنند شوی بی و غیره را که شونده است و این
 که این بخورون این عورت بالامر از محتاج و بیکر غنیمت که چنانچه کس برای مردن او شود و بوی
 بعضی بالامر عیال و وجه تسمیه بر طریقی که گوشت حلال می خورد و قیات الله غفور

ترجمه تعجب است هر چه از خود ای فقه اضطر در محضه غیر متجانیف لکم الاسلام یعنی لکم الاسلام
 غفور الرحیم فان الله غفور رحیم کتابت است از ان الله غفور رحیم و چون لغوی مواخذ که میسر است
 متعذر است بلوغ سوی مصنون جمله با عتبا یعنی مکنی غنه بود بتقدیم بلوغ تا کید جمله بیان نمود و این
 زیرا که ضای امر در کار است خطایا امر و بخش نیده است عطایا بخش **سوال** فان الله غفور رحیم کتابت
 است که کل مستبته بالقاء حرمت در اضطر از رخصت باشد چه غفران لعبد العسیان بود و در کتاب اصول
 فقه مطهر است که اکل این حشرات در حاله محضه مباح میگردانند از ان سبب جمع یا قدر رسد رفق بخورد
 و در کتب دیگر نیز کار شود **جواب** درین باب میان علما اختلاف است اکثر اصحاب ابو حنیفه میسر
 که حشرات مذکور در وقت محضه مباح میشود لقوله تعالی و قد فضل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه
 بهر جهت از تحریم مویب یا است بود و بعضی علما بقا حرمت و دفع اثم بر وجه رخصت ترفیه قابل اند و
 بآیت بنی یغنی فقه اضطر در محضه لای قول غفور رحیم مکتب میکنند وجه قول اکثر است که
 مذکور در رخصت مصنون تنها است و قد فضل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و تعارض
 بین این دو حدیث قطعی است و بعد از قاطع است که اصل است بر حکم انصافی یا چه ماند **سوال**
ماذا اهل الحشر کرده اند که عدی بن خاتم رضی الله عنه پیش بغیر میسر گفت ان قوم
 لغیر الکلمات و بالزواجر الصود ماند که گوشت و منها ما لا یدرک برین عبارت حکم حدیث است
 بر آیت در شان او نازل شده جمله برای حکایت سوال مذکور و تلقین جواب بطور معترضه آمده
 از اهل لغت مالدی اهل لغت است از خبر است جمله مینه سوال است یا مصفول دوم است مرسیا و کت شایع
 پس از کت لغتین ما اهل لغت و استعمال لغتین است ساوا اهل لغت در هنگام حکایت سوال اینست که
 در لغتی که مذکور سوال روی نموده ماذا اهل لغت لغتین معنی بود اینست می پرسند از ای محمد
 خطایا که دینا شده برای این و وجبت که دستوری داده شده بخورون و ان بعد من قل اهل
لکم الطبیات قل جمله استانته چنانچه که چون بغیر میسر علیکم و سلم پس از کت
 اینست که گفته اند ماذا اقول لغتین یا لغتی ماذا اهل لغت فقیل لکم الطبیات است

نک

الکعبین بنصب و در خواندن نمیدانند عطف است باید یکم و بحر عطف است بر و کسب است باید یکم
بنام و تحف بار چنگم بحر و معطوف بر باید یکم باشد و از جهت جواز و کسب بر طلاق و حریت و حریت
و این آیه قرات بغیر حالت تحقق حمل کند و میان دو قرات تعارضه محل رد و حال توفیق و نه
بر تقدیر قرات نصب عطف بر باید یکم و بودن له حمل معقول و محل او بر غیر حال تحقق و نقیض الالکعبین
مستقیم می آید زیرا که غسل تا کعبین و فرست است و کعبین در غسل همچو مرفق و اف می باشد و در مرفق
در عطف بر و کسب و محل رجاء محمود بودن او مستغرق است و تعلق الالکعبین مستقیم است بر و کسب
تا کعبین و فرض نیست یک مقدار است باشد **تقدیر الالکعبین غایت عمل است** و نه
فعل و معنی صحیح کند بر با میا که وقوع عمل صحیح از و پس اصابع تا کعبین است اینست یا هر که
تأشیت لکن بتویند از آن حال که مورد توشیته آید یا کوبید بر با میا خویش و از آن آیه و توشیت
ساعت است و تا آنکه تن بای تأشیت لکن صحیح کند بر تقدیر اول غایت فعل باشد بر تقدیر دوم
محل بود ال ای یکم و در یکم جمع است و جمع چون مقابل جمع کرد و مقتضی انقام احوال و در و
طریق رکب القوم و و ایتم باشد شستن یک دست و یک پا و خطاب است که فرست غسل دست و پا
دوم و ثابت شود **از جهت شاکله و مساوات بودن هر یک منها بدن از زمین و پ فضا که برابر**
منها است از خوف و سختی و این را از باب لالت نفس دارند و ثابت لغوی پیدا نموده اند
دست دوم و پای دوم بفعل بجا می رشت و این درست بنود چه فعل بجا می رشت یا نه و معنی است
چنانچه در کتب فقه آمده و در اصول فقه تحقیق شده و بعضی بگویند فرست است و در و پا و پا
این نیز درست باشد باجماع بعد و قاست بجا می رشت علیه السلام محبت شده و فرست است و دست دوم و پا
دوم در عهد بجا می رفته برای او و لید باید که در حیات بجا می رشت علیه السلام دلیل بود و جمعی بانه که
زمان رسول علیه السلام است و بعضی از فقهائیکم و در یکم برای من است و در و فرست غسل
دست و پا و پای برابر است کل عبادت نفس پیدا کنند **مرفق راجع از و کعبین و از جهت**
در هر دو کسب یک مرفق است و صیغه مع بر طلاق انقام ای دستیم بود و در یکم

و اگر از آنجا که در نباشد **و ان کنتم جنبا فاطهروا** این جمله عطف است بر **فصلها**
و جمله شرطیه که جزا او است حکم امر دارد و اگر اینجا **ان کنتم جنبا** فاعلوا حکم تقدیر کننده
مطلبه باید یکی چنین آید و اگر باشد تنها جنب لفظ جنبه واقع بر واحد و جمع شود و این قول
جمع است اینست و اگر باشد تنها خداوندان جنابت است مبالغت در پاک کردن اندام
و چون تن بدان امکان دارد و غسل آن معقول را و در معرض غریبت نیارد و بتویند و جنابت
بسیار جنابت در کتب فقه مطروحات بر میان اهل اسلام مشهور است **و ان کنتم منی**
او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لمستم النساء
فلم تجدوا ماء فیمسوا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهکم و ابدنکم منه یعنی تغییر از کلمه او معنی را و او جویند برین طریق گویند و اگر باشد
نمازینان یا مسافران و اگر باید جماعتی از شما از زمین نشیب لمس کنند زمان حال چون
و معنی او باشد لازم آید که شرطیه تیمم مرض یا سفر که بجنابت باحدث بود باشد این آیه
تشریح میان حکم انصافیت است بنود و ثبوت تیمم در انصاف مقامات کبابی دیگر حاجت باشد آیت و انی حکم
نیز در اول آنست که او بر غیبت خویش دارند و معنی او پیدا کنند کلام **الفرق** سیاق کلام
و محل خواندن معطوف کند تقدیر چنین بود **ان کنتم منی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط**
او لمستم النساء ای ان کنتم منی او مسافران و احدتم او بنیتتم او جاء احد منکم من الغائط او لمستم
النساء و کنت منی معنیان بود کلام بغیر خدمت معطوف مستقیم باشد اینست و اگر باشد
و اینست یا مسافران و برسد شما احدی یا جنابتی یا برسد شما احدی یا جنابتی و شما اندر نشان مقام
باشد و گویند و اگر باشد شما ای محدثان و جنابتان یا مسافران یا بنیتتم او بنیتتم او جاء احد منکم من الغائط
و شما ای مسافران یا برسد شما احدی یا برسد شما احدی یا جنابتی و شما اندر نشان مقام
نمازینان یا مسافران یا برسد شما احدی یا برسد شما احدی یا جنابتی و شما اندر نشان مقام
نمازینان یا مسافران یا برسد شما احدی یا برسد شما احدی یا جنابتی و شما اندر نشان مقام
نمازینان یا مسافران یا برسد شما احدی یا برسد شما احدی یا جنابتی و شما اندر نشان مقام

داشت اولی مذکور است بنام مرد و در ولفرا و در وایان قصد او کرد و بنام مرد وایان
داشت و دل بردنیل کردن او و نکماشت این آیه باید دانستن لغت غصمت مذکور است و لغت
قرین دل برکنتن بنام برهنه اندم روی ابرو کشتن فرستادن و اندام دل برکنتن بنام برکنتن
سینه و لغت بنام برهنه اندم و نکماشت این مقال باید دانستن اما حال از هر قوم
ان یبسطوا الیکم ایدیم فکف ایدیم عنکم
ست مظهر استقرای معنی ایدیم که مضمون لغت است ان یبسطوا الیکم ایدیم
ست مظهر قوم است اینست یا و کینه لغتی را که کاین بود بر شما از خدا یا گویند یا گویند
بر شما در حکامی که قصد کردند که دراز کنند شما و اینست از شما باز داشت و شما را از شما
نکماشت و **القول الله عطف** است یا و کینه است از خدا ای تیر سید و لغت
بر نیر و علی الله فلیستو کل المؤمنون و از ایدیم است مظهر
اما ان یبسطوا فلیستو کل المؤمنون ان جمله معطوف است بر و انقوا و بر وجه لغت
سوی غیبت است اینست و توکل کنند مؤمنان بر خدا و کار خود را بر و سپارند و در لغت
فرمان برداری و آرند و **لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل**
سابقه بیان جمله و فوا بالعقد و بود بنابر نیز یا نه و جمله مذکور دیگر را یا امیا الین توان
خواهد نمود و جمله آخر میان دو حکام متصل معترضه بود و آخر امر او از جهت ذکر قبلی
ساعتن یعنی از این انقیاب عامل الام در جواب قسم است و استماع لغت
بنی اسرائیل خبر از جهت از اطهار اهتمام در اعلام تاکید کرد و جمله اموا که لغت
سوی امواست بنده گردانید از جهت اقبال و اعظام میثاق مذکور نیست سوی امواست بنده
و آینه بر سر گرفت خدا جل و عذا میثاق بنی اسرائیل و **لغنا منهم**
عشر نقیبات لغت بنام قوم را گویند که متغیر احوال ایشان بنام و لغت
بنی اسرائیل و از و سبط بودند در هر سبطی قعی بود که قعیام بود از این سبط و از جمله

بر جمله افند صیاحا حال است تقدیر قدامی لقا افند صیاحا بنی اسرائیل و قریب است از غیبت
و بنیامیه لغات است از غیبت سوی یکام یعنی غیبت است غیبت گفت بدو لغت اسلوب سالیان
بنو و متحول کلام بنظر از نظر استواری می بودند **عنه** اینست و برای کفتم از بنی اسرائیل و یارقه
فرمانده و ساء عطاء و صلاح و وایتان میدیدند و استغاثت مظلوم میشوند و در نقص
حالات آن می بودند و در اصلاح امور ایشان کوشش می نمودند **قَالَ اللَّهُ اتَى**
مَعَكُمْ غُفَّتْ بر غیبت درین نیز التفات از تکلم سوی غیبت **عنه** اینست و گفت قد
خوابل مرتبی اسرائیل مرد و از ده غیب را می منی که من حضرت و علم تمام عالم و شما را
و یوازم چه بیکه یک بنده عالم بحال او و ناصر او بود **لَنْ أَقِمَّ الصَّلَاةَ**
أَنْتُمْ التَّوَكُّفَ أَنْتُمْ بِيَسْلَى وَ عَمَّرَ مَوْهَبَ
أَقْرَضَ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا لَا كُفْرَانَ عَلَيْكُمْ
سَيَاتِلَكُمْ لَا دَخَلَكُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ لام این اتمم السلوة تطویه قسم است و بالا و قسم قد است استناده از تطویه
و به این اتمم السلوة تا آخر مقرر شده است برای بیان جزا مومنان و عباد و ذکر مکان عباد
و در کنه کل عقد **عنه** اینست و گویند می نورم که اگر نمی ناز را بر پای دارید و از حق و حق نوت
نوت بهید و بنور ستادگان من را بیان آید و ایت ترا بتو نور و تعظیم نبی الله و اعیال و غلامان
و شش نه و از انداء و امانت نگاها دید و هر عبادی که این فرموده انبیای آید و خدا را
فرستاد بگوید بهی یعنی بر بندگان خدای تصدق کینته تا بر طرفی فرض بدل آن باز باشد
آیه بدیهی شما را و در غفران آیم و هر آینه هر آینه در حقایق که روان است نیز آن مویها
آیم **عنه** در تقدیم ذکر سلوة و ذکر ایمان که مقدم بر ایمان است و استقامت است و در
تقدیر بر وجهی است **عنه** آیم بر کینته تا با نطق و ذکران بر سر و زبان و یونان
بنیانی غنیمت بر غنیمت **عنه** **فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ**

با کافوا یعنی تمایل است و گویند کان از انصاری کسانی اند که دین نصرانی دارند و چنانچه
 این سخن اندر حکم ظاهر انصاریان گفتن این سخن کنایت از بودن ایشان انصاری است و همان
 من الین قوا انما انصاری گفتن من انصاری نگفت چه اگر من انصاری گفتی بفرموده بودی
 ایشان بودی و کنایت این است از قبیح و در سوف بنهم احد الثقات است بعد ذکر اغریب
 اینست و از کس نیکمانا انصاری گفتند یعنی نصرانی است نه یثاق گرفتیم و وثوق نمودیم به
 ایمان آوردن بخدای و منون عیسی و صیغ بیجا مبران و بر اتباع هدی پس فراموش کردن یا فراموش
 در غایت عیسی از آنچه بدان از ایضا عیسی افتاد من بنده داده بودند پس غایب بودند
 اندر میان ایشان عداوت و کینه و دشمنی و صفت تار و فرقی است و هر یک از این
 بعد از آن آگاه گرداند و بدایه کرده اند با گاهی ساند نامهای خود خوانند و در
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا
مِمَّا كُنْتُمْ تَخْفَوْنَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْزُقُ عَنْ كَثِيرٍ
 سابق ذکر اهل کتاب بر وجه غیبت بود و درین آیت ذکر ایشان بر وجه الظاهر است
 خطاب روی نمود و قصد بکلام ندایه برای تبیین است و پنجاه معترضه است برای بیان آنچه از کتاب
 کرد و چیزی که این زبان را یاد آوردند اینست ای اهل کتاب بر شما آمده است بر شما آمده است
 از آنچه از توریت می پوشیده بود چون حکم رحم میکنم محو و بپوشیده او میان میکنند برای شما و بسیار
 از جرائم شما عفو میکند و برودی در عفو است غنی افکنده **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ**
نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ مَضَىٰ
سَبِيلِ السَّلَاطِ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ
رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ای هدی به صفت و بشارت
 کن به امتابع ضوایه معقول است مریدی بسبیل السلام معقول دوم است و نیز هم عطف است بر
 و بهیدیم الیه صراط مستقیم عطف است بر نیز هم عطف است بر ضوایه نورانی که به صراط مستقیم

سبب کلام که بالا گفته شد اینست برستی آمد که بر شما نوری حق رسولی که هیچ نور نیست و نور
 حق برست و کتابی ظاهر اللفظ و المعنی جدا کننده باطل از حقیقی کتابی که غذای پیر
 کینه روی کند و خدا را راهدار و السلام یعنی نبوت نماید و تواند بود سلام صفت غذای باشد
 معنی کلام مهدی به ائمه من اتباع رضوانه سبیل السلام کی سبیل رضوانه اید و تقیید هدایت را سبب استوار
 و تقیید قابلیت نماید که هر دلی بنده یزد و هر تنی بنده سامان نگردد و بدانکه انوار افتاب چه سرد و دهن
 با طار داری چه نفع کند و خدای این ترا از تاریکیهای جهل بر روشنایی علم مرون آرد و در روشنایی
 بیان و نور یقین باذن و نبوت خویش ثابت دارد و این ترا سوی راه مستقیم یعنی من تویم راه نماید
 و در وقت کار و تابش انوار افراید جمع کردن ظلمات و مفرد آوردن نورانیت است سوی کثیر
 انواع کفر و از حد ایمان عبارت است و تصدیق جمیع خبری که اگر اسفا میر از خدای آورده بر وجه
 پس ایمان مفهوم واحد بود و کفر با یکبار هر کتی از دین و هر حکمی ثابت بنشین حاصل است متعدد
 بنده ذکر هدایت سوی صراط مستقیم بعد ذکر هدایت سوی سبیل سلام نگردد و کفر و کفرین
 و باریانند و آن بجهت نبوت یزد و چه گفته نباید تواند بود که اول بیان هدایت و تقیید
 هدایت بود و بجهت من الظلمات لئلا انور بیان آمده او تعلق مهدی بائند و بهید هم الی صراط
 بیان بران دارند و تواند بود که مراد از اول هدایت شریعت و از دوم هدایت طریقت و از سوم
 هدایت حقیقت دارند **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ**
ابْنُ مَرْيَمَ سلام در جواب قسم مخدوف است ای قسم لقد کفر الذين الایه جمله ان الله
 المسیح ابن مرقان و واقع شده از جهة اسماء کافران سو که آمده و جمله نیز نکایت از اهل
 ناب و بیان شاعت گفتار این است و جمله لقد اخذ الله مناق بنی اسرائیل آذین ایشان
 از کتاب و بیان شاعت کرد و از این بود و در وجه عرض برابرند و هر چه از
 کتاب است هم از بجهت تفصل کرد و بجهت عطف آورد و جمله یا یصل الکتاب من الله
 سبب کلام این متعینین چنانچه بالا گفته شد و نکته اعراض تحریر است و نبوت

میکنم هر آینه بدست کافر گشتند که ان الله الموحید بن مریم گفتند یعنی مسیح بابا منادی انما
جستند مسیح که پسر مریم است الله دانستند و این از انان مکاره صیحه بود و پیش این فرعون
نموده و ناپسندیده نمود صیحه را که مخلوق است و بعد است سمات و علامات مدوت مفسر شده
مجد و منتها است بر صوفی بصفات منافی است که گویند و در راه مکاره و بطلان بودند
فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُنَزِّلَ السَّمَاءَ بِمَاءٍ مُنْهَكَةٍ مِنَ الْمَاءِ لِيُظِلَّ بِهِ الْأَرْضَ تَجِدُهَا فَتًّا
وَلِيُجْعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ مِزَاجٌ
برای انکار است من الله حال نشاء آمده است از حبه نكارت و الملال مقدم شده است از غریبه
حال که من الله فی برای تعلیل است ان اراد شرطی است متعلق جمله انحریه سابقه مفسر اول
و بعد بقول قد است ای قل بعد الكلام المنسخر التعلیل على كذا الذين قالوا ان الله و هو یوحی
و قل جمله من الله است چنانچه که چون بیا میر علیه السلام کلام ناشاء است یعنی ما ذوق است
بر وجه استیفاء و من نه قل فمهلک من الله است اینست بگو که ما که است نه بر وجه
من الله است و در یافت دور کردن آن بود اگر نخواهد مسیح را که مریم است و در راه مکاره
و هر که در زمین کلام و جمله در غدا است گفتند که این موضع است با منادی چه نسبت به و ذوق
که درین و طه است بالویت چه طاعت باشد و در نفی او کرده مراد از جواز تعجب بودند
حکمت نیست انما و حکمت نفی قدرت و منوت و **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
وَمَا يَشَاءُ مَا يَلْحَقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و ملوک السموات و الارض تدبیر است و جمله یقین مان و حال است و جمیع است و
منه قدیر و طه است یا حال است یا تدبیر بعد تدبیر است اینست و من است که آنها
و زمین و ملوک آینه بیان آن و این است آنچه خواهد پافریه و آینه است او و در راه مکاره
خدا بی خبر خبری توان است بهر خبر از ای و او اهل انکه در تحت قدرت است و در راه مکاره
الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى يَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ اقْبَلَ إِلَهُهُمَا

بنبر صلی الله علیه وسلم یهود و نصاری را از عذاب خدای ترسانند و اینها ملوک غدا است بعضی از
و این بخش اینها و الله و احبوا و فلا یغنینا کفشت و بدین دعوی را نشاء از عذاب است بدین
بذل گشت و مقال این و در آن بیان پوست درایت سابقه حکایت گفتار را ناپسندیده اهل است
نموده و بدین آینه حکایت از گفتاری دیگر از گفتار ناپسندیده این روی نمود انچه عطف است بر
کلام سابق ای قالوا قالوا و قالت ایهود و النصارى که او کذا اینست گفتند یهود
انست ای ما هم اینها و انما عذابنا شیء مغیب و قیل یغیبت و عذاب و با و اینکه خود را انما
خوانند بدین است از انکه غریب یا عیب را این الله دانند **قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ**
إِنْ قُلْتُمْ لَا يَعْلَمُ اللَّهُ مَا تَفْعَلُونَ
این قل نیز است الله است چنانچه در آیت سابقه که شته فی و قلیم یغیبتکم بذنوبکم سیه است چنان
مقال است برای این سوال میشود بر استفهام تبوخت اینست بگو ای محمد اگر بپسندید
ملوک و ستان و تنبا که و تقالی پس چرا عذاب میکند شما با چرایم و انما شما و جماع و الام و امر
و انما در دنیا و بنده جهان بپوسته و معاینه و اعلان مقرون گشته که آنرا نمی توانید کرد و
بدر حکما بر توبه آورده و در آخرت عذاب نا چنانچه خود لن ترسان الله را لا یا ما بعد و دات
گویند و عذاب چنه و زده اعتراف میکنند **بَلْ أَنْتُمْ كَاشِرُونَ عَنْ قُلُوبِكُمْ**
لَا تَتَذَكَّرُونَ
خواب است از مضمون کلام سابق اینست نه بدین است که شما اینها و احبوا خدا میدید که شما او را
از انکه او را بپسندید **لِيُغْفِرَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبَ مَنْ يَشَاءُ** و انچه
ملوک و مقرر محموله است اینست بپسندید هر که را خواهد بپسندید و اینها است عفو
و بدین و عذاب کند هر که را خواهد بدینا و ان ارباب و میرا بدین بر کفر و طغیان این حکم چنانچه در
من و در بیان شده و حق شما نیز همین است **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
وَمَا يَشَاءُ مَا يَلْحَقُ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ و اینست تدبیر است و در راه مکاره
انما و بدین خبر است اینست و هر خدا بر ملوک است و اینها و بدین و در راه مکاره
انما و بدین خبر است اینست و هر خدا بر ملوک است و اینها و بدین و در راه مکاره

اینست و داده است شمار فداای دین آنچه نداده است در زمانه تنهایی که از میان آن گذشتند و
بسیاری ندیدیم در آن شب اربعی اسراسل از قبطیان بگریختن روانه فرعون با لشکر خویش
ایشان کرده و در میان راه داد و برای روشنی ایشان روزها کشته و کشته را بر دوش
خارج از زاید دشت ساله بران و فرود نهاده سال صبیان و غیر جماعت زمان بودند و در آن
فرزندان و دوازده پسر یعقوب هر یک پناه هزار روی بر نمودند و از غریبترین بر فرعون
بفرق شدن او راه یافتن ایشان در دریا سایه کردن ابر و رتبه و دادن من و مسوی و مثال
آن نعمتها جليلة که تخصیص بر ایشان بود و از امور عظیمه که ایشان را روی نمود **یا قَوْمِ ادْعُوا**
خُلَااَ الْاَرْضِ الْمَقْدَسَةِ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا
تَدْنُوا عَلٰی اَرْبَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ و آیه
سابقه امر بپاد کردن لغت کرد و چنانست که سامع گفت و اذ انصت بعد ذکر النعمه بر وجه اینست
یا قوم ادعوا الارض الالهة موصول با جمله معنی التي کتب الله لکم صفتی دیگرست و الا تتردد و انقلب
بر ادعوا و انقلبوا جواب نهی آمده فاقبلوا بر این منصوص شده است اینست ای قوم در زمین
یکس و پاکیزه یعنی زمین بیت المقدس را بین تمام فداای شما را نشاند و تعیین ساخته اند
و با نعم و فراغ بسیار اقامت نمایند و بر پاکنها بایر میگردند و و گردانند و پشت
پس از زبان زده و خیر نشده باز گردید **وَلَا تَدْنُوا عَلٰی اَرْبَابِكُمْ** کرده اند که ابراهیم صلوات الله علیه زمین بیت
الاه و کوی از کوهها زمین مذکور بر آید فرمان شده تا اینجا که **فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ** و اینست
تو فرزندان ترا میراث بود و دمان زمین و دمان وقت حصاران ساکن بودند و داد و بیدار
موانع چهار صد گز یا چیزی کم و بیش داشتند و میان ایشان عجاج بن عمو که نامش در غنای
و بعضی عناق گویند دختر آدم صلوات الله علیه و او از ادمیان دیگر و قنات و بیت من رسیدند
بهیئت سهرارو رسیدند و سرزمینی که قد داشت ازین رود سر فرازی که است اهرام و
پنداشت است از ابر خورای و ماهی از قعر دریا برون آوردی در کوهی است که پنداشتند از

خوردی و خورایند و سه هزار شصت سال عمر داشت زمان موسی یافت و مادر او که غنی
بود هرگز از آن او سرگرم نبود و چنانست او یک بیکه زمین گرفت و باین کرد و موانع سرخسیت کرد
زمین بپاره رفتی اول غنی که در جهمان بناتج ریت قابل بود و اول زمانی که کرد از غنی مذکور
آنم مادر عجاج مذکور روی نمود چون از دنیا واقع شد خدای عز و جل او را با بستانا کرد و ایند و او را
بهذاک و فانی رسانید **حکایت** در قصه او شده اند که موسی با لشکر خویش نزدیک زمین مذکور فرود
بود و قبیله جایی سوی تعیین کرد ایشان عادی دید و دوازده سابر گرفت پیش او و او را
گویند عجاج بن عمو این امر خود دید بکار پنداشت بیک گفت دست خویش برداشت و رخا نه آورد
پیش از خویش انداخت و گفت ایشان آمده اند بخوانند با جنگ کنند چه میگوئی ایشان را همچو
کم پیش تو افکندم زن گفت ایشان را بکند تا بر دند و در قوم خویش مکیاست کنند چون خبر کردند
بهر کس باز کردند بعد یک آن از این باغ بکشت برای خوردن پیش ایشان انداخت نیمه از آن را بخود
برد چون ایشان خلاص بعد گفت شما بر وید و نیمه از آن را بخود ببرید چون ایشان خلاص
سوی لشکر رفتند و پیش از جمله دوازده نفر و کالوب در راه مشورت کردند و دل بر عهدین آوردند
این خبر باید کرد و او را بر آگاهی باید آورد چون در آن کر رسیدند کیفیت خویش پیش موسی را
بازید و پیش ازین دوازده پیش زمان این حکایت گفته و این سر از ایشان نه گفته از این
بزرگ گزیند گفت و با شتهار و کشتن رسو است خوف در دلهای ایشان در آمد و لشکر
فرز بشد **وَقَالُوا يَا مَعْشَرَ الْفِتْرِ اِنَّا فَمِ مَا قَوْمًا جَبَّارِينَ**
وَاِنَّا لَنَدْخُلُكُمْ اَوْ نَخْرِجُكُمْ اَوْ نَحْمِلُكُمْ اَوْ نَكْبِتُنَّكُمْ اَوَّلَ الْيَوْمِ
فَاِنَّا لَنَدْخُلُكُمْ اَوْ نَخْرِجُكُمْ اَوْ نَحْمِلُكُمْ اَوْ نَكْبِتُنَّكُمْ اَوَّلَ الْيَوْمِ
آن فیهما مقول قالواست تا کیه او را به آنست که
من بخاطر علیه السلام برای تاختن انقام ما را از انکار حضور جلیله است بطور علامت
نیل ساع منزله مکن نماید و این را در جمله مکرده باید وجه تا کیه حال تا نیمه همانست که در جمله او
رفته و ذکر او به بیان بسته و حبابه و ان بخوانند با خرا و خویش عظیم است بر وجه بیان

از آدم صلوات الله علیه بایضا بر بارش در هر مایه که بارش را دیکر خست و یکسپه توان از او فرستاد
 علیه السلام که تنها بود و با او همه زاری روی نمود و نه قصد و نود و نه فرزند نشد و پادشاه پسر پادشاه
 و نود و نه دختر آمدند با اول بارش و قایل با او خواهر او را و دوم که حامله گشت با پسر او
 او بولادت پوست و خواهری که با قایل ناده شده بود در غایت جمال می نمود و خواهری که با قایل
 روی نمود و جمال همچو خواهر قایل نبود و در شرفیت آدم صلوات الله علیه میان برادر و خواهر
 می پوست بر خواهر برادر را بکی می گشت اما خواهری که برادر می خواهر برادر نمی دانست
 چون قایل و پایل و خواهران این بزرگ شدند بیلافت با قرینت یافت رسیدند در حدیث
 علیه خواهر قایل برای قایل تعیین کرد و دل برداد و خواهر پایل بقایل آورد و چون خواهر پایل
 حمیه تر بود این قضیه را از منی نمود گفت خواهر من جمیل تر است و من برادر من را و او را
 خود آدم صلوات الله علیه و نام گفت بر دو قربانی بدمید و تقرب بقربانینا گشت قربانی که
 قبول نمود برین خواهر من را و او را و آدم صلوات الله علیه گرفته اند و بیان سمات آنها
 و خواص آنها نوشتند بر فرزندی را حرفتی و صنعتی آموزانیده بود که او بیگانه را می شناسد
 قایل حرفت گشت و زنی داشت و پایل هم بر جراییدن کوسپندان می گشت چون در حدیث
 علیه هر کی با قرینت فرمود هر کی سوی حرفت حرفت خویش توجه نمود و پایل کوسپندی قربان
 خویش و شری که اشتیاق کرد برای قربانی آورد و قایل پسر خود را که گندم برداشت و در آن
 مکان قربان داشت هر دو نیت قربت کردند و دل بر قبول قربت مذکور آوردند ناگاه آن شب
 قرین پایل با سوخته گردانید و در آن زمان سوخته شدن قربانی غلامت قبول بود و سوخته شدن
 از قبول روی نمود قربانی قایل سوخته نشد معلوم شد که قبول نیت میان قایل و پایل
قَالَ لَا قَتْلَكَ ایچله است نیت در جواب مالک در جواب منیست نیت قبول
 لا قتلک مقول قال است اینست قایل گفتن و پایل میست بر و پایل گفتن
 کرده اند بعد قربانی مذکور پایل و پسر ایند کوسپندان خود را و در آن شب نیت می نمود

قایل میروند گفت ترا خواهم گشت با پیل گفت مرا چرا خواهی گشت گفت از حبه آنکه قربانی تو قبول
 افتد و قربانی من قبول نشد و برین سبب تو خواهم جمیل مرا خواهی برد و مرا خواهم نتیجه تو را
 و او فرزندان تو فرزندان من فرزند حبه و مردمان ترا بهتر از من خواهند گفت **قَالَ أَنَا**
تَقْبِلُ اللَّهَ مِنَ الْمُتَّقِينَ لِيَنْ كَسَبْتَ إِلَى بَدَلَتْ لَتَقْتُلَنِي
مَا أَنَا بِبَاسِطِيكَ يَ الْيَا لَا قَتْلَكَ أَتَى لَخَافَ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ قال با مقول خویش صله است نیت حبه است که گفت با قال ای
 حبه او بعد از قتل بل قال ای تقبل الله من المتقين لین سبطه آخره الام در لین سبطه
 قسم بر نیت در آنجا با سبط جواب است جواب شرط را جواب قسم نیت شرط را مستغنی
 از جزا است و ایراد جمله تقبل الله من المتقين در جواب لا قتلک شرط است بیان مناسبت این
 مقال با این مقدار اتصال است صاحب گشت مناسبت بیان این بر نیت ذکر کرده و ملاست
 صورت در بیان آورد که ابعاد قایل بقیل با پیل نیت از حبه بود که از قبول قربانی با پیل آدم
 بنو قربانی قایل روی نمود و اینجمله بیان سبب قبول مذکور شده و برای بیان برات او حرمی
 که سبب قتل بود و آنکه بود لین سبطه لی یک لقتلک یا با سبطه یک الیک لا قتلک
 مقول قال باشد و این مقالت در جواب لا قتلک مناسب و ملائم بود و جمله تقبل
 من المتقين را نیز بر جواب برای بیان مناسبت مقبول شدن قربانی قایل مذکور شده
 و پایل حبه دیو منون به درایت الذین کما لون العرش و من جوابی چون محمد بهم دیو منون به
 القاب بغیر عرض و اخوات او پندارند و چون حبه یا لن با سبطه لی الیک لا قتلک ملائم
 نبود و بقیه هم ملائم تا کینه حبه یا لن نمود **قَالَ** اینست قایل گفت در عدم قبول قربان و عدم
 کسی بود و خطائی نباشد زیرا که خدای عز و متقین قربانی قبول نکرده اگر تو متقی نباشی
 و او قربانی ترا قبول نکند برکت و نبود و قایل متقی نبود و برین سبب قربانی او را قبول نمی نمود
 و در هر یک را و اعتقوبت بر کشید و نیز قربانی را بعیله و تحمیل نیاید و در وقت نیت

واجب الی کرم و باطل در ابعاد قتل مکانی است بجهت این سبب است الی یک لقمه تنه یا بی سبب
 الا قتل که گفت یعنی اگر تو دوست دراز کنی سوی من تا بکشی مرا من دوست را از کتفم ترا بزنم
 من بهر ستم از فدای که پروردگار عالمیان است و اگر یک کاری که از یک کجاست بجهت
 خود دفع قاتل واجب بود و اگر نه مقتول در ترک دفع منکر که در قتل خویش است این را نفی
 باینست او نه دفع نفی نه پیدا نه پس معنی چنین آید اگر تو بکشی من یا کسی نفی و در صورتی که
 منکر روی من باینست که منم و خود را درین باینفکرم **و** اگر ده اندام باطل فتنه بود بر من یک
 برداشت و بر سر باطل انداخت بدانکه منکر او را بجان ساخت اگر مباد بودی باینست
اِنَّ اِیْرَیْدُ اَنْ یَّبُوْعَ بِاَیْمِیْ وَاَتَمَّتْ فِتْکُوْنُ مِنْ اَتَمِّ
النَّارِ و احتراز از بزه کاری اسمی یافت از کردگار باری است پس اینجا مقرر می باشد
 اشتغال باشد هم از بزه قتل که در غیر حرام غلط آورد فتنه کون عطف است بر توبه و تائید بر آنست
 و جمله سابقه که گفته است اینست بر کشته من خواهم که بر کسی مادی را بکشد منم و بود
 کسی خویش را که سبب حرام دیگر که از حقوق و حرم و خزان روی خواهر نمود و تواند بود
 قاتل سبب قتل و از اتمی اتم مقتول حرام و حاکمی که در منم بود و جمله اتم مقتول قاتل و سبب
 او بود چنانچه در غیر اتم در آخرت نیکبها ظلم ظلم را دهند و اگر نیکبها ندیده باشد بیایا
 مظلوم مظلوم نهند چون هر دو اتم بر تو نهند پس تو بهر وجه از اتمی است و زود باشد و هر دو
 مستحق نارتوی **و** ال برای بودن استحقاق او از اتمی تا یکی از دو اتم بود و سبب
 از حاجت باشد **و** مقتود تر است این اثر بر وجهی که ابلغ درین باب است و از مرتب بر آنست
 سبب استای فتنه من بعضی باینکه الی این و مستحقانند باینکه این و ذرات
خِزَانَةُ الظَّالِمِیْنَ اینجا تفسیر است و آن یعنی از اتمی است و زود دفع زندان
 دیدن خزانة الظالمین و نیز استکاران است کدام ظلم بالاتر از کشتن نفس بیکانه بود و حاکم
 قاتل از قتل جان کسی که سبب نباشد فی النفس کسی که ملاقات محرمه قتل کرده و در جهان اول

بدان و در حدیث است که هر نفسی در جهان کشته نشود مگر آنکه قاتل پس او هم در آن نیز یک سبب بود
 اولی سبب که این جریمه از و زاده سبب قتل دنیا و دنیا دور مدینه دیگر است نه سبب فله و زما و
 و زید علی بن ابی ایوم القیمه **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ**
فَاتَّخَذَ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ یقال طاعت و طاع الطوع و بطاع و طوعا و طوعا و طوعا و طوعا
 بردارنده طوعت از باطن غفلت یعنی میافست طوع بود و قتل اخیه منصوب بر ترغ حافض یا منصوب بر
 باشد ای طاعت از نفس طوعا الی المبالغة و طاعت و طاعت قتل اخیه بعضی قتل اخیه را مطلق
 باینکه طوعت یا منصوب بر سبب است از منفصله بمعطوفه طوعت عطف است بر طوعت یا طوعت
 عطف است بر قال لا تملک اینست پس نفس او را و فرمان بردار کشت و بکشتن برادر یا زنی
 کشتن او فرمان برداری سبب است باینکه باینکه برادر یا زنی کشتن برادر یا زنی کشتن
 پس برادر را کشتن که کشته شدن برادر یا زنی کشتن برادر یا زنی کشتن برادر یا زنی کشتن
 کشتن قابل نیست لیکن صورت کشتن میباشند بر نفس اقدام بدان نمی توانست المیسر یعنی پیروز
 برنده کشت برنده دیگر را کشت قابل از المیسر صورت قتل آتوخت هم بران طریق قتل برادر
 سبب بر سر او را و ارجان ساخت بعضی کوفت قابل نیست طبع صورت کشتن را اخترا و
 و نفس خسته او ایضاً از خویش پیدا آورد **و** کرده اند آدم صلوات الله علیه و خرد و قاتل
 باینکه خواست قتل داشت اقدام نمی نمود چون آدم صلوات الله علیه و خرد و قاتل باینکه خواست
 او حاصل کشت از ثمری این عمل حیوان صورت گرفت طوعم و الوان و السن بغير و امتلاک پوست و خور
 با او میان کشتن بود و بدینسان ابد این کار فراموش نمودند بعد از آن بادی و ضیای و ظلمتی در جهان
 آمد و بول و فرغ در دلهما و اما آدم صلوات الله علیه باینکه خواست کشتن دل او ماند و
 غلبه پیوست چنان آدم از کشت قابل از احوال باطل برسان کشت قابل حرامی گفت مرا کجا
 از خود بودی قیام مصلوبت عامه نیز نفرمودی مرا چه لازم که کوشش بدین سال و در این سال
 از آدم صلوات الله علیه از جهت باطل غم و اندوه بسیار دیدم قریب صد سال بعد از آن سبب بود که

فعل قتل هم مردمان از تشبه پیدا کنند چنانچه در شان قابل ذکر آن گذشته و بیان آن با باری رفتن
بود ماجر و یعنی من اجل ذلک متعلق اصح من النامین بود بر منسوب بر من النامین و غیره
وقف در فلک بود بر منسوب معنی چنین آید قابل از بهر قنات قتل و شتاب و غیره
همان گشت و نیست و صارت بود بدست شان اینست تا آخر و چنانکه بر هر دو وجه است
لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ ان كَثِيرًا مِنْهُمْ اَعْدَىٰ
ذَٰلِكَ فِي الْاَرْضِ لَمُسْرِفِينَ اینجمله موقرته و بکرت در بیان تنوع و
کافران و قنات شان اینست لام در جواب قسم مخدوف ای و قسم بعد جات هم سبب است
ثم ان کثیر اعطف است بر لفظ جات و هم سبب بالبیّنات بر دو جواب قسم اند اعطف هم در است و در
یعنی بعد آنکه می اینان ویر که گشته و قرار گرفته بود تا یکسره اول لام و قسم تا یکسره بعد از آن
و جمله اسیمه از جهت دانکار منکران و احزاب اینان بران روی نمود اینست بگویند یکم
مولا ششم میگردد انهم هر آینه بران وقت دکان بابا مجت طاهر حج منظره اند پس برستی
اینان بعد از آنکه بغامبران و اور کول مجت طاهر منظره منظره حقوق بند میران و غیره
و از حد و دین بیرون آیند کانه **سوال** هم برای تراخی ال بر تعقیب و بعد ذلک نیز از تعقیب
تکرار را چه وجه باشد **جواب** بعد ذلک موجب تعقیب در زمان است و هم برای تراخی در بیان است
بود و بر تقدیر سلیم نکرار منقول و اند **انما جزاء الذين يحاربون الله**
و رسله ان يقتلوا او يسعون في الارض فسادا ان يقتلوا
او يصلحوا او تقطع ايديهم و ان يجلدوا من خلاف
او ينشئوا من الارض **سوال** کرده اند جافتی برای سده بر بغامبران و غیره
می آمدند اصحاب او برده اسلمی و ان طبع طریق گردانیدن در شان اینست و نازل گشت این نظم
نور و دیوت است اینجمله برای بیان حکم صادره که واقع شده بر وجه اعتراض مذکور آمده می برون گشته
بر وجه مضاف می اینی ربون اولیا و الله اگر در از و بعد قطع و باری و باری و باری

رسول که موشا نه شرط نمود بر تقدیری که قطع بر همان که کند لازم آید که حد قطع طریق لازم نمود
جواب می برون میان که در حد می است موشا نه طبع اینست می برون میان بود در شرط حد مذکور موجود
باشد جزای ربون اسد و سوله مرفوع بر اجداست ای الله از روی من و با مفعول مطلق است جوت
سین و طاف مصاد است صفت موصوف قدرت است ای من جواب است مختلفه لایری من جواب است ای من
چون من جواب است ای من و چنانچه طرف است و من و طرف معنی نیست و این جابجور و با طر است
مرفوع و یا حال است از ایدیم و از علم ای حال کون لایری و لا ریل و افعه من جواب مختلفه و قصر
مذکور قصر نیست بود چه عقوبت قطع طریق در دنیا همین است یا انما برای تاکید بود برای قصر
سوال اینست جزا که یکم با فدای و رسول خدا می ریه بکشد و بهشت و تنبای می شتابند یعنی می آید
میکنند یا دوستی خدای که خود را اموال خود را ب حفظ خدا سپردند و معتقد بری فطرت او برون آمدند
و با بجا میزد که جای اینان که در تحت ولایت او اند یا در تحت ولایت امر او اند که گشته شوند
تا این را بر دارند و یا در توبای از جواب مختلفه معنی راست و پای جابجورند یا این ترا از این
این در دور افکنند یا از زمین که اینان ساکن بوده اند و راند از زمین دیگر ساکن سازند
او زمین عمر رضی الله عنه که از او اسلام سوی از حرب جدا کرد او اما کرد از اند او را و در امر المو
نیز این نشان گشت و از این کار بنده است بپوست الا انفی امه گفت و بسو کنه تا یکسره و حجت نفی کرد
یعنی پس در اسلام آورد ابو حنیفه رضی الله عنه همین وجه اختیار کرد و در معطولات و دین آن
علم و افکانت آید و اقوال مختلفه از انان ظاهر شده بعضی حمل بر توریع و تقسیم بر بنیاد گشته
در هر بنا بر جزا بر حسب آن دانند چنانچه تفصیل آن در کتب فقه آمده و به تصریح و توفیق میباشند
و قطع طریق تفصیل در جمع کردن میان اخذ و قتل و در افکانت
مقدار که در خرج اعتبار کرده اند بغیر قتل قطع مجر که لازم دانند و بعضی حمل بر تخریص گشته و در
بر بنا بر جنایت مجر گردانند و این صحیح نیست زیرا چه اگر در صورت افکانت مجر در غیر مسایف
قتل و غیر حمل باشد و بفران بایست و قدر جنایت آید و معنی افکانت حدیث می آید و باری

در این باب

را تهم دوم است که می گویند معانی کفر بعد ایمان و زنا بعد احسان و قتل نفس بعد زهد و
لَهُمْ خَزَائِرُ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و آنکه مبتدیان در دنیا
خیز مبتدیان است حال است از معنی اشارت بر طریق هدایت ایشان فی الدنیا صفت است مرغز و غایب
مبتدا عظیم صفت است و است لم خبر است فی الاخرة متعلق ظرف مستقر است اینست این معنی را در
رسوای است مران تراورد دنیا و مران ترا عذاب عظیم و مازای **الَّذِينَ تَابُوا**
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُ رُفَا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ این است از الدین یا رسول الله و وفا فاعلموا کسب است اینست
غرامی زبان این خبر است مگر کسانیکه تائب شوند و در راه پشیمانی از گناه مذکور و در پشیمانی
نشد بر این ق و در توبه و برای ترا کردن و ترا دادن بکیر و پس بدینند بر توبه و غفور
است گناه اینان با مرز و رحیم است بر این رحمت کند اگر غفور لم بعد و در معنی غفور
و واضح بودی وجه الطمانین است و در از کردن سخن بر وجه وجه بنی است اگر غفور و رحیم
باین معنیه مرعوم تعریف بودی بدین وجه که مذکور شد چنان بر وجه کنی است و الکن باین
مذاهب و التوبه و التوبه و التوبه اگر سارق از سر قریه تائب شود و سر قریه توبه کند و بگوید
وق طبع به طریق اگر پیش آن گرفتن تائب شود و لازم نمی آید فرق صفت و این را در
در معنی است **وَأَجَابَ حَقْلُ طَرِيقٍ مَقْرُونٍ بِأَشْتِ شَدَّ وَتَوْبَةٍ تَقَرُّ بِمَعْنَى عَجَبٍ وَدَا**
جواب سر قریه و سایر مرز و آشت و آرد شده است آشت محله واجب آمده حدی که واجب توبه
مرتفع شود و در حد طریقی از مرتبه حقوق آشت توبه مانع و وجوب حدی شود و واقع نمیدارد و این
در باب سر قریه نیز متعلق باین حدایت فخر تاب من بعد ظلمه و السیفان الله توبه بیه دارد
و ناسبت که در این آیه اگر چه صفت آشت نیست معنی آشت حاصل آمده و هر چه صفت بود بعد از توبه
مع و مکرر در حدی و مکرر شود **وَأَجَابَ** الا انهم که این معنی آشت بود چه توبه که دفع غفرت
است معنیه و در حدی عالم از حدی است مافی بود و حقوق مغفرت ایشان را از حدی نباشد نه بنی

در حدی نبی پیغمبر علیه السلام در مجلس مختلفه اقرار بر ناکرد و خود را در موضع سنگ نشاند او را
در حدی نبی پیغمبر علیه السلام بعد چهار مجلس از جهت آنکه او عالم بود و وضع محل را در تاجیر آوردن و خود
بعد وضع محل طلب اقامت حدی و پیغمبر علیه السلام تا وقت نظام بجهت تاجیر فرمود بعد نظام
بیکرانی بر دست داده پیش پیغمبر علیه السلام آورده و قصه باز نمود گفت این چه از من است گفت
این اقامت محله حصول پیوست پیغمبر علیه السلام بر و اقامت حدی و بعد از حدی بیت توبه بود
عادل المدینه بوسیله بر زبان آورد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ**
وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا بِسَبِيلِ اللَّهِ
تُفَاحُونَ و تقوا الله بعبودیت خدایت سر حله او فوا بالغفور و بیانی دیگر است جمله ناسبت
تا که توبه مکرر است معنی آنی که در میان بود میان دو کلام متصل مانع نمود و بعد از آن بوسیله
تقوا استغفار است قبول و ابتغوا الیه الوسيلة اینست ای مومنان از خدای توبه کنید و از عذاب بترسید
و از ترک معصیه بترسید و خود را از عذاب کفر و معصیت برسانید و توبه کنید و عبادت توبه کنید
بر تر که بیان باکی تر است و بیان از بندگی و قرابتی و صابره و صبر و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
و اینست که باری عز و علا بندگان طاعت و بائشال او امر و توبه است و طاعت بود و پناه گرفتن
بندگان خاص خداوند و جستن از مقربان حق جل و علا بانه و در راه رضا و کوشش کند و خود را در
عبادت خداوند بکارند بر نوبی از عبادت دلیل سعادت است و این متن و است بر صواب است و بکیر
در حدی سعادت با عبادت است در راه عبادت و بکیر و بید تافن و فلاح یا بید و استکار توبه
الَّذِينَ كَفَرُوا الزَّانَ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و اینست که در حدی با هم و خبر خویش فی سعادت مکرر
نموده که شرط است بر نوبی لو ثبت الام لیفته و الام که است متعاقب است با هم و استغفار
تا که خبر است از غیر مکرر و در حدی که ناید است بر مافی الارض و بر منتهی و اینست که قبل از

اینها حکم الهی میگویند نازل گشت نخست حالت این بیان میسر است اینست اگر از این
 حکم توبه بپایند و صفت بر حکم تو نمایند و او که میان این حکم پیش آید و در این است که او را
 نماند و اگر اعراض کنی از کافران و حکم کنی میان ایشان ترازیان نکند و صفت بر اینست
 چه تو در عصمت خدای و در پناه حق جل و علای کسی که در عصمت خدای باشد او را هیچ زیان نرسد
 تو خدا را نخواهی که جمله عالم در دست بگذارد که سر و سستی قدرت ترک کرد و بفرمان برسد
 میان این اعراض کردن از حکم غیر بود کاهی حکم میکرد کاهی اعراض میبود و بعضی توبه میکرد
 بایست و آن احکام بنهم بر انزال احد الیک من فوق گشت و باقوم حکمی میان کافران که هر چند بر من
 انبیا بر میان حکم و اعراض منجی برشته و کسی که میگوید که در سوره مایه ۱۰۲ است منسوب
 امر که حکم برای امانت میداد و آنچه میزند کور می بیند و آن **حُكْمٌ فَاحِكٌ**
بِالْقِسْطِ ای و آن اردت الیک بر طریق اذ اقرات القرآن و آنچه منزله عطف است
 فاحکم بینهم اینست جوان بخوابی که حکم کنی میان کافران پس حکم کن بعد از این
 من یحیی الاله **يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** آنچه تدریج است تا تعلیل آنکه در تفسیر
 ابراهیم مقصود بر وجه و کاد است یا کویست مراقب طوع و مصلحت و آنچه بود بقیه من تا کیست
 میانه نمود اینست درستی که خدای عدل کند کار او و شهادت دارد و نظر است بر این
وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَغِنْدَهُمُ الشُّرْیَةُ فِي احْکَامِ اللّٰهِ
وَكَمْ يَتَّقُونَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ است و این تفسیر است و وجهی است که
 حال استم توان عطف است بر یکم و وجهی یکم است تا آخر معترضه و در تفسیر تفسیر
 اینست غیب است که این ترا حکم سازند و بگویند تو بردارند و حال اینست که از این توبه
 است که در آن حالت است ثابت حکم حق جل و علای پس از آن که توبه و در حق توبه
 روی میگردانند و این صفت عرض را مصلحت و در دست اند و **مَا اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ**
 آنچه این است از قائل بر اولان یا تدریج است اینست و نیست است توبه و توبه و حکم

و حکم توبه اعراض میکنند و حکم ترا نمی پسندند و حکم توبه را میگردانند **اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ**
 در این تفسیر است چون بالا ذکر توبه را گفت چنانست که سبب گفت این است که توبه را فقیل انزل
 توبه را از چوخته نفل کرد و جمله را میگردانند و در جمله حال سبب صفت است توبه را
 بگفت ای و الی بقیه و اینها بر طریق الاینها نمودند و در تفسیر تفسیر تفسیر
 در اینست که در زمان است و اگر جمله و اسر و تقدیم بر قابل شود تفسیر تفسیر و نور برای توبه و توبه
 از اینست که معقول توبه بود جویند اینست بدست با خود آوردیم توبه را در اینجا که در
 برای و نور است یعنی در عالمی که راه نماید و دینی که سلامت را باید مطهر است **يُحْكَمُ بَيْنًا**
الْبَيْنِيْنَ صفت توبه است بگفت و معقول ای التوبه التي حکم بها النبون یا حال مقدّم
 است از توبه که معقول انزل است حکم حکایت حال که نشسته است ایراد میگوید منافع از جهت استخفا
 توبه حکم است اینست فرستادیم توبه را حکم کرده اند از موسی یا علی صاوات الله علیهما
 بفرمان و بعضی گویند بفرمان بر بودند که هر حکم توبه داشتند و متابعت آن می نمودند
 بگفت مع سلامت است و مع سلامت مع فالت بود در استعمال مع فالت در ی و کثیر با وجود لفظ
 اینست که مع کثیر است چه گفته باشند تفسیر بر یککه اینست که نفوس قدسیه اند اگر چه بپایند
 بر است مقابله که وجود ایشان می آیند معصومات ایشان می نمایند **الَّذِي اسْلَمُوا**
 صفت با عدالت نبون **راحمه** اینست بفرمانی که حکم توبه را انقیاد کرده اند راضی مان
 باشد این تفسیر است از مذمت که نیکه انقیاد حکم توبه کرده اند و در این تفسیر است که
لِلَّذِينَ هَادُوا وَالشَّارِبِينَ وَالْأَحْبَادُ لِلَّذِينَ هَادُوا
 متعلق حکم بود و الی نبون و الاحبار معطوف الی نبون است و الی نبون متعلق بر طریق است
 است و فاما ای علیها و بعضی محمول بر فذ و معطوف دارند و کلام معنی حکم النبون الیهود علیهم
 اینست حکم میکردند بفرمان و ربانان و دانشندان بر بودند یا کویست برای معبودان
 در معبودان کاهی و ذریه و کاهی در میان و با نبون نبون اند سوی ربه و ربه صفت خدای بود

و تفسیر تفسیر

و نوران
 تقدیم خبرت بنیانند

وقت من قصد کند یعنی قصاصی که برای او واجب شده سابق گرداند پس آن قصدی و منظور شد
باشد و نواند بود که تفسیر له ای عاید بر جانی بود عفو صاحب قصاص کند جانی را می برد و من
لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
اینست و کس نیکه بداند فرستاده است خدای حکم نکند و دم می خفت که خداوند از نیکو بزرگان
ظالمانند از حد تجاوز کنند کان اند و قفنا علی اثارهم یعنی بر این
ماریه و صدق قالم باین یدیه من التوریه ظنست
انزال التوریه یعنی این مفعول دوم است بواسطه با مفعول اول محذوف است بدلتی دریم
و تفسیر این بر جانی است که مذکور اند در جمله یکم بهما التوریه یعنی اینست که تفسیر
انما هم عیسای این مرتبه است اینست آوردیم در تفاسیر و تفسیر سیما بران عیسای بر مرتبه
حال که مصدق آمده توریه را که پیش از وی نازل شده و آیتنا الا انجیل فیهدک
وَتُورٍ وَصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَانِيسَ
بر تفسیریه هر حال است از الانجیل و صدق عطف است بر محل او اینست و در تفسیر
انجیل در بحال که در ویدی است و توریه که در بحال تصدیق کننده است مرکب را که پیش از او بود توریه
مذکور سوال انجیل را با دو دست چه نیست بود و بودن توریه میان دو دست او بر چه وجهی
عبارت است به تفسیر بود برای تفسیر تحقق آنچه مذکور است حاجت باشد و هدی و موعظه
لِّلْمُتَّقِينَ عطف است بر صدق این نیز حال است یعنی با و او عطا بعمل انجیل بر وید است
عین هر دو موعظه چنانچه در این اقیان و ادبار دران رفته اند و در جایی از او تفسیر
اینست و در حال که انجیل را ندیده است و چند دهنده است مرتب تر با عین سرت و به دست بر وید
سازان ترا یعنی مرکب را مستعد برای تفاسیر و رسا در سوره بقره که شده و ذکر آن بالا بود
لِيَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ و ای حکم ملام که بر صیغه امر غایب است و وجه سر و قرات
دانند بر قرات ملام بر مجوز و معطوف بر یونموای چون که مفسر اینست و اینست در قرات

صیغه امر غایب مجوز بر صفت و قاتله معطوف بر انزالناه باشد نیز از اینست و در وید
انجیل در وید این است و اهل انجیل بر فروع و آورده و وی کرده است خدای در وی حکم حکم
کنند اهل انجیل و کس نیکه داده شده اند این لغت خلیل بداند و می کرده است خدای در وی و فرود آورده
ست من جانی و علا العبد و کس انجیل ضمیمه بود در بهما انزال الله و منع مظهر مضموع ضمر برای تصحیح بیاعت
قبول اینست و من کس انجیل ضمیمه بود در بهما انزال الله و منع مظهر مضموع ضمر برای تصحیح بیاعت
الْفَاسِقُونَ انجیل تفسیر است اینست و کس نیکه بداند فرستاده است انزال خدای حکم کند
اینست و مفسر بر تفسیر باشد که فی را که حکم نکند بکنایه ای کافر خواند و باز ظلم گفت این حکم
ایست و تحقیق این سه وجه است و تعین هر یکی بر کدام وجه نمی است که حکم بکنایه ای
فرود آمدن هر سه صفت افکنده به بعضی موعظه خلاف حکم خدا اکثر بود چنانچه توجیه مانکر شود و بعضی
می گفت ظلم باشد چنانچه بنی النضر و رباب خراجانیت بنی قریظه خلاف معذرت کردند و خودت بود
میلا آورده و بعضی صورتی باشد چون تفسیر و تبدیل راهها و حرام و در تفسیر معنی آورده و ملام
فایک هم الکافرون و حق سلمان است که این بر حکم کافر شوند و مرتد از دین و مسلم حکم باشد
لقد و لیک هم الظالمون و حق میبود است که در حق اینان در وجهی نقصان مرسوم بود اینان زیاده
مستند بهای که و کس انجیل و ملام حکم با انزال الله فاولیک هم الفاسقون و حق خدا است که
توریه اینان در قتل واجب بود اثنان که در مطالع دیت و قتل او و اند و انزلنا
الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَقِّ وَصَدَّقُوا بِالْبُاطِلِ
و ملام علیهم عطف است بر جمله سابقه بالحق و است از کتب صدق حال و دست
و انزالنا ای کتاب لیتا بالحق صدق و ملام علیهم عطف است بر صدق با حق و ذکر توریه و انجیل
درین آیه ذکر قرآن آورده و در کتاب اول لام عهد است و اینی لام عهد بود و اینی نیز لام عهد است
و این عهدی نوعی یعنی کتاب جانی و همیشه علیه ای بر علی صدق یعنی و در حال که گواه است بر صدق کتابی که
پیش از او بود و بیان آنچه در وی نمود و بعضی همین را معنی محافظا علیه گویند بیان صفت نگاشتن

یا نزلنا

پس بگویم که خارج و متعلق است مفعول مذوق و لکن جعلکم سما مختلفه قوا متعده پس بگویم که
 و لیکن شما اگر و هها و متعدد کرد ایند چنانچه میان شما و غیر شما اختلاف افتاد پس بگویم که
 حال شما علم دارد و یکیت از شما که اعتراف میکند و یکیت که براسالی تشریف دیکه نظر می افکند چه تو را
 ملایم حال او روشن می آید و روشن ملایم است و او معین شده **فَاسْتَبِقُوا الْغَيْرَةَ**
فَاسْتَبِقُوا اینست پس خیر است اینست که بدین پس نیکی و نیکو کاری می پذیرد و اینست که
 متعلق برین است مطلوب و بهر دین ما همین است انواع نیکی بکنید و بمقابله او معاد شود و اینست
 یا زبانی و باید هر کسی نیکی که خیال او ملایم تر و پاکست و او موافق تر باشد بیشتر از دست و پا
 بیشتر که در چون سلاطین با عدل و احسان و علم را ارادت و پند و نادر از نادر است و باید در
 و عارفان را فکر کرد و حال و حال جنبا مقربان را ترک دنیا و عقبی و اختیار احوال و عیال را
 امانت و دیانت و زمان را جمع کردن میان طاعت خدای و طلعت شمس و ان و شب و کائنات و غیره
 حسن خدمت سعادگان فی الحقیقه نیکی بسیار و خود را بران دارد و آنچه بدی انکار دارد و اینست
أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
 مَرْجِعُكُمْ مَرْجِعُكُمْ مَرْجِعُكُمْ مَرْجِعُكُمْ مَرْجِعُكُمْ مَرْجِعُكُمْ مَرْجِعُكُمْ مَرْجِعُكُمْ مَرْجِعُكُمْ
 جمله مختلفون غیرست مگر کتم و جمله کتم صله است عار و مجر و متعلق است بینکم عطف است بل انما
 و تقسیم الی الله برای حضرت یعنی الی الله الی غیره مقید حضرت است اینست سو سو سبب خدای عز و جل
 است پس ما باید آنچه دران اختلاف ندارید جز خدای عز و جل و اینست که بر هر کسی سبب افرا و بر
 اختیار نیکی باید و احترام بدی است و **وَأَن لَّكُمْ لَعْنَةٌ مِّمَّا أَنزَلَ اللَّهُ**
لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ هُمْ وَأَخَذَ مِنْهُمْ أَن لَّيْسَ بَشَرٌ مِّنْكُمْ
مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ أَن مَغْفِرَتٌ مَّغْفِرَتٌ مَّغْفِرَتٌ مَّغْفِرَتٌ مَّغْفِرَتٌ مَّغْفِرَتٌ مَّغْفِرَتٌ مَّغْفِرَتٌ مَّغْفِرَتٌ
 و امر نا ان احکام بنهم و تواند بود که عطف برکت است از نه بقیه از ان احکام بنهم و تواند
 انزال کتاب و در حق متصرف حق تعالی است همچو امر و ندادی او و اینست که کتاب و احکام و تواند

که در و ان احکام مصدر به باشد ان احکام تاویل مصدر احکام ای و نزل ان الیک الکتاب و بلا تفسیر
 او و هم با معطوف خویش عطف است بر احکام ای و نزل ان الیک الکتاب بالمعنی و طلب حکم
 و طبیعت است آنها که او و هم مصدر که غنائ ان بقصود یکا یکا مقال است از هم و افند هم با
 است که در صفای ای و افند هم می افند ان بقصود یکا یکا مقال است از هم و افند هم با
 نرسد و است خدای سوت و در می کردن است حق سبحان و تعالی و می مکن هوایا کائنات و نرسد
 زان که گفته زود و مفتون شده سان ندان و غافل شدن از بعض خبری که فرستاده است حق
 جان و خدای **مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا** کرده اند که درین صورت و شماس از قیاس و حیا عقی از جهودان جمع شد بدینست
 می آید علیه و سلم اند که ما و انشد ان بیو دیا نیم مقتدا و اینست نیم اگر مسلمان شویم و بدین تو
 برویم اکثر هوایان شوند و برین بگو و ندان که کسی فصولی افتاد اگر تو برای ما حکم کنی اگر چه
 حق و بیستم ما بود ما بتو ایمان آریم و دین بود بکناریم برای تنبه بغیر علیه السلام اینست انزال
 است و معنون بطور است **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلُظْ أَيْمَانُ يَذُكُّ اللَّهُ أَنَّ**
لَّيْسَ بَشَرٌ مِّنْكُمْ اینست که ای صبیهم مفعول است بر مراد و ما و
 ناکه است جمله ما بر مراد و ما و مفعول فاعلم است و جمله فاعلم انما بر مراد و ما و مفعول
 نظریه متفرقه است برای و غیره و می کرد و اندکان از حکم قرآن اینست پس اگر ان ترا حکم تو
 بر تو فرود آید و است بر تو فرود می آید و حکم ترا حق بر سر است که میخواهد خدای جل و علا بر سر است
 اینست ان ترا که انان صحبت و بلا و بعضی و نوب عاید بود عبادت از مرید مذکور است و سبب است از حق
 سطره سلفه بعضی همی لفظ شکر گاهی برای تفهیم باشد گاهی برای معبودانی برای تفهیم است و تو
 مکرر کنی عظیم و در می تفهیم است **وَإِنْ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ**
 اینست که اینست یا حال است و ناکه و از جمله روانکار است چه کافران مشق خویش را مشر کنند و بر
 با مشق خویش مشر کنند اینست بدینست بسیاری از مردمان بترکت عقی خدای عز و جل
 اینست که انرا حکم بنهم و مراد اینست **أَفَلَمْ يَكْفُرُوا بِالْجَاهِلِيَّةِ يَوْمَ تَدْعُونَ**

نمانند پس بدان

بعضی غیبت و بغیون خطاب می نمایند و این دانسته استقامت برای تعجب است و در بعضی
 علیه می و است ای ای تون حکم الی ابلهت بغیون انجمله معترضه است برای تعجب از این که می
 برای تو بخیر بران **اینست** عجب است یعنی آنست که تو می بینی و از این تو می بینی که می بینی
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ
 الحکم را بهتر است از هر حکمی که باشد و استقامت یعنی نفی است نه در ان القول لقوم یوقنون بخیر
 معنی غنند دارند و متعلق به قوم کلام بنده اند ای ای کون حکم غیر از خدا حسن منم حکم خداوند
 صفت است و احکام **اینست** و یکست نیکوتر از خدای از روی حکم و این انجمله است و در
 بنیان دارند و بصفت ایمان می آرند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا**
الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
 مرجعیه و فوا بالعقود ابائی دیگر است یا ایها الذین آمنوا برای تاکید جنبه است معترضه
 میان دو کلام متصل وی نمود بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ تعجیل است بر جمله لا تتخذوا **اینست**
 مومنان جهودان و ترسایان و ان دوستان خویش می گیرند بر حکم دوستی شما را با یهود
 این ان یکینه زیرا که بعضی از این مرعیه را دوست دارند و این همیشه را دوست دارند
 دشمنانند و دشمنی این با و دوستی با یهود و دشمنان و دوستی با یهود و دشمنان
 مومن نباید آورد و **مَنْ يَتَّخِذْ لَهُمْ مُّوَدَّةً فَإِنَّهُ مِمَّنْ خِلَافَهُمْ**
 برابته است و جمله تو اهل شرط است فانه منهم خیر شرط است بر جمله شرطیه است
 خال است با جمله معترضه است برای تمهید و ترسیب دوستی ایشان **اینست** و هر که از ایشان
 دوست دارد بر قضیه مشرب قوا نمونهم پس برستی او از مشرکان است و از اهل آید و نه دوست
 و صورتی میل و دوستی از جنبه حاجت یا مده بود یا از جنبه خوف و ترس خویش می آید و این
 دوستی نمود و صاحب آن حق و امید نشود **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**
 انجمله تمهید است و تاکید از جهت خبر از و غیب بر وجه و کائنات است نه از جهت خبر از و غیب

بر روی خطای راه نمی پیمود و می راند که طاعت کند و حق این مقدم است تا موت بر کفر و کافری مانده
 و است که نیند و است که نیند **الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ**
يَسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا آيَةٌ
 رسول با جمله معقول اول است برتری و جمله ای دعوت معقول دوم است بهیم ظرف است بر ای دعوت
 بقولان حال است با وجه جمله بر عکس این مقال است و تواند بود بعضی بصرانته و جمله حال بود و
 بود دعوت با معقول دوم و است یقولون را در جواب ایصنون متانفیه بنده اند ان لقبنا به
 متانفیه معقول نخست است و نخست تا آخر معقول بقولون است و جمله فقری الذین ایضا و جمله معطوف
 معنوم ان الله لا يهدي القوم الظالمین بود کلام معنی بیم الظالمون علی الضلال فقری الذین
 فوهم فقری ای سرک بود ای ای دعوت فی موالا اتم بانه یعنی چنین آید و ای طاعتنا علیه تهنید
 این در است و این را دو هم بدین سبب است که می بینی کسانی را که در دلهای این ان غرض اتفاق
 بر طاعت بر این ان می آید و باطن خلاف و اتفاق دارند این گروه در دوستی این ان سارعت
 و هم موافقت و موافقت این ان میزنند و در خیال که نمی بینند و غرض وقت میگویند میبینم که
 در این سستی حادثه واضطراری با این ان دوستی می ورزیم برای دولتی و روزگاری **فَعَسَىٰ اللَّهُ**
أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدٍ فَيُصِيبُوا عِلْمًا سَوِيًّا
فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ
 فاعسای الله سپه چه کردار کفار و کفایت این ان است
 برای انکه این سخن گویند و غلبه خویش و علامت این ان گویند و عسای از ضای ترجمه است و هر چه از کرم
 و الله برحق کند دلیل بر یقین و قوه باشد فیصحبی اعطف بران مائی دارند نظر و بخت تو را بنده
 است اینست از یک است که خدای فتح را برای دیگر از انان قهرت خود بیاری و فتح نداری
 تو که کفر و غیره و فلک بنده اند و امر منم عنده ما که بتسل می قرین و اجل فی غیر حال کرد
 بر غفلت و غرض صریح بر اهل کتاب اند پس این ان با بران انظر فایز و دلهای خویش بنیان
 انظر اتفاق و عداوت سلمان و عثمان کردند **يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْلُ الْكِتَابِ**

مزدحم

آوردن بیاصلی علیه السلام بکشته شدن او یاران را خبر کرد و دوم روز رفت خود سوی مدینه
 آخر خبر اول خبر کشته شدن او میان مردمان رسید و دوم بنویسند که او کشته شد و بر بنویسند
 بر سینه آنکه بر بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند بنویسند
 و بنویسند که بنویسند علیه السلام در جواب این بختن فرمود ان الارض لله و لیس فیها مال احد
 و العاقبة للمتقين امیر المومنین ابوبکر را که فرمود که در کتب خود بنویسند که او کشته شد
 مذکور بکفایت پیوست و بنویسند که در بایست بهترین مومنان را بکشته و در اسیر کرده
 یعنی که کذب و از بیعت آوردن سیم ظلمه بن حویل که بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 کرد بنویسند علیه السلام خالد ولید را با لشکر بر قتال او آورد و طلحه مذکور منزه شد بنویسند
 رفت انجا مسلمان کشت و مهدایت پیوست و هفت کرده در عهد خلافت خلیفه بنی امیه المومنین
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه فراده مطلقان بن سلیم بنی بربوع میم تمامان بن سلیم کذاب و غیر
 دعوی بنی مبری کرده بودند و بنی مکرین و ابل ابوبکر رضی الله عنه اندر کشید بنویسند که او کشته شد
 آورد بنویسند که مسلمان کرد و بنویسند که اکثر عرب مرتد و مسلمة زکوة و انکار آوردند کفشتن
 خواهیم کرد و سر سجد خواهیم بنویسند که زکوة که میطلبید میخواستیم و امیر المومنین ابوبکر
 خطاست بگویند من بارند انان از حق تعالی یعنی زانویته شتری که واجب بنویسند که او کشته شد
 برایتی قتال کنیم از حقه آن او یکی در عهد خلیفه با صدق و صواب امیر المومنین عمر بن خطاب
 و ان عساکر طایفه که و انظر ان سافت بعد از آن که بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 این اجناب را از آینده بروجه اعمی ز بود که بعد و روایت آن واقعه بنویسند که او کشته شد
 خبر کرده بود که واقع خواهد شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 اسلام شتافت و دولت این و اسلام یافت کرده اند بعد و بنویسند که او کشته شد
 او مدعی و سه هزار کیدی و سه هزار مردمان متفق باز در دین اسلام آورده مومنان بنویسند که او کشته شد
 منوفیاتی الله بقوم بجهیم و بجهیم تا آخر بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد

کرده شده

و بعضی گویند ان رت بسوی سامان فکر کرد و قوم او را بدولت آورد بعد از فرمود لو کان الایمان
 ان الله انما یشاء و بعضی در و دین آیه در شان ابوبکر صدیق بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 کشت و با این با عتقاد و اتهام بقتال سوخت باز داشت باز دارنده بنویسند که او کشته شد
 بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 الله و عونه ظفر یافت بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 مسعود در زمان استیلا است روایت و در و در شان ابوبکر و انصار و مسلمان رضی الله عنهم که در
 وقت و روایت و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 آوردن و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْعَوْنِ بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 نشان این و الدین یقیمون در محل رفعت از حقه المومنین ان الدین امین و بنویسند که او کشته شد
 و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 اینست بیست و دو نفر مکر خدای و رسول خدا و مومنانی که نماز را برای دارند و بنویسند که او کشته شد
 میدهند و حال نیست که این در رکوع اند و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 بود یا مسالت نمودات رت یا شتری فوش کرد سایل انکشی برون آورد و بنویسند که او کشته شد
 نازبایل مذکور برداشت انکشی فراخ بعل قلیل انداخت این است که بنویسند که او کشته شد
 مومنین عید است و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد
 غیر است که یکی است و لایست و لایست و لایست و لایست و لایست و لایست و لایست و لایست و لایست و لایست
وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ بنویسند که او کشته شد و بنویسند که او کشته شد

معلق

مخوف است و خرسند است فان خرب است تعليل است خراخند و قوت دليل است تعليل است و من
 رسول الله و رسول المؤمنين بغالب لان عزيب است وضع مظهر موضع مقرر اظهر من طایفه است
 خرب برای تعيلم مضاف است بکست است و ناقصه الف لكون نيران است هم غیر فعل است بر این
 خرب است بغالب بخود است اینست و هر که دوست دارد خدای را و رسول خدا را و یاران را
 زیرا که هر خدی هم آن را غالب است بر آن و دیگری غلبه می یابد یا ایها الذین آمنوا
 لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم ههنا و ههنا من الذین اوتوا الکتاب اولیا
 ای جمله نیز مرعبله افوا بالعقود بیانی دیگر است یا ایها الذین آمنوا مرتبه بر غیرت بود
 با صله مفعول اول است مرا تخذوا اولیا و مفعول دوم است من الذین اوتوا الکتاب بیانی است
 بر قرارت تعریف است بر موصول و بر قرارت جر عطف است بر موصول است
 انما که دین شما را بنده گرفته اند بلکه سرور که و بازی گرفته اند از که نیکه داده اند و بنده
 دوست گیرند الفت و محبت است این بر طریق حمدان و هم اعلان سر دارند و الحق الله
 انکم هم مؤمنین عطف است بر لاتخذوا انکم هم مؤمنین شرط برای تحقق است
 نیست بر طریق افعل کفران کنتم امیا و لا تفعل کذا ان کنتم انما اینست و امیا
 بر سرید و از غلبه است پس بنده را اگر شما مؤمن بنده و با یقینید و دست کف را نشان
 نبود و دست گرفتن که بنده و دشمنان خلا اند با سر و دشمنان خدا بنده و اذ انکم
 الى الصلوة اتخذوها ههنا و ههنا من الذین اوتوا الکتاب اولیا
 کافران در دین اسلام و بازی بنده است این صلو را که در دین اولیا و غلام است
 و چون بنا کنند شریعی غازیعی می علی الله و کونیه و قیوم سوی ناز بگویند این ناز را
 دانسته و بازی همانند بگویند و قیوم سوی ناز بگویند این ناز را
 و فاسته اجماع است ذلك بانهم قومه لا یعلمون

کانه قبل ای سبب مثل هذا الضم یصنون فقال ذلك بسبب بانهم قوم لا یعلمون اینست
 اینست ای کافران و وقوع این کار شیع از این بسبب است که انان کرده اند که ما
 می دانیم و بنا دانی در ضلال می باشد و آنچه در نماز است از تعظیم خدا و مبارز داشتن از فتنه
 انان که موضوع است برای عبادت و وسعت است برای ادراک عبادت متحرک و بیازی نمودن
 بر فتنه قتل نبود و مقتضای دانش نباشد قل یا اهل الکتاب هل تنقصون
 منّا الا ان امنّا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من
 قبل اینست کرده اند جماعتی از یهود پیش پیغامبر علیه السلام رسیدند از پیغامبر علیه السلام
 پرسیدند که تو بر کدام پیغامبر ایمان داری و از میان این که روی اری پیغامبر علیه السلام
 گفت آما بنده و انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و الی اسباط و ما اوتوا
 موسی و عیسی و ما اوتی الینون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون این را چون نام
 شنیدند خورشید شدند و سخن را ناپسندیده بخش آمدند و گفتند ما تعلم اهل دین اقل فتنه منکم
 و این پیغامبر ندیده ام هیچ صاحب دینی را که بهتر از شما و نه هیچ دینی را بهتر از این
 نزد ما نیست از دین همانست که دارید و محل آن بر خود میسازید از فقر و کسالت و بر شکست
 و در اندک پیغامبر را مؤمن را بدین چهره عیب کردند و در مؤمنان کلمات او را به پیغامبر صریح
 و ستم فقر و سکت اختیار کردند و خود را در پایه بافتی را آورد کاهی در مقام استیجاب از حق و فقر
 بنویسد ای ملت را بدعا و اللهم اجبنی سکتا و امتی سکتا و انشر فی زمره الساکین بضرع سکتا
 و ان ان از آمدید پندارند و عیب مرا از این ایه نازل گشت و قبل منت ال و انت عت قد استقام
 بین بروت برای بیان شتاعت نشان اهل کتاب و دلیلی ایشان از طریق حق و مواهب استقام
 اهل تقشون برای احکام است تقشون از تقم یعنی کینه کردن و خشم و زدن باشد ان امنا بر حق
 یعنی این است بود و اگر تقم یعنی عیب کردن و ناپسندیدن باشد ان امنا بر حق و تقم مفعول بود
 اینست کوی محمد ای اهل کتاب است که کینه کینه یعنی نیست بر سبب است این بخدی و در دین

در کتاب نیست

اید و خوار می سرمدت بدتر از نظرات و محنت و سختی مسلمانان بندارند و تفسیر خود
 مذکور وارد شود و اذاجا و کفر قالوا امنا و قد دخلوا بالکفر
 و هم قد خربوا به و الله اعلم بما كانوا یعملون
 و بعد و اذاجا و کم عطف است بر جمله فاذا انما یتیم الی الصلوة اتخذه و ما نه و اولیها و جمله قبل
 الکتاب هل یستقون فله و جمله قبل بل انیکم میان جمله معطوفه و معطوف علیه مقرر است و در و
 اعلم کیست برای دفع و هم پوشیده ماندن کفران این که آنرا پوشیده میدارند و نیت
 کردن میکارند و او اندک و بر طریق و اذ القوا الذین امنوا فی لواءهم ففعلوا بهما
 زیرا که ارتباط و هم قد خرجوا به صیغه فاعیل است و است اما بر تقدیر است که از خودی
 دخول و خروج ماضی باشد ربط مستقیم است معنی شکل نماید و ماضی و یعنی با کفر و
 تده و خوار شدن و تنبیهن بالکفر و هم قد خرجوا ملتزمین به و این هر دو جمله نیز است از آن که
معنی اینست و چون جهودان و منافقان بر شما می آیند و خود را بر صورت مومنان می نمایند
 گویند یا ان آورده ایم و تصدیق اسلام کرده ایم و حال اینست که در آمده اند و خود را
 لفظ امنا بدفع بر زبان می آرند و این بدرستی برابر با کفر در آمده اند یعنی با کفر آمده
 مسلمانان نشد و اند و خدای عالم است بدینجه از کفر و باطن می پوشند و بدینجه دشمنی دارند
 ایند و مسلمانان میگویند خدای مروت و اماند و بیایند و مسلمانان را بوجوهی که انداخته می کنند
 نمائند و لطفاً ان بر مردمان تواند **ما** در و هم قد خربوا به صیغه فاعیل است و تفسیر خود
 و قد دخلوا به صیغه الیه یا مقدم نیاید و در صحت و این فرق بر چه بنی است **جواب** شک نیست
 این در شک و در آمدن بر مسلمانان کافر و بد مسلمانان نمی نمودند و در آن کفران
 نزدی نبود و تقوی بدتر و در میان نمی نمودند و در آن حکام بیرون آمدن از حد است
 و نشاء و در آن مجلس بیان مظنه آن باشد که در آن سوی است و یا نشاء و در آن
 اینان بود و ذکر خروج اینان با کفر است و در مظنه تفسیر خود را برای افاضه تقوی

و تدری کثیرا منهم یسارعون فی الاشرار العدا و
 و اکلمهم السمعت لیس ما كانوا یعملون جمله و تدری
 است بر تدری الذین در قلوبهم فکرا اگر تدری معنی نضر باشد جمله یسارعون فی الاشرار و العدا
 ما بود و اگر تدری معنی تعلیم دارند صایر یسارعون معقول دوم بنیاد اندام لیس ما كانوا یعملون
 و جواب قسم است و است پس از افعال دم است فی عل و ضمیر سیسم است ماضی و تفسیر خود
 میزد و است ای و لیس یسارعون ما كانوا یعملون سارعون فی الاثم و العدا و ان و جمله لیس تا آخر تدری است
 معنی اینست و تدری کثیرا معنی بسیار را از اصل کتاب و نشر کان که در بزه کاری و
 درین دین کاری نمایند بگویند یا و میگویند که بدجنری است که اینان میکنند زشت کاری دوم
 میزنند و این کار را نیت دارند و در انم و عدوان کولا ینما اثم الترانینون
 و اکخبار عن قولهم الاثم و اکلمهم السمعت لیس
 تفسیر است و جمله تفسیر است بر قیامت عمل کافران و مذموم بود کار اینان چه آنچه ربانان
 در انشد ان را در باز داشتن از ان تخریص شود و بداند که کار را پسندیده و نیت ناکرند
 و در تفسیر است بنیمیم **اینست** چرا که بنمیدارند اینان را ربانان و دانشندان
 از ان گفتن و حکم نفق و در ثبوت بر تحریف کتاب خدای است و مال حرام خوردن
 لیس ما كانوا یصنعون آنچه بر طریق لیس ما كانوا یعملون
 است بر آنجه بدجنری است که در دفع گویان و حرام خوانان میگویند و ما پسندیده کاری
 نمودن و انان می افکنند و تواند بود تشیع منکران ربانان باشد و تفسیر است
 دانشندان انبیا من بودی قالت الیه ید الله مخلوکه
 و تفسیر است بقیه کایت متقسم شکایت از یهود بود عطف آنچه که متقسم شکایتی
 و تفسیر است سابقه میانه نمودن و تفسیر است و تعالی بخود فی فرشته بر یهود و تفسیر است
 ان را است عیش و غنا مفرط و می نمود و چون اینان کفر و زیدند و بیایند و تفسیر است

و در مقامی که هر یک کینه و صفتی باشد و در خاطر هر یکی غفلت بود و در دل یکدیگر تردید بود
 نمیکند و یکسانند و بدانند که ام عذاب سخت ازین بود و وجه بلا بالاتر ازین باشد کلام او
قَدْ وَاَنَّا لِلْحَرِّ لَظَفَا هَا اللَّهُ حَبْلَهُ مَسْتَنْفَعَةً حَبْلَانِ که گفته شد
 عالم مع السالین مع شتر هم و بنای هم فقیل کلام او قد و انما للحر بظفاها الله حبله مستنفعه حبلان
 این آیه را بر جنگ با مسلمانان افروخته و با اهل اسلام محاربه و منافقانه گفتند و از شتر و بنای
 فرو میرانید و محاربه مسلمانان را و ذکر دینداران اهل اسلام را و شتر و بنای ایشان را
 از مسلمانان باز داشت با هر که در جنگ استانفتند ظفر و فرفریافتند **کَرِهَ الْمَدَانُ** و وقت
 عالم اسلام افروخته اند و سایه اوان آسمان سای پیغامبر علیه الصلوة والسلام در جهان انداخته است
 از یهود و زرتشتی و عیسوی بود و پیش ازین در ذلت و مذمت و بندگی می نمودند امام قدا گفته که لایق
 یهود با سله الا و جده من ذل الناس یعنی در هر شهر و دیاری که بود در آنجا فرستاده
يَا بَنِي كَيْسَعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا مفسود است بر هر طریق و فرقه
 سوط ای یسوعون چنانچه اقبال حال شای یسوعون و ذوی منادیا مفسود است ای یسوعون و ذوی
 ای یسوعون و ذوی منادیا مفسود است بر هر طریق و فرقه **يَا بَنِي كَيْسَعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا**
 که خداوند مناد می میکند و در کارش و کوشش می بیند یعنی هر چند که خدای این
 نداده و گاهی در فتح ایشان کشاده همیشه مقهور و مطرودند و همان منادیا و ذوی منادیا
 می مانند و در راه مناد و مانند و الله **لَا يَحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** و مفسدین
 اینست و خدای مفسد را دوست ندارد و مناد گفته که از او چیز دوست ندارد و گفته که
أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ كَمَا آمَنَ سَيِّدَاتُكُمْ
لَا دَخْلَ لَهُمْ جَنَّتُ النَّعِيمِ ای و لو ثبت ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا الله كما آمن سيئاتكم
 عطف است بر وجه شرطیه مؤخره است بر وجه شرطیه و اولها در فضل و است

اینست و اگر ثابت نمیدی که اهل کتاب ایمان آورده اند و متقی شدند به پیغمبر و بندگان و
 بر بنده هر آینه دور میگردیم از این ان سیات ایشان را با کفر و غفلتی که در سیات ایشان است و
 در محاربه و در ایمان ایشان را و حجتی که برای پیغمبر و بندگان است لیکن ایمان و تقوی ایشان ثابت گشت
 است و ادعای حجابت بعمل نه پیوست و **لَوْ أَنَّهُمْ آقَامُوا التَّوْبَةَ وَلَا**
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْفُرُوا مِنْ فَوْقِهِمْ و ما انزل الیهم من ربهم لطف است بر التوریه و لا یفیل
 نخت از جمله مومنان و انزل الیهم من ربهم لطف است بر التوریه و لا یفیل
 لا کافر و احوال مومنان عطف است بر جمله شرطیه سابقه **يَا بَنِي كَيْسَعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا** و اگر ثابت نمیدی که
 این احکام نوریه و انجیل و انچه منزل است سوی ایشان از پروردگار ایشان یعنی قرآن و انچه
 کرده اند مخالفی را در آن مذکور و مطرود است بجا آورده اند هر آینه ایشان از خویش و بنی خویش
 یعنی از برکات آسمان و برکات زمین بیوزند یا از میوه و درختان که بالا ایشان است و گشته
 که بفیل زمین شبیه میوه که از شاخه های درختان فرو آید یا از میوه که بر زمین افتاده است و بر فیل
 سینه نه و این عبارت است از صوت فیل در میان من و هم **أَمَّةٌ مَقْتَصِدَةٌ** و این جمله
 مستانقه است چون در سوره سابقه گفته و لو انهم آقوا التوریه و الا انجیل و ما انزل الیهم من ربهم
 و کفو افسو قهم و من تحت ارجلهم حبلان که سبب مل او لیک مل که گفتند فیل منم نه مقتصد
 اینست بغض از اینان یعنی اهل کتاب که روی اند میان دونه دوستان حرف اند و دشمنان
 محض اند و حق از ذوات و جبهتی از دشمنی دارند که دل بر طمان می نمایند این بر سر من است
 ستواند و برین راه قدم زدن توانند و بیغ کویند مراد انما نه مقتصد فکر می اند که بر راه
 مقتصد به پیغامبر علیه الصلوة والسلام ایمان آورده اند بر قصه کسب یعنی راه راست و درست رفتند
 و اگر اهل مودان و زرتشتیان بگوشت جنبه عبادت سلام با ارباب و جهل نیست و فساد می بیند
 و کس را بهر وجهی که در میان و دشمنان ایشان و کشتی منم ساء ما
يَعْلَمُ و انچه عطف است بر منم که می کنند این از خود و خداوند و برکات

بخیل

این و از فراخی غش

خویش نیز کانونت جمله نطر لوت تا نزد و هم اولیا و خواستند و لکن برای کشته است بگویم
 خویش عطف است بر تری کثیرا منهم الایة کفر و اینست و اگر این کثرا و بغیر و این
 که منزل بر دست یعنی قرآن مومنی بودند کافران را دوست نیکو نکرشته و با این او محبت نینمودند
 لیکن بسیار از ایشان بیرون آمده اند و از دین بر طاعت خدا بس روی گشته اند و مرفض و
 بدین سبب کفری و زندقا قرآن می آید **لَا تَجِدُ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً**
لِلَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا الْيَهُودَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لام موطوعه
 ای قسم لعن الیهود و مفعول اول است مر لعن را و الیهود اشترکوا معطوف است بر الیهود
 لام متعلق است بعبادت و عداوت و مترساز نیستند سوی صمیمه مکن و انداخته اند و مفعول دوم
 از جمله اهتمام مقدم شده لعن جواب قسم محذوف است ای قسم لعن انداخته اند و عداوت و این
 متضمنه کجاستی می رود است در مقصود موافق حمل سابقه هم از پیش فصل و تاکید از جمله بر است و عداوت
 بروجه و کد و آورده از جمله آنکه ای که ای پنداشته و مضمون است و نیتند تا کید از این
 این است لبو کنه یاد میکنم بر اینه بجای سخت ترین مردمان از روی عداوت و دشمنی
 یهودان و مشرکان را یعنی میان همه مردمان یهودان و مشرکان دشمن تر اند و در هر دو
 پشته اند در مدیت آمده مایه یهودیان محکم الایه البقیله از هر قومی است که کثیرا با هم
 و مطیع و منقاد و پیغمبر علیه السلام کردند تا آنکه پیغمبر گفت بگو امر به غیره و فرمود
 بیهود و کلام و بهر دانند که مشرکان با پیغمبر و مومنان و مقتدا عداوت داشتند و
 اهلک از شد عداوت ایشان از موطوعه اقرار به و مقرای و اجداد جرات کردند و عداوت
 و معاونت با بنده و ابانت او کردند خدای عزوجل یهود را عداوت پیغمبر علیه السلام
 قرین مشرکان کرد بلکه از آن از جمله اهتمام بر ذکر مشرکان مقدم آورد و **لَا تَجِدُ**
أَقْرَبَ بِهِمْ مَوَدَّةَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا
نَصَارَى اینجا عطف است بر لعن و اینست و آیه بجای نزدیک ترین

اینست

مردمان از روی دوستی سر مومنان آنک نیکنه انصاری گفتند و در خویش نسبت نفرینان مستینه
 الیهود است و اما لاکه شسته محل صیر یافته اند لعنت وضع مظهر موضع مضمون که در کتب بود و الیهود
 گفتی و صیر اختصار نمود سوی یهود بودی برین احتمال معنی غیر مقصود روی نمود و این
 نمان یهود گفت لعن اند الناس عداوة للذین آمنوا الیهود در نشان نصاری لعن اقرب
 الناس مودة انصاری چرا گفت اطباء کرد و لو ان انصاری آورده و وجه محبت میان ایشان
 بر وجه نبوت **جواب** برین تقییر بکار منته گفت عاقل مر صدق قابل بودن ایشان انصاری
 چون کتایت هم شود و با بلغا کتایت بلغ از میخ بود **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسَبُوا**
وَأَرْهَبَانَا بجهلند نه خباثت که بمعنی سبب است فقل لک سبب اینست آن نصاری
 مومنان را و میل دلهای ایشان سوی ایشان سبب است که بعضی از ایشان تیسار اندازد تیسار که
 علم مشغول باشد و راقیس خوانند و که در عبادت مشغول گردانند و راقیس خوانند و **وَأَرْهَبَانَا**
لَا يَتَكَبَّرُونَ عطف است بر آن منهم تیسار اینست بودن ایشان برین
 صفت سبب و انش بود و بجهلند شسته و سبب آنکه ایشان متکبر مانند فرعون دارند و خود را
 بخود پیوسته و خود مقامی نمی آرند و درین آیه آن رت که علم را مقامی حول و نفسی جلیل است اگر چه
 ترسان بود و کوشه نشین و عبادت کاری عظیم و شغافیم است اگر چه از بهمانان بویا شود و فرو
 و توانع شود و اگر چه با کفران اقرآن دارد و درم دای و شناسی صفت حمیده است اگر چه قوی
 با کفران که صفت ناپسندیده است بود و سبب آنست که این صفات در ترسانان مودت مومنان
 دست و یابد نامی آن بدین صفات ایشان را نمیکند و مانند **وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ**
إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيقُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا
عَرَّوْا مِنَ الْحَقِّ مر الیهود غیرت چنانچه گویند بجهلند ای تفضیل از چشمها
 متعلق است تفضیل تفضیل لاسلام ای تفضیل مصلیه من الدم یا یا اذه مصلی از تفضیل از آب و در
 سبب و اذه ای اغنیهم من الدم و حیه تری عطف است بر ایشان چنانچه از آن واقع شده و

یعنی فرمودت

اینست

معنی انهم لا یتکبرون و انهم اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم انه اگر تری معنی تقدیر
تقیض معقول دوم باشد و اگر تری معنی تبصیر و اندیشه حمله تقیض را حال پیدا کند و تری تا آخر
شرط است سوال انهم لا یتکبرون صفت همه نظر این است زیرا چه ضمیر انهم بخونیم تر می باشد
این است و سماع قرآن و کریم کردن و حق شناسی و استحقاق و حجاب و حق و حق و حق
حق کل نباشد و چون اجماع بر لا یتکبرون دارند و اگر انهم بر کل لغاری پیدا شود
این امور صفت کل لغاری نباشد پس این امور صفت بعضی لغاری لکن صفت کردن کل لغاری
این وجه در اینها الی الکمال ساقول فکند بود و فقر و ما تحقیق شده و در اولی و اولی و اولی و اولی
است و مندرج است بیان منقول است و تواند بود برای تقیض بود و ما مصدق است این مندرج است
الحق چه پیش این بعضی حق باشد بود و بعضی حق منور صورت نمود و آنچه کرد و نمود
طیار و مصداق از قدرت و کان بیغا میر علیه السلام بر بنی است ماک چون رفتند و بر سر
جستند با و از بلند یسازن عینک حزین اند کفشتن چون اینان در آمدند بنی است گفت بر جا
است اینان در عمر گفتند السلام علی من اتبع الهدی و من عواقب الهوی و پیش از این از
عاص و باقی فرست و کان اهل مکه بر آمده بودند و در القادوت با پیغمبر
نمودند چون جعفر طیار سلام گفت و تقیض که پیش ملک هان موت و خلق بود و فحش
که بنی مال از حال اینان خبر کرده بودیم و پیش با و نه باز می نمودیم می نداشت
پیش ملک تحیت ملوک نکردند و رو بر زمین زده نشسته و نیارند و بنی است گفت سید
و رسم تحیت ملوک جرایب و دید جعفر از تحیت اهل محبت و فرشتگان که در میان
بیایا و دیدیم بنی است گفت صاحب شمس که شمار فرستاده است در میان و میر و میر
اینان کدام گفت میگوید گفتند او را بر صفت اند و کلمه من الله الله الی الله و الله
العدا الطیبه النبوا میداند و نیست اسوا خدای و بر کشیده بر کشیده و بنی است گفت
حزین و مادران خود همین گفت و انتابت این صفات می حبت عمر و بنی است

از کلاه بنی است استود آمده بنی است گفت از کتی که بر صاف فرود آمده خبری یاد و اید که انرا
من در تلاوت آید جعفر طیار سوره طه آیه و اهل ایک حدیث و سب خواند و بلند که باید و نشاید
زبان را ندانست و اهل مجلس او در کیه شدند و برو و گشتایش پیش آمده باز پرسید و گشت
نی در کریم چنانست و از سان او است جعفر طیار سوره مریم تا آیت ذلک عیسی بن مریم قول الحق از حق
پیشروان تا اوت با این تراور ذکر او در بنی است بافتن در اهل مواع ایمان آورد و درین سلام
تقدیر و انقیاد و کز این آیه در باب ایشان نازل گشت و قصه کریمه ایشان بشنیدن آیه قرآن تبلیغ بود
بعضی گویند نزول آیه در میان چهل مرد است افتاد بهمان تمام و سه و دوازده که ایمان با یکدیگر
دنا بر ایمان بر پیغامبر و قرآن گماشتند بر پیغامبر آمدند مسلمان شدند و اینست و چون از ایشان
نزد شب سوی رسول نشینند به پیغمبر میانی ایشان را از باب شک و ان می نمودند از آنچه حق راست
و معرفت او را شعار و ان می نمودند این را چون پیشتر و پیشتر نمودار شود و ان که بالا تر و برتر
طیور یا بد توان داشت چه حال پیش آمده چه مرتبه روی ناید و ان کرده اند بر امیر المومنین ابو بکر
بر می آمد عهده کرده و می آمدند و از وی درخواست کردند که خبری از قرآن بخواند و درین نظم نظم
فرقی در کوشش ایشان رساند امیر المومنین ابو بکر انی بر خواند است از چشم ایشان روان گشت و ان
ایشان علی و وحیدی بیان پیوست امیر المومنین ابو بکر گفت کنا کذا که حق است القلوب بدین روا
طه است یا از وجابت و یا معرفت که ابو بکر را بود از وی تقیض بود و وی نمودند القلوب نمود
و اینم کلیم سابق موافق نمی آید از وی که بنی است که با کم از من ذنوب و حلت تقاضاست که
نرسید و خلق و اضطراب نیست از وی که می بیند که آنرا ندید طلب چون نهایت مطلوب خود
پرسید و بر شهن استعداد خویش و اسباب و آرام کرد و نمیکند بدید و از خلق و اضطراب باز ماند و بنی
قدرا در سنا و کسیر میباید و اینم کلیم است و وجه اکابر و انراست که بنی است که از این
و اضطراب غریستن موت و موت و بلطه از شرف و لی است اگر افتوت نام کرد و علو تر به
بر موت و تقیض و در میان موت و از یک سماع و ان کسب بجا است فخلق یا استقبال بود و بنی

نشود بر قول که ایمان مجرد تصدیق دارند و اقرار شرط اجزاء احکام اسلام نیست
بغیر عندی بر مرد و قول کافرست بر قولی کفر اصل باشد و بر قولی کفر اتدای بود و الذین
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
از قبل آیت الیمین فادم ذکر او از جمله اطهار و توفیق قریبند کورست میان کفر و ایمان
و بعد از اینست بود **اینست** و کس بکفر و کفر و بدین اسلام نکر و بدینان ان نمیشد
بمنته و در دفع مغرب شوند یا آیتها الذین آمنوا لا تحرموا
طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ محله لا تحرموا طیبات ما احل الله لكم نیز جمله او فوا
بالعقود و پانی و کسرت محله نسیه برای تاکید تنبیه مکررست **کرده اند** و فنی دمی
و چندی از یاران پیغمبر علیه السلام اختیار کردند و دل بر ترک حظوظ دنیا و روزه نرفته خود
بیند و آوردند که جامه پشمین پوشیدند و در ریج دانستن تن کوشتند و روز میشت روزه دارند شب
گزاردند سیلاب چشم روان دارند و در بین سیاسی گشته و خود را در پایان افکنند و گوشت
بخورند و بعضی برین شدند که الت خود را میزدند و بعضی اختیار کردند که بوی خوش بپوشید و بعضی
لذت بخوبی بفرستند ترک زمان و بعضی خراب کردن خانه لایم دیدند و صحبت کرده اند
و کذا لکن ایضا و امام و اصوم و لعط و اتزوج الت و فخره نیست فایده نیست
آنکه لا مال قوام تنیزه من عن الت اصنو قوا الی لا امامه **و شدیم** و شدیم
که پیغمبر علیه السلام گوشت خوردی و بالوده تن اول کردی **عینه** اینست ای مومنان بپایان
خوش آمده که حلال گردانیده شد و حرام نکرانید و حرام نکرانید و حرام نکرانید
و در آن وقت ایشان را استقامت نوع انسان بقا و تسلیم و کینه است **و این** و این
میکنند آن مخصوص نبات هر که بود و نفعی که متعوی بود **و نفعی** و نفعی
تَعْتَدُوا عِلْفًا یا تحرموا اینست و بی و زکایت و در طلب منفعت
اندازه در معرفت اسلام و اقرار اولاد و از ولج افتند و در قطع نسل و قبیله و اصل نیست

و در زمان و توفیق

شدن بر آن نشاید تا از سلسله علمی نایب کزین را میان علم تقویت کند ما را زنی نماید که سزا
بیماد قوت و پیرا بادش پس مبادا آید که میان ما پدید و احسان پیدا یاید و کیمان را یکسانست فرست
سازان و در دل رات باو نشانند آیم غنیه که پسندد که این جلا با فواید و جزیه تواند یکداند
و در بقع خطوط و باز دانستن معقوت بکمانند **اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**
نیلست **اینست** و برست خدای عزوجل تجا و زکندکان مد و شرفیت را دوست ندارد و با
دارندگان حقوق ملت را و چیز دوست نیارند و تغییر آورده که عثمان بن مطعون پیش پیغمبر علیه
علیه وسلم آمد گفت حدیث نفس بر من غلبه کرده و دل بر بغض منبر ما آورده و منم بخوابم که از اسول گزاف
تا پیش تو میروم اسد گندایم پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود نفس توجیه میگوید و دل توجیه میگوید
پیغمبر از صحبت نشان باز نماند و خود را خسته کرد از پیغمبر فرمود ای عثمان ازین نظر و دنیا زبان
در حق است منم روزه داشتن خود را مفسد ساختن است از جماع و در روز نماز و روزه باز دار و تا پیر روزه
شبه در بیان است از باز گفت پیغمبر ای کس که گویند کیرم و از فانی خراست پذیرم تنها با ششم و یک
بجزی بخوانم پیغمبر علیه السلام فرمود ازین خطره باریان زیرا که دامت غیر گوشت کوفتن و از
تنگ تن در سبب توفیق نمودن و منتظر نماز بودن است چون در مسجد منتظر نماز نشسته از صحبت
مرا مان بدین پیوست باز گفت پیغمبر ای کس که بین نوم و در اطراف عالم بگردم پیغمبر صلی الله علیه و سلم
است نه فرج و غریبا کافران است نه سرگردان کشتن و در اطراف جهان رفتن مجتنب و کس
بیدار پیغمبر علیه السلام و جواب آن چنینست **و این** و این گفت و در اسکندریه و کس که در خود را بپای خود
نیز و محتاج سازم پیغمبر علیه السلام فرمود این مال اینست خبر که بنی و فقیه از احد قه پدی و هر
که میگوید محتاج در بابی و در دفع حاجت او نشانی و مونت تیمان بیدیری و باز جای ماندگان بگری
فرزندان و خیال خود را خوش و حق و حقوق ایشان باز می و اگر چه بی عجز است و نه
در حالت بر ماند بهتر است ازین مال را یکبارگی در بازی و خود را فقیر و محتج سازنی باز نکر
دری طریقی می تواند که از آن ملت طایق کوید و از اسلیم او حدیث پیغمبر علیه السلام بود

زن را بکند و خطه طلاق در خاطر ما بریزد که ما در نشستن گشت که حوائی با کندی باز در دست
روی سوی من آرد و با بشتیاق زیارت من قدم زدند و بعد وفات زیارت من گشت و پس بریزد و بگوید
یک زن یا دوزن یا سحر زن بکند و او از روی تو ای مرتبه مهاجران دارد باز گفت یا رسول الله
اگر او را مطلقه نکردم از جمیع باز نمانم پیغمبر صلی الله علیه و سلم این سخن را در کرد و درین
در موضع سخن آورد گفت مرد مسلمان زن یا کتک زد که خود را جمیع کند و دم کرد از در غیبت
زند اگر وظی او معلق نیفتد و فرزند می نصیب نشود فضل آن در باید و عوض آن و غیبت
در نیست باید و اگر وظی معلق کرد و او را فرزند می نصیب شود اگر آن فرزند پیش از او میزد
آخرت فرط او کرد و برای ساخته کردن اسباب نزل او بشود و او باشد و اگر بعد و دیگر
و دنیا او ساخته بر و پسوند در و قیامت برای او نمودی بود و در وقت نای باشد بکند
میخواهم که گوشت خورم و در دست بر خوردن آن نیزم پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ای عثمان بن عفان
نیت باز آن زیر که من گوشت یادوست دارم و چون می یابم دل بر خوردن آن میباید و در
خدا می بخوام تا هر روز برساند و خوردن آن نصیب کرد و اندک گفت یا رسول الله در وقت
که بخوشبوی نبرد دارم و دل خود را بر طیب آن خوشن از من پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت فرمود
مرا و خوشبوی ترغیب حضورم در روز جمعه ترک او در موضع تا آخرت او را بدهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در در خطه طلاق و فکر مادل او فرمود ای عثمان از سنت من اعراض مکن و از طریقه من روی مکن
بر که از طریقه من روی کرد و انداز من من سن باز ماندا که از آن توبه نکند و باز در متابعت
فرستگان او را تا که سنت خوانند و روی او را سوی عرض من بگرداند و گفت یا عثمان
سَمِعْتُكَ اللَّهُ حَلَاكَ كَلْبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتَ
بِهِ مُؤْمِنٌ عَظُمَتْ بَرَأَتُكَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ عَظُمَتْ بَرَكَةُ أُمَمٍ مَوْلَانِ
اینست و از آنچه روزی کرده است خدای شما را از رزق طلال خویش در توبه نکند
خدای که بدو ایمان دارید بر نیزید و آنچه در دین بنسکان او را فرست کند اگر چه شما را سودمند

دل بران بکارید که ایستاد که الله باللغزانی ایمانکم
روایت کرده اند چون آیت تحریم زنی طیبات و نهی از ابتداء ربانیت که اختیار کرده بود
و در تحویل آن اهتمام می نمودند و او شده از مواخذه سوگند های که درین باب خورده بودند
و در حاصل کردن آن سعی می نمودند و تیر سینه درین آیت بروجه استیفاء ملک ایمان ذکر کرده و
کفایت ایمان منعقد در بیان آورد و انکار منی عنه که بران سوگند خورده اند باز مانده گفتار
بین منعقد که درین آیت بیان شده دادند معنی اینست بگردن شما را خدای بخود سوگند تا
نما و بین اخوانت که کس بر وجود با اتفاقا چیزی بکمان سوگند انده بر کمان خویش آن سوگند
راست داند چون ظاهر شود می گفت واقع بوده و سوگند بر نیا بود روی نموده نره کارش
و ما خود را در و لکن یثاخذکم بما عقدتم الايمان

انجمله است که عطف است بملایواخذکم معنی اینست و لیکن بگردن شما را بقبضه سوگند های
خویش شما و عقد سوگند در عرف نشن است که سامر رینده که مقدر او باشد دل نمند و بر گرد
یا آن کردن آن سوگند خورد و چنانچه و اسد این کار خواهم کرد یا بنویسم او را در دین خانه درایم
یا در نیایم یا با جلال من گویم یا بگویم و بعضی گویند بین اخوانت که عطف است بر حکم عادت
بر زبان برود و قصد سوگند و این تفسیر المومنین عایشه رضی الله عنها منقول است و بین
مستوره خلاف است یعنی بقبضه بر عظمت متعلق باشد و امام شافعی رحمه الله تعالی درین معقود
و در بین لغو همین تفسیر رفته و مخصوص با برائت گفته بین عمو و اهل بین معقود است
و او را نیز موجب کفایت پیدا شده و نزدیک ابو حنیفه بین معقود مختص با برائت است که مقدر
خالف باشد اگر در آن عانت شود کفایت واجب آید و شرط طاعت و آیت مذکور است ای یا
عقبتهم الايمان و شتم فیها فکفارت له اطعام عشره مسکین

فاز جوابی شرط مخدوف است ای از شتم فکفارت له ای الجنه الا فرقه منه البته
الطعام عشره مسکین معنی اینست چون در سوگند عانت شود و خلاف آنکه بران سوگند

تواند قطع بعدم قرآن کنند و عدم توان را موجب عدم قرآنیت دانسته چه اگر قرآن
بودی بحسب عادت توان روی نمودی و این محل نظر است زیرا چه عدم توان توان
بود که از جهت فراموشی کردن بعضی لغت بود و عادت اگر چه مانع تقصیر نیست
نمیباشد **ذَلِكَ كَقَدَرَةِ اَيْمَانِكُمْ اِذَا**
خَلَفْتُمْ این جمله تدبیل است و این کلام محمول بر جود معذرت است ای اگر
خلفتم و خستم یعنی اینست آنچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم کفر است و گویند
شماست برای کفارت چه در بیان لغت کرده اند ای است چون سوگند خورید و در
شور و **احفظوا ايمانكم** این جمله معذرت برانیده
داشت از سوگند و خور از دست شدن یعنی اینست و سوگند تا خویش را
خشت نگاه دارند و خود را بزارشند بسیار بد عظمت نام خدای بکنند و بی نشان
از شک و تردید نام او بر سرید **كَذَلِكَ يَكْتُمُ اللّٰهُ**
لَكُمْ اَيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
ای بی مانند آنست که البیان بین اسم لکم آیات این جمله تدبیل است معنی اینست
بهمین بیان میکند خدا بایات کتاب خویش برای شما نشانه کند و بشارت
داری جوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ**
وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْكَامُ
رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوا
لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ جمله نما الحز و المیسر آخر جمله بالعقود
که در صدر سوره مذکور بود بیان دیگر است جمله نمایه برای تاکید تفسیر مکرر است

مستثنائی که در میان بود بین کلامین متضادین سینه نمودن و نما جسته سینه است جمله سینه سینه
نمودن است اینست ای مومنان شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
شیطان پس از آن برهنید تا رنگارنگ شوید و خرابی انور خام است که بخونند و سگر شود و کف
رود و امام ابو یوسف و محمد بن کف شرط ندارند و شرط رفتن کف مخصوص قول ابو یوسف است
و غیرت است یعنی آنچه کف رفتن مال محسوس باشد چون کعبه و انداختن و نزد شتر و شتر و کفر
باختن و انصاف یعنی بنانی که برای پرستش نصب کرده اند و از لام تیرهای که بر بعضی نقش
امر خطی کرده اند و در بعضی نقش منافی برون ایستادگان کار یادمانند **إِنَّمَا يَنْهَى**
الشَّيْطَانَ أَنْ يَقْعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي
الْخَيْرِ وَالْمَيْسِرِ بَيِّضٌ كَيْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ
الْقُلُوبِ جمله بینه است بر معنوی عمل شیطان است اینست بر سر است بخوابد مگر که
بیان شما چون دشمنان و رانسان میدان خمر و باختن چهار دشمنی افکنند و باز دارند شما را از ذکر خدای
و نماز و این هر دو کار عظیم و نشان خیمه منع کنند که چون است کردید از ذکر خدای و نماز بازمانند
بهمین سبب غالب روایت که منقول از ذکر خدا باز دارد و بر حکم عادت منقول شد بدو
ترک ندارد **فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ** استفهام بمعنی امر است و فاسیه است ای است
بر طریق مل منه نکرای اذکر و است اینست پس بازماند شما از جمیع آنچه مذکور است و بر سر
از کل آنکه مطورت **وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا**
استفهام مذکور که بمعنی امر است اینست و خدای را و پیغمبر خدا را در امر و نواهی مطیع
از فرمان در تباهی بر سیفان تو لیتم فا علموا انما علم رسولنا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ و خاوران تو لیتم سببه که امر باطاعت خدا و رسول و ترسیدن از
تفاوت از سبب یکی ذکر این تفسیر است اینست پس اگر باطاعت خدا و رسول روی گردانید
و از مخالفت بر سید پس بماند نیست بر رسول مذکور است که از ذکر خدا و رسول و ترسیدن

حق استماع کسی که ده نداند قل نه پسند و کس پس روی گمراه کند بنفست زید یا ایها الذین
امنوا علیکم انفسکم لا یحضرکم من قبل اذا اقتدی
الی الله من جعلکم جمیعاً فیتبیکم بما کنتم تعملون
اسم فعل است معنی انفسکم مقول اول است قبله بیکم انفسکم مراد او فاما مقتدی
ندانید برای تاکید تنبه مکرر است جمله لا یحضرکم من قبل اذا اقتدی تم تعلیل است بر جمله بیکم
معنی اینست ای مومنان نفسها خویش را لازم گیرید و اصلاح کارهایها کنید زانگونه که
که گمراه نشود اگر شما مستدی بنشیند و شما را راه راست خود بگوید که آن بنده که در کار خود
اگر کسی بر او راه و مکرر است او را مقرر نمود همه این جهت بعضی این است را لزوم امر معروف و نهی منکر
دارند و این امر معروف و نهی منکر را نسخ او پیدا کند و کسی گفته در سوره بقره و سوره آل عمران
آیت مشهوره نکوید و تحقیق معنی او بوجوه دیگر جوید یکی آنکه از انفسکم میان ما و شماست
منزل اهل کتاب و معطیان حرب در مقابل ایشان امر میاید و عمل و عدم و مادی و معنوی
آیت چنین آید نفسها خود را یعنی مسلمانان را که اصل دین شما همچو نفسها شما اند و امر و نهی لازم
و جنبه دانند و توانند نیکوایی ایشان کنند و واقع شدن بر این از این جهت است
دینی و معاشرت از اهل کتاب قرآن متوض شویید بر موجب امر و دعوی و مامور
چون شما راه راستی باید و از اصلاح کار خویش و کار مسلمانان بامر و نهی شما باید
مگر ای کس نیکه گمراه شدند و برقرار ماندن بر دین خویش تا شما غفقه و مه پسته اند و در کار
علیکم اما بلعنه فی ما کان ما وجب فی فعل الطاعت و ترک المعصیه و فی ما کان
غیر المعصیه غیر کم لا یحضرکم من قبل قریب الطاعت و تیار المعصیه اذا اقتدی
معنی اینست ای مسلمانان انفسکم خویش را لازم گیرید و بر طاعت و ترک معصیه
و دیگر از افعال نیکه و از معصیت باز دارید تا آنکه به شما گفته شد که مکرر
و امر و نهی شما شود و خود را و عمل خویش را و نهی و امر خدا را و نهی و امر خدا را

شما خود اندیشید و سخن شما خود اندیشید تا این معنی در دل شما من بود و از امر معروف و نهی منکر
را می نمود و تا که این بزه کار نشود و دین به کام لازم گیرید و نهی و امر را دست یابید و از
دین بماند و برین وجوه اریایه نفس الطاعات است امر معروف و نهی منکر و یا ایها الذین
امنوا شهادت بیکم اذا احضر احدکم الموت حیث
الوصیه اثبات ذوا عدل منکم
کیده اند که میان خویش
حجت بستند برای تهمت زدن به موافقت و رافقت رفتند و در نظر اندی تیم و یکی سبیل
مولا عمر بن عاص بدل مذکور مرخص شد کالاً خود را و جواز کرد او را و جواز مذکور بر تفسیر
سطور تیم کرد تا نگاه دارند سوره او مبارکند بعد هم در سفر و در بیان غیره بحق سیر و جلال
جواز مذکور را باز بستند و بر کالاً بدیل مطلع گشتند از بدی از انفسه منقش بر برگه و در آن جواز بود
در نظر نیاوردند جواز مذکور را کالاً و دیگر بردند مورث بدیل مذکور بردند و نهی و امر کردند
کمان چنانست در دل نیاوردند تا نگاه مذکر که در آن ذکر کردند فقر و سینه شقال کمان نیست در
دلیلی و درنده تا نگاه بود یافتند و بر حکم مذکره بر نفس ایشان مذکور دعوی میانت نشدند نظر اند
مذکور را بعد نماز ذکر که وقت محرم مردمان و حکام نماز ترستایان است پیش بنامبر صلی الله علیه و سلم
یستادند و زبان بسو کنند و ند سو کنند خورند حیانت او ند مذکور بر بند نگاه و نهی
دلیل مذکور است دستور بر شتخ دیار بقضای در مطالبه کفایت ام و نهی و تیم فریدام باز
توبه بر مقام دعوی آوردند این گفته اند مذکور یا از بدیل خریدیم بودیم بدست قاضی
فروخته ایم از ایشان گواه طلب کردند گواه نیاوردند سو کنند بر ورثه متوجه نشد که شما از خود
بیل که شورت شما بود علم ندارید و این را در موضع دعوی باطل نمی آرید بعد از آن تیم
مذکور رضی الله عنه مسلمان گشت و عدی بر دین نصرانیه مرد و بدوزخ پوست کرده شد محمد
بن اسحاق از تیم مذکور عهده که بعد از آن وقت که من و عدی مذکور او ند فقره بدیل مذکور بنظر
ازم فروغیم و با نصداکان درم شست کرد نیمه چون مسلمان شدم بیل مذکور که مردم و بسو

مجرور و این عبارت علی متعلق است بعنصر جمله شرط مبتداست بقومان مقامها بر شرط مبتدا
باجزای شرط است و جمله شرطه عطف است بر مضمون شرطیه یعنی ان ایتم من الذین مال من الذین
بقومان استحق علیهم الاولیان برقرات استحق بصیغه معروفة الاولیان فاعل او است ای من الاولیة
الذین استحق علیهم الاولیان بالشهادة ان کرده و الیقام بها کذب النکاحین برقرات استحق
مجهول مفعول مالم یسم فاعل ضمیری بود که عاید بر اعم بود ای من الذین استحق انتم و انتم و انتم
علیهم انتم برین قرأت الاولیان بر رفع خبر مبتدا محذوف باشد ای بها الاولیان مجرور است
بود یا بیل از اخرا یا از فاعل بقومان دارند و برقرات نصب مفعول انتم بنیانند و برقرات
الاولین بنیضه و بحرف است الذین باشد ای من الذین استحق علیهم الانتم الاولین و این
اولین از جهت سبق دعوی است ان بر ذکر ان استحق است و عطف است ویتن ویتن
جمله است و اق منهنها و متی حکایت جواب است و ما اخذنا عطف است بر انتم ویتن
منهنها و متی جمله اولیة الظالمین تبدیل است یا تعلیل و تاکید و بر طریق ان اولیة الظالمین
چنانچه ذکر آن گذشته و بیان آن بالا رفته معین اینست اگر اطلاع یافته شود بر اینکه این
سوکنه خوردند کور بزرگاری استحق شده اند و فاعل سرشود که دروغ گفته اند و سوکنه
خورنده اند و بدعوی دفع پرداخته و مدعی را مدعا علیه ساخته پس دو کس دیگر در مقام این
در مقام سوکنه یا استناد کسانی که تحقق شده اند و از اقراران و شهادت سوکنه بخورنده و کور
ان بنیضه استحق و ثابت است از جهت حیاتیات است انتم انتم انتم سوکنه
و قوم انتم اند و علم بالانتم و حیاتیات اعمال انتم و حیاتیات انتم و سوکنه
در دفع خورنده و قسم بر زبان آورده اند و شهادت انتم و استحق علیهم انتم و سوکنه
چون ذکرده ام و باطل بر زبان بیاورده ام بدست با آن هنگام که انتم سوکنه خوردند و سوکنه
انتم انتم سوکنه و از شما کاران کردیم حال چون در کواهی کواهی اول که در ظاهر گشت و در کواهی
تحقیق نیست در کواهی سوکنه انتم سوکنه و اقراران و شهادت سوکنه بخورنده و کور

در فضل صفت تیر است نه به ^{بنا} که گفته که میان مفضل و مفضل علیه شرکت در اصل فضل
صفت است و جای توفیق بود چنانچه در ان بیان اکثر نموده و حد کفایت شده و در فذل عدم من الحدیث
ذات ان ذی ان یا شوا بالشیء ان ذی ان علی و جمیعها ان یا شوا
ان تکت ایمان بعد انما انهم ذلک است بر قیام دو کس و کراوم
مدعیان که با بعد ظهور حیثیت اوصی و ان مبتدا است ان یا شوا بالشهادة انتم و سوکنه
من ان یا شوا متعلق است بین تو اوینی فاعل غشفت است بر یا تو و حیثیت بین موقوف و معنوی علیه
نقدیه بنیضه معنونه بنیضه بنیضه است ^{اینست} ان تکت و کفایت دیگران که در مدعیان
بر دعوی مدعی علیه دفع را مدعی علیه سوکنه و با آن استحق میسر گردند از جهت برینکه برین
فان من بین بر وجهی که بیرون است بر سر سوکنه که در کور خود ان دیگران عین است ان تکت
ان سوکنه پس ظهور کتب است ان سوکنه پس ظهور کتب است ان سوکنه پس ظهور کتب است
ان سوکنه پس ظهور کتب است ان سوکنه پس ظهور کتب است ان سوکنه پس ظهور کتب است
چنانکه کواهی مراد شود و سوکنه مراد شود و تا آخر ذکر کواهی باشد دوم انکه از شهادت سوکنه
باشد تا آخر ذکر سوکنه هر دو وجه مستقیم می آید و صحت هر یک روی نمیدارد بر اقراران و اعدا
فانتر الحاد و عدالت کرده و ان در شما بد شرط بود و در حقیق که خلاف شرط باشد برینکه سوکنه
طایفه کواهی را اس المقرین گفته اند گفته است لا عرف فی القرآن ان تکت کله بده فی کثرة الانساک و توفیق
است که شهادت و سوکنه کلام از جهت انتر الحاد و عدالت معنی کواهی بود و شهادت و سوکنه کلام
جمله است و مقتضا حق منهنها و متی معنی چنین باشد و ذکر کتب بدین بیان ما را حکم دارند بیان
و بنیضه بنیانند و این سوکنه بیان شهادت بر اقراران و سوکنه بنیانند و
فان عرفه انتر الحاد و عدالت معنی کواهی بود و ان لم یوجبت بر ان لا منکم و ان
فکر من الله علیه کواهی بنیانند و سوکنه بنیانند و سوکنه بنیانند و سوکنه بنیانند
فانتر الحاد و عدالت معنی کواهی بود و ان لم یوجبت بر ان لا منکم و ان

مریم هل یطیع ربک تقریر معنی شد ای دل هل یطیع بر طریق هل انی علی الانسان من امر الله
 ای قدره انچه شد که گفت قد یطیع ربک ان ینزل عینک مایده من السماء زیرا که شک نیست
 خدای کفر بود و شک در وی کافر باشد قال القواعد جمله است نفه است و جواب با ذوق و معیشت
 قالوا ذلک قالوا ان یدان ناکل منها نیز جمله است نفه است و جواب با ذوق و معیشت
 و تطین با معطوفات خویش عطف است بر ناکل و نیز با متعلق خویش مقول قول است
 اینست یا کون ای محمد یا ان یخلفان عیسی که هل یطیع ربک ان ینزل عینک مایده من السماء
 و تثبت قدرت و استطاعت او باشند چنانچه سایل تو فکری را گوید میسر آنکه بدنی قادر بر آن
 یعنی بتواند برسد که تو که فرود آورد آورد بر مایده را از آسمان غیر سموات الله عیسی گفت نه
 بنده بود و زمین حق است اعراض کنید اگر نشی مومن ای در ایمان محکم شد ایشان بنویسند
 از ان و برکت کبریم بدان و قبول خدای بختیم و دلها را قرار گیر و بطلان شدن ان کلمه غلطی
 و بدانیم برین معجزه ظاهر صدق بلکه هر چه می آرد راست مراد و معامله حق و صدق داری و معرفت
 باستدلال و ایمان است هر این کار در غیر معاینه او دیدیم و برت به این از ان بدین
 عقل بعد از آنکه گواهی دهیم که از مریده خود می آیم و این معجزه عیان کرده ایم برین معجزه
 کرده ایم قایلان هل یطیع ربک سلمان بوده اند و بقیه استقامت مند بوده بر حقیقت دانسته اند
 این سخن از ان که فرموده چنانچه بدلیل آنکه ایمان استوا از انان طلب ایمان کرده و طلب ایمان
 پیش از حصول ایمان بود طلب چیزی در حال حصول و تحسین حاصل باشد و بدلیل و تعلیم ان قدره
 که چون علم بصفت عیسی نزد یک انان مترتب بر نزول مایده بود پیش از نزول مایده مستقیم
 قول عیسی علیه السلام انقوا صد انکم مومنین دلالت بر اتقا و ایمان میکند و ان ترا درین ذکر شده
 و نیز خطاب بر کردن انان عیسی ابام و اضافت رب سوی عیسی علیه السلام از طایب مایل است
 و میفرماید و ان مومنین است و ایمان بر ایشان است و ایمان بر ایشان است و ایمان بر ایشان است
 قیل این قول را در موضع جهالت آورده و گفته ایمان پندار ان و مومنین انان نزد ان ناکل

برین لطف

فلو ان کفنه و آتجه بر ایم علیه السلام و طلبت احیا موتی اطمینان قلبی به بود چنانچه و طلبت اطمینان
 و خود ایمان بود دلیل مومنه بودن انشان باشد اما امر انان ایمان امر است ایمان ان جانی با ایمان
 استوا استوا گفتند و ایمه نفس بر ان رفت اندوختی و تعلیم انان است و ایمان است و ایمان است و ایمان است
 بود بخت و بران و قول عیسی انقوا صد انکم مومنین و در دست بر وجه ان یک و در دید چنانچه که کورید
 که ان کنت ایمان و لا تعطل کتا ان کنت انکما و خطای عیسی علیه السلام بنام حکم عادت ان است
 و منافق است سوی عیسی که بر وفق رافع باشد بعد و منوع دلایل اسلام دلیل کفر بود قال عیسی
ابن مریم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء
تکون لنا عیدا الا ان لنا و اخرنا و ایه منک و انزلنا
و انت خیر الرازقین این نیز مستانه است و جواب با ذوق و معیشت
 ذلک اللهم الاخره مقول قال است در جواب با ذوق و معیشت است اللهم ای امیر ربنا انزلنا مائدة منک و انزلنا
 و جمله کون صفت است مریده و از جمیع کون که اسم است و دو مضاف محذوف است ای کون یوم نزولها
 عید تواند بود کند عید که روز سرور است سرور مراد دارند حذف و مضاف حاجت پندارند و مراد
 بنشینان سابقان اهل زمانه اند که بر پشت آخر ان نشینانند نه بر پشت مضاف الیه و بر تقدیری
 که از عید سرور مراد خود روز عید مراد بنود از پیشینان و پسینان که شکیان مرد باشند و گویند
 این کار خوشتر مردگان و زندگان است گویند این عمل نفع آید و اولاد و اطفال و اطفال و اطفال
 ما خوش شوند و بدانند که فرزند ما سر بدین پایه نشیده و او را و اطفال و اطفال و اطفال که بر کار
 ما برین دولت رسیده است اینست گفت عیسی پس مریم ای خدای ما پروردگار ما ای و یکدلی منراشی
 پروردگار منی شای فرود آ بر مایده از آسمان مایده که باشد روز فرود آمدن او روز عید بنشینان
 عید ما و پسینان و باشد نزول مایده مذکور این از آیات قدرت علامت است و علامت است و علامت است و علامت است
 و در انرا این خشت و تو بهترین روی دهن کان کافی مازین راجع که در زیر که زرق یعنی عطا
 از صفات قاصه بدیر چنانچه که تقدیر او بحسب الخیرین است چنانچه خلق یعنی صورت بدین خلق

درایت ۲

و برین لطف

چون ما قلت لم یعنی ما امرتهم دارند ان اعبدا واصله مغیر فعل امر بنه این جواب تکرار است
 تعلق آن مغیره قول در قتل ان قسم و قاتل آن مایه بدینیه اگر چه متغیر یعنی امرت ان و
 تارنده ان یازید شده مگر آنکه در قتل است قسم و قتل ان مایه بعد از تاویل قولش که مغیره
 منع قول است عدم جواز منع کنند چنانکه انصاف است سوی موصوف مایه بعد از تاویل یازید شده
 منع مخصوص بعد تاویل دارند جواز تاویل و فرق عدونه پیدا اند سوال ما امرتهم الان امرتهم
 معتد است که امر عیسای غیر امضای نیست امر عیسای غرضی که است ان اعبدا واصله بدین
 که متغیر لفظی است نفس امضای بود پس نفس امضای که غیر امر عیسای حکایت از امر فزیر که
 بعبارت فاعله و فی یو بعبارت عیسای اعبدا واصله بدین و یکم روی نمود چنانچه باد و دیگر
 اکینت امری بکدام بنویسد امر السلطان بکدام ازین بجه در قتل فرعون خدا و فرعون را نیز
 قتل که تحقیق شده و جابا بسیار در کلام آمده و اگر آن مصدر دارند تاویل مندرج
 مجرور که در کلام امرتی تواند بود زیرا جه ان مقول است و عبادت مقول است مقول است
 کشت فاعله او از صیغه نیز منع کرده و ابدال او از جمله لزوم محبه مبدل و مستعمل
 صیغه موصول در جمل امتناع آورده و این مشکل است که محبه بودن مبدل از روی معنی است
 رابط غنی نیست و در مفضل آورده و تحمیل مبدل با برین عبارت بیان کرده و قول ما امرتهم
 الاول اینان منهم باستقلال او و مقارنته التکید و الصفه فی کونهما تمیل کما یسئلان
 لغنا اهدر الاول و اطراعه لا یری قول تیرایت ملاعه ربا اصالی فاذا هیته تدر الاول
 سه ایک و در بعضی کتب دیگر همین معنی که در مفضل است آورده و در امتناع است
 علیهم صیغه مجرور علیهم بیان مغیرت کرده است اینست گفته ام اینست تکرار می
 و ما بر استقبال آن است که تیر سینه خدایه که پروردگار است و پروردگار نشو و گشت
عَلَيْهِمْ شَيْدًا امَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتُمْ كُنْتُ
اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَاَنْتَ عَلَيَّ كَلِشَى شَيْدًا

و کنت علیهم شیدا اعطف است بر ما قلت علیهم تعلق است بشید تبخین معنی رقیب جمله فاعله
 توفی کنت اعطف است بر جمله سابقه ضمیر مفضل است و جمله و انت علی کنت تبخین بدل است
 است اینست و تم بودم بر اینست که انا که بودم میان اینان پس انکار که مرا متوفی کرد
 و چنانکه دیگر رسانیدی هم تو لنگا همان بودی در کار و یار اینان و تو بر هر چیزی گواهی و حشر
 اگاهانی **اَنْتَ تَعَذَّبُهُمْ وَاَنْتُمْ عِبَادُكَ وَاَنْتَ تَغْفِرُ لَهُمْ**
فَاَنْتَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و جمله شرطیه و ان تعذبهم فانهم عبادک
 است لفظی که چون عیسای اقوار کرد که من گفته ام که ان در کفار و کردار حق خویش مطلق
 بوده اند چنانست که از عیسای بر سیدند ما ذالم یقول یفعل بهم فقال ان تعذبهم لایه است اینست که
 عذاب کنی تو اینان بنده کان تواند عذاب کردن اینان نزل و اربود و اگر با پرزی مران را
 کنایان بر اینان نشان تو باشد زیرا که هم توئی غالب کسی ترا از هر چه خواهی باز تواند داشت
 حکیم که تو بکسی که کار ترا خلاف حکمت تو انداخته است سوال اگر این است حق کافران است ذکر
 کافران در حق اینان مناسبت نبود و ذکر صفت حکمت در ذیل ذکر عفران کافران و استعمال ان
 تعذب اینان که متیقن است ملایم نباشد و اگر در حق مومنان است یا جمله کانت النور الحکیم
 متغیر قوت و غلبه است موافق نماید و استعمال آن در عفران مومنان که متیقن مطابق نیاید
 جواب این آیه اگر در حق کافران دارند و ان تعذبهم محمول بر عذاب نیابند و عفران مغیر
 عذاب تا قامت بود چنانچه در وان ربکم و مغفره للناس علی ظلمهم گفته اند و در یک الفی
 ذو الرحمة بل یواخذبهم با کسبوا ان العیال لهم العذاب لیسر ان رفته اند و این سرود و حق کافر
 متیقن نیست محمول است استعمال آنرا که مخصوص بودم حرم است محمول است و اگر در حق مومنان دارند
 فاما انت الغیر الحکیم منصل ان تعذبهم بود در کلام تقدیم و تاخیر پیدا کند و ان تغفرهم
 فاما انت الغیر الحکیم چنانچه در صفت این سعادت نیز کنند میان میان هم متیقن نباشد و
 صواب است که گویند با شتمل بر مومنان و کافران است ان تعذبهم در حق کافران

در هر طایفه کفر از عذاب و عقاب که آنرا انکار می آورند **الَّذِينَ كَفَرُوا أَهْلُ الْكَلْبِ**
قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ مَلَكْنَا هُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَكُمْ مِنْكُمْ
لَكُمْ وَأَنْزَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا
الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَاهْلِكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ استغفار برای و
 برای تفسیر و تفسیر این است که استغفار می باشد در محل مقول الم بر و از تعلیق
 اند و جمله کفار هم فی الارض با هم یکی که معطوف است بر وصف مرقون خبرت مضارع است
 اهل قرن مکنانهم فی الارض ماوراء الم کنین معصیت و معصیت یعنی طرف شده ای مکن بر و در
 لکم در احوال است از آنکه معنی می باشد علیهم متعلق است بدار قرآن مدت بر و در
 مستند در صد سال پیش و سال یافت و سال گفته باشند و از اهل مکن اول از کن اهل مکن
 یا عطف است با اهل مکن هم سقیم است این است ایانید و اند کافران و اند است این
 چند از اهل فرقه مکن کردن اهل آنرا خواستم و این است ایانید و اند کافران و اند است این
 اند ختم در مکن بر این است ایانید و اند کافران و اند است این
 بر این با و اندیم و هم به از بر و در مکن یا از بر فغان این است ایانید و اند کافران و اند است این
 شان این است ایانید و اند کافران و اند است این
 مکن این است ایانید و اند کافران و اند است این
عَلَيْكَ كِتَابَ فِي قُرْطَانٍ فَلَمَسُوا بِأَيْدِيهِمْ لَكِ
الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْهَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَقَالُوا
لَوْ أَنْزَلْ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُذِّبَ
الْأَمْرُ شَرًّا لَا يَنْظُرُونَ کرده اند و اند کافران و اند است این
 کان که بر پیغام علیه السلام و الصلوة آنرا و در محاسبه معاد او را اند کافران و اند است این

تا بریم تا نیاوردی کتابی از خدا ای که با و فرشته است با نیت کواهی بعد تو و حقیقت آن کن
 و نه این است در شان ایشان که نازل گشت و این تکلم در حق ایشان بود و پیوست جمله
 نزلت علیه کتب یا معترضه است برای شکایت کافران و عطف است بر نزلت لعل الله
 جواب است بر موقول یا مصلی فاعل قال است از باب و ضم فاعله موقول حضرت ان هذا الا سحر
 فاعله است ای هذا سحر الا منزل من السماء و قالوا عطف است بر قال ای لعل الله یخبرنا
 و لعل الله و صلیه لوانزلنا الا سحر من ملک الفضا الا معطوف است بر موقول یا مصلی فاعل
 محمد کتابی در کافران و نیت میفرستد ویم و کتب را بر سر او می اندازیم پس آن آنرا بدست می آورند
 میگردند و در نظر خویش می آورند و هر آینه ایشان از آن کتاب سری می بینند ان هذا
 الا سحر من یعنی نیت این کتاب بکر سحری پیدا و هر آینه میگویند مرا فرستاده نشد است
 این کتاب یا فرستاده نشد یا پیغام گزاری او استوار گشته و اگر فرشته یا بر صورت او
 طاقت نمی آوردند و مهاجرت او را تحمل نمیکردند و عمرات ان سفرم گشته و امر ملاک این است
 پیوسته و این ان مهلت داده نمی شد بر قدر نجه و نظر و نیت نمی یافتند و مله
 و اوان در مکن حکام ایشان بود استعمال نم کرد برای تراخی به وجه روی نمود
 استعمال نم برای تراخی در مرتبه دارند برای تراخی در زمان پیدا و در مکن مهلت
 مکن حاجات کوپندارند از نفس هر که بود افاضت موت یافته و لعل الله
لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يُلِيْسُونَ ای و جعل
 الرسول لله شاهد علی الرسالت حقیقه الکنه ملک لجعلنا فی الصلوة و الذی ارجل فرو
 انا و یکر من کونه ملک و لبسنا عطف است بر جعلنا و جمله شرطیه عطف است بر شرطیه
 است این است و اگر میگردانیدند هر جیت کتب و حقیقت سل فرشته ابرائیم مکر و اند
 منکر شکل جل تا صحت و طاقت کرد و بدین صورت بلکه خود را بفرستاد و چون فرشته را
 بر صورت جل می بینیم از این ترا و القیاس و شتیه انداختیم بر فرشته او و یا دیگر

و اگر بر تو

فی یوم القيمة و تواند بود که مراد از جمع جمع در قبور بود الی بر حقیقت باشد از جمع
 یوم النشور **معنی** چنین بود هر آینه شمارا در کورناتار و ز قیامت جمع خواهد بود و هر
 و حشر خواهد بود و این جمله نیز مقرر است مرصعون کلام سابق را تا ثابت بقدرت جمع و کور
 قیامت معنی که که عین تفرق از وی میسر است از وی تفرق است از عیان در زمین
 است **لا ریب فیہ** جمله موکد است بر جمله لجمعکم یا و تا کیه لجمعکم از جهت
 کسانی است که روز قیامت یا شکر اند بر کار معرانه **اینست** نیست از وی
 و روز قیامت و جزا و نرا **الذین خسروا أنفسهم فهم لا**
یؤمنون موصول با جمله منصوب بتقید بر اعنی است یا مرفوع بر حذف بعد
 ای هم الذین خسروا أنفسهم یا بدل العلم ای لجمع الذین خسروا أنفسهم یا بدل العلم
 نک بر از مضمون بر وجه بدل کل روایت مکرر از ضمیر غایب از جمله ضمیر محذوف است
 مررت به المکین و مررت به المکین روایت مکرر از کلام بدل لجمع الذین خسروا أنفسهم
 انفسهم لجمع جمع شده کان برین هر دو فهم لایمون تعلیل است و یا باشد به اینان
 از آنکه که مؤمن نه اند **معنی** اینست آنکه آنکه نفسها خویش را زیان کردند و خود را زیان
 زیان زدگی آوردند پس این مؤمن نخواهند گشت و بتقدیر اسامی خواهند بود
 حشران از عدم ایمان بود و سبب کفر باشد در آیت عدم ایمان از حشران چگونه
 نیست چگونه انداخته **معنی** حشران اینجی معنی در بیان ازینکه مراد است و قتل دارند
 است برای اینکه اینان نیارند و حالت کفر و کافری جهان گردانند و **که ما**
سکن فی البیل و النہار و هو السميع العليم
 بر جمله صدای قل بعد از فی السموات و الارض و له ما سکون فی البیس و النہار و هو السميع العليم
 بود و جمله تعین در زمان روی نمود **معنی** اینست و مراد است آنچه در شب و روز ساکن است
 بود و هم او را میسر است **معنی** ساکن بود و روز بران حرکت باشد چنانچه

جعلکم البیل و النہار لتسکنا فیہ و لتستغفرا من فضل ذکر ہمارا اینجا وجه دارند و چگونه
 است و محل حرکت است فی الجملہ و روی سکون نیز باشد و از استغفار و غلطیدن و راست
 بختن یا بر حذف معطوف حمل کنند ای ساکن و متحرک فی البیل و النہار و بعضی گویند
 سکون سکون کنوز و سعادت زمین مراد بود چه شب و روز در زمین سکون و قرار دارند زیرا
 روایت کرده اند که کفار که پیش پیغامبر آمدند و درین معالمت شدند که تا برین گفتار که
 داری و برین دعوی پیغامبر گزاری حاجت تو آورده برینها متعلق کرده و برین تو با جمع
 کنیم تا تو غنی گردی ولی نیاز ندوی در انوقت این آیه فرود آمد بقرنہ بود و روایت نمود
 و کنوز ملایم بود و نسبت سکون گفتار ہم گویند کان نشوند دانست کرد ہم گفتگان
 و این کار و گفتار ایشان تواند و هر یکی باید انچه مستحق است برساند **قل اعنی اللہ**
اتخذ و لیثا فاطر السموات و الارض و هو
لیطم و لا یطعم جمله دیگر است از جمله ای که بر وجه استغفار و تغافل مصدر
 استقامت برای انکار بمعنی نفی است و تقدیم غیر است که نشاء انکار بهات از جهت استقامت
 از جهت ارادت حصر واقع شده و اگر نه انکار متعلق بحصر بود و معنی باشد یا گویند جمله
 انداخته و لیثا متضرع بر نیامای خدای است که سابق است بر طریق اثر وقوع بدان لافق است چه
 که ثناء و است و صفات او چنین است غیر او را ولی گیرند و ولایت دیگری بر خود نیندرد و قل
 که نیست قل سابق را مقرر است خاطر بخسفت است و لیطم و لا یطعم جمله عالیہ است **معنی** است
 بگوی محمد غیر خدا نیست و دست گیرم و غیر او را بدست بندم چنانچه کافران غیر خدای را
 قل میگیرند و ولایت نابوده بر خود می بندند یعنی این کار نباید و این نشان نشاید و این
 نوعی است یعنی غیر خدا را اثر دست میگیرید و ولایت نابوده بر خود می بندید خدای که
 آفریننده آسمان و زمین پیدا کننده آن و این است و ال ایست که بخورند و خورند نشود
 و در او دیگری را دوست گرفتن منفق و خصل و موجب خرد شود **معنی** ذکر استقامت کرد و علم

سنا و روکنه عیب و آوردن بطعم بجای منعم بر وجه منبت است **جواب** اطعام مطعم انسان و غیره
 لقا و خاص و عام است جنس طلقا حیوان و ملازم احتیاج ایشان است که طعام بیکس از حیوانات
 و انعام غیر محتاج بریزد **قُلْ اِنِّیْ اَمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ اَوَّلُ مَنْ اَسْلَمَ**
 اینجمله دیگر است از جمله های که بر وجه استیناف بقل مصدر است تا کیده جمله از جمله اظهار
 اخبار و اعلام است **اینست** بگوای محمد برشته فرموده شده ام که اول مسلمانان بنده
 از پیغمبرم گردم و این برشته است اهل مکه بود با بر شربت هم مومنان بعد از آن فرستاد و
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ عطف است بر قُل یا قُل قُل محذوف است که آن بر
 معطوف است امرت بكذا و قیل که بكذا **اینست** این سخن بگوید شر از مشرکان و در توحید
 شرک آمدن کمال و این منی پیغام بر علیه السلام بنظر برامکان تصور است که عیان در حد
 ابتداست امکان وقوعی که پیغام بر علیه السلام از وقوع شرک معصوم و مبراست و توانسته بود
 منی از شرک بعد از بر وجه تعوض بود یا محمول بر مجاز یا حذف معنای تنقید و لا اکل انکاب
 چنانکه بیان انحرکت لیهیطن غلک گفته اند و در ولا تنفع مع الله انحر بران رفته اند
 بود که منی مذکور را از دو دسته مشرکان باشد یعنی مشرکان ترا دوست دارد چه هر که قوی است
 دارد بر حکم من امیر قوم منو منم و از آن قوم بود **قُلْ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّحِیْثَ**
رَبِّیْ عَذَابُ یَیُّ عَظِیْمٌ اینجمله دیگر است از جمله های که بر وجه است
 بقل مصدر است و تا کیده اینجمله نیز است اظهار اتهام و ارجاء و انذار از عصیت
 و انذار کلام محذوف الجواب است بتقدیر بران عصیت شرطی بعضی از عذاب است
 محمد برشته من ترسم بر روزگار خود را اگر بفروانی کم از عذاب روی عظیم که روز جزا است من
 رسل و انبیاست مجمع شینان و سینان و هنگام رسوائی از نایب عسبان و طغیان است **مَنْ**
یُصْرَفْ عَنْهُ یَیُّ سِیْدٍ فَقَدْ اَسْرَفَ جمله فقده هم نصیب
 محذوف است یا تبدیل است بر جمله شرطیه صفت است مرئوسات و بر قات یعرف فی محمول

قریش یا بر

یا موصوف ضمیمه المسم فاعلمه است ای عذاب یوم عظیم من نصیرت فلک العذاب عنه یفقد
 جمله و بصیرتات من نصیرت بصیغه معروف ضمیر او عاید بر است من نصیرت و معقول محذوف
 باشد ای عذاب یوم عظیم من نصیرت الله عذاب من نصیرت است و عذاب از وی گویند هر که حرف کنه
 خدای از وی عذاب است نجات یا بد و بر وجه فوز و فلاح رشتا بر نایب رحمت حق است و محض
 بمعرفت خدای گشت **وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِیْنُ** ای فلک الغفران او ذلک
 العرف الغفران همین اینجمله بر تقدیر اول تسل باشد و بر تقدیر ثانی تسل بعد از تسل
 بود **اینست** ان غفران یا ان فوز یا ان صرف عذاب از این رستگاری پیدا است
 از گرفتاری و غناست **وَ اِنْ یَّمْسَسَ اللّٰهُ بِخَیْ فَلَکَ کَاشَفٌ**
لِّهٖ الْاَهِوٰی وَ اِنْ یَّمْسَسْکَ یَخِیْرُ فَمَوْعِدٌ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
تَدْرِیْ اینجمله با معطوف خویش معترضه است برای بیان کمال قدرت و قوت خدای
 و او اختیار است و خطاب بر پیغام بر است با امری طلب غیر معین یا منو علی کلت قدیر معین
 اندکی کانت است **اینست** و اگر خدای تو بدی برساند و مکر و وسوسه نصیب تو گرداند و تو
 در مضی و شغلی و محنتی و مضرتی و مصلحتی آنرا خبر او هیچ دو گنده نبود و غیر او باز دارنده باشد
 و اگر نیکی برساند و چیزی نصیب تو گرداند چون غنا و محنتی و پسری و راضی و مرسته و منفعتی
 خدای هم چیز تو تواند و هر چه خواهد کند **در کتب** معانی میان حب و سینه نایب است
 فرق بیندشته و انرا موجب استعمال ادا و ماضی فاذا ما انتم السته و استعمال آن و فعل مضارع
 در روان نصیب هم تیر بطیر و ایهوس و منتهی داشته و درین آیه بین ضر و غیر تسویه کرده و در
 محل آن و فعل مضارع آورده و در حدیث این است **الطلاق حرام**
 برود صورت تعریف حب است و در صورت تنگی نکرده واقع برود شود و فرستاده و سینه
 فردی که بود مجزوم الوقوع است بدین اعتبار حکم سینه و عدم جرم کی است چنانکه در آیه
 و ان یسکم خسته تسوم و ان تسکم سید یفر و ایها در مرد و استعمال آن آمده و هر دو مقصود

هر که حرف کرده شود

بری از جهت انکار و تردید است اینست بر سرست من پیرام از آنچه انرا با فداي شریک میکرد
 و از آنچه انرا باطل شرک حق میخوانید **الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ**
كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ در آیات سابقه ذکر مشرکان بود و سابع بعد ذکر
 مشرکان و سایر از مقال ایشان نمود این است بر وجه استیفاء و اردکت و حال ایشان
 بیان پیوسته الذین اتیناهم الكتاب مرفوع المحل بر ابتدای جمله و معلوم آنکه
 خبر مبتدایست و ضمیر منصوب غایب در برعرفونه عاید است بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم و در آیات
 سابقه خطاب قل بر پیغامبر بود و در جمله التفات از مطلق به سوی عینیت روی نمود
 و کما ینکه این ذراکت به معنی توریته و انجیل داده ایم و مضمون آن در ذمه ایشان نهاده ایم
 بصفت و جمیل که در کتاب یافته اند همچو سپهران خویش میشناسند و میدانند زیرا بر او
 در کتاب میتوانند و جمیل او با حلیتی که در کتاب دیده اند موافق می یابند و حقیقت و
 می بینند و او یافته اند و از جهت است بر اینست **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ**
فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ برین خسروا انفسهم مفعول اعنی است یا خبر مبتدایست
 برین دو وجه فهم لا یومنون تعلیل است بر خسروا دلیل است **هَٰؤُلَاءِ** اینست انانند که نفسها
 خویش را زیان زده کردند کتمان حق و اظهار باطل پسندیدند زیرا به ایشان نخواستند و در
 اسلام با اختیار نخواهند گردید و است که استایشان را نپذیرد و است بافت و است
 انداخته و **مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** او کذب
بِآيَاتِهِ من استخوان میاید برای انکار است و انکار معنی نفی است من استخوان میاید
 کنایت است از اهل کت به طریق المی المنتصب القامه در کت به کنایت است
 کننده تر از کسی که برخدای دروغ را افتری کردند و نماند بوده را بر و بسته و آیات قدیر
 و معرفت حقیقت آن نخواستند یعنی اهل کت به که توریته کردند و میرانان بود و توریته
 و بعضی توریته را و قرآنرا منکر شدند ایشان ظالم تر که بود و ستمکار تر که باشد از جمله ستمکاران

انبیا و ذلک جز بپایم کفر و اهل نجاری الا الکفر الله لا ینفک الظالمون
 انهم فیما بین ان لا یصلح الظالمون تفسیر است اینست بر سرست من پیرام از آنچه انرا با فداي شریک میکرد
 و از آنچه انرا باطل شرک حق میخوانید **الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ**
كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ در آیات سابقه ذکر مشرکان بود و سابع بعد ذکر
 مشرکان و سایر از مقال ایشان نمود این است بر وجه استیفاء و اردکت و حال ایشان
 بیان پیوسته الذین اتیناهم الكتاب مرفوع المحل بر ابتدای جمله و معلوم آنکه
 خبر مبتدایست و ضمیر منصوب غایب در برعرفونه عاید است بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم و در آیات
 سابقه خطاب قل بر پیغامبر بود و در جمله التفات از مطلق به سوی عینیت روی نمود
 و کما ینکه این ذراکت به معنی توریته و انجیل داده ایم و مضمون آن در ذمه ایشان نهاده ایم
 بصفت و جمیل که در کتاب یافته اند همچو سپهران خویش میشناسند و میدانند زیرا بر او
 در کتاب میتوانند و جمیل او با حلیتی که در کتاب دیده اند موافق می یابند و حقیقت و
 می بینند و او یافته اند و از جهت است بر اینست **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ**
فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ برین خسروا انفسهم مفعول اعنی است یا خبر مبتدایست
 برین دو وجه فهم لا یومنون تعلیل است بر خسروا دلیل است **هَٰؤُلَاءِ** اینست انانند که نفسها
 خویش را زیان زده کردند کتمان حق و اظهار باطل پسندیدند زیرا به ایشان نخواستند و در
 اسلام با اختیار نخواهند گردید و است که استایشان را نپذیرد و است بافت و است
 انداخته و **مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** او کذب
بِآيَاتِهِ من استخوان میاید برای انکار است و انکار معنی نفی است من استخوان میاید
 کنایت است از اهل کت به طریق المی المنتصب القامه در کت به کنایت است
 کننده تر از کسی که برخدای دروغ را افتری کردند و نماند بوده را بر و بسته و آیات قدیر
 و معرفت حقیقت آن نخواستند یعنی اهل کت به که توریته کردند و میرانان بود و توریته
 و بعضی توریته را و قرآنرا منکر شدند ایشان ظالم تر که بود و ستمکار تر که باشد از جمله ستمکاران

حاصل می طلب بر اقرار است اینست گفت خدای نیست این حالی که شما را روزی نمود همان تنگی که
 رسل موعود بود **قَالَ تَابِلِي وَرَبَّنَا ابْجَلْهُ سَنَفَهَتْ** در جواب با فدا تو این
 اندک است بر آب بایست نمی است مقول قالوت موکد است بعتی که بعد است اینست بگویند
 این از این شانی که موجود است همان تنگی است که بوعده پیوسته **قَالَ فَذُقُوا**
الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ابجمله سنا فته است در جواب با فدا تو
 قالوا فذلک فاسپیست جمله مقول قال است اینست گفت خدای جان حق را حق ندانسته
 و صدق انصافی نکردید پس عذاب بخشید و برخی عقوبت گشتید پس چنانکه سحر صفت ناکر و
 و کفر و زیان بودید در حضرت عالمی و قوری کفر و کافری و زیند **حَبَشُونَ** زینت
 استقال و در عذاب الیم و شید بجه وجه باشد وجه استعمال آن تنبیه بر فطانت که بود
 است که عذاب الیم و عقوبت کثیر بر مت فطانت که اندک باشد کثیر است قیاس بر و در
 عظیم و در نظر سیر **قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ**
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْبُنَا
عَلَىٰ ظَنُّنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ آثَرَنَا
 علی ظننور هر جمله سابقه برای بیان شاعنت و فطانت حال که
 جمله که مننون او نیز بیان شاعنت و فطانت حال ایشان است مقرون شده متی است
 بر جمله شرطیه که بعد است و راست در آن بود متی اذ جاءتهم الساعة بمرحور متعنی
 بود ای متی وقت محی الساعه و یکدیگر وجه قالوا استند دارند در جواب یا یقولون بین
 الساعه بغتة بیدارند و ندرای تعجب علی با فطانت متعنی کجاست تا و صدق است
 عا تقصیر و جمله و هم یحملون حال است اینست بدست زبان زده است ناکند است و
 خدا را نماند بپ کرد و شتر و جزا نماند تا آنکه حبل این را میاست پس چنانی
 مرک که در شان او مهربانست فقد است قیامت گفته اند که ان در آید بگویند ای رست

مبادی تقصیر کردیم و عمر در قفس و بر آفریدیم حال است که این ان افعال خویش را
 بر پشت های خویش بار گرفته و محل بار را گران بر خود پذیرفته و این تیشل است یعنی حال این
 در تحمل کن هکاری یکسانی مانند که بار را از ان بر پشت نهادند و بار را از ابرمی میدارند و توانند
 بود که از انهم عبارت است از معاصی بر وجه استعارت باشند و در محمولون تیشل بود **الْأَسَا**
مَائِدِ مَرْوُونَ الا حوت تیشل است و سوا از افعال ذم است یعنی پس و مانده نمود
 است و مخصوص بزم محفوف است ای سادها بز دونه و در هم و ابجمله تیشل است
 اکاد بخش بد چیزی است که بر میگرداند کافران یعنی ور و کناه ایشان **وَمَا الْحَيَوةُ**
الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ابجمله معترضه است برای مذمت دنیا و کمونش
 حیات آن و دنیا بر وزن فعل است موندن ادنی که مشتق از ادلی معنی او فرست است
 اینست حیاتی که نزدیکتر است یعنی مانی که پیش از موت مقدم است مگر همچو بود در استقامت
 و همچو لعب در عدم فایده یعنی این حیات اگر رسالت برای کمال است نشود و بدین معنی باقر
 بنود بی فایده بود همچو لعب باشد و اگر حیات فانی را کار آید که و تلی با اعتبار بقا نمر
 حیات فانی را مانی کردانی است این دم که دم داری دریا بس کلن کاری این فرست یکم
 عمری امی کردن و در کلام حذف مضاف است ای افعال المیوه الدنیا جنبه داشت دیگر
 که انما المیوه الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر منکم و تفاخر فی الاموال والا اولاد و این
 جنبه افعال حیوة باشد عین حیات بود و افعال حیات دنیا و نوع است کی انکه فعلی نفس
 بود که در هیچ فایده از دنیا بگویند و از ادراک طلب بگویند چون لعب صیان
 بارند باز نماند از جو است سارند و بد و این بردارند و علی که نفع دنیا وی بمعاضه
 احتمال زمان دنیا وی سارند پس اصل لعب بود و نفع در و نفع دنیا وی است و سلیست
 بهی و صبی بگویند چون افعال باین و تریب مکرر است شاعنت و این است از امور
 اما افعال مباحه مضمر نفع دنیا وی از بقا و عالم بانه عالم است لعب نبود و سلیست و الا

مختص با نجات بر وجه اصرار مرکبان لهو و لعب یا منزله عیان و غیره و این را در حق تعالی
 اران بر وجه اصرار تشبیه کرد و سبب تشبیه وجه تقریب است و در حق **الذاهب**
الآخر تخین للذین یقیقون لام تاکید است و الدار الاخرة بهر وجه
 للذین یقیقون خبر است از جمله عطف است بر جمله سابقه و بعضی والد الدار الاخرة خوانند
 والد الدار الاخرة دانسته است و بهر آیه دار آخرت بهر است مرکبانی یا که تقوی می ورزند
 معاصی و مناهی می بریزند اعمال ایشان منقصر نفع آخرت بود و سبب ثواب افزوی کرد
افلا تعقلون همزه برای اصرار بر وجه توجیه است معطوف علیه جمله وقت ای
 تفکروا افلا تعقلون و از جمله تدریس است و بعضی افلا تعقلون بصیغه خطاب خوانند
 معاضرات ادا نمایی افلا تفکروا ما بینا اینست الله منزه است از هر تشبیه
 نمی بیند نشاید که فکر کند آنچه دانسته اند قد **قد نعلم انه لکذ**
الذی یقولون فانهم لا یکنونک و الذین یقولون
بآیت اللہ یجحدون بکنونک از تفخیل و افعال خوانند و در حق
 کذب معنی و جده کافی است از جمله معترضه است برای تکوین نشان کافران
 ایشان کرده اند احسن خبری که اوجیل را گفت من و تو نهیم که یکدیگر را
 محمد اوجیل صادق میگوئی یا کاذب میخوئی ابوتیل گفت محمد صادق میگوئی یا کاذب
 ناکفته و خبر و صدق و راستی را لیل و نعلی که او را تصدیق کنیم حق تعالی او را
 رد باقی قریش چه کار کند و بعضی گویند کاهی ابوتیل پیغمبر را صلی الله علیه و آله
 شب طین او را از مصافحه پرسیدند گفت و اما و با صادق میدانم و دروغ گو نمیخوام لیکن
 عبد مناف را متابع بودیم تا او را متابع تویم و بعضی گویند شبی بن هارث عامر و برادر او در
 می رفتند حارث را گفت لعن الله کجی یعنی عیالی یا محمد را باز کرد و گفت چه چیز را
 بخواری او را میگوید و اتباع راه حق را پیوسته حارث گفت چون چنین مدعی جلال او را

میخوئی و چون تو صدق در دل داری چرا بر ویان نمی آیی زم متابعت او نیز می مواظبت
 بیان او میکنی چرا در حارث گفت قوم ما را متبرسانند و بریزند و متری ما بر دامنند
 و ما را تقلید کردند و رو باتباع ما آورند متری قریش بکندیم و چه نوع بدویان
 ازیم حارث گفته متری بکندار و بدو ایمان از برادر حارث مددال ساعت متوجه حضرت
 علیه السلام گشت و بدو ملت ایمان پیوست پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم گفت برین وقت اهل ایمان
 او را چون چه باعث گشت برین کار چه داعی گشت که بساعت پیوست و بر وجه مذکور باقیست
 و مقاتل خود را از پیغمبر علیه السلام نه نفقت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم خوان گشت از میدان
 که برانسان این کار تشبیه است کشنده توان برد و حق بونوع توان آورد معلوم شد که این
 صدق من معلوم دارند و با وجود آن از جهت حب جاه و ریاست دل بر ایمان نمیکنند اکنون
 مفهوم گشت و این نظم برود پیوست **اینست میدانم ما بدست نشان اینست بر آینه**
 اند و بیکس میگویند ترا آنچه ایشان میگویند بعد معرفت حق در راه مکاره می بویند بلکه
 اند و بیکس نشان نباید و بیکس را ایشان التفات کن بدینرا که این کذب است و اینست
 آیات معجزات خدا را منکر میشوند **سوال** ایشان حقیقت کذب پیغمبری کردند و الفاظ کذب
 بتبع خبر بیان می آوردند نفی کذب پیغمبر بقوله فانهم لا یکنونک چه نوع می آید و متابع
 آن بگویند روی نماید **این نفی کذب محمول است بر وجه الفراء یعنی لا یکنونک منفرد اصل**
 کذب الایات باشد یعنی ترا انقض کذب میکنند و دم کذب در آیات ما نیز میزنند یا محمول
 است بر نفی کذب در همه احوال منافقین است منبوت کذب هر گاه بگویند و کذب و کذب
الظالمین یکنون اباحی لقد کذب رسل من قبلك فصبر
على ما کذبوا و اوحى الحق انا هم نصرنا لام
 قسم است بقدر اقامت است بعد از حقه دیگر برای تشبیه پیغمبر است **اینست و بگویند**
 میگویم هر آینه بدست کذب کرده اند بنش از ان پیغمبران پس از فرستادن خدا عظیم

نکند مگر کاینکه میشوند کاینکه نشوند اجابت چگونه کنند از این ان طلب است
عدم اجابت اندوه نباید و مردگان یعنی کفار بعد از موتی انجمله بر وجه استوارت صحیح بهمان
مراد است که این مردگان مانند استیجاب به دعوت کارزند کانت مردگان نتوانند این را
خداوند بعد مردن بخت خواهد کرد پس این را سوی حسابگاه خویش باز خواهد آورد آن روز در آن
نشینند و حالت خویش خواهند دید این زمان بر کوشش مهر شده دعوت نشوند بی تیر نشوند از تیر
این ان اندوه یکین همیش و از اعراض این ان دل خود را میخیزد وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ
عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ جمله حال است از آنکه اندی بقولون بقیه یونانند
بقولون و قد قالوا لولا انزل علیه آیه من ربهم معترضه که در میان نه بود و رانند انکار و
نمودند لاکند نشسته که در شب بن عامر و جماعتی از قریش از پی میروند و جسته و در
آوردن کردند چون در میخیزد خیر شده لولا انزل علیه آیه ضربه بگفتند بن میروند و گشتند
نظم بود و بیست است اینست و حال اینست که گفتند کافران چرا فرستاده نشد بر محمد
او حجتی ندارد و خواستیم و چرا حاصل نکند آنچه مادل بران داشتیم قُلْ إِنْ لَمْ يَكُنْ
عَلَى أَنْ يَنْزِلْ آيَةٌ مِنْ رَبِّي اینست بر صیغه مضارع موزون باب تفعیل و من فاعله
و معنی بر سبب آن دانند ای آیه او تر حتموا انجمله دیگر است از جماعتی که بر وجه گشته و در
است اینست کوبای محمد بر رسته که خدای قادر است بر نیکی بفرستد بفرستد بفرستد
که شما در طلب آن میسوزید که فرستاد و کامل است و بر همه مکانت نشاند لیکن در آن
او هم حکمت است ای که بفرستد و آنچه بفرستد بر قضا حکمت باشد و فرستادن بفرستد
حکمت بود چه غیب است و دانستن مکنت آن ما را لازم نیست از آنکه در غیب است و در غیب
محل حکمت یافتن در آن بفرستد که این حجت بود و از پیغامبر افروخته میروند آن بود که
بیا او و آن معجزه که کفار را از تبعیین افروخته کنند چون آن پیدا شود و فرستادن این آیه
ببین معجزه بران خوانده اند که تنبیح است از آنکه بفرستد که است بود که بفرستد

این است پیدایش و در دنیا این ان بار و این است سائل بگوید وَالْكَافِرُ الْكَافِرُ
لَا يَعْلَمُونَ انجمله است و است اینست و اینک انجمله مردمان در قدرت خدا
با همانند که خدا بر اقا در نه بنیادند و بقاعده باطل است که کنند الواحد لا یصید منه الا الواحد
در میان افکند و بعضی در ستره گویند و اوراق در بر قیام نکوبند و بعضی قادر بر فعل
عبد اند و بعضی بر فعل عبد قادر و خوانند حق است که اوقات بر همه مکانت و توانست
بر همه کانت وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ
يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أَمَّا أَمْثَلُكُمْ و من زاید است دابة اسم
ست ملاطیر عطف است بر دابة و توضیف طایر بحیث طایفه از جنه تکلیف است و هم
طایران بهجت بخود و این خبر است از انقاص نفی با اعمل مانایه باطل نشد بفرستد و جمله مانایه
دابة تا آخر تدبیر است منقصره گوید بیان قدرت و تفریق است از جنه استغراق افراط دابة
و طایر که سیاق و نفی غنیدان شد و خبر یعنی امم بر صیغه جمع آمده است اینست اینست بر صیغه
در زمین و نه پرند که بیز و پیر و خوانند در مواضعی که انشا انرا اند و انواع و اقسام
میروند که بشما می مانند درین که معذ و خدا اند و معلوم او اند بقیه و قدر او بوحیه یار او
و نیست و متعلق گشته بحلق او پیدا آمده و یا حال او معلوم شده مَا فَرَّطْنَا فِي
الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ جمله
ای ربهم بحیث و ن عطف است بر جمله و ما من دابة فی الارض الی آخره عطف فعلیه بر اسمیه
در اینست و بیست و دلی و جمله ما فرطنا فی الکتاب ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ اینست و فرستاد است بهایم در
یعنی در لوح محفوظ طایر انچه انبات کردند آن می بایست در آن آورده ایم و آنچه نفی آن می بایست
نفی کرده ایم اهم کثیر الا حین و لا اضافه گشته الاحوال و الاوصاف هم نیست بیست و هیچ
و تحقیق متروک گشته پس این امم هم ایون که است بفرستد پس این ان بفرستد و در
خویش کثیر خواهند بیست تا آنکه گویند بایرون که گویند سرور را سرور بوده و بیست و

و مناهای مصر اندک است و بیم بر وجه استنداج برایشان در هر رفتنی از راهی و تندرستی و افزون
و جزان حتی **اِذَا فِرِحُوا بِمَا اَوْتُوا** اخذناهم بعتله از
طرف است مرا خند هم حتی ابتیایه است بر جمله در آمده از قبل سر تسلل لبه حتی او خدا با این موعود
تا آنکه توان بداند واده شده اند و کشند و بتوار و نعمتها خداوندی و شادمانی بپوشند این را
یکایک نشسته و باروزی گرفتیم و بغیر این و ناسا صل سخته **فاذا هم مبلسون**
از امقاجات است جمله عطف است بر افندناهم **اینست پس ناهه** اینان بومی شدند و بیست
غیبت پیوسته **فقطیع د ابر التوم الذین ظلموا عطف است بر**
افندناهم و این کنایت است بر سیدان بلانی و کشیدن غنای که برایشان این حال منتهی این
صورتی و می نماید **اینست پس** بیده شد پس مانده نومی که ظالم بودند و آخر که رسید
می آوردند یعنی تمام رفتند و ستا شدند **والحمد لله رب العالمین**
جمله تکریم است چه دلالت بر تحقق یافت کند پس تحقق هلاک ظالمان را نصیحت عظیم و عظم فخر است مقرر
افتد که بر حصول آن حمد باید و بولبول آن شکر شایسته **اینست و حمد خداست که بر او**
عالی است و شاکر حق صابر و عباد که کردگار جهانین است **قل ابر ایتهم ان اخذ**
الله سمعکم و ابصارکم و ختم علی قلوبکم من
الله غیر الله یا یتیکم به جمله دیگر است از جمله های که بر وجه استنداج قبل شده
اینست بگوی محمد یا میبایند مرا خبر کنند مگر خدای شنوای شما و پندایان را بیدار و
شما که کنید و خوش شما بپندای شود و جنبهای ایشان غیر آنکه در دلهای مهر کرده و شایسته و بیرون
در دنیا برکت معبود و خدا که رفته را بر او که نشسته باشد باز بر او مهر که تواند کرد
بجز او این نعمت که تواند داد **انظر کیف نصرت الایات** شیه هم
یخد فون با جمله موقر است برای یاد دایندگان و مقرر دانیدن سخنان بنیاد
اینست بگوید که ایات را اینهم بر وجه مملکت یافتن از انوار شایسته

و در آن میبایند و خاطر بران میگذرد **قل ابر ایتکم ان اتکم عذاب الله**
بعتله او جهرة هکذا ایاتکم **الا القوم الظالمون**
جمله دیگر است از جمله های که بر وجه استنداج قبل شده است **اینست** بگوی محمد که کافران را
میبایند مرا خبر کنند اگر بر شما عذاب است یا یکایک است یا امارات باید یا بعد ظهور امارات بود
تا بداند که خطا مان که هلاک شود و هر کس که فرستگان آن که بقا و زوال شوند و فرستگان
هلاک شود و خطا لان ستواری و قتل پیوندی **ما فرسل المرسلین الا**
مبشیرین و منذرین ای فرستگم حال گوتم بدست و نشسته بین اند و نشسته
نذر عذابا کمال یافتن منجم جمله مقرر است برای تنبیه و تنبیذ بر علیه السلام عیسی اینست
فرستگم رسولان را مگر در حال کذب است و دهنده اند موسس آن را ایمان و ترسانند کافران
میزان و نفرستاده ایم ما این را از دعوی کننده قدرت بر آوردن هر چه از ایشان بگوید و بعد از آن
ایضا اینان طلب کنند پیدا آوردن معجزه کار خدا میست با اوست حق معنویت و باطل اوتقنا
و تواند بود بینه کار خدای نتواند کرد **فمن امن و اصله فدا خوف علیهم**
ولا هم یخزنون و الذین کذبوا بایتنا میسمهم
العذاب یساکانوا یفسقون با جمله باجماع معطوفه و الذین کذبوا
تا آخر این رتبه سویی است **رتبه مذکور بر طریق اند و نشسته بر وجه اخر اض آمده فاستبته**
اینست چون رسولان شایسته و عتده بواعید و ترساننده بوعید فرستادیم این را ایات
ظاهر معجزات متظاهر و ابرحایب آن که برایشان ایمان آید و تصدیق مواعید ایشان عت
کنند و از ترس و عید خود را در حقیقت نمیکند و آیات ما را کذب کردند و معجزات نبوی ما را
در غیر تصدیق مینا و در دندرس ایات را عذاب بکار و بکار و کفر و زندقه و ریک بودن و
اوردن خبا و زندقه **قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا**
اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان اتبع

که ایمان آورده اند این از جمله فقرات آن طریقی و اگر امان و چون باینه سید علیکم السلام
 پیش آید زیرا که خدای بفضل و کرم و رحمت برابر خویش کرده اند و بر حمت خویش این را بخت
 این و شکر رسانیده **أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ**
مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ **وَالَّذِينَ**
 با اسم و غیر خویش بدل است از ارحمه و برقرات کسر تعلیل است با متانفیه است و جواب از آن
 فانه غفور الرحیم برقرات فتح آن و برقرات کسر تعلیل است یا کسر نفی جواب است که ارحمه فانه
 غفور رحیم برقرات فتح آن با اسم مبتدا است خبر او ثابت است یا خبر است مبتدا یعنی آن
 منقرض و برقرات کسر جمله خبر من عمل آمد و منضم معنی شرط فاعله خبر منقرض است و این
 از اسم بر جمله یا تعلیل است مرخا می و فاعله ای من عمل منکم سوچا که ثبوت است بعد از آنکه
 لان لغو غفور الرحیم و تا کید فانه غفور رحیم از جمله برای ثبات و باری بر وجه و کاد و کد و
 اینست بر سر است اینست هر که بدی کردن جز نادانی بنویسد توبه کند صاحب سبب است
 پس آن خدای عز و جل بر حکم و عده از این آن امر و ذکر این آن بخش و کذا
نَقِصَ الْآيَاتِ وَلِتَسُبِّحَ بِسْمِ الْجَرْمِ مِنْ
 و غیبت و سبیل و جنب و رفع خواند تسبیح متعوی و لازم از ایند و فاعله بر خطاب است
 و تسبیح متعوی از آنست یعنی اظهار و سبیل منصف بر غفواست بود و برقرات غیبت
 لازم از استنباط الامر معنی ظاهر سبیل بر فاعلیت یا جواب تذکره و ثابت باشد که کذا
 مخدوف است بفضل ای و بفضل ذلك القلیل الذکور فی الاية السابقة بفضل الآيات
 غلط است و عبار و مخدوف ای لیس فی الحق و هو سبیل المؤمنین و تسبیح سبیل المؤمنین
 اینست هم چنین که بیان کردیم بیان میکنم آیات تا ظاهر هر شود و مؤمنان را
 و جواب از آنکه بفضل سبیل است **قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أُعْبِدَ الَّذِينَ**
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ **وَلَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ**
 و بر وجه کثرت است

پشت کرده اند که بعضی از مشرکان پیش پیغام رسانیدند گفتند ایستیم بعضی التماسی نو
 الملک یعنی بلیب یا بدست بعضی الهه یا مس کن تا باله توانایان آیم و دل بر قضیه تو بکاریم این
 نیز نخل گشت و این نظم بود و پوست است اینست بگوئی محمد بریت منی کرده شده ام
 زیرا که برستم تا آنکه شما از غیر خدا می پرستید و باز داشته شده ام از عبادت ما که از غیر خداست
 اومی آید **قُلْ لَا تَتَّبِعُوا هَؤُلَاءِ كَمَا تَبِيعُوا أَهْلَهُمْ** **وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْلَهُمْ**
 نقل مصدر است اینست بگوئی محمد و ما و شما را پس روی نکنم آنچه شما و او نفس پرستید
 پرستم **قَدْ ضَلَلْتُ إِذْ أَوْ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ** **وَلَا يَخْلُقُ شَيْئًا**
 است بر جمله لا تتبع اهلهم دلیل است که ما و شما را پس روی نکنم اینست برست کرده بوده باشم
 شما را پس روی نکنم و نه ام منبر ان حکام از راه راستی بندگان الهه است از راه کم سنگان
 اتباع کرانان کراهی بود و پس از این اثبات است **قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ**
رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْمِلُونَ بِهِ
الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ **وَلَا يَخْلُقُ شَيْئًا**
 کرده اند که فخرین عارض در تیریم کعبه که ایستاده گشت اگر محمد بر حق است برانند ای فرستاین آیه
 در و او است و جواب از آنال شده اند علی بنیه منبر بل مفعول فعل است و تا کید او از جمله بدکار
 است و کذبتم حال است از مرتبه که تم و نه کیر صمیمه که عایدت بر مضمون جمله سابقه ای و کذبتم کو
 غلط باشد و ما عندی فاعله و ما را استعملون و مفعول است و ما جمله خویش اسم است غلط
 او است جمله خبری دیگر است مرا از جمله ان حکام حال است منفر سابق است اینست بگوئی محمد برست منم
 بر جبهتی ظاهر از پروردگار خویش را بطلان آنچه شما می آید نیست از منبر غیبت که شما دل برست
 میکارید زیرا که نیست حکم بر خدا و اینست امرت که حوی حق جان و کار خدا ای از منبر غیبت
 بر فاعله مکرر **يَقْضُ الْحَقُّ** **وَلَا يَخْلُقُ شَيْئًا**
 اینست یا از لفظ از جمله تتبع لفظ خوانده و معنی مختلف حسب اختلاف قرات و آنکه و جمله بر هر دو

که موافق باشد

قرات و حالت از آنست اینست نشان راست و درست را قضا میکند و صدق و اقی و در له می افتد
و هو خير الفاضلين انجمله عطف است بر جمله باطل با نیت و برترین و برتر از
 میان صدق و کذب بود قل **لو ان عندني ما تستعجلون به لاقض**
الامور بيني وبينكم انجمله و بیک است از جمله ای که بر وجه استیفاء قبل از
 منع نیست بگویم که کتابت شدی بدست نزدیکی است از غدا ای که نشان است با پیوسته و در اول
 پوشید که میان من و شما نام شدی و گفت و کرد و در با خرامدی یعنی شما بعباس می پوشید و در پیش
 میکنی **والله اعلم بالظالمين** انجمله نازل است اینست و غدا
 تربیت نظام خدایان و مافوق کونیندگان و کار خدای از بنده جویندگان **وعنده مفاتيح**
الغيب لا يعلمها الا هو انجمله عطف است بر واسطه بالظالمين یا اینست
 فیما لا یعلمه صفت مفاوح الغیب از باب تقدم امر علی السم یعنی یا حال است غیب بر بقیه
 مکتبی منها تشبیه بر عزانه شوقه تفصیل و برای او کلید ثابت کرد و بر وجه تمیز و برون
 کلمات است از دانستن اعلم غیب چنانکه در اصحاب فلان غالب المینه و تشبیه بر
 وجه تمیز سمع کردنی طبع مینه کنایت از مالک دانستن بر است از موت پنداشت
 خداست کلید ما غیب که نشان است از امر خدا یا در خیال که نشان است از امر حق جل و بالا **و لا يعلمها**
في البر والبحر عطف بر وعده مفاوح الغیب اینست و مصادره خبر است
 حیوان و نبات و کان و هر چه در است از حیوان تشبیه و مجاز و خبر آن **و ما تستعجلون**
و سرقة الا يعلمها انجمله نیز عطف است بر جمله سابقه من و الله فی ما استعجلون
 زاده است و نفی لا یعلمها تشبیه مفعول صفت است من و الله یا اینست
 بر کسی نمی افتد که آنکه ترا اندام میداند **ولا حجة في ظالمين الا من لا**
و كيايس لا في كتب مبينين و حاجت به معطوف است خویش صفت است
 نشان است از این صفت است مینه الا في كتب مبينين و حاجت به معطوف است خویش

بایس الا کانیة فی کتاب مبین و نمیکر کتاب برای تعلیم و تفهیم است اینست و نمی افتد
 هیچ تری بیون فطرت و سوا تر و برکت نشان است و نشان است که کاین است در کتاب
 و مشکله کوه و بار و خندان نظام و ظاهر و ظاهر کننده مکتوب است در آن و در ازان جویند که هر چه خبر است
 در کتاب است بقیاس صحت بود جواب قیاس با حکام خویش ثابت است کتابت است
 فاعقبه و یا اولی الا بصار قیاس و احکام که ثابت بقیاس است ثابت کتابت بود و نایج از کتاب
 ثابت **وهو الذي يتوفيك بالليل ويعلم ما جرحتم**
بالنهار ثم يتبعكم فيه لتقضي اجالكم ثم ياتي
اليه من جعلكم ثم بينكم بما كنتم تعملون انجمله
 بر جمله و هو الله بر فوق عباده و هو الله که خدای است بر نشانای و هو منوع الحی است
 موصول با صله خبر متبداست و جمله و يعلم ما بطوفات خویش معطوف است بر صله المفعول
 منكم ثم الیه مرجع عطف است بر ثم منكم منجم عطف است بر ثم الیه مرجع در تعلق اعمال با نایا
 ارادت تجدید کرد و معایه او و تمیز موصول من و الله ای با کتم تعلونه اینست و او است
 که از شمار روح در شب یعنی در خواب می ستاند و شمار از کار باز میدارد و آنچه کس کرده اید در
 میدانند تفصیل بر بنده موجب تفصیل نبوده تفصیل شب بر بنده در روز خواب است و الا انما تفصیل
 بهما برین دانستن کتب بایس بود یک اجرام کلام بر عادت غایبه است کتب و می باشد
 بطلت میکند و پس که نشان است از روز بر می آید و هر یکی از خواب بر می خیزد و آنچه کرده است
 کرده و در مشر خواهد بود و تمام کرده شود مهملی که برای مرکب معنی بود پس از بوقت سوزش
 خدا که محل خزا و نراست برای عرض اعمال و شمار افعال و افعال در نشت نشان و پس نماید
 بودید عمل کننده مشر خواهد بود و هر یک را در بیان خواهد آورد **وهو القاهر فوق**
عباده عطف بر جمله باطله عطف تشبیه بر نشانای اینست و او است
 است بر بنده کان خویش و عبادت نه عبادت کسان که حق سبحانه و تعالی است از این و پس

الظالمين ما زاید است در حرف شرط برای تاکید در شرطی که موکد است حرف انون که
 در ایدان الملق بنفی سید است و این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه **اینست** و اگر فاعل
 کرد اندازنی مذکور ترا شیطان بمعنی سبب شود بمفعول گردانید با متعال برای فراموشی آن پس
 منتهی بعد از یاد کردن نمی مذکور و منع مسطور یا قومی که ظالمی است و ذکر کار سحر او سحر از حد
 تجاوز کننده کان و درین آیت دلیل بیست است بهین که بشن بر سبب ایمان روست و شیطان را
 برایشان و سوسه ممکن است و از کردن در دل ایشان میرسان است **وَمَا عَلَى الَّذِينَ**
يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ چون بایست سابقه در هنگام فوض کردن کافران در طعن
 آیت قرآن امر با غرض کافران کردن و نوشتن بایشان در چیز نهی بر منع او رده چون بران
 کردند و خود را بر اغراض و ترک تقود بایشان او رده کافران دل تر شده بعد بر نفس
 طعن و آنرا پیشتر کردن گرفته است ما علی الذین یبتقون من حسابهم من شئ
 برای سبب سبب بنفی لغو است اگر اغراض و نهی از تقود بایشان برین منقذ است
 مزد و نهی زاید است اگر حسابهم سابقه است علی الذین یبتقون من حسابهم و لکن بر سبب
 است چون جمله و ما علی الذین یبتقون من حسابهم من شئ حرم اطلاق اذان مجامعت
 جمله و لکن ذکر می بالزام بنده دادن بر منع کردن بدین و تم تکمیل بایست ذکر می مثل اول
 الجزای و لکن علیه ذکر می یا مضمون است محذوف الفعل ای و لکن بیا کردن ذکر می
 بمعنی لکن تقوت است **اینست** چنین آید و نیست بر متقیان چه سبب از حساب بنده
 بایشان بیان نموده و این را در مفرق نیکنند و لکن غیر نشینند و این برایشان
 بود و نصیحت و موعظه و امر بایست تا ایشان از شرک برهنند و از طعن و تهمت
 باز دارند و **ذُرِّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا**
وَلَهْوًا غَرَضَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و امر است از سر دوری

بنفی بایست و او میان ما و کسر چه بود بر طریق موعظه و از باب لغو و امر بایست و او با
 که محذوف نشود **جواب** نیز و بیغ در اصل یوزر و یوزر الحاد بمعنی میر است بنفی عین موت ای و
 منقذی سوی دو مفعول است اتحاد و با مستقلات نوشتن مایه موعظه است **اینست** مفعول با جمله
 خاص با مفعول است و جمله در الذین عطف است بر شرطیه سابقه **اینست** و بکنار کسی را که در
 خویش را منحوی و مانعی گرفته اند و این را از نوشته و این بران منور گرفته اند
 برین و بایشان میان میز و ذکر به ان تبش نفس بما کسبت
 است بر فو الذین و ان تبش نفس و ان لا تبش نقیه کند و بنفی منقذ و محذوف و از حد
 کرامت ان تبش نیارند **اینست** و بنده بقرآن تا ملک میرسد نشود یا بنده در محبه
 کرامت آنکه یعنی بدایه کسب کرده است از حرام و خطا بهلاک نمیرسد و **لَيْسَ لَهُمْ**
دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَيْعٌ خَلَصَتْ لَهُمْ نَفْسٌ **اینست** و بنفی
 نیست مرا و از غیر خدا ای دوست که او یاری کند و نه شفاعت کننده که از ملک بزرگ
وَأَنْ تَعْدِلَ كُلُّ عَدْلٍ لَأَيُّوَخَذَ مِنْهَا این شرطیه عطف است بر
 لیس لهام و بن ولی و لا شیعی منافی علی است و ای یوزر و یوزر غیر عاید بر عدل است
 عدل بمعنی مستدرست و عدل بمعنی مستدرست با فاعل بنودی علی بنده است
 و بنده ان نفس به فاعلی بنده او را بنده او را بنده است **وَأُولَئِكَ الَّذِينَ**
أَسْلَوْا بِمَا كَسَبُوا اللَّهُمَّ شَرِّ ابْنٍ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابِ
الْأَلَمِّ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ اولیک مبتدیان است بر الذین اتخذوا که
 لعباد و اولیک من اسلوا منقذ است و اولیک لم مبتدیان است و جمله بمعنی اولیک غیر عاید بر عدل است
 مروذ که به کرامت ان تبش ان لا تبش نفس **اینست** این ان ان الله لم یسبها خوشتر
 شوند و بر این و بعضی استیصال بنده مران تراست و از باب کرم و عذاب و ذکر
 کفر و بنده و بنده او و بن اسلام بنیکوند بعد ان ما نفع کند و موعظه شود و ناز و قل

وایت ترا و بایر زبان رسانیدن میرسانند و مهر بر اینم علیه السلام از مخافته ایشان تشریف
 و لا افاق نشر کون به الا ان لای اری کت و سبب دینی کل شیء علما
 بر این تبار خدای وید حق بی نه و تعالی اینست پروردگار من هر خبر را از روی عیاض می شنود
 گرفته است و هم خبر معلوم او است و هم خبر ندانده و هیچ خبر رو پوشیده نماند **افلا یتدکم**
 استقام برای اسکار بر وجه تو نیست و فاعا طقه است و معطوفه علیه مخدوف است ای افلا یتدکم
 فلانیت کردن ای نمیشود پس نمیکرد یعنی نشاید و نباید پذیرد و موقوف نیست بر بدین
 بدینند که خدای هم خبر داند و منرا و او را بدی تواند چگونه دل بر قبول بندن برید و خود را از
 شرک و کفر باز دارد **کیف اخاف ما اشرکتکم و لا تخافون**
انکم اشرکتکم بالله ما لکم بیزل به علیکم سلطان
 استقام برای انکار است یمنزل به سلطانا موصول است با موصوفه مفعول است مرا اشرکتکم
 و المبی الذی لم یزل به سلطانا جال است و جمله در کیف افلا ما اشرکتکم اینست و چگونه نمیکرد
 خبری که تکمیلات خبر شرک در ریند اید حال انیت که در نبوت و جنتی نفرستاده و در سوره نساء
 او را شرک میکردند و به بر تانی او را می پرستید از خدای که قادر مطلق است و شرکای کذب
 نابونی رسید **فای الفرقین احق بالامن انکم تعالون**
 فایست و استقام برای تفریق است معنی اصل که در این محلی طلب بر افراد است اینست پس بویست
 فرقی منرا و ترا باشد با منرا از بلا و عت از میان دو فرقی یعنی با شما از شما خداوندان و شما
 و حال خویش بدانید این معنی بر خداوندان اشرک پوشیده نبود و این معنی از مطلق و محقق بود
الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلال اولیاء
لهم الامن و هم مطمئنون
 است موصول بجملة مرفوع المحل بر جمله است بلکه لای الا من خبر است و جمله و هم مطمئنون
 عطف است با محال و جمله الذین امنوا از خبر است و جواب است بر سوال ای المؤمنین

جواب هم از قبل سایل بود و چنانچه عزیر الی العظیم در جواب علم پیش و لول مذکور شده و استهوا
 القهار در جواب سائل الملک الیوم است اینست انما که ایمان آورده و ایمان خویش را بظلم
 آینه انداختن ای محمد مرآت است از انباز عذاب و امنی از عقاب و ایت ترا و راست بایند
 و سبب مقصود خویش نشانیست و انکه ظلم مذکور ابو بکر صدیق رضی الله عنه تاویل تفسیر شرک و کفر و
 مانند آن آیتان الشک ظلم غلیم آورده و عمر فاروق رضی الله عنه تاویل کنتم کرد سوال بر تانی
 ابو بکر مونس باجود و احتراز از کفر است تا تب شود این است که بر چه بود جواب اثبات لغز و ما
 بر تقدیر عدم گفته همه و ما غار کار باشد بر تقدیر کتب با دوت عفو یا بعد از عذاب بر قدر کتب بود
 بخلاف کافر که در عذاب محله خواهد بود و ما هیچ کای از عذاب او خواهد بود **فذلك**
حجتنا اثینا الیه اھیم علی قومہ اینجمله موعظه است برای سبب
 حجت مذکور است و ملک اشارت است بر حجتی که ابراهیم صلوات الله علیه در موقت الویت داشت
 و صابیت با نفس خویش و قوم خویش بران احتجاج کرده و مخلوق تا دلیل بر شایع و وصایا
 حجت آورده است اینست آن یعنی حجتی که ابراهیم درمی به تفسیر خویش شک کرده و قوم خود را به
 و بلا احتجاج آورده حجتی است که تفتین کرده است که تا ابراهیم را داده اند و در روز نقیصان است
 برای غالب آمدن او بر قوم سکار و برای اطمینان خاطر **ترفع در حجت من**
نشاء سحر جات نمیزد من است و مفعول ترفع بود یعنی ترفع من نیست الله است بالقلب
 علی الختم بالجملة باشد بجملة میل است اینست از روی در جات بلند کردن و او را العباد و
 رسانیدیم و بنیوت بر نرسیم و خلقت بر نرسیم و از اول الوهم کرد انیم و برانست بنوی و نور
 رسانیم **ان ربک حکیم علیم** اینجمله تدریج است و تاکید او از جمله ایزد
 نتا و باری بر وجه و کاد و استواری است یا کونیه جمله سابقه ملوح بعنوان جمله تفسیر ملوح که
 سایل نموده اینست برکت پروردگار تو حکیم است و کار او حکمت است بر چه گفته حکمت کند که
 بقصا حکمت خلیل را می چه کند یا اگر داند مای عذاب آن ابرار است و حکمت او را ندانند

وایت ترا و بایه زبان رسانیدن میرسانند و بهتر است بر این علم از حق تعالی بترسد
ولا تخافوا ولا تحزنوا هذا ان الله اشرف الخلق و اولی کت **و سبب دینی کل شیء علما**
برای تنویر خدای و بدیع حق سبحان و تعالی است اینست پروردگار منیر هر خبر را از روی علم محیط نموده
گرفته است و هم خبر معلوم او آمده و هم خبر داند و هیچ خبر بر او پوشیده نماند **افلا یتدکم**
استفهام برای انکار بر وجه توجیه است و فاعل صفت است و معطوفه علیه مفعول است ای انظار است
فلا یتدکم و ان ای نمیشود پس منکر بر معنی نشاید و بنا بر چند منکر نیز موقوف است نیز بر بدو
بدانند که خدای هم خبر داند و سر او اذن بدی تواند چگونه دل بر قبول بندگی او برد و خود را از
شرک و کفر باز دارد **کیف اخاف ما اشرکم و لا تخافون**
انکم اشرکم بالله ما لم ينزل به سلطانا
استفهام برای انکار است یمنزل به سلطانا موصوفه مفعول است ما اشرکم است
و المبنی الذی لم ينزل به سلطانا جلال است و جمله در کیف اف و نا اشرکم است اینست و چگونه ترسید
خبری که کمالات جز ترس در رینده اید حال آنکه در نبوت او جنتی نفرستاده و دستور نداده
و ناشر یک میکردانند و بجز بر تانی او را می برستند از خدای که قادر و مطلق است در شرک کردن
ناوتمی رسید **فای الفرقین احق بالامن انکم تغفلون**
فاسیست و استفهام برای تقریر است بمعنی حمل کردن بر حسب افراد است اینست پس بگویند
فرق من و او را ترسانند یا من را از غفلت از میان دو فرق یعنی یا شما از خداوندان دانسته
و حال خویش بدانید یا منی بر خداوندان دانسته بود و همچنین امر را بر حق تعالی
الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولیاء
لهم الامن و هم ممتدکون
است بمنوال یا جمله مرفوع المحل بر اتم است جمله و اولیک لهم الامن خبر متبایست و جای وهم است
عطف است با جلال و جمله الذین امنوا تا آخر است و اینست سوال ای الفرقین

جواب هم از قبل سایل بود و جانی عن الله العظیم در جواب هم می و اولیک که کور شده و اندک الواسع
القدر در جواب سائل الملک الیوم است اینست انما لایان آوردند و ایمان خویش را بظلم
آینده اند ایشان ای محمد مرا این است از خداوندی از عقاب و ایت ترا راه راست بایند
و سبب مقصد خویش نشاندند انما ظلم نذکرک ابو بکر صدیق رضی الله عنه تاویل تفسیر نیز کرد و گفت
مانند آن آیت که انظرک لظلم غیلم آورده و عمر فاروق رضی الله عنه تاویل مکنتم کرد سوال بر تامل
ابو بکر مونس با مجروح از کفر است تا تب شود این است مکنم بر چه بود جواب اثبات است و در
بر نفقه بر عدم گفته هم در آغاز کار بایند بر تقدیر گفته بایست غفلت یا بعد از عذاب بر قدر گنا بود
خلاصه کاف که در عذاب محله خواهد بود و او را به کانی از عذاب وی خواهد نمود **ذلك**
حجتنا اثینا ابراهیم علی قومه جمله معترضه است برای
حجت مذکور است و ذلك اشارت است بر حجتی که ابراهیم صلوات الله علیه در موقت الویت و تب
و صداقت با نفس خویش و قوم خویش بران احتجاج کرده و مخلوقی تا دلیل بر حقانیت
حجت آورده است اینست آن یعنی حجتی که ابراهیم درمی چند تفسیر خویش است که در قوم خود
و جماعتی آورده جنتی است که تفتین کرده است که ان را بر او داده اند و در اینست
برای غالب اسکان او بر قوم مکار و برای اطمینان خاطر **من رفعت من**
لشأ و رجعت من منن مفعول رفعت بود یعنی رفعت من منن است و منن است
علا الحشر یا لجه بایند یا جمله تدبیر است اینست از روی درجیات بلند کردن او و ابعاد او
رسانیدیم و نبوت بر گردیدیم و خلقت بر کشیدیم و از اول الوعوم کرد انیم و بر ایت بنویس
رسانیدیم **ان ربک حکیم علیم** جمله تدبیر است و تاکید او بر اینست
تا او را بری بر وجه و کاد و استواری است یا کونه جمله سابقه مانع بنوعی است
ساز نموده است اینست برکت پروردگار تو حکیم است و قادر و بکلیت است و بر کتب کند
بقصص حکم خلیل را بجای که گذشت اما اگر داند برای عذاب اعدا او بر انان بکلیت است

جمله فلک بدی است تا آخر تیل است اینست یعنی بدی مذکور و در این سی سطور بدی مذکور است
 بنابر تعابیر بدی راه نماید از بندگان خویش که را که خواهد و گوشت کواکب
 عنهم ما كانوا يعملون و این شرطیه مؤخره است برای بیان قیامت ترک
 و زیانکاری آن **اینست** و اگر این بعد از این شرط و احتیاجی از ترک و زنده هرگز
 شود از آن بنی اجماع عمل نیک میکردند **اولئك الذين اتيناكم الكتاب**
وهو الحكم والنبوة اینجمله در سبیل دیگر است مضمون کلام سابق مغرب
 اینست این بنی است که این تراکت حکم نبوت و ادبیم و زمام حکم برداشتن نهادیم
 کرد ایندیم و با صطفا و اعتبار بنیدیم **فان يكفر بما هو له فقد**
وكلنا بما قومنا اليسر ايتها كافرين فاسبت و ضربه
 که بعد است بسبب کلام سابق است **اینست** اگر کفار نگردد و بکتاب حکم نبوت
 پس بر بسته که کما سیام بقصد این امور کرده ای که نیستند ایشان برین امور کفر و زندقه
 این از بدی مذکور وی گردانیده و دین اسلام را منکر شونده یعنی بدینه معظم و افتد
 بعضی گویند عامه مومنان از او میان ویران اهل مکه کفر و زندقه و حکم نبوت کردند
 کینه و کفران این دین امور چه نقصان افکند **اولئك الذين هدى الله**
فبمديهم اقتدوا اولیک مرفوع الجمل بر ابتداست موصوفان بسلامت
 در فقهیم افتد سبب است بهیم معلق است بفتنه و نبی است تا و ترک او خوانند و معنی
 دانست **اینست** این مذکور انکس شده است این تراقدای پس از م است بر تو بدی است
 و این اقتدا موافقت در افتد موافقت است نه اقتدا متابعت با اینکه افتد افضل بفضل
 فضل این بر تو است نه خود و مراد از موافقت در دین موافقت در اصول دین است که بدی
 تبیل نماید در فروع دین و اگر موافقت در منویات لازم آید و اتباع اعمال که در حق با تویم
 بدی نماید **قل لا اسئلكم عليه اجرا** اینجمله دیگر است جمله ای که بر وجهی است

قل لا اسئلكم عليه اجرا **اینست** اینکلمات برای خدا میگویم بدان بر این بدی میگویم **ان هو**
الاذكري للعالمين اینجمله تعلیل است **اینست** نیستین تبلیغ مکررند
 عالمان حاضران و غایبان و نزدیکان و دوراندگان و معلومت کفایان و دوراندگان
 از مظنه دادن اجر و در مطالب تفصیل از آن ان باعذور و **ما قدروا الله**
حق قدره اذ قالوا ما انزل الله على شئ من شئ **اینست** کرده اند مردی غیره اما صاحبان یهود پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدی و له به توبه بناد
 نهاد و میبانت به معنی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم برانفت بر وجه الحیفه و گفت سوگند میبانت
 ترا بخدا می گویم سوخت تویت فرستاد و تو را نفی داد و تو را در است بگوید اینست و در
 بخوان اسم بعضی الجز السلبین در نوریه است یا نه چون سخن در واقع بود و توبه بود از سر صدق است
 گفت سابع نمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم الجز السلبین طعنا میباید بسیار نموده و کفر و زندقه
 فریه گفته دل بر عجمی و اندیشه می آری بفتنت و تن اسانی سوخته برین بسبب فریه گفته جزیه کو از
 غصبت برانفت ما انزل الله على نبيه من كذا چون از پیش پیغمبر یاد گفت سخن او با شهادت
 از و ما خوش شده با کما تو پیش آمدند که تو توبه میباید که گفتی ما است منکر شدی و غضب سخن بطل و بود
 گفتی او را از مفسد ای دور کردند و با او افتد بیکر گرفته و بعضی گویند جعفری از بود پیش
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند چنانچه موسی است از آسمان آورده بود تو نیز کنی از آسمان بیا رفیع آن دل
 برانفتد و ایمان یابان را اینست بسالک اهل الکتاب ان نزل علیه کتاب باسم الله و افتد سوا
 اگر نه ذلک فقالوا الله اخبرنا عن هذا عطفه على ما قبله من ان نزل علیه کتاب باسم الله و افتد سوا
 و اقوال ناپسیده این ان نازل شده غضب کردند و برابر سبب تزیل آوردند گفته و است
 الله علیه و سلم و لا اعلى عيسى و لا اعلى نبيه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده لا
 این ان گفته و لا اعلى حدیث این ان این است فرود آمد و بعضی گویند کفار قدرت فدای
 انکار کردند و ای ان بعد است فدای بر خویش نبند و در نشان ایشان بن است فرود آمدی

وما عرفوا الحق موافقة وما وصفوا الحق وصفه وعظمو الحق عظمتهم وما انصوبوا حقاً اي تباينوا موافقة
برای بیان رد مقالت کافران و اظهار جرات ایشان اینست و نشاندند خدا را حق شناسان و
جنبه بایسته صفتی نکردند خدا را حق صفت کردن او جنبه نبیست تعظیم نکردند و او را عز و اعظم است
و جنبه نبیست برای بیان نبی و درند و جنبه نبیست **اِذْ قَالَ اَلْوَامَا اَنْزِلْ اِلَيْهِ عَنَّا**
بَشِيرٍ مِّنْ شَيْءٍ طرفست مرعوبی نفی که معنون و ماقدر و الله حق و قدره است از قدرت
فلا ان جنبه ای نفی معرفت حق معرفت اذ لو انزل الله عنی بشیر من شئ اینست خدا
نشاندند که در باب تنزیل سلب که سلب استند فعل جلیل را منکرند و وصفی خلیل را انفی کردند
انزل الله عنی بشیر من شئ یعنی نفرست ده است ندای بر سرچ بشری هیچ بشری که گفتند قل من انزل
اَلْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ
انجمله و بکرت از جمله ای که بر وجه استیفاء بقل مصدر است نه استفهام است استفهام برای امر است
حمل می طلب بر اقرار نورانی است از جمله ای که از کتاب اینست بگو ای محمد اگر خدا می بر بشری نفرست
نفرست ده شفر شده کتابی که موسی دارد و در نی که متضمن روشنایی و هدایت است که بود و بگوید
قَرَأَ اَلْحِيسَّ تَبْدُ وَنَمَاءٌ تَخَفُونَ كَثِيرًا انجمله و بگوید که بگویند و بگویند و بگویند
بصیغه غیبت و خطی خوانند اینست میگردانند آنرا قولی است که پیدا میکنند و بگویند
وَعَلِمْتُمْ مَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ فَعَلُوا اَنْتُمْ وَاَبَاءُكُمْ انجمله و بگویند
قل یا عطف است بر سلب اینست و علم نداده اند و بگویند که بگویند و بگویند
قَالَ اَللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِيْ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ انجمله و بگویند
جواب سوال سابق است بر طریق بعد الوافه القهار جلیل الملك اليوم ثم ذرهم عطف است بر قل
و بگو ای محمد خدا می فرستد و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
در عالم که کار بی فایده بگویند و گفتند ای که هیچ فایده ندارد و بگویند و بگویند
كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكًا مُّحْكَمًا الَّذِي فِيْهِ بَيِّنَاتٌ

انجمله عطف است بر قول ای قل انزل الله و بگویند که بگویند اینست این قولی است که
از خدا می صدق آمده راه راست دارند و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند
نشیبانه کرد و بر وجه نبی و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
مَنْ حَوَّلَهَا و نشاندند عطف است بر خبر و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند
البرکه و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
و انجمله و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
بِالْآخِرَةِ قِيَوْمًا و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
موصول با جمله مرفوع المحل بر ابتدای جمله یومون و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند
و از عقوقت ندای ترس که بر سرین کتاب با ایمان دارند و در بر می فطنت می بگویند و بگویند و بگویند
عمل میکنند و دوم امثال و انقیاد و آن میزنند و **مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ**
عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
ای لا اظلم من افتری انجمله عطف است بر مقول اینست و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند
افتری کردن و در دفع کوبید بر روی و دفع گفتنی یا کوبید بر روی کرده اند و از خدا می بگویند
آمده است و بر وجهی بود و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
جزی که فرستاده است و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
دعوی آن آوردن قرآن کرد و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
مقابل میزنند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
ماتم میزنند و بگویند که بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
اَلْمَوْتِ وَ الْمَلٰٓئِكَةُ بِاسْمِ اٰیْدِيهِمْ اُخْرِجُوا النَّفْسَ

کانه قبل و بگویند

اینست وجه امانت شمارای مومنان که بر خستی چون آن مجزیه پیدا آن آیت چون روی نماید
ایمان بیارند و آنرا سحر پیدا کنند یا گویند وجه امانت شمارای مومنان آنچه خواهد بود از آن است
آن مجزیه چون بر این آید از آن ایمان روی نماید و تصدیق کنند و سحر بشیر آید و **وَلَقَلْبُ**
أَفْئِدَتِهِمْ وَأَنْصَابُهُمْ كَمَا كُنْتُمْ مُؤْمِنُونَ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ
وَنَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ در عطف است بر آیه یونان
کمال یومینوا مستغرق است بآیه یونان اول مره طرف است مرکالم یومینوا و نذر هم عطف است بر قلب
یعمهون حال است از معقول و نذر هم است اینست و بگردانیم با دلهای ایشان را از قبول حق و بشمار
ایشان را از روی حقیقت چنانچه ایمان نیاورند و او امر که مجزیه بطلور پیوست و علامت صدق است
چون پیش از آنکه معجزات و طلب آیت مغفرت و دیگر روشن و میرسد چون اشتقاق قمر و شبنم
و انتیاب شجر و سپردن آدن آب گشتن و سیراب شدن مردمان بر آن ظاهر شده بود و هر یک از اینها
حق و ثبوت تصدیق بسته بمنموده چنانچه ایشان بعد از ده معجزات تصدیق نکرد و بعد از ده
آیات ایمان که در ده طلب آن می بویند نیز تصدیق ننمودند و ایمان نخواهند آورد و بگویند
در کراهی و سرکش کوردل گشته و لبر گردانی سوخته ایشان را دستاور ساند و بای گزند و
ندانند که چه کنند و دم کدام که زنده و گواشتان لنا الیهم المملکه
وَكَلَّمَهمُ الْمَوْتِ وَحَشَرْنَا عَلَیْهِمْ كَاشِفٌ قُلُوبًا
كَانُوا لَیْسَ مُؤْمِنِينَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
يَحْمِلُونَ قبل از کفر قاف و نه با معنی عیان و قبل از بد و صفت جمع قبل معنی کفیل و ضامن
خوانند و معنی بر حسب اختلاف قرات مختلفه دهند ای و لو ثبت تنازل را در شب کرده اند کفار
بیش نیاید بعلیه السلام آنکه طلب مغفرت کردند یعنی اگر فرشتگان فرو داشته و صورتی که دارند
نمایند و گواهی بپسند و نذر هم طاعت حق نمند باقی برین کلام بعد از آن که امیران و
عرب بوده اند و در پیشگاه آن بودند و از تصدیق نبوت پیوسته ایمان آید که در این آیه

وَلَقَلْبُ
أَفْئِدَتِهِمْ

بذل است و این نظم بود و دوست و بختی عطف است بر تعابیه سابق برست و اما بعد بعد ایمان
یا معترضه است برای بیان رسوخ کافران و در میان ایشان از لغت ایمان و بیان آنکه ایشان
بمعجزات ایمان خواهند آورد اگر چه بخیر آنکه مفرح ایشان است پیدا آید تصدیق خواهند کرد و لو بر
شرط است ان ما اسم و منفرد فعل عطف است یعنی و لو ثبت اننا نزلنا الیهم الملائکه و کلام الموتی علیه
ما نوالیومینوا جواب شرط است اینست و اگر ثابت شدی که فرشتگان را سوای ایشان فرود
آوردیم و مردگان را بر میخواست ایشان زندگانی داده ایم و در کلام آورده ایم و هر خبری را بر ایشان از
میانوات انفس و انس و برندگان از کس و ماس بر دیده می بیند و در مشرق کرده ایم یا بگویند هر خبری را
از همه کائنات گواهی دهند بر توحید ما نمی شوند بر تصدیق ایشان را بیکتختی نبی بودند برین صفت
ایمان آید و دلها و خویش را بر تصدیق یقین اسلام نمایند ندانی خواهد که ایمان آید و عبادت و کعبه اند
لیکن بسیار از ایشان عباد الله در روانه وانی برانند هر چند که مغفرت ظاهر می آید و آیات صاف
نماید لغت خواست حق چگونه ایمان آید و بغیر از آن قلب القلوب به نوع دل بر اسلام می زند
كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ ظَهْرًا لِّأَنَّهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
يُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ مِنْ خُرُوفِ الْقَوْلِ غُرُورًا
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ که است صفت معصیت است و جعلوا مثل
لجعل جعلنا کل شیء بعد و دوم معقول جعلنا شیا طین یا شس معقول اول است عدا و معقول
است اصل نبی متعلق است بعد و او را شیا طین و سومه کشته کان یا متمران و دیگران مرادند که
کارها می توان میکنند و گفتند بر کفار و کردارشان بسته در دلهای افکنده و اضافت معنی ضربتی
و سوخته کافی که از جنس بر اینند از ان یاران بدستور و صاحبان بدور که بر فرق آید بر کارها
و بکار و مالک دنیا و جمعه اند و میگویند و از لغات مروی است که میگفت شیطان انس معنی مصاب
از شیطان جن است زبان او از زبان شیطان جن اکثر است و شیطان بنی نینم و بیاری که نینم نظر بر
و بتوذ بگریزد و فرین بد را با دوام و در صحت غرضش نشانم او بشنوم و در راهی که اندک و برودند

کافران است و کافران را بوار می‌نمایند بلکه به نیکان نادان می‌خوانند و در مضمون جمله این ترا
با امر است تا کید جمله بر حسب فوت الحاکم است **اینست برینست** بسیار از مردمان هر آینه که راه می‌کنند
سبویا نفس خویش بخیر علم در ضلال می‌افکنند **دَلَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِنِ**
این جمله نیز مثل است تا کید از جهت انکار است بر حسب قبول است **اینست برینست** بروردگار تو نمودار
تجی در کشتگان از حد در کفایت و کردار ما و **ذُرُّوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهُ**
این جمله عطف است بر کلام **اینست** حلال کرده خدا را بخورید و کنه آشکارا و پنهان بگذارید اما کنه
اشکارا از جوان چون قتل مسلم که بدین مردمان بود و چون نیت کردن و غیر خوردن در مجلس و
محض با و ریت و نکاح می‌رم و فاسد کردن و غضب کردن بر وجه سکاره و مجامعت و امثال آن با
و کنه پنهان چون غرم بریدی و اعتقاد با باطل و محقق حبه و زنا و کشتن کسی و غیره و غیره
نداند و ساره در اینها **الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ سِيخَرُونَ**
بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ این جمله نیز مثل است تا کید جمله از جهت است که از کلمات است
عصبان را با نوع سوی مضمون جمله بود از جهت تخریل سام منزه سایل تا کید جمله بیان نمود
بدینست آنکه کنه ما کسب میکنند و محبت را ترک می‌نمایند که خرا داده شوند جزایچه افترا
کردند و **لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اِسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَانَّهُ**
لَفِئْسَ مِنْ كَافِرٍ اَنْ اَكَلَ مِمَّا فُتِحَ عَلَيْهِ وَكَانَ يُحَرِّمُ
التسمیه بر طریق اولی فسق نمائند و فسق بودن آنرا منکر شنبه جمله را موهبه کرده و نه افسق
تو اید و در و غیر و نه افسق نماید بر اکل متروکه التسمیه بود بر طریق اندلوا به اوقرب للفسق
ناید بر مضمون ولانا کا و امالم نیز که اسم الله علیه شنبه بر و ذر و اظ بهر لافتم و باطنه بر وجه ذکر
خاص بعد نام برانی طهارت می‌تواند بود که عطف است بر فکا و اما ذکر اسم الله علیه عمل می‌باشد
معتزله بود **اینست** و مخورید از نه بومی که نام خدا بر و ذکر کرده اند و فریاد کنان و نه
مقتزله بود **اینست** و مخورید از نه بومی که نام خدا بر و ذکر کرده اند و فریاد کنان و نه

ذکر در و متروکه التسمیه را حلال نمایند و این نمی‌راصل بر ذیای کفار کشته که فریاد کنان را
ملت کفر مقام ذکر اصنام در و رطه ما اهل لغیر الله افکنند و غیر و نه افسق نیز عاید مذکور کفار را
بر فرق ما اهل لغیر الله به بنده این از و فسق اهل لغیر الله به را اهل لغیر الله به نفس کرده و
همان لفظ آورده بغض بر فوا که متروکه التسمیه عامه اونا سیح طلال کو می‌آید ولانا طلو اعمالم
اسم الله را اصل بر می‌کند لم یذکر اسم الله علیه کتابت از می‌کند بر مذمبت و نه افسق
اکل التسمیه عامه عاید است بر متروکه التسمیه بانه و فسق معنی اهل به لغیر الله بود و جنبه از ایت
نموده و تفسیر آن در ایتی دیگر است کلام محمول بر شنبه بود بر طریق زید اسبابانده و نیز بر قدر
که ذی کفار بر او بود و لقیه عید کرد و لقیه حرمت بعدم ذکر صانع افکنده و در ذیای کفار ذکر نام
خداوند ذکر نام خدای در حرمت برابر دارند و ذکر ذکر یکسان پیدا دارند و نیز این آیت در
ذین مسلمانان و در دست به یل فکروا می‌ذکر اسم الله که بالا کشته است که هر است که آن در مسلمانان
شده بدلیل آنکه در یا است متروکه التسمیه در بیت الله می‌باشد پس اسم الله شنبه اولی است و حبه
کلمه فان اسم الله فی قلب کل امر از پیغام علیه السلام آمده و چون بودایه ذیای مسلمانان باشد
بیرون او و ذیای مسلمانان از فتنه نیکه مورد است شود و غضب مورد را بنود و شنبه
متروکه التسمیه عامه چنانچه مذمبت نام شافعی است فی الفان آیه باشد در کتب فقه و در ذی غیر
نام متروکه التسمیه از جهت آنکه مخالف کتابت را بنود و اگر حکم اونا فتنه باشد و **اِنَّ**
الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوْكُمْ
و از گفتن اوست است که این آیه در میان منکر شوند و بر احکام و نه افسق
تغییر منزه منکر کنند جمله را موهبه کرده است که منکران مجادله با مسلمانان می‌کند و نه افسق
و از آنکه شمشیر خویش بویا شنبه می‌نویسد و نیز درین آیه تلخیص این مجادله و اشار
به آیه مقابله است اینجاست و نه افسق بویا شنبه می‌نویسد و نیز درین آیه تلخیص این مجادله و اشار
نموده است **اینست** و مخورید از نه بومی که نام خدا بر و ذکر کرده اند و فریاد کنان و نه

[illegible]

خواهید بود و ما انتم بهجرتی ای و ما انتم بقایتین العذاب نه عذره ای و
افادت اینست و نه شافوت نوزده از عذاب که چون عذاب شمارا بجوید بیاید و چون از
کریزید درینا بدقل یا قوم را عبلوا علی مکانکم الی عامل
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ اجماع
ست از جمله ای که بر وجه استیفاء بقل مصدر است مکانکم بر معنی مفرد و جمع بالفت قماء و کماول الضمیر
تذکر و نمانست خوانند و معنی بر وجه استیفاء قرات مختلف اند من استغفامیه مصدر و محل مفعول
از باب تعلیق علم استغفام ای یا مونسوله است از جهت مفعول است علم در محل نصب واقع شد جمله کون
له عاقبه الدار صایه نه و صوابه است یا خبر من استغفامیه است ای الذی او اینا تکلون له عاقبه الدار
قوم یا اجماع بعد است مفعول قال است و چون امر مخاطبان اعمل اعمل بود ان امر ملوح بود بتقدیم ملوح و
بمل انت کائنات کید جمله و متخل او یبلغ نمود است اینست کبوی محمد قوم من کاکینه بر فقه قو
و طافت حیاتش آنقدر که توانند بر سر تنه من عمل کنند بود مد طایفه ای نیند ام ایس سر انجام خوا
دانت عاقبت دار کرا سود و سر انجام کارا باشد انه لا یصلح الظالمون
شان اسم ان است لا یصلح الظالمون خبر جمله تریکت خبر تید و وعید باقی ملوح بر انتفاء فعل
ظالم ان بود بتقدیم ملوح تا کید جمله یبلغ نمود است اینست بر رسته شان است کسکا نشوینک
و فلاح نیابند از حق تجاوز کنند و جعلوا لله مساویرا من الخشب
و الا نعام یضیافنا هذا الله بنعمهم و هذا
لشر کائنات ما کان لشر کائنات فلا یصل الی الله
و ما کان لله و هو یصل الی شر کائنات
خوانند و معنی یکی دانند که فاعله اهل جاهلیت چون که میافتنند با انتاج اصنام نمی برداشتنند
از ان برای خدا نیست کرده اند و ما مع ان شر کائنات و عوام ساکین و فقرا خرج میکردند و از
نور میخوردند و آنچه نصیحه شره میدادند حاصل از انجا و ان بجا نهادن ان در فرج می آوردند

در قیاس برای خدا نیست کرده اند چیزی افزودی و زیادتی و قافیه نمودی از اخطا میکردند و در قسم
 خویش می افزودند و اگر در قسم الله ایشان افزودی پیداشد و گفت بوقی کامل آمدی قسم شد
 و ببردن آن سوی قسم خدای دل نمی پنداشتند و اگر وقت دادن آیت از قسم الله باطل است جانب
 الله باطل این آن روان نیست بر باز داشتن آن دل نمیکشیدند و میگفتند که خدای خداوند غنی است
 محتاج نیست و اینان فقیرند و همچنین اگر در قسم الله باطله مرد زادی حالی عظیم می پنداشتند و دل
 ناهوش میگذاشتند و نمی خوردند و اگر در قسم خدای مرد زادی شفقت نمی شدند و اگر اینگونه میگفتند
 که خدای غنی است محتاج نبود و غیر او فقیر و محتاج باشد در آیات و جعلوا الله شرکا و الله استوا بالله
 ایماهم شکایت از افعال قبیحه شرکان بود این آیه شکایتی است از اقسام است بر طریق ذکر شکایت
 است منقول است بر آن آیت جبل میان معترضه است چنانچه بالا که شته و وجه اعتراض هر دو در ذیل آن تحریر
 است **بوت** اینست و میگردد اندک فیض برای خدا بر آن آیه خدای غرور جل از گشت موسی افرید از
 نتایج و منفوع پیدا کرد و بیکسان خویش میگفتند این حصه خدا بر است و این نصیب الله است پس
 شرکا و این نرات افزاید و حصه خدای نباید و آنچه در حصه خدای میفرایند در حصه شرکا و این
 بر سه ساء مایحکمون ما و کفر منسوب است معترضه ساء مخصوص به محذوف است ای
 حکما بگویند نه الحکم انجمله تزییل است اینست به حکمت که حکم میکنند کافران این حکمی و واقع است
 این **و كذلك شرکین** اکثر من الکثیر من الشریکین قتل
اولادهم شرکاء هم کرده اند شرکان دختران را از جبهه میاد و
 دفن میکردند و دروغ میگویند بلکه میگفتند و بعضی از اینان نذر میکردند و الزام می نمودند
 اگر نادیده این بهتر شود آخرین ماذیج کیم و برای قربانی معین سازیم چنانچه گویند که عبد المطلب
 بخاطر عیسی السلام نذر کرد و هم سیر الیم عبد الله بدینجا میبردیم پس بود ذیج او بر حکم نذر اقامه نمود
 اقرب مع شریک شرکان آوردند و بل آن صفت شریک کرد و در قرآنی آورد این آیه پس
 است بر قرآنی این بیخلفه فعل مجهول فشان میسوق و این میسوق است و در قرآنی

با صفت مصدری فاعل اولادهم معنوا الله میان مضارع و ماضی الیه بر سبیل شد و قتل شد
 چه فعل مبین مضارع و ماضی الیه در کلام عرب بسیار غیر طریقه جز نذر است و نذر باید چنانکه فرجهها
 بر مبحث القاموس این فراده و در غیر شریکان چون قعود و استخودن فی مصامت نباشد و بر قرآت
 اولادهم و رفع شرکاء هم با صفت مصدری معنوا می باشد و کذا که بر هر دو تفسیر صفت مصدری
 دارند کلام بقیه نیز تفسیر مثل برین تفسیر المال و غیره که مرزین لکنی من الشریکین قتل اولادهم
 و انجمله عطف است بر ذیل و جعلوا الله ماضی الی آخر و جمله مرزین لکنی من الشریکین قتل اولادهم
 مستأنفه بود در جواب من برین **را** اینست چنانچه در سینه شده است بسیار از شرکان کشتن
 فرزندان و قتل کردن ایشان بنام شرکان **لیردوهم و لیلبسوا علیهم**
و ینیمهم لام لیردوهم برین بر سینه معروف متعلق است برین نذر و بر متعلق است برین نذر
 ای ذین القتل لیلکوا الشریکین بالقتل والاولاد والاقدام علی اللق و الفیلین بالحب
 اینست **و آتینهم** بر اینست **و قتل اولادهم** اطلاق کنند مقتولان را بتلف قاتلان بر این و اسفند برین
 طریق در دنیا زیان کنند و تا بر اینان دین نذر پویند و غیر دین را بنام نذر و مرا بر اینان
 نخط کرد و اندیشه در ورطه شرک و کفر سازند بر نوحه برینان میل دارند **و ینیمهم** از نکره
 دین اسماعیل علیه السلام در شتند و همت بر محال است آن سکا نشند برین ابتداعات و فقرات
 اسماعیل بر اینان پوینده است و با اعتقاد و شکی نیست و حرام و نظر ایشان را شده بود که در دین
 اسماعیل علیه السلام **و لو شاء الله ما فعلوه** انجمله غرضه است **من** است
 و اگر خدای خواست که ایشان را نذر نداشتند و نذر نداشتند و نذر نداشتند لیکن چون خدای خوا
 بود اختیار آن انانیت روی نمود این آیه در اطلاق مذکور است و در اول و حسن و قبح و
 و نذر معلق بر ابدیت متواتر است **و ذرهم و ما یفترون** است
 تزیین برین لکنی من الشریکین و با فقرات عطف است بر غیر مشهور است **من** است
 کافران و اقرار اینان را تا هنگام شرک ایشان آید و بوجه شرک ایشان روی نماید **و قالوا**

قرآت صنف مجهول

علم در نهائی کردن و نشان راه گفتن مکراه کردن و از راه بردن **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي**
الظَّالِمِينَ بجهل تزییل است جمله فیه اظلم تا تلویح بمضون بجهل بود بتقدیم تلویح تا کیده جمله بانی
 نمودن اینست بدست فزای نماید ظالمی را که موت ایشان بر کفر خواسته و ایمان بپادشاهی
قُلْ لَا جِدْفَمَا أَقْحَىٰ إِلَىٰ مَحَرِّ مَا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ
إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ **أَوْ كَمَا سَفَوْحًا** **أَوْ كَمَا خَيْرٌ**
فِي اللَّهِ مِنْ حَيْثُ أَوْ قَسِطًا **أَهْلُ الْغَيْرِ لِلَّهِ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ**
 که بر وجه استیفاء بقل مصدق بکون بر صیغه تانیث و تذکره و میده بر مع و نصیب خواننده متبوع
 اسم بکون و نصیب خبر او دانند **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
 و بحجت بروی غلبه مالک سبب موت چون بت گفتن نمیدانم بر صیغه السلام پسید در محروم
 و صله و عامی که بر زبان ما را م گفته اند توجیه میگوئی در قلمه نشان که ام حکم سجودی آیه قل لا جديا
 آخر تا دلگشت نمایان کنم بود و موت الا ان يكون میده مشتبه مفعول است ای لا جدي محرومانی وقت
 کون الطعوم میده او را سفوفی الی آخره او را غطف است بریتا و برقرارت رفع در میده منصوب
 محذوف بود ای و بطعم و ما سفوف اولم نمیزیر و جمله فانه جمل تعلیل است و اوفقا ملحق است بر
 سابق بغير اسديه سفوف الم اسم فی غلبه است مراهل متضمن ذکر جمله اهل غیر اسديه صفت است
 اینست بگوی محمد بنی یام در آنچه بر من و می آمد محرم بر جوده که نمی آید آنکه بر درایان خوان
 شده و آنکه نمیدانم بر هر کس این سر جسته در شرع و طبع کس است یا باشد فسق یعنی مذکور
 و آنرا و آن و ذکر کردن مرغی را برادر و نج او القاع کرده شد و درج او بنام غیر خدای عز و جل
 شده و حققت نمیدانم اسم ذات و لغوی و مانند آن با حکما فاق است ملت کفر مقام ذکر تیان
 سوره تبارک و تعالیٰ و کلام و تلویح بکراهت علیه حرام بود و آن خبرهای جزیرند کور
 مذکور چون آیه فیه است آن موقوف روی نیاید **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
 اینست که در صیغه بر وجه تعلیل بانی و اوفقا کافران باشد کائنات
 سینه

و نشان

و عامی با حرام میداند و میده و علم نمیزیر و آنچه بنام تیان فوج کرده اند حرام نمی بیند برین
 سوال وارد نشود و بوجود حرمت دیگر اشکال نبود **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
 ذکر چه فایده دارد **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
 اصدیقا اوی نفی و بیان است نفی وجودی آید و مقصود درین محل نفی وجود بیناید نفی و بیان چرا
 کرد پس فیه انوار الی محرم آنچه در شده از غیر صایب وی نفی وجود نمود و بر این **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
 و بیان الح و می شده از غیر صایب وی نفی وجود نمود اما نفی و بیان از صایب وی نفی وجود نفی
 او را تا کائنات از نفی وجود باشد اذ الکنایت المبع من التبعی و التلویح اولی من الصریح یا فاقن بنما
 خبری را کلف و آوری کرد و می شده مستلزم نبودن اوست اینکه آیت است که اگر چه متیقن باشد
 بر صورت ظن بپادشاهی و از جهت احتیاط و موقر قطع بپادشاهی در مانی لا ادری ای الهه مام که
 من الغایین گفته اند که یلمان علیه السلام ایتین میدانت که بدیدیت غایت است مع ذلک نفی
 رونت خویش کرد و در بیان غیبت او را منقطعه که گفته است **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
بِإِيجَابِهِ **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
 الح بر اینست محمول برینست که می باشد از غیر صایب وی نفی وجود نمود و بر این **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
 یک غفور رحیم و جمله فیه از غیر صایب وی نفی وجود نمود و بر این **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ** **وَلَا يَكُونُ** **بِإِيجَابِهِ**
 بیان حکم مضطر است اینست پس هر که مضطر شود و از جهت خوف ملاک ملی کرد و بر قد صورت خود
 در حال که غیر تجویز کننده است پس بدینچه برورد کار تو آفرنده است خطایا امر زود محنت کننده
 علی بنیچه صفت مغفرت و رحمت است از حصول فعل مزید و تشدید و بر حیض است
 و معنوی جمله یا عتبار معنی مکنی فیه تلویح بود بتقدیم تلویح تا کیده جمله یا عتبار معنوی درین است رتت بود
 ابو یوسف نه اسم که کل این است در وقت اضطرار میگوید و بلکه بر وجه صفت رفع اثم میشود
 اجزا که کفر در وقت اگر با بقا حرمت موقوف باشد ابو حنیفه رضی الله عنه بانشان آن تحریم که در
 وقت فصل لکم دیم علیکم الا ان استعزتم الیه مذکور است که در حرمت مذکور در وقت اضطرار

یعنی بند کردن بعد از آن نفی و رد کردن
عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدًى وَرَحْمَةً
لِّعَالَمِهِمْ بِإِقْبَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ تمام حال است ای ذات تمام وکی
عطف است بر تمام ای مفضل و همی و رحمة عطف است بر تفصیل للعالم بقا و بهم یومنون متعلق است
موسی الکتاب برای بیان حکمت معموده و قاید مقصود و علی متعلق است باینها موسی بتفصیل ازین و
دارند و الذی احسن موسی بر او است و اندر چه کنایت نکور تمام انعام است و انعام در حق منکر
کاری بود و جمله تم ایضا بتقدیر قابل معطوف بود بر قل بقا و اثم قل بقا و اثم ایضا موسی الکتاب با عطف
بر موسی که به طریق التفات از غایت موسی تکلم بود چون ذلک است و او و موسی که به جزو باشد اینجا چون
عطف بر موسی که دارند معطوف بر خبر نذر اندر بطایب است و باید مافات از و بی نظیر است
رابطه تقدیر کننده معنی چنین بود ذلک موسی که تم ایضا موسی الکتاب المتعلق عا ذلکم کرد و
نکود و اول تورات است و از سنون او سابق ترین آیت است این خبر گفتن این آیت حکم است بر هر کس
نسخه شده و در شان او منتهی شده **سوال** تم برای ترافی است و ایضا کتاب موسی را امتزاجی از تورات
است با کتاب بنیان بسبب مقدم بود عطف او بر موسی تم بحکم روی نمود **جواب** معانی طبع موسی بنی موسی
نکود و بر تیرتیه است هر اثنی و اوسان هر سی و میری رفته و در حق هر امتی حیات پخته و تواند بود تم برای
ترافی در مرتبه بود بر برای ترافی و در شان باشد و بعضی تقدیر کننده و کلام موسی که موسی که تم ایضا
موسی الکتاب المتعلق عا ذلکم موسی که بر خلاف ارتباط مذکور و غیر نظام سلطه و در جمله تم ایضا
موسی الکتاب است تمام الذی احسن را بر جمله و وینا له اسحق و یعقوب که بنده صاکن و هابیل
آورده و برین عبارت فرموده و قتل موسی و قتل موسی که قبل سطر السورة من قول و وینا له اسحق
مطلوب بود صاکن و یعقوب و این تا قین باشد از تخفیف است به محققان بر جمله که با و جاح
نویسند جمله را اگر چه دو باشد عطف بر سوای نه باشد اکثر است از من مایه را با ای از غایت
و انشعاب انواع بنی موسی از موسی که بر کلام بنده است ایضا موسی که الکتاب

نوریه مشتمل بر آیات بنیاد و در حال که نام است متخلف بحال و تمام است که بنی موسی که
بنیاد موسی علیه السلام بر وجه وضع منظر موضع مغربا احسن عام بین است در حال که تفصیل است یعنی
بیان است هر چیزی و در حال که راه دین بسبب دین است و در حق مردمان فوت و عمت است
باقی بر و در کما جویش و جزا و نذر و زقیات بیان است در عطا و بکذا و در حال که الکتاب
اَنزَلْنَا مِيزَانًا وَبِالْمِيزَانِ يُقَاسُ الْعَمَلُ فَالَّذِينَ هُمْ عَنْ قِيَمَتِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَالَمِهِمْ
بِإِقْبَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ اینست این برای قرین است اینست این برای قرین است
از خدای مهربان برکت داده شده منبر است که فاتیحه و التوا العلمكم توحید
فا سببه و التوا عطف است بر فاتیحه العلمكم توحید بخون یکی که توحید متعلق است بقا توحید
اینست پس من این کتاب را نازل کرده پس روی و اتباع احکام او کنند و از خدای و عذاب و عاقبت
بماستی رحمت شود و توحید و توحید این نعمت کردید **ان تقولوا انما انزل الکتاب علی**
طائفتین من قبلنا و ان کنا عن دراستهم لخبیرین
ان تقولوا متعلق است با نزلنا بتقدیر لا امانی قول مع بین اسدکم ان تقولوا ای بین اسدکم لا
انقولوا اینجا نیز تقدیر چنین باشد و هذا کتاب انزلناه لان لا تقولوا ان دروان کن ففقه
از متعلق است بر کان که از و اهل مبتدا و خبر است و راعده و از جمله فرق میان ان ففقه و فیض الام
خبر است این کتاب است فرستاده ایم ما و اما انما گوید تفاوت شده است کتاب
بر و طایفه اهل توحید و اهل انجیل و اینست که سیم از علم و بین هر آنکه غافل شوند کان و قولوا
بود که در ان لا تقولوا اینجا نیز بر توحید معنی میباید آید این کتاب است فرستاده ایم انما از این جهت
بگویند نفرستاده است خدای را به اهل انجیل و اهل توحید **ان تقولوا انما انزل**
علینا الکتاب لکنا اهتدی منه عطف است بر ان تقولوا اما و فاع بر و
نکود اینست این کتاب است که فرستاده ایم انما از این جهت که گویند که
انما فرستاده خدای و نزل ان کتاب را که هر آنکه ما را بینه تر از اهل توحید و انجیل بودیم

در یافت اند با سزا خدای عزوجل که قدیم دارد آنچه در علم ایشان بعلم قدیم مستند پیدا می دارد
یعنی خدای عزوجل هر قومی را بر سه رتبه رسانید و محافظت حقوق آن مبتلا گردانید رایت پادشاهان
بر آورد و ملک و سلطنت را در تابد کند که عدل خواهد کرد و کیست که جور و ظلم بنیاد خواهد نهاد
علم علم علما افرخت و تعهد حق که کونی و تحریر از حیل چوئی مبتلا ساخت و زهاد و عباد را از عبادت
و عبادت او زد بخیز و جنب از نمودار و بالترک اخلاص درین کار مبتلا کرد و اعتبار این عمل و مثال رسانید
و عطا به شکر و اداء حقوق مطالب گردانید و مساکین و فقرا را از برد و است مسکنت و فقر داشت و ایشان را بر کار
ادی و صبر و عتقا گشت و همچنین ابتلا محافظت حقوق سایر مراتب و لطائف اصحاب و دیگر مناصب
آیه نوح علیه السلام ای نوح بنی آدم حق اینست که در ابتلا بر حسب غالب ظهور تقصیر و تقویت
در حقوق عراب و در عاقبت آن عقوبت پیش آید و نکال و عذاب روی نماید و تا کیدان از جهت اظهار مقصود
که تحریف و زهد است بر وجه و کاد است **معنی آیه** بدینست برورد کار تو شتابت عذاب او از عذاب
خانی نباید بود و محافظت حقوق و تقصیر نباید نمود عذاب را سرچ خواند که عذاب موعود در قیامت است و آنچه
قباحت بر الوفا آتالی است و اما امر الساعه الکلیع البصر او موافق با مراد از وقوع عذاب در دنیا است و آن بر
اخرت سرب است **و آیه لغفور و رحیم** این جمله کبلی است بر این معنی که از توصیف رحمت عذاب هم
آن آید که مومنان عاجز را نیز بنام زد بر کناه ایشان بخشید چنانچه معتزله کان می برند و در حد خطا می کنند جمله
را موکد آورد و تریل منوهم متره سکر صحر که **معنی آیه** بدینست برورد کار تو هر بنام را کار است
بخشاینده اخطایا بخشید سوال عذاب مقابل تو را است که غفران کند و اگر ثواب چرانی و در جواب ثواب را با صلب
منقعت از نوع صلبت بود و سوره قمر و از جانب کلام ربانی است در یکبار که فرموده که اگر کسی از تو
آی با تو می رسد که با تو است که بعد از است که این آیت را با آن حکمت خوانده اند اما الکتاب بخشید و آنچه
اعلم من انی علی الذین انزل الی و لی و لم یوح الیه شیء یا نبی که منقذ او آیت با قدر حق قدره که این شیء
آیه در غیر مکرر فرود آمده است و بعضی گویند نشی آیه مذکوره در مدینه و بعضی گویند میان مکه و مدینه
شده و بعضی گویند در انعام تمام یکی آیه را و بعضی فلان و آن را با هم یکی می گویند و بعضی گویند که این آیه در انعام
نیز آمده است

باینکه منقذ او آیت است
باینکه منقذ او آیت است
باینکه منقذ او آیت است

شد برابر و مقتدا هزار فرشته بودند نزول او را اعظام و باجلال می نمودند و بعضی گویند چون این
سوره نازل گشت و بور و دسپوست برابر و چندان هزار فرشته گمان اند که مشرق و مغرب ری
و انعام در شب نازل گشت و هزاران شب بمرئوی صلاصته علیه و سلم کفایت
مستند در مقام این سوره بایت هو الذی جعلکم الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات صفت
الاطراف است بهر قسم المکلام باینست ابتداء بدایت و دیگر اساتها و زمینها که بعضی از این بالا
بعضی است بود و ختم او بدگر هو الذی جعلکم خلایف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات مایم بیکه او
مثلا و در آخرت سنا خلافت فرمود و نیز ذکر سرج الحساب و عید است و الله لغفور رحیم شریف
و عید تا آن سرزمین بقاصیل و عید و عید که درین سوره گذشته و تفاوت توایب و عقاب است که
بالا رفته و ختم او بدگر غفران و رحمت در مقصود و درین سوره است نکات است که
از این لطافت حسن مقطع و بلاغت انتهایست و الله اعلم
بالصواب الیه المرجع و الیک لا اله الا هو

بلی توکل الیه و هو حسیه **ط**
نت تمام شد برین اول من تفسیر بحر الواج بوقت نماز عصر روز شنبه شب پنج نوزدهم ماه محرم الحرام
۱۱۰۰

Blank space with faint lines and a small mark at the bottom right.

۳۷۹ ۳۷۹

کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد
شماره ۲۱۹۷۶ تاریخ ۲۸/۴/۸۵

30 Kappa

Made in Germany

